

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دیوان زیب النساء (مخفی)

تحقیق و بررسی:

دکتر مهیندخت صدیقیان

دکتر سید ابوطالب میرعابدینی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۱

مخفی هندوستانی، زیب النساء بیگم، ۱۰۴۸-۱۱۱۳ ق.

[دیوان]

دیوان زیب النساء (مخفی) / تحقیق و بررسی: مهیندخت صدیقیان، ابوطالب میرعابدینی. - تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.
۴۲۴ ص.

ISBN 964-00-0804-4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

چاپ اول: ۱۳۸۱.

۱. شعر فارسی - قرن ۱۱ ق. الف. صدیقیان، مهیندخت، ۱۳۱۴ - ۱۳۷۸. ب. میرعابدینی، ابوطالب، ۱۳۰۸ - ج. عنوان.

۸ فا ۱/۴

PRS ۶۵۴۱ / د ۹

د ۳۸۶ م

۱۳۸۱

۱۳۸۱

م ۸۱ - ۱۰۸۷۴

کتابخانه ملی ایران



دیوان زیب النساء (مخفی)

تحقیق و بررسی: دکتر مهیندخت صدیقیان و دکتر سید ابوطالب میرعابدینی

چاپ اول: ۱۳۸۱

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

ISBN 964-00-0804-4

شابک ۹۶۴-۰۰۰-۰۸۰۴-۴

مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، میدان استقلال.

WWW.AMIR-KABIR.COM

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
یادنامه	۵
شرح حال زیب النساء بیگم (متخلص به مخفی)	۷
سوانح زندگانی زیب النساء	۹
سبک شعر	۱۱
مرگ مخفی	۱۳
مخفی های دیگر	۱۵
سخن آخر	۱۶
معرفی نسخه ها	۱۷
غزلیات	۲۱
قصاید	۳۴۱
ترجیع بندها	۳۷۳
ترکیب بندها	۳۸۹
حواشی و تعلیقات	۴۱۹

یادنامه

مرا قسمت این شد که در مرگ دوست
بمانم دریغا دریغا کنم

یاد کسی را گرامی می‌داریم که استادی پژوهشگر و محقق توانا بود، عشق به زبان و ادب و فرهنگ پارسی جان و دلش را شکوفا کرده بود. دکتر مهیندخت صدیقیان، زنده‌یاد و ماندگار با آثاری چون:

فرهنگ واژه‌نمای حافظ و فرهنگ واژه‌نمای غزلیات سعدی و فرهنگ اساطیری حماسی ایران و نحو فارسی به زبان و ادب فارسی خدمت کرد. در مقدمه دیوان زیب‌النساء که از آثار نخستین وی بود می‌نویسد: و برای من ایرانی غرورآفرین بود یادآوری از سرزمینهایی که مردمش به زبان ما تکلم کرده‌اند. از دریای چین تا کناره‌های دانوب و از سغد تا حدود بام‌دنیا با الفاظی چنین شیرین و معنایی چنان رنگین. اینها انگیزه من بود برای تصحیح این دیوان، با این گمان که اگر یک خشت هم از بنای عظیم زبان فارسی یافت شود، محققان را یاری خواهد کرد تا به گستره این زبان بیشتر پی ببرند و بر حفظ و بقای آن دل بسوزانند.

همان‌گونه که تاریکی انسان را به یاد روشنائی می‌اندازد، تیره‌روزی و کساد بازار شعر و ادب مرا به یاد روزگارانی می‌افکند که زبان فارسی در گسترده پهنای جفا خوش داشت و هر صاحب‌دلی برای بیان عالیترین عواطف بشری آن را رساتر از زبان مادری خویش می‌یافت، رونق‌فزای دربار شاهان و مایه ارزش نکته‌سنگان و ظریف‌طبعان بود.

به یاد اقبال لاهوری فیلسوف و شاعر آزادخواه بزرگ پاکستانی که با همه تسلط به زبان اردو و انگلیسی آثار بزرگ خود را به زبان فارسی می سرود و با فروتنی تمام می گفت:

هندی ام از پارسی بیگانه ام ماه نو باشم تهی پیمانه ام
گرچه هندی در عذوبت شکر است لیک لفظ پارسی شیرین تر است

شعر اقبال اندیشه دورترین نفوذ و بسط قلمرو زبان فارسی ما در هند و دربار گورکان را به یاد می آورد و آن همه شاعر هندنشین پارسی گوی و شکرشکن که سفینه ها با نام و اشعارشان مزین است.

در این سیر معنوی از سویی غرق مباحثات و شادی که ایرانی ام و به زبانی سخن می گویم که دل های بسیار مردم در طول قرن ها با الفاظ شیرین و معانی رنگین آن درآویخته و درآمیخته است و شرمسار از اینکه میراثی چنین گرانبها بی قدر مانده و ما آن را ارج می نهیم و فرزند خلف برای نیاکان خود نیستیم و طبیعی است چون آتش بیفسرد، شراره ها فرو خواهد نشست. اگر ما ایرانیان در کشور خویش زبان و ادب و فرهنگ خویش را گرمی نداریم دیگران آن را گرمی نخواهند داشت و همانند غریبی بی پناه رخت از دیار نامهربان برخواید بست هر ایرانی تا آنجا که همت و توانایی اش اجازه می دهد، باید از نگاهبانی و رونق افزایی این میراث گرانبها بکوشد و درخشندگی آن را نمایان سازد و ارزش قلمروی آن را از نسلی به نسلی دیگر چون امانتی بسپارد و نشان دهد که: آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست، دکتر مهیندخت صدیقیان با چنین عشقی به دیوان زیب النساء پرداخت. یادش گرمی باد.

دکتر سید ابوطالب میرعابدینی

شرح حال زیب النساء بیگم (متخلص به مخفی)

زیب النساء بیگم در دهم شوال سال ۱۰۴۸ هجری برابر با ۱۶۳۸ میلادی به دنیا آمد. مادرش، دلرس بانو، دختر شاهنوازخان صفوی است. به سبب این پیوستگی است که زیب النساء خویش را ایرانی می داند و به این سرزمین سخت دل بسته است. پدرش، اورنگ زیب، از پادشاهان بزرگ سلسله گورکانیه هند است با این کنیه و القاب: ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب، بهادر عالمگیر و پادشاه غازی که در ۱۶ ذیقعد سال ۱۰۲۸ در مقام دهوده از مضافات صوبه گجرات زاد و در ۲۶ رجب سال ۱۱۱۸ در اکبرآباد درگذشت.^۱

زیب النساء بیگم بزرگترین و محترمترین دختران شاه بود. سایر دختران او عبارت بودند از: زینت النساء بیگم، بدرالنساء بیگم، مهراالنساء بیگم و زبده النساء بیگم، جز این پنج دختر، اورنگ زیب پنجم پسر هم داشته است.^۲

بخت آورخان، مؤلف تاریخ مرآة العالم درباره او می نویسد: «قدر و رفعت آن مهین دوحه حدیقه حسنات از سایر فرزندان به درجه اعلی است. امید که روز افزون باد.»^۳

زیب النساء در اندرون دربار شاهی بامهابت، چون اورنگ زیب که بسی سختگیر بود و در حفظ شرایع دین به حد اعلای تقید داشت، پرورش یافت. چون به خواندن و نوشتن آشنا شد او را به بانو حافظه مریم، مادر عنایت الله خان، که در عهد عالمگیری یکی از امرای معروف او بود،

۱. اقبال نامه عالمگیری، ص ۵ و ۱۰۰. ۲. مآثر عالمگیری، ص ۵۳۸.

۳. مرآة العالم، ص ۴۴۴.

سپردند. زیب النساء نزد او درس قرآن فراگرفت و حافظ قرآن شد. پدرش به این مناسبت سی هزار اشرفی به او جایزه داد. آنگاه نزد ملا سید اشرف مازندرانی که از نظر علم و کمال و شاعری از استادان زمان بود، به آموختن فارسی و عربی و تمرین خط پرداخت و از همه بهره وافعی برگرفت تا به آنجا که اقسام خطوط چون نستعلیق و نسخ و شکسته را خوب می‌نوشت.

زیب النساء در بیست و یک سالگی شعر گفتن را آغاز کرد و از همان آغاز تخلص مخفی را برگزید تا در پشت آن گناه زن بودن خویش را پنهان کند و از نظرها و طعنه‌ها و کینه‌ها مخفی بماند، اما شعر او زنده ماند و از پس سه قرن صدایش را به ما رساند. هرچند این صدا بنابر تربیت خاص او مردانه است و شاید دلیل بازماندن و از میان نرفتن اشعار او نیز در همین باشد، اما باز نشانی از احساسات خاص زنانه او را داراست.

زیب النساء در کاخ اختصاصی خویش کتابخانه جامعی فراهم آورده بود. او از شاعران و خوشنویسان و دانایان و اهل ادب پشتیبانی می‌کرده و آنان را به انعام خود می‌نواخت: «از بس که همت قدس نهمت آن قدرشناس رتبه علم و هنر به جمع کتب و تصنیف و تألیف معروف بوده و عنان توجه به ترفیه حال ارباب فضل و کمال معطوف، در سرکار علیه کتابخانه‌ای گرد آمده بود که به نظر هیچ‌یک درنیامده باشد. بسیاری از علما و فضلا و شعرا و منشیان بلاغت آثار و خوشنویسان سحرنگار به این ذریعه، کامیاب افضال آن صدرآرای مشکوی عزت و جلال بودند.»^۱ از استادان او یکی ملا سعید است که با او درباره شعر گفت‌وگو و مشورت می‌کرده است. میرزا محمد سعید اشرف مازندرانی از سرآمدان ملازم آستان او بوده است و قصاید و مقطعات و مثنوی در ثناگستری او به نظم آورده است. در قصیده‌ای در مدح او می‌گوید:

پرتو دودمان تیموری	زیست روزگار، زیب‌نسا
آنکه سوی حریم اقبالش	عینک دیده‌هاست قبله نما
عصمتش ثانی خدیجه بود	هست صفرا قرینه کبرا
روی نادیده در پرستاری	بندگان چو بندگان خدا ^۲

و به سبب علاقه به جمع کتب و تصنیف، کتب و رسایلی به نام او نوشته شده است. از آن جمله است: زیب‌النفایس و انیس‌الحجاج. زیب‌النفایس، ترجمه تفسیر کبیر است و مؤلف آن ملا

۱. مآثر عالمگیری، ص ۵۳۸ - ۵۳۹. ۲. تذکره گل رعنا، ص ۷۹ - ۸۰.

صفی الدین اردبیلی است:

«ملاصفی الدین اردبیلی به موجب امر علیّه در کشمیر سکونت گرفته، به خدمت ترجمه تفسیر کبیر که مسما به زیب النفایس است، اقدام داشت.^۱

انیس الحجاج نیز تألیف صفی الدین اردبیلی است. مؤلف در مقدمه کتاب می نویسد: «این رساله ای است محتوی بر فواید جزیه و اشارات جلیله که مؤلف حقیر، راجی لطف خفی و جلی کریم معین صفی... در سال نیل شرف ادای حج اسلام... به برکت الطاف بیکران واحد مئان و میمنت عنایات پادشاه زاده عالم و عالمیان.. در اوج خلافت کبرا.. زیب النساء بیگم زید اقبالها وضوعف جلالها، بنت پادشاه دین پناه... محمد اورنگ زیب... خلدا لله ملکه ابد... در اثنای این سفر مبارک ذاهباً و راجعاً به تحریر درآورده و انیس الحجاج نام کرد.»^۲

سوانح زندگانی زیب النساء

از مطالعه در شرح احوال و زندگانی او می توان دریافت که او زنی آزاده و از سیاست بری بوده است. برادر تنی او شاهزاده اکبر به اغوای مخالفان شاه بر دشمنی پدر کمر بست و بدخواهان به این سبب از زیب النساء نیز نزد پدر تفتین کردند و پادشاه حقوق او را که بالغ بر چهارصد روپیه بود، قطع کرد و دستور داد اموال او را ضبط کنند، اما چون بی گناهی اش مسلم شد، اموال او را مسترد داشتند و مقرری اش را برقرار کردند. دشواریهای زندگی درباری و دور ماندن از مردم تنهایی هولناک قصرنشینی و خشم و قهر پدر، گاه به گاه در آینه شعر او نمایان است:

خراب اسم عمل گشته ام ولی چه کنم که هیچ چاره ندارم ز حکم سلطانی
برید دست قضا و بدوخت طالع من بهرغم جوهر ذاتم، لباس دیوانی

ز قرب نسبت خویشم ز جمله بیگانه چه ها که بر سرم از قرب آشنایی رفت

یارب چه کنم که ظلم و بیداد از ما بگرفت نقد املاک
زیب النساء بیگم در قفس طلایی دربار جز شعر تسلای خاطری نداشته است و عجب آنکه در

۲. انیس الحجاج، ص ۳ - ۴.

۱. مآثر عالمگیری، ص ۵۳۹.

برابر پدر حتی جرئت نمی‌کرده است شعر بخواند. می‌نویسند روزی اورنگ زیب از او می‌پرسد چه زمزمه می‌کنی؟ و دختر که شعر می‌خوانده به رعایت طبع پدر می‌گوید قرآن تلاوت می‌کردم. در هر صورت زیب‌النساء جز بند زن بودن، بند شاهزاده بودن را نیز بر دست و پا دارد. او تا پایان عمر مجرد زیسته است و به گفته تذکره‌نویسی: «به اقتضای غیرت، تزویج اختیار نفرموده»^۱ اما معلوم نیست به اقتضای غیرت خود یا به مقتضای غیرت پدر و برادر. با این همه شگفت نیست اگر از زندگانی خصوصی و روابط او با دیگران جز اندکی مطالب مبهم در کتابها چیزی نمی‌یابیم، چرا که قدرت وحشتی می‌زاید که پرده بر هر چیز می‌کشد.

تنها دو نکته از زندگانی او در تذکره گل رعنا بازمانده است که نقل می‌کنیم. نخست از مردی به نام عاقل خان متخلص به رازی یاد می‌شود که از ایرانی زادگان متعین و از سرداران نزدیک اورنگ زیب است با این اوصاف: «از دانش پژوهان جهان، اصلش از خطه خواف و در فن موسیقی مرد بالاف و آشناپرور، دل صاف، بهادری سیاف، به عهد اورنگ زیب ممتاز و به صاحب صوبگی سرفراز. می‌گویند میانه وی و زیب‌النساء بیگم که قمری بستان سلطنت و عندلیب گلستان خلافت بود، مشاعرات و لطایف نکات همواره جاری ماندی، و این عاقل خان از مریدان بهاءالدین شطار بود. زبان نظم چندان مرغوب می‌داشت که میرزا بیدل تلمیذ اوست.»^۲ دوم ظرایف و شوخی‌هایی با ملا سعید داشته است که در تذکره گل رعنا چنین آمده است: «اشرف تخلص، سعید نام، استاد زیب‌النساء بیگم، بنت اورنگ زیب، مردی ممتاز بود مازندرانی الاصل، دختر زاده ملا محمد باقر مجلسی که از ولایت آمده باز رفت؛ مکرر آمد؛ رفیق شاهزاده عظیم‌الشان گردید، و به مقتضای علم و شرافت اجازت روبه‌رو نشستن یافت. در مزاج وی ظرافتی بود. روزی بیگم را گفته فرستاد که سنبوسه بی سن می‌خواهم. زیب‌النساء جواب فرستاد که از مطبخ ما درگیر. از اشعار اوست:

جمال توست ز هر روز تازه‌تر امروز زحوض آینه، رو شسته‌ای مگر امروز^۳

دربارۀ این ملا سعید مازندرانی اشاره‌ای دیگر آمده است که سیزده چهارده سال به زیب‌النساء درس داد و چون تقاضای بازگشت به وطن کرد، شاهزاده به او رخصت نداد. اما او قطعه‌ای سرود با این مطلع:

۲. همان، ص ۸۴.

۱. تذکره گل رعنا، ص ۸۰.

۳. همان، ص ۴۳.

یکباره از وطن نتوان برگرفت دل در غربتم اگرچه فزون است اعتبار

این قصیده بر دل شاهزاده اثر کرد و با انعام و نوازش بسیار، اجازه رفتن به او داد.

در مورد زندگانی خصوصی مخفی چون هرنام آور دیگر که زمان بر او گذشته باشد، افسانه‌های بسیار ساخته شده است که در درستی آنها باید تردید کرد. مناظرات و مشاعراتی هم به او نسبت می‌دهند که در همه آنها نشانی از ظرافت و ذوق هست. نوشته شده است که کلیم کاشانی این بیت را می‌سراید و از پس پرده برای مخفی می‌خواند:

ز شرم آب شدم آب را شکستن نیست به حیرتم که مرا روزگار چون بشکست
مخفی بی‌درنگ می‌گوید: یخ بست و شکست^۱

همچنین نوشته‌اند روزی ندیمه‌ای برای او آئینه نفیسی می‌آورد. آینه بر زمین می‌افتد و می‌شکند. ندیمه هراسان نزد زیب النساء می‌آید و هنگامی که شاهزاده خانم سبب ناراحتی‌اش را جویا می‌شود می‌گوید:

از قضا آئینه چینی شکست

و زیب النساء بی‌تأمل پاسخ می‌دهد:

خوب شد اسباب خودبینی شکست^۲

سبک شعر

از شاعری هندی زاده و هندی نشین نباید چشم آن داشت که همچون رابعه و مهستی شعر بگوید. پاره‌ای از الفاظ بدان معانی که در هند اراده می‌شود در ایران به کار نمی‌رود به‌طور مثال ترکیب (دل آشوب) در زبان فارسی به معنای چیزی است که باعث به هم خوردن دل گردد و نشان نفرت و بیزاری است. درحالی‌که همین ترکیب در شعر مخفی به معنای دگرگون‌کننده دل، اراده شده است و مفهومی مثبت دارد و معنایی مخالف معنای اول می‌دهد:

مخفیا شعر دل آشوب تو چون مژده وصل تیرگیهای دل از دیده نابینا برد
به‌علاوه بعضی تعبیّرات و تشبیهات، رنگ محلی دارد و برای ما ناآشنا و نامأنوس است. از این رو همه اشعار مخفی و حتی همه اشعار شعرای بزرگ فارسی‌زبان هندنشین چون امیر خسرو

۱. مقدمه دیوان مخفی، چاپ هندوستان. ۲. همان.

دهلوی و غنی کشمیری و بیدل و حتی اقبال لاهوری به نظر ما شیوا نیست. حال آنکه فارسی زبانان پاکستانی و هندی و گاه افغانی از خواندن آنها غرق در لذت می شوند، چه با آن طرز بیان و آن نوع استعمال و آن قسم ترکیب و آن جنس سخن آشنایی دارند.

ادعا آن نیست که شعر مخفی در حدّ اعلا و کمال شعری است. بسیاری از شعرهای او تقلیدی و تکراری به نظر می رسد. در بسیاری از ابیات تأثر خاطر شاعر از غزلیات حافظ آشکار است و گاه جنبه هنرنمایی و یا پیروی از غزلی خاص در اشعار او دیده می شود.

مخفی با آنکه شاعری هندی است اما چنان از ایران، و بویژه خراسان یاد می کند که گویی وطن او ایران است و در هند گرفتار غربت شده است.

تو از ملک خراسانی، به اصطبل وطن سازی

به خواب شب اگر رنج و غم هندوستان بینی

مرو در کشور ظلمت که بس امر محال است این

که حسن رومیان را در نقاب زنگیان بینی

دل آشفته مخفی، به فن خود ارسطویی است

به هند افتاده است اما خراسان است یونانش

در این کشور زبونیهای طالع ناقصی دارد

و گرنه در هنرمندی نباشد هیچ نقصانش

نیست امید رهایی تا به روز رستخیز خاک غربت هر که را در مهد دامنگیر شد

جستجوی حاصل است مخفی در این گرداب هند

گوهر مقصود را جای دگر گم کرده ام

ز روی لطف به تقصیر من قلم در کش

که با تو هست مرا نسبت خراسانی

تمام عمر بی دردان به غفلت صرف غیرت شد
به رگم همد، یاد گوشه ری می توان کردن

مردم ز غم فراق اما راز دل خود به کس نگفتم
فریاد که یک شب غریبی بر بستر عافیت نخفتم

نکته قابل ذکر دیگر در شعر مخفی توجه خاص او به داستان یوسف است. در دیوان او بیش از چهل بار اشاراتی به این داستان دیده می شود. هرچند در شریعت نهی بسیار شده است که زنان قصه یوسف را نخوانند. مجموعه ابیات او چهار هزار و بیست و پنج بیت است. پانصد و چهار غزل، دوازده قصیده، دو ترجیع بند، چهار ترکیب بند، یک مسدس، یک مخمس و چند بیت پراکنده.

مرگ مخفی

او شصت و پنج سال و سه ماه در این عالم زیست. اشاراتی به پیری در شعر او دیده می شود:
جوانی رفت و پیری رفت و خود هم می روی آخر
هنوز ای دیده حسرت به سوی این و آن بینی

شد پنبه صفت عاقبت این موی سیاهم خاصیت بیضاست مگر در پر زاغم

نور بصر و قوت پا رفت ز مخفی در فکر سفر باش که هنگام وداع است
وقتی عالمگیر به سفر طویل دکن رفت و زیب النساء در دهلی ماند، روز دهم محرم سال ۱۱۱۴ هجری، برابر با ۶ ژوئن ۱۷۰۲ میلادی، در ۶۵ سالگی در شاهجهان آباد دیده از جهان فرو بست. تاریخ وفاتش (ادخلی جنتی) است.

بعضی تاریخ فوت او را ۱۱۱۳ نوشته اند که صحیح به نظر نمی رسد زیرا اورنگ زیب در سال ۱۰۶۸ به سلطنت رسید و سال چهل و ششم شاهی او که مصادف با مرگ مخفی است ۱۱۱۴ خواهد بود، نه ۱۱۱۳. همچنین بلوشه در فهرست کتب کتابخانه ملی پاریس، جلد سوم، ص

۴۰۲ محل فوت مخفی را دهلی نوشته ولی در سایر مآخذ شاهجهان آباد قید شده است. کتاب مآثر عالمگیری ضمن بیان وقایع سال چهل و ششم سلطنت اورنگ زیب (برابر با سال ۱۱۱۴ هجری) می نویسد: «و از واقعه دارالخلافة معروض گردید که نواب تقدس قباب، زیب النساء بیگم رو در نقاب رحمت الهی کشید و در دولت سرای مغفرت نامتناهی آرامش گزید. خاقان جهان را از مفارقت فرزند به جان پیوند، دل غم اندود و دیده، اشک آلود گردید و از بی طاقتی اختیاری نماند. ناچار به مصابرت ساختند و احکام قدسیه به نام سید امجدخان و شیخ عطاءالله و حافظ خان در بذل خیرات و صدقات و عمارت مضجع آن قدسی ذات که در باغ سی هزاری از متروکات نواب جنت مآب صاحب الزمانی قرار یافته، عزّ صدور یافت.

رباطی دو در دارد این دیر خاک دری در گسریوه، دری در مفاک

نیامد کسی زآن در اینجا فراز که این در به رویش نکردند باز^۱

این است همه زندگانی شاعر گرفتاری که تا پایان عمر در قفس طلایی دربار هند به سر برد؛ نهانی نغمه سرود؛ سر در زیر نام مخفی کشید؛ و سرانجام سر در نقاب خاک فرو برد. اینک برای نمونه چند بیت خوب با تعبیرات دلپسند و چند بیت مبتذل و همه هندیانه از او آورده می شود:

جستجو کم کن دلاکز دولت دون همتان نشئه آسودگی عنقااست در دوران ما

برما غم و نشاط ندارد تفاوتی بسیار ازین بلندی و پستی گذشته ایم

نوح را معجزه آن وقت مسلم دارم که ز توفان محبت به کران می آید

در طریق عشق رو کردن به وادی کار نیست

روبه روی غمزه دلدار بودن مشکل است

پژمرده چو گشت غنچه دل از آب و هوا شکفتنی نیست

دل در قفس سینه کند سیر گلستان هان مرغ چمن شوق کم از بال و پری نیست

۱. مآثر عالمگیری، ص ۶۴۲-۶۴۳.

ابیات نمونه از سبک پیچیده و ناخوشایند هندی:

بس که شد خون جگر در زندگانی قوت من

برنخیزد بعد مردن از زمین تابوت من

بعد مردن غم مخور مخفی که در آیین عشق

بلبل و پروانه گیرد پایه تابوت من

از جراحتهای دل از بس که لذت یافتم پنبه از ناخن نهم بر زخم، داغ خویش را

پای طلبم به گیل فرو ماند بس آبله پُر آب بشکست

منگر به تهیدستی ماکز سر همت بر سفره حاتم ننشیند مگس ما

نیست گر بال و پر پرواز در کنج قفس

دست حیرت چون مگس پیوسته بر سر می زنم

با وجود گریه امشب ز آتش دل تا سحر لخت لخت دل ز دیده چون کباب آمد برون

مخفی های دیگر

نگارنده از وجود دو شاعر دیگر با تخلص مخفی آگاه است به این شرح:

در تذکره مرآة الخيال آمده است: «مظهر اسرار جلی و خفی مولانا سنجارا مخفی، محقق و

صاحب جمال بود.»

این مخفی رباعی سراسر است، و به قول صاحب تذکره مزبور اصلش از خاک نجف است و

معاصر ظهوری و شیخ فیضی بوده. صاحب تذکره نوشته است که دوازده هزار رباعی از او در یک

مجموعه دیده است. از رباعیات اوست:

آنان که شراب عاشقی نوش کنند از هر چه به جز اوست فراموش کنند

آن را که زیان دهند، دندان ندهند و آن را که دهند دیده، خاموش کنند^۱
 مخفی دیگر شاعری رشتی یا لاهیجی است که در اواخر قرن یازدهم هجری می زیسته. این
 مخفی شناخته شده تر از دیگر مخفی هاست. او مردی بسیار خرداندام و کم توان و بذله گو و از
 ندیمان امام قلی خان، حاکم فارس بوده است و به سبب مداومت کوکنار به کوکناری شهرت
 داشته است. پیوسته در مجلس خان سه پایه ای زرین برای کوکنار او می گذاشتند. روزی خان به
 عنوان مزاح به او می گوید که کوکنار چیزی از وجود تو باقی نگذاشته است. مخفی در جواب
 می گوید که گناه از کوکنار نیست از آن است که هر کاتبی در آغاز کتاب می نویسد: «مخفی نماناد»
 باز هم منم که با این همه نفرین به این حال مانده ام.^۲
 اینک برای نمونه چند بیت از غزل مشهور او که با تفاوت بسیار در مآخذ ذکر شده نقل
 می کنیم:

ز تاب عشق تو ز آنگونه دوش تن می سوخت
 که هر نفس ز تف سینه پیرهن می سوخت
 حدیث عشق تو در نامه ثبت می کردم
 سپندوار لفظ بر سر سخن می سوخت
 ز آه نسیم شب و ناله سحرگاهی
 ستاره بر فلک و غنچه در چمن می سوخت
 ز سوز سینه مخفی شد این قدر معلوم
 که همچو خس مژه اش در گریستن می سوخت

سخن آخر

دیوان زیب النساء بیگم متخلص به مخفی در سال ۱۲۶۸ هجری در کاو نیور و در سال ۱۲۸۴ در
 لکهنود و پس از آن بر اساس نسخه قبل یا مقدمه ای کوتاه به زبان اردو، بارها و بارها به چاپ
 سنگی رسیده است. اما علاوه بر بدی چاپ و ناخوانا بودن و داشتن غلطهای فراوان، در ایران

۱. مرآة الخيال، ص ۵۴.

۲. نقل به معنی از تذکرة خلاصة الافکار، ص ۶۴۹ - ۶۵۰.

نایاب بود.

در سال ۱۳۴۴ شمسی که استاد فقید دکتر احمد علی رجایی در سفر مطالعاتی خود در اروپا به سر می بردند، از دو نسخه معتبر خطی شاعر عکسبرداری کردند و با خود به ایران آوردند و آنها را در اختیار من قرار دادند. من نیز که پیوسته به سرنوشت زن نظر دوخته‌ام، و بر فراز و نشیب ارزشها و قدرها که در همه عالم دارد یا ندارد، با دقت نگریسته‌ام، خواستم تا بدانم بر زنی شاهزاده در پشت پرده قرن‌ها چه گذشته است. در آن دوران و همه دورانها که زن بودن ننگی بوده است بر دامن بشریت با زخم این نشانه: «که نفرین بد بر زن نیک باد»^۱ و آن بار را بشناسم که هنوز سنگینی اش پشت ما را خم داشته است. دیگر آنکه این زن هندی به پارسی شعر گفته بود.

آفرین بر جگرم باد که در کشور هند سکه نقد سخن، رایج ایران زده‌ام
و برای من ایرانی غرور آفرین بود یادآوری آن همه سرزمین‌ها که مردمش به زبان ما تکلم می‌کرده‌اند، از دریای چین تا کناره‌های دانوب و از سغد تا حدود بام دنیا با الفاظی چنین شیرین و معنایی چنان رنگین.

اینها انگیزه من بود برای تصحیح این دیوان، با این گمان که اگر یک خشت هم از بنای عظیم زبان فارسی یافت شود، محققان را یاری خواهد کرد تا به گستره این زبان بیشتر پی ببرند و بر حفظ و بقای آن دل بسوزانند.

معرفی نسخه‌ها

۱. نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی پاریس به نشانه 691 Suyy lémet pessams که در جلد سوم فهرست بلوشه در ردیف ۱۹۱۹، صفحه که ۴۰۲ شرح آن آمده است. این نسخه در اوایل قرن هجدهم میلادی به خط نستعلیق به شیوه هندی در ۱۶۱ ورق ۱۹/۵ × ۲۲/۵ سانتیمتر نوشته شده است که نسخه‌ای است مملو از غلط و غیرقابل اعتماد.

۲. نسخه خطی موجود در کتابخانه موزه بریتانیا به نشانه Add. 25/826 که در جلد دوم فهرست Reiu (ریو) ص ۷۰۲ ذکر شده است. این نسخه در قرن هجدهم میلادی در ۱۳۶ ورق ۱۰ ۱/۴ × اینچ به خط بد نوشته شده و مغلوط است.

۱. شاهنامه فردوسی.

۳. نسخه خطی دیگر از کتابخانه موزه بریتانیا به نشانه Cos.311 که در جلد دوم فهرست ریو ص ۷۰۲ شرح آن آمده است. این نسخه در قرن هجدهم میلادی در ۱۹۳ ورق کم عرض ۵/۹×۵ اینچ و دوازده سطر سه اینچی در هر صفحه، به خط شکسته نوشته شده است. سرلوحه مختصر مذهبی دارد و همه صفحات دارای خط کشی چند رنگ و حاشیه یک اندازه است. این نسخه کم غلط و خوش خط است و به سبب این مزایا اساس طبع قرار داده شده است.

۴. نسخه خطی موجود در کتابخانه دانشگاه توپینگن از شهرهای آلمان به نشانه 49. 1448 Cos. the diwan of Makhfi of 11m Also 1.cauny 1268 ارزش این نسخه کمتر از نسخه Cos. 311 لندن است. از این رو نسخه بدل قرار گرفت و اختلافات نسخه لندن با آن در پاورقی ضبط گردید.

۵. نسخه چاپی در مطبع منشی نولکشور لکهنوی هندی در سال ۱۹۲۹ میلادی به قطع چاپاری بزرگ در ۲۱۸ صفحه که به خط نستعلیق چاپ سنگی شده است و این یازدهمین چاپ آن به همین صورت در کشور هندوستان است. بر این چاپ که با کمال تأسف بسیار پر غلط است مقدمه‌ای به زبان اردو آقای عبدالباری آسی نوشته است.

غیر از نسخه‌های خطی دیوان مخفی که به آنها اشاره شد، به موجب فهرست Ring of outk صفحه ۴۸۰ یک نسخه خطی دیگر از دیوان مخفی به شماره ۳۴۳ در کتابخانه فرح بخش و پنج نسخه در کتابخانه موتی محل هندوستان موجود است و احتمالاً نسخه‌هایی در کتابخانه‌های ترکیه که دسترسی به آنها میسر نگردید.

به این ترتیب در طبع حاضر دیوان مخفی، همه جا عین نسخه Cos. 311 موجود در کتابخانه موزه بریتانیا متن قرار داده شده و اختلافاتی که در پاورقی ضبط شده با توجه به نسخه دانشگاه توپینگن و نسخه چاپی هندوستان و به نقل از آنهاست. در مواردی که غلطی فاحش و مخل معنی در متن وجود داشته قیاسی تصحیح شده و با این علامت (...) مشخص گردیده است و چگونگی آن در پاورقی توضیح داده شده است.

حرف (ل) علامت اختصاری نسخه اساس طبع لندن است و حرف (ت) نشانه نسخه توپینگن و حرف (ه) علامت اختصاری برای نسخه هندوستان.

در تطبیق سه نسخه ذکر چند نکته لازم است:

۱. ترتیب اشعار در هر سه نسخه یکسان و بدون هیچ ترتیبی است فقط در نسخه توبنیگن قصاید اول نوشته شده است.

۲. اولین غزل در هر سه نسخه غزل زیر است:

ای ز ابر رحمتت خرم گل بستان ما گفت و گوی حرف عشقت مطلع دیوان ما
و مقطع قصیده سوم که در نعت رسول اکرم است این است:
مخفی ظلمت سرشت، از پی نعت تو رفت مطلع خورشید شد، مقطع دیوان او
شاید نظر شاعران این بوده که این قصیده در پایان کتاب قرار گیرد و آن دیگری در آغاز کتاب.
اما چون دیوان حاضر از روی حرف قافیه و به ترتیب الفبا منظم شده، غزل اولی در آغاز و
قصیده دومی در پایان دیوان قرار نگرفت.
امید آنکه به پیشگاه اهل ادب مقبول افتد.

دکتر مهیندخت صدیقیان

غزلیات

۱

کوی عشق است به ناموس سلام است اینجا
صد چو محمود به هر گوشه غلام است اینجا
طالب دانه در این دام در افتاد به دام
دانه کز خال بود دانه دام است اینجا
باده درکش که در این بزمگه^۱ حادثه خیز
هر چه جز باده بُود جمله حرام است اینجا
زهر غم نوش کن و لب به شکایت مگشا
که شکایت ز الم شیوه عام است اینجا
موسیا! لاف مزین طاقت دیدار تو^۲ نیست
پرتو نور تجلی چو تمام است اینجا^۵
در پی مستی هر شام، خمار سحر است^۳
مخفیا بزم طربناک کدام است اینجا

۲. ه: دیدارت.

۱. ت: بزمگه. نسخه اصلی: بزم کهن.

۳. ت: خماری سحری است.

۲

غم می‌کند فزونی، ای دوستان خدا را
 شاید نهفته ماند، این راز آشکارا^۱
 ما را چو موم بگداخت این آتش محبت
 تا چند باشد دل در سینه سنگ خارا
 مردیم و گردش چرخ رحمی نکرد بر ما
 تا کی توان به دشمن صاحب‌دلان مدارا^۲
 مستی و تنگدستی بدنام خلق سازد
 با طرز شه چه نسبت درویش بینوا را
 باید گذاشت^۳ در خم^۴ یاران ذخیره عمر
 باشد که گردش چرخ فرصت دهد شما را
 ای خسرو زمانه بگشای چشم و بنگر
 در نامه سکندر احوال ملک دارا
 کشتی عمر بشکست در بحر ناامیدی
 مشکل که بازینم دیدار آشنا را
 حاصل نشد چو هر که کامی ز تیر تدبیر^۵
 تدبیر را گذارم گردن نهم قضا را
 بگذشت موسم گل، شد ناله‌های بلبل
 تا کی شراب و مستی یا ایها السکارا
 ای همدان چو رفتیم^۶ بد نام این زمانه
 در کوی نیکنامی یاد آورید ما را
 یاران و بزم عشرت، مخفی و کوی محنت
 با عافیت چه کار است درویش بینوا را

۱. به غزل «دل می‌رود ز دستم، صاحب‌دلان خدا را» توجه داشته است.

۲. ه: مدارا نسخه اصلی: خدا را.

۳. ت: گداخت.

۴. ه: بر باد رفت در غم.

۵. ه: حاصل نشد چو هرگز این کام دل به تدبیر.

۶. ت و ه: رفتیم به نظر صحیح‌تر است.

۳

ساقی نفسی بخش دل مرده ما را
 از ابرمی^۱ آبی گل پژمرده ما را
 عمری ست که بلبل به چمن نغمه سرای است^۲
 ره نیست در این باغ مگر باد صبا را
 با درد کن الفت نفسی چند مسیحا
 بی درد توان بود توان داشت دوا را
 ۲۰ دردا که به امید شفا با دل بیمار
 مردیم و ندیدیم در این خانه شفا را^۳
 ای صبح، خدا را نفسی پرده نشین باش
 تا آه زند بر هدف این تیر دعا را
 کافی ست مرا خجلت جرمم ز ترحم
 بگذر ز سر جرم گنهکار خدا را
 مخفی مکن^۴ اندیشه ز بیداد که در حشر
 از شاه بسی بیش بود قرب گدا را

۴

داغ نوی همی نهم جان و دل کباب را
 رونق تازه می دهم مملکت خراب را
 ۲۵ خون جگر فشانده ام در ره جست و جو بسی
 تا که گرفت دست دل دامن آفتاب را
 مرهم زخم سینه ای، روشنی دو دیده ای
 بهر خدای^۵ برفکن از رخ خود نقاب را

۱. ه: از می یده. ۲. ت: نغمه سرا نیست.

۳. ه: در این خانه. نسخه اصلی «این» ندارد. ۴. ه: بکن.

۵. ه: خدای بر، نسخه اصلی: خدا که.

جان و دلم گرفته‌ای، دل ز کفم ریوده‌ای
گرم غضب چه می‌کنی نرگس نیم خواب را
مخفی دردمند تو، دل به غمت سپرده است
صرف دو دیده کرد و رفت قطره خون ناب را

۵

۳۰ ریزد به جام ماه^۱ چو ساقی شراب را آرد ز ابر شیشه برون آفتاب را
لخت جگر به گریه برآید^۲ ز دیده‌ام مستان به پختگی نگذارند کباب را^۳
حرف وفا ز صفحه امید شسته‌ام از روزگار کرده‌ام این انتخاب را
مخفی ز عمر، لذت ذوقی که ناگهان
بر هم زند نسیم بساط حباب را

۶

خیز و^۴ کرشمه ریز کن نرگس نیم مست را
از ته جام جرعه ده^۵ ساقی می‌پرست را
۳۵ نی به نوا نوازی‌ام، نی به عراق و نی^۶ عجم
سوی حجاز می‌برم زمزمه الست را
بهر شهادت جهان یک نگه تو بس بُود
گرم غضب چه می‌کنی غمزه تیز دست را
تاب مده به طره‌ات بر دلِ موگره مزن
بدعت تازه‌ای منه قاعده شکست را

۱. ه و ت: ماه جام.

۲. بیت، اشکال وزنی دارد.

۳. ه: جرعه ده. نسخه اصلی: جرعه‌ای.

۴. ه: برآید. نسخه اصلی: برآرد.

۵. ه و ت: «و» دارد. نسخه اصلی ندارد.

۶. ت: نی. نسخه اصلی: نه.

گر به کنشت می‌رود، وز به طواف کعبه‌ای^۱
با صمد است ورد دل^۲ مخفی بت پرست را

۷

به من ننموده گر بختم ره کوی سلامت را
بـنازم^۳ رهبر راه بیابان ملامت را
بریزم خون دل چندان به محشر از پشیمانی
۴۰ که رشک جنت‌الماوی^۴ کنم دشت قیامت را
ز دفترهای عصیانم نماند نکته‌ای باقی
اگر قدری بود در روز حشر اشک ندامت را
نهال دولت دنیا مذلّت بار می‌آرد
به صدملک شهنشاهی مده گنج قناعت را^۴
بر آید گر ز دل آهی ز روی درد در محشر
دهد بر باد حسرت خاک صحرای قیامت را
به محشر گر گناهت را ببخشد شفقت ایزد
ز کف آسان مده مخفی تو دامان شفاعت را^۵

۸

بی روی یار باده بنوشد کسی چرا روی و ریا به عشق فروشد کسی چرا^{۴۵}
نی ناله‌ای به سینه و نی اشک حسرتی بر روی بلبلان نخرود کسی چرا
بر رهگذار باد نهاده چراغ عمر بر تن لباس فقر^۶ نپوشد کسی چرا

۱. ه: کعبه‌ای. نسخه اصلی: کعبه‌ات.

۲. ت: درد دل.

۳. ت: به‌نازم.

۴ و ۵. این ابیات اشکال قافیه دارد.

۶. ه: فقر. نسخه اصلی: فکر.

روز ازل چو گشته مقدر نصیب کس چندین به دیگ حرص بجوشد کسی چرا
مخفی چو راز غیب نهفتن ز دانش است
راز درون خویش نپوشد کسی چرا

۹

۵۰ به غارت دادم^۱ از غفلت متاع خانه خود را
به دست خود زدم آتش من آتشیخانه خود را
ز سوز دل فتاد آتش چو فانوسم به پیراهن
بر آتش می‌زنم امشب پر پروانه^۲ خود را
ز بس مستغرق عشقم نمی‌جنبید ز جا دستم
که زنجیری کنم در پا^۳ دل دیوانه خود را
گرفت الفت به تنهایی چنانم دل که معذورم^۴
به از باغ جنان گویم اگر ویرانه خود را
گاهی دریوزه پیش خم و گه پیش سبو آرم
به صد خون جگر پر می‌کنم پیمانه خود را
۵۵ به خرمنگاه هر صحرا چو مرغ دانه چین گشتم
به غیر از دانه اشکی ندیدم دانه خود را
به صد الحان داوودی برابر کی کند عاشق
فغان دلخراش و گریه مستانه خود را
مسلسل^۵ باد هشیاران شما را دور می‌کاخر
ز^۶ بد مستی تهی کردم من این خمخانه خود را

۱. ه: دادم. نسخه اصلی: داد.

۳. ه: پا. نسخه اصلی: دریا.

۵. ه: تسلسل.

۲. دل دیوانه.

۴. ه: معذورم. نسخه اصلی: مغرورم.

۶. ه: ز. نسخه اصلی: به.

دو چشم مست پنداری به خواب آلوده شد مخفی
بیا کوته کنم دیگر من این افسانه خود را

۱۰

چند دلا آرزو دیدن گلزار را
صحن قفس گلشن است مرغ گرفتار را
دل که گرو^۱ شد به عشق از غم هجران چه باک
و عده قیامت بُود طالب دیدار را ۶۰
کم ز برهمن مشو در روش عاشقی
کز رگ جان می کند^۲ رشته زَنار را
هر نفس از خون دل مرد طلبکار عشق
رَشک گِلستان کند معركة خار^۳ را^۴
رشته به گردن^۵ کشان از پی جَلاد عشق
باعث^۶ افزونی است^۷ رونق بازار را
لازمه عاشقی است بر سر دار آمدن^۸
شاد ز خود ساختن^۹ خاطر اغیار^{۱۰} را
سلسله در پا چو شد ناله زیونی بود
بند گران زینت است پای گرانبار را ۶۵
کوهکن از بیدلی تیشه به خارا زند
ناله بود مرهمی^{۱۱} سینه افکار را

۱. ل: ناخواناست.

۳. ت: کار.

۵. ت: گردان.

۷. ت: افزون نیست.

۹. ت: ساختی.

۱۱. ت: مرهم.

۲. ت: کشد.

۴. ت: بیت دوم است.

۶. ت: باعس.

۸. ت: لازمه عاشقی است.

۱۰. ت: اغیار.

مخفی اگر نیستم^۱ ره به گلستان چه غم
کس نستاند ز من سایه دیوار را

۱۱

گرم غضب چه می‌کنی نرگس مست ناز را
ناز و کرشمه بس بود دلشده نیاز را
رشته دل گره گره شد به درون سینه‌ام
بس که به دل گره زدم^۲ آه جگر گداز را
۷۰ پا^۳ به بساط عافیت زآن^۴ ننه^۵م که عاقبت^۶
مجرم^۷ نکته‌ای^۸ کنند، محرمیان راز را^۹
ای که به عیش خفته‌ای درد و غمی^{۱۰} ندیده‌ای
از دل دردمند پرس حال شب دراز را^{۱۱}
بهر نماز هر کجا روی به قبله آورم
طاق دو ابرویت کنم قبله‌گه^{۱۲} نماز را^{۱۳}
از پس^{۱۴} کس چه می‌روی بانک جرس چه می‌کنی
هادی ره محبت است قافله حجاز را^{۱۵}

- | | |
|---|----------------------------|
| ۱. ت: نیست. | ۲. ت: بس که گره به دل زدم. |
| ۳. ه: یا. | ۴. ت: بر. |
| ۵. ت: عافیت. | ۶. ه: محرم. |
| ۷. ت: نکته. | ۸. ت: بیت ششم است. |
| ۹. ت: غم. | ۱۰. ت: بیت سوم است. |
| ۱۱. ت: قبله‌گر. | |
| ۱۲. ه: طاق دو ابرویت بس است سجده‌گه نماز را و ت: بیت چهارم است. | |
| ۱۳. ت: بس. | ۱۴. ت: بیت پنجم است. |

غنچه صفت شکفت دل از سخن تو مخفیا
تقویت سخن نمای طبع سخن طراز^۱ را

۱۲

چو بلبل در فغان آیم چو بینم بوستانش را
چو گل خندان شوم هر جا بینم^۲ باغبانش را ۷۵
صبا از بوی پیراهن نگرده چشم من^۳ روشن
نخیزم از سر این ره نگیرم تا عنانش را^۴
چو بندد پاسبانش در به رویم رو نگردانم
کشم جاروب از مژگان فطرت آستانش را
به زیر آب اگر دشمن چو ماهی آشیان گیرد^۵
بسوزد شعله آه من آخر آستانش را^۶
گرفتم من که مرغ دل گرفتار قفس گردد
چه خواهی کرد آخر شعله آه نهانش را^۷
مگر^۸ شد عاقبت عتقا که از گردون دون همت
نشان چندان که می جویم نمی یابم نشانش را^۹ ۸۰
به^{۱۰} بلبل باد ارزانی گل و گلشن که من مخفی
بهار زندگانی دیده ام فصل خزانش را

۱. ه: طراز.
۲. ه: چو بینم.
۳. ه: چشم ما.
۴. ل: ناخواناست.
۵. ت: مای آشیان گردد. ه: چو پای آستان گیرد. ۶. بیت پنجم است.
۷. ت: بیت ششم است.
۸. ت: کمر.
۹. ت: بیت چهارم است.
۱۰. ت: «به» ندارد.

۱۳

کاوش بیهوده‌ای فِضاد تا کی ریش را
 در محبت نیست تأثیر^۱ جراحات نیش را
 زخمهای دل ز مرهم رو نمی‌آرد به هم
 سوزن^۲ الماس باید زخم بیش از بیش را
 دل اگر از ناصبوری از کف ما رفت، رفت
 پاسبان در کار نبود خانه درویش را^۳
 ۸۵ بس که در راه محبت تشنه خون خودم
 تازه می‌سازم به ناخن زخمهای خویش را^۴
 عمر شد صرف هوا و^۵ وقت رفتن در رسید
 می‌روی^۶ تا چند مخفی نفس کافر^۷ کیش را

۱۴

می‌دهم آب از سرشک دیده باغ خویش را
 تازه می‌دارم به بوی گل دماغ خویش را
 باده چون بر لب نهم ساقی، چه سان ساغر کشم
 پر ز خوناب^۸ جگر دارم ایباغ^۹ خویش را
 در طریق عافیت از خود تهی یابم نشان
 می‌کنم هر چند^{۱۰} درین ره سراغ خویش را
 ۹۰ از جراحتهای دل از بس که لذت یافتم
 پنبه از ناخن نهم بر زخم، داغ خویش را

۱. ت: تا سیر.

۳. ت: بیت چهارم است.

۵. ت: «و» ندارد.

۷. ت: «کافر» ندارد.

۹. ل: دماغ.

۲. سونس.

۴. ت: بیت سوم است.

۶. ت: بی روی ه: پیروی.

۸. ت: فوناب.

۱۰. ه: بس که.

از پریشانی نیم آزرده چون صد بار بیش^۱
 دیده‌ام در تنگدستی‌های^۲ داغ^۳ خویش را
 گر نشد روشن به بزم شمع کافوری چه باک
 بر فروزد شعله‌ آهم چراغ خویش را
 دارم از باد صبا مخفی هزاران پیرهن
 کی کنم آلوده بویی دماغ خویش را

۱۵

تا به کی دارم نهان در سینه عشق پاک را
 چند دارم در جگر این آه آشناک را
 بس که شد از شور عشقت آه گرم^۴ شعله ریز
 تیره^۵ سازد دود آهم انجم و افلاک را ۹۵
 از غم لیلی به صحرای محبت دشت شوق
 تا قیامت بر سر مجنون فشانند خاک را
 مرد عاشق پیشه را دیوانگی تهمت بُود
 نور می‌بخشد محبت دیده‌ اداری را
 شهسوار عشق مخفی هر دم از تیغ نگاه
 سرخ می‌سازد به خون عاشقان فتراک را

۱۶

یا ربوده جذب عشقم هوش مطلوب مرا^۶
 یا^۷ تغافل گشته سدّ راه، محبوب مرا^۸

۱. ه: چون زلف بتان.

۲. ت: تنگدستی‌های.

۳. ه: دیده‌ام از تنگدستی‌ها فراغ.

۴. ه و ت: سردم.

۵. ت: تیر.

۶. ت: یا ربوده جذب هوس آن ماه مطلوب مرا.

۸. ت: محبوب را.

۷. ت: یا.

۱۰۰ یوسف گل پیرهن را در چمن^۱ بر تن درید
 کونسیمی تاگشاید چشم یعقوب مرا^۲
 شد چنانم دل قوی در جانفشانیهای عشق^۳
 کرده قانون محبت طرز اسلوب مرا
 بس سکندر طالعم ماند فرو^۴ بر جای خویش
 باد اگر خواهد برد سوی تو مکتوب مرا
 شسته ام صد ره به^۵ عصیان نامه اعمال خویش
 وای اگر خواهد به محشر زشت یا^۶ خوب مرا
 همنشینان همتی^۷ کاخر فزونی های درد
 برد مخفی از دل من صبر ایوب مرا

۱۷

۱۰۵ باده در گلزار خوردن کی هوس باشد مرا
 نشئه بوی گلستان تو بس باشد مرا
 می کشان، معذور اگر در بزم می کمتر کشم
 بوی می پیوسته جاسوس عسس باشد مرا
 غنچه دل شکفتد^۸ مرغ دلم را در چمن
 من گرفتار غمم گلشن قفس باشد مرا
 بر تن من بی زبان هر موی فریادی کند
 گرز بیداد فلک فریادرس باشد مرا

۱. ت: پیرهن را پیرهن.
 ۲. ت: یعقوب را.
 ۳. ت و ه: جانفشانیهاکه عشق.
 ۴. ه: طالعم باید فزون.
 ۵. ت: «به» ندارد.
 ۶. ت: «یا» ندارد.
 ۷. ت: «همتی» ندارد.
 ۸. ه: بشکفتد.

- بس که در کنج قفس مرغ دلم بی طاقت است
 راضی‌ام، کاین^۱ زندگانی یک نفس باشد مرا
 با وجود تنگدستی‌ها ز عالی همتی
 شاهباز همتِ حاتم، مگس باشد مرا ۱۱۰
 کوی تنهایی گزینم^۲ سالها یعقوب وار
 صورت دیوار غم‌گر همنفس باشد مرا
 گربه زیر^۳ آورد گردونم^۴ ز پشت زین چه غم
 پای من تا آخر منزل فرس باشد مرا
 ترک‌کنم کام دل لب‌تشنگان^۵ ز آب حیات
 بر مراد دل دمی^۶ گر دسترس باشد مرا
 بر نشان پای محمل در ره وادی عشق
 ناله‌های زار مخفی چون جرس باشد مرا

۱۸

- عشق کو کز خوشتن‌بینی برون آرد مرا
 با^۷ خرد همره به وادی جنون آرد مرا ۱۱۵
 تشنه خون خودم عمری ست خونریزی کجاست
 کز مروت بر لب دریای خون آرد مرا
 جذبه^۸ عشقی که چون فرهاد از افراط شوق
 تیشه‌ای در دست سوی بیستون آرد مرا^۹

۱. ه: راضی‌ام‌گر.
 ۲. ت: کر نیم.
 ۳. ت: بر نر.
 ۴. ت: گردونم.
 ۵. ه: دل دل‌بستگان.
 ۶. ه: دلی.
 ۷. ت: جزیه.
 ۸. ت: تا.
 ۹. ت: بیت چهارم است.

گرچه بی‌هوشم ز درد عشق بهر امتحان
در تَحَرُّک ناله‌های ارغنون آرد مرا^۱
نیستم ایوب اما روزگارم هر نفس
بر سر راه بلا بهر شکون آرد مرا
نیست مخفی گر به من جذب محبت را نظر
همچو یوسف بر سر بازار چون آرد مرا^{۱۲۰}

۱۹

دیدیم بسی دوستی و^۲ شادی و غم را از هرزه دوی پای شکستیم قلم را
گشتیم بیابان جهان را و گذشتیم بر خاک مرادی ننهادیم قدم را
تا داد ز بیداد ستانم به قیامت از کف^۳ ندهم دامن برهان حکم را^۴
پرگشت چو از خاک فنا جام جم و کی آراسته انگار تو این مسند جم را^۵
بر خون^۶ شهیدان تو در حشر دیت نیست لب‌تشنه نهان تا به کی این تیغ ستم را^۷ ۱۲۵
گر پای نهم در حرم بتکده مخفی
آهسته که تا رم ندهی^۸ مرغ حرم را

۲۰

تا دین جهانگیر تو افراخت علم را بگرفت اقالیم عرب را و عجم را
بشکفت تو را غنچه لب تا به تکلم شد ورد زبان ذکر تو مرغان حرم را

۱. ت: بیت سوم است.
۲. ت: و ه: «و» ندارد.
۳. ت: ازدست.
۴. ت: بیت پنجم است.
۵. ت: بیت سوم است.
۶. ت: پر خون.
۷. ت: بیت چهارم.
۸. ل: می ندهی. ت: آهسته که رم هم ندهی. تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

مانند خط صفحه رخسار تو ننوشت تا کرد^۱ بنا دست قضا لوح و قلم را
 شادی جهان جمله به یک جو نستاتم آسان ندهم از کف دل^۲ دامن غم را ۱۳۰
 در راه تو از خون جگر گشت^۳ گلستان تا بر سر هر خار نهادیم قدم را^۴
 مخفی چو تو را اهل حرم راه ندادند
 محراب دل خویش کن ابروی صنم را

۲۱

اگر ز نور تجلی شود دلیل مرا
 ز لوح سینه شود محو، قال و قیل مرا
 علاج تشنگی ام^۵ کی شود ز آتش عشق
 بُود برابر یک قطره رود نیل مرا
 ز بس که غرق گناهم نمی توانم رفت
 اگر به کعبه دلالت کند خلیل مرا ۱۳۵
 کجاست جذبه عشقی که از دیار خرد
 کند برون به یک ایما^۶ هزار میل مرا
 چگونه پای به دریا نهم که وقت عبور
 ز سوز سینه شود شعله سلسبیل مرا
 فلک به^۷ بخت زبونم هر آنچه خواهی کن^۸
 که چشم مهر و^۹ وفا نیست جزاویل مرا
 گناه بخت چه باشد به من بگو^{۱۰} مخفی
 چو روزگار شناسد از این قبیل مرا^{۱۱}

۱. ت و ه: کرده.

۲. ت: تو.

۳. ت: گشت.

۴. ت و ه: بر سر هر خاری که نهادیم قدم را.

۵. ت: تشنگیم.

۶. ت: ای.

۷. ت: «ب» ندارد ه: فلک ز بخت.

۸. ت: خواهی کرد.

۹. ت: مهر وفا.

۱۰. ت: بگویی من.

۱۱. ت: جز بیت اول و ششم و هفتم بقیه قافیه ها «را» است.

۲۲

- ۱۴۰ ای داغ بر دل از غم بویت نسیم را
در سر هوای دیدن رویت کلیم را^۱
دین تو نور ظلمت هر ملتی^۲ که هست^۳
شرع تو رهنمای امید است و بیم را^۴
از مکرمی است کرده کریمت شفیع خلق^۵
غیر از کریم کس نشناسد کریم را
تا پا به فرق عرش نهادی تو، کردگار
گفتا عظیم پایه عرش عظیم را
مسند نشین مسند اعزاز کرد و رفت
همنامی^۶ یتیم تو در یتیم را
نومیدی ام^۷ مکن ز شفاعت به روز حشر ۱۴۵
چون باز^۸ بسته ام به تو عهد قدیم را
بی روشنی پرتو انوار شمع دین
مخفی به نیم جو نستاند^۹ نعیم را

۲۳

- خواهم کشم به دیده، آن خاک آستان را
یا بوسه از لب دل آن پای پاسبان را^{۱۰}

۱. اشاره به دوستی کلیم است.
۲. ت: مکتی.
۳. ت: حرمت.
۴. ت: امید است بیم را، به نظر صحیح تر می رسد.
۵. ه: در مکرمیت است کریم و شفیع خلق.
۶. ه: همتایی.
۷. ت: نومید من.
۸. ت: باز. ه: تازه.
۹. ت و ه: نستانم.
۱۰. ه: تا بوسم از لب دل این پای پاسبان را.

پوشیده جذبه عشق در من پلاس محنت
 سلطان لباس فاخر بخشد ملازمان را^۱
 آخر دهد به توفان بنیاد خانه خویش
 مرغ نظر چو بیند^۲ بر آب آشیان را^۳
 تا کی به رغم^۴ دشمن در امتحان عتابم
 ۱۵۰ بشناس بهترک زین یاران جانفشان را^۵
 مفروش دیده ارزان گوهر به خاطر دل
 یاران روا مدارید^۶ بر دوستان زیان را^۷
 بر حال زار بلبل رحمی^۸ کرشمه گل
 شاهان کشیده دارند بهر گدا عنان را^۹
 دادت خدای، مخفی، در سخن و گرنه
 زین گونه نیست درّی در سینه بحر و کان را

۲۴

چون کند^{۱۰} پرده نشین چهره نورافشان را
 پنجه در پنجه مرجان کندم مژگان را^{۱۱}
 دوش بر دوش زده^{۱۲} دانه اشکم ز نظر
 ۱۵۵ حلقه در حلقه بود سلسله توفان را

- | | |
|-------------------------------|-------------------|
| ۱. ت: ملادفانرا. بیت ششم است. | ۲. ت و ه: بنهد. |
| ۳. ت: بیت چهارم است. | ۴. ت: به زعم. |
| ۵. ت: بیت دوم است. | ۶. ه و ت: ندارند. |
| ۷. ت: بیت سوم است. | ۸. ت: رحم ای. |
| ۹. ت: بیت پنجم است. | ۱۰. ه: چون کنی. |
| ۱۱. ت: مرکان. | ۱۲. ه: رود. |

بی^۱ مه روی تو روشن نشود خانه دل
 بی^۲ سر زلف تو ایمان نبود ایمان را
 غنچه شیرین^۳ نکند لب ز تبسم^۴ به چمن
 پر ز خوناب^۵ جگر تا نکند^۶ دامان را
 ناله آهسته که جاسوس محبت مخفی
 صید صیاد کند بلبل خوش الحان را

۲۵

مده بر باد از شانه سر زلف پریشان را
 مکن سرگشته وادی به یک ره^۷ درد کیشان را
 تو می رانی مرا از پیش و^۸ من چون بید لزانم^۹ ۱۶۰
 که بس نازک دلی باشد گروه صبرکیشان را
 نه گل دیدم نه بلبل را از این بستان سرا رفتم
 دعای من صبا گویی اگر بینی تو ایشان را
 ز بس آه و^{۱۰} فغان کردم زمن بیگانه شد بختم^{۱۱}
 ز خود بیگانه من کردم به زور^{۱۲} دست خویشان را
 به پیش دشت پیمایان لب از گفت و شنو دربند^{۱۳}
 مکن آزار ای مخفی به زهر آلوده^{۱۴} نیشان را

- | | |
|--------------------------------|-------------------------------------|
| ۱. ل: پی. | ۲. ل: پی. |
| ۳. ت: شیرلی. | ۴. ت: رسم. |
| ۵. ه: خونتاب. | ۶. ت: نکنند. |
| ۷. ه: مکن سرگشته وادی تو اینک. | ۸. ت: «و» ندارد. |
| ۹. ت: می لرزم. | ۱۰. ل: «و» ندارد. |
| ۱۱. ت: مخت. | ۱۲. ه: ز خود بیگانه من کردم برو در. |
| ۱۳. ت: بندد. | ۱۴. ه: زهرآلود. |

۲۶

- نی^۱ شمع بخت خواهم، نی مهرمگنان را
خواهم کنم به یک سو از مردمان عنان را
تا چشم کرده‌ای باز^۲ صحبت وجود عنقا است
فرصت شمر غنیمت، دیدار دوستان را
۱۶۵ کی وصل گل به بلبل آسان شود میسر
صد خار بوده باشد در پا چو^۳ باغبان را
خورشید حسن هر جا طالع شود ز اوّل
سازد ز سنبل زلف^۴ ترتیب سایبان را
تا چند بار محنت بر دل توان ز ایام
یک جور عایتی کن بی درد ناتوان را^۵
آور برون ز گوشت این پنبه‌های غفلت
در درس نکته‌سنگان در کام کش^۶ زبان را
در چشم اهل بینش اصلاً تفاوتی نیست
۱۷۰ از فصل نوبهاران در رنگ و بو^۷ خزان را
در راه عشق مجنون باید گذشت از جان
نَبُود کنار دریا^۸ دریای بیکران را
مخفی به دام محنت گشتم اسیر آخر
چون مرغ تازه پرواز گم کرده آشیان را^۹

۱. ت: نه.
۲. ت: تا چشم باز گردد.
۳. ت: پای.
۴. ه: سازد ز زلف سنبل.
۵. ت: این بیت را ندارد.
۶. ت: کس.
۷. ت: ونگ بو.
۸. ت: وی را. ه: پیدا، گفدا...
۹. ت: چون مرغ تازه پرور گم کرد آشیان را. ه: چون مرغ نازپرور گم کرده آشیان را.

۲۷

ادایی^۱ هست پنهانی نگاه نازنینان^۲ را
 که از ذوقش گرفتاران به منت^۳ می دهند جان را^۴
 پریشان شد ز غیرت^۵ مشک را اجزای جمعیت
 پریشان کرد^۶ تا چین سر زلف پریشان را
 ۱۷۵ به کاوش ناله ام دل را جراحات در جراحات کرد
 ولی نبود^۷ قراری در جراحات نیش پیکان را
 به قربان سر سودای آن بیگانه‌وش کردم
 که از دل آشنا دارد^۸ به هم دست و گریبان را
 چو^۹ مجنون از سر همت قدم در وادی غم نه
 که بستم تازه مخفی با محبت عهد و پیمان را

۲۸

نبودی^۹ گر ز ترک سرکلاه کج کلاهان را
 ز تارک^{۱۰} کی ربودی تاج شاهی^{۱۱} پادشاهان را
 به پیش شمع پروانه سمندر طیتی^{۱۲} ماند
 که تاب آرد شرار شعله آتش نگاهان را^{۱۳}

۱. ت: ادای. ۲. ت: نازنین نا را.

۳. ت: مست.

۴. ه: که از ذوقش بخت می دهد جان را. مصراع دوم اشکال وزنی دارد.

۵. ت: عبرت. ۶. ه: پریشان کرده‌ای.

۷. ه: که از وی آشنا گیرد. ۸. ه: چون.

۹. ت: نبود. ۱۰. ت: بارک.

۱۱. ت: شاهان. ۱۲. ت: طنتی.

۱۳. ت: بیت سوم است.

- سراسر وادی محشر چو دشت کربلا گردد
 ۱۸۰ ز قاتل گر عوض^۱ خواهند خون بی گناهان را^۲
 نباشد گر دلیل ره محبت کی^۳ برد محمل
 به وادی بر سر مجنون به شب گم کرده راهان را^۴
 برافکن برقع از حسنت^۵ به آیین شهنشاهی
 تسلی کن به دیدار تمامی^۶ دادخواهان را^۷
 گرفتم آنکه از رحمت گناه عاصیان بخشد
 به محشر بس بود داغ خجالت^۸ رو سیاهان را
 مشو نومید^۹ ای مخفی که در هنگام نومیدی
 شود لطف خداوندی پناه^{۱۰} بی پناهان را

۲۹

- تا داد نوید از قدمت ابر، چمن را
 ۱۸۵ بگشاد به پابوسی تو غنچه دهن را
 گر دور^{۱۱} شود پرده^{۱۲} ز رخساره حسنت^{۱۳}
 یوسف نکند یاد^{۱۴} دگر حب وطن را^{۱۵}

۱. ت: عرض.

۲. ت: محبت را.

۳. ه: برقع از حسنت. نسخه اصلی: از رخ. ت: حسن.

۴. ت: تمام.

۵. ت: حجاب.

۶. ت و ه: پناهی، به نظر صحیح است.

۷. ه: گر پرده شود دور.

۸. ل: بار.

۹. ت: بیت پنجم است.

۱۰. ت: شت گم کرده رهان را. بیت دوم است.

۱۱. ت: بیت چهارم است.

۱۲. ت: ناامید.

۱۳. ت: درد.

۱۴. ت: خست.

۱۵. ت: بیت سوم است.

بیمار تو را نیست علاجی بجز از وصل
بی فایده کاوش مکن این داغ کهن را^۱
گرد ره تو^۲ سرمه آهوی^۳ ختا شد
زان نسبت زلف تو کند مشک ختن را^۴
مقبول عزیزان شده ابیات تو مخفی
آخر تو دهی داد در این عرصه سخن را

۳۰

۱۹۰ سخت دشوار است گفتن معنی ناگفته را
سوزن الماس باید گوهر ناسفته را
می کند گر ناله بلبل در چمن عیش مکن^۵
سیر گلشن بشکفاند^۶ خاطر آشفته را^۷
پنجه همت نگیرد دامن یأس و امید
چون زلیخا گر به چنگ آریم عمر^۸ رفته را^۹
عمر شد صرف شمار روز عمر ای بی خبر^{۱۰}
چند چون طفلان نگه داری حساب هفته را
مخفیا اشکی ز چشم^{۱۱} برگ^{۱۲} بی حاصل بود
کرده ای^{۱۳} جاروب مژگان خانقاه رفته را

- | | |
|---|--------------------------------------|
| ۱. ت: بیت چهارم است. | ۲. ه: گرد ره. ت: گرد رخت. |
| ۳. ت: انبویی. | ۴. ت: بیت دوم است. |
| ۵. ت: می کند گر ناله بلبل در چمن غیش مکن. | ۶. ت: نشکفاند. |
| ۷. ت: بیت سوم است. | ۸. ت: غم. |
| ۹. ت: بیت دوم است. | ۱۰. ل: پنج روز. تصحیح از نسخه ت و ه. |
| ۱۱. ت: خشم. | ۱۲. ه: ترک کذا... |
| ۱۳. ت: کردی. ه: گردد. | |

۳۱

آتش عشق تو در دل بلبل و^۱ پروانه را
 باده شوق تو بر لب ساغر و پیمانه را^۲ ۱۹۵
 بی شکنج زلف تو حاصل نشد آرام دل
 عاقبت کردی به پا زنجیر، این دیوانه را
 دیده را از لخت دل گنجایش اشکی نماند
 تا به کی^۳ لبریز خون دارم من این پیمانه را^۴
 هر نفس فوج غمی^۵ ملک دلم سازد خراب
 چوم توانم کرد آبادان^۶ من این ویرانه را^۷
 چند ای^۸ دل گفت و گوی محنت و بیداد و^۹ غم
 تا به کی تکرار سازی این کهن افسانه را^{۱۰}
 بعد از این مخفی تو را باید در آتش زیستن ۲۰۰
 کآتش افشان کرده ای از آه سقف خانه را

۳۲

چند کنی^{۱۱} نقاب رخ طرّه مشکسای را بر در کعبه تا به کی قفل کلیسای^{۱۲} را
 گرم رو محبت^{۱۳} در ره وادی طلب مرهم خار و خس نهند^{۱۴} آبله های پای را
 شب همه شب به یاد تو مردمک دو دیده ام غوطه به خون دل دهد اشک گهرنمای را

- | | |
|--------------------|---------------------------------|
| ۱. ت: «و» ندارد. | ۲. ه: شیشه و پیمانه را. |
| ۳. ت: با یکی. | ۴. ت: بیت پنجم است. |
| ۵. ت: غم. ه: غمم. | ۶. ت: بادان. |
| ۷. ت: بیت سوم است. | ۸. ت: این. |
| ۹. ت: «و» ندارد. | ۱۰. ت: بیت چهارم است. |
| ۱۱. ت: توان. | ۱۲. ت: کلیسایی. |
| ۱۳. ت: محتسب. | ۱۴. ت: نهد، به نظر صحیح تر است. |

در تن تازه‌ام شکست ناخن سعی‌ام^۱ [و]هنوز
 هر نفسم کند ز اشک مردمکم ضیافتی ۲۰۵
 ناقه مهار نگسلد^۵ از پی ناقه دگر^۶
 نیست عجب اگر شود بنده عشق کامران
 بر سر «داو»^{۱۱} عاشقی جان به غم تو باخت دل
 چهره اشک لاله‌گون می‌دهم زدل خبر
 زمزمه^{۱۳} محبت گشت فزون ز بند غم ۲۱۰
 مخفی اگر نه کاذبی در ره عشق هان بیا^{۱۵}
 از سر صدق سجده کن این^{۱۶} بت دلربای را

۳۳

تا کرد به پا^{۱۷} چشم تو بیدادگری را
 بس خضر که سیراب شد از چشمه حیوان
 مثل تو نزاده‌ست^{۱۸} خلف مادر ایام
 بی واسطه سیلی نزد^{۱۹}م بر رخ امید ۲۱۵
 گویا ز تو آموخت فلک فتنه‌گری را
 جان می‌رود از دست تو مخفی نگهی کن
 مایوس مکن از در خود رهگذری را

- | | |
|---|---------------------------------------|
| ۱. ت: سبعم. | ۲. ت: جوز. ه: چون ز. |
| ۳. ت و ه: سست، صحیح است. | ۴. ت: بیت هفتم است. |
| ۵. ت: بکسد. | ۶. ه: ناله بهار نگسلد از پی ناله دگر. |
| ۷. ت: زمزه. | ۸. ت: بیت پنجم است. |
| ۹. ت: هم. | ۱۰. ت: بیت دهم است. |
| ۱۱. ل و ت: داد. ه: دار. قیاسی تصحیح شد. | |
| ۱۲. ل و ه: ره به دلم نیافت کس لذت پاهای را. ت: به ز دلم کس، لذت برد و پای را. قیاسی تصحیح شد. | |
| ۱۳. ت: زمزه. | ۱۴. ه: مرغ چمن‌سرای. |
| ۱۵. ت: در ره عاشقی بیا. | ۱۶. ت: او. ه: آن. |
| ۱۷. ت و ه: بنا. | ۱۸. ت: مثل تو را داشت. |
| ۱۹. ت و ه: زندم. | |

۳۴

ای خدا کام دلی بخش مسلمانی را بیش از این داغ منه سینه بریانی را
 بعد از این تاب توانایی^۱ هجرانم نیست ساز آزاد ز^۲ غم عاجز و حیرانی را
 می توانی^۳ که رهایی دهی از قید ستم تو که از چاه برآری مه^۴ کنعانی را
 مجمع اشک من از گریه پریشان شد و رفت از کرم جمع کن این مشت پریشانی را^۵ ۲۲۰
 بشکفاند گل امید تو مخفی به چمن
 آنکه گلزار کند آتش سوزانی را

۳۵

عشق تازد به دلم آتش رسوایی را برگزیدم ز جهان گوشه تنهایی را
 قصد من بهر نگاهی ز مروّت دور است کس گنهکار نکرده ست تماشایی را
 بر نیاید به مراد دل من یک نفسم تا خرد داد به من منصب دانایی را
 همچو یعقوب نظر بی^۶ تو ز عالم بستم چه کنم دور ز دیدار تو بینایی را ۲۲۵
 بهر دیدار تو آینه کند صیقل دل تا ز^۷ حسن تو کند تازه خودآرایی را^۸
 بوالهوس لاف محبت زدن و خواهش جان وای اگر^۹ عشق نمی داشت شناسایی را^{۱۰}
 مخفیا عمر عزیز تو به خودرایی رفت^{۱۱}
 ترک کن، ترک، تو این شیوه خودرایی را

۳۶

تالاب نگذارد لب ساغر به لب ما افسرده بود شیشه^{۱۲} بزم طرب ما

۱. ه: تاب و توانایی.
 ۲. ت: ارادر.
 ۳. ت: بتوانی.
 ۴. ت: معه.
 ۵. ت: از کرم جمع ما مشت پریشانی را.
 ۶. ت: نی ر تو.
 ۷. ت: تازه.
 ۸. ت: بیت ششم است.
 ۹. ت: از.
 ۱۰. ت: بیت پنجم است.
 ۱۱. ه: مخفیا عمر عزیزت چو به خودرایی رفت. ۱۲. ت: شیشه به بزم.

۲۳۰ تا زنگ زدای^۱ دل ما صیقل عشق است خورشید برد نور ز^۲ مهتاب شب ما
از دامن امید تو کوتاه نگردهد چندان که کنی خرد^۳ تو دست طلب ما
تا صبح ابد نشئه مستی بودش یار^۴ هر کس که کشد جرعه ماء العنب ما
چندان که زدم^۵ تیشه چو فرهاد در این کوه شیرین نشد^۶ از شربت مقصود لب ما
ما زاده خاکیم و شوم خاک چو مخفی^۷
بیهوده مکن فکر به^۸ اصل و نسب ما

۳۷

۲۳۵ قطع جفانمی کند دلبر شوخ و مست ما^۹ ترک وفا نمی دهد این دل خود پرست ما^{۱۰}
ما^{۱۱} به خلاف آرزو شیشه دل شکسته ایم^{۱۲} رنج عبث بود فلک این همه در شکست ما
بس زده ایم^{۱۳} دست دل گریه کنان به فرق سر رسته چو سبزه موی سر از رگ پشت دست ما
ما به هوای عافیت از پی دل نمی رویم^{۱۴} رهگذر بلا بود جایگاه نشست ما
منهدم^{۱۵} است مخفیا فوج غمی، ز روی صدق
تیر دعا اگر جهد وقت سحر^{۱۶} از شست^{۱۷} ما

۳۸

۲۴۰ ای به تو قایم وجود اصل هر موجود ما وی ز تو روشن چراغ گوهر مقصود ما
چون خمیر طینت ما ز آب رحمت کرده ای هم به لطف خویش گردان عاقبت محمود ما
خواه در طوف حرم خواهی به رهبانی دیر^{۱۸} هر کجا معبدگهی آنجا تویی معبود ما

- | | |
|---|--|
| ۱. ت: رنگ ردای. | ۲. ل: نور و مهتاب. |
| ۳. ت: خور. | ۴. ت: بار. ه: باز. |
| ۵. ت: «زدم» ندارد. | ۶. ت: شیرین من از. |
| ۷. ت: ما زاده خاکیم و چو خاکیم تو مخفی. | ۸. ه: فکر ز. |
| ۹. ت: شوخ و مست را. ه: شوخ مست ما. | ۱۰. ت: در تمام غزل قافیه «را» است به جای «ما». |
| ۱۱. ت: پا. | ۱۲. ت: شکسته ام. |
| ۱۳. ت: بس که زدیم | ۱۴. ت: از پی دل نمیرویم. |
| ۱۵. ه: منهدم. | ۱۶. ت: صحر. |
| ۱۷. ت: ناخواناست. | |
| ۱۸. ت: خواهی برهانی دهرلی. ه: خواهی به دیری رو نما. | |

نالهای، آه^۱ سحرگاهی که غیر از دود آه^۲ نیست ممکن صیقل آینه مقصود ما
همتی مخفی ز سیل اشک کز سوز جگر
شعله می‌ریزد ز دود آه درد آلود ما

۳۹

ما گرفتاریم^۳ داغ عشق ما گلزار ما از غم گل دارد این زینت سر^۴ دستار ما ۲۴۵
بس که لذت دارد از درد جراحت دم به دم سوده الماس خواهد شد به دل افکار ما^۵
شمع مه‌رت تا درون سینه ما بر فروخت طعنه بر خورشید دارد سایه^۶ دیوار ما
گر نیاز این است کاهل^۷ قبله دارد^۸ در نماز صد شرف بر سبزه دارد رشته زَنار ما
همتی مخفی در این وادی که از تأثیر عشق
در بغل دارد بهاری چشم گوهر بار ما

۴۰

صند طعنه بر آتش زده دود نفس ما ای وای اگر صبر نبود^۹ قفس ما ۲۵۰
گر زمزمه^{۱۰} ما شنود سنگ شود^{۱۱} موم آید زدل درد صدای جرس ما^{۱۲}
کردیم بسی از ستم هجر تو فریاد جز گریه نشد یاور و فریادرس ما^{۱۳}
منگر^{۱۴} به تهیدستی ما کز سر همت بر سفره حاتم^{۱۵} ننشیند مگس ما^{۱۶}
در راه وفا ما سگ عشقیم کز اول کردند ز زنجیر محبت مرس ما^{۱۷}

۱. ل: ناله آه.

۲. ت: ناله‌ای دل سحرگاهی که غیر از دود آه. ه: ناله‌ای دل سحرگاهی که غیر دود آه قیاساً تصحیح شد.

۳. ه و ت: ما گرفتاریم و. ۴. ت و ه: سر و.

۵. ه و ت: خواهد سینه افکار ما. ۶. ت: سایه و.

۷. ت: که اهل. ۸. ت: دارند.

۹. ت: نبوی. ۱۰. ت: زمزمه.

۱۱. ت: شوم. ۱۲. ت: اندر دل صد درد صدایی جرس ما.

۱۳. ت: باورس فریاد جرس را. ۱۴. ه: بنگر.

۱۵. ت: جانم. ۱۶. ت: مگس را.

۱۷. ت: گردیده زنجیر محبت جر بس ما. بیت ششم است.

۲۵۵ از دیده شب هجر ز بس خون جگر ریخت شد رشک گلستان ارم، مشت خس ما^۱
گر آه کشد از جگر سوخته مخفی
آتش به دل بحر فتد از نفس ما

۴۱

گر پرده برفتد ز گل تازه^۲ داغ ما^۳ آتش فتد ز رشک به گلهای باغ ما
با آنکه سر زد از دل من^۴ شعله های آه روشن نشد ز باد^۵ حوادث چراغ ما
ما را به کوه و دشت و بیابان قرار نیست سودای عشق کرده پریشان دماغ^۶ ما
۲۶۰ پرورده غمیم و به غم خو گرفته ایم باشد محال عشق تو^۷ محنت فراغ ما
اوراق عمر ما همه محنت به باد داد غمهای روزگار همان^۸ در سراغ ما
مخفی^۹ مجوز باده ما نشئه نشاط
کز خون دیده گشته لبالب ایاغ ما

۴۲

ای ز ابر رحمت^{۱۰} خرم^{۱۱} گل^{۱۲} بستان ما
گفت و گوی^{۱۳} حرف عشقت مطلع دیوان ما
مویه موی ما انا الحق کوز شوق دار شد^{۱۴}
تشنه خون محبت ظاهر و پنهان ما

۱. ت: خس را. بیت پنجم است.

۲. ه: گر پرده برفتد ز گلستان داغ ما.

۳. ت: باده.

۴. ت: باغ.

۵. ت: عشق ز. ه: باشد محال عقل ز.

۶. ه: همه.

۷. ت: ای دل.

۸. ت: رحمت.

۹. ت: خورم.

۱۰. ه: گل و.

۱۱. ت: گفت و گویی.

۱۲. ت و ه: مویه مویی ما انا الحق کور شوق دار عشق.

العطش گویان به کشتی فنا هر گوشه‌ای
 ۲۶۵ صد هزاران نوح غرق موجۀ توفان ما
 گر قبول افتد زما در بندگی^۱ یک جو نیاز
 چون سلیمان سر نیچد^۲ دیو^۳ از فرمان^۴ ما
 در شکیبایی چو نی^۵ ای دل به آه و ناله ساز
 نیست چون درمان پذیر^۶ این درد بی درمان ما^۷
 قطره اشکی نیابد^۸ ره به روی ما دگر^۹
 بس که^{۱۰} خون دل گره شد بر سر مژگان ما^{۱۱}
 گر ز ظلمات هوس بیرون نهی مخفی قدم
 ره نیابد خضر سوی چشمۀ حیوان ما^{۱۲}

۴۳

عافیت^{۱۳} رانیست چون اندیشه درمان ما داغ رسوایی، منه بیهوده غم برجان ما ۲۷۰
 در شب یلدا^{۱۴} اگر شمع نباشد گو مباش ز آتش دل روشن است این کلبۀ احزان ما
 جست و جوی کن دلاکز^{۱۵} دولت دون همتان نشئه آسودگی عنقا است در دوران ما
 مشکل او^{۱۶} کردی ز ما اسلام در محشر قبول گر نبودی همچو کفر^{۱۷} شاهد ایمان ما^{۱۸}

- | | |
|---|----------------|
| ۱. ه: در یکدلی. | ۲. ت: نه بیحد. |
| ۳. ت: دو. | ۴. ت: درمان. |
| ۵. ت: چوبی. | ۶. ت: تدبیر. |
| ۷. ت: بیت ششم است. | ۸. ت: نیامد. |
| ۹. ت: ره بروی یکدگر. | ۱۰. ت: پس که. |
| ۱۱. ت: بیت پنجم است. | |
| ۱۲. این غزل در هر سه نسخه در آغاز کتاب نوشته شده است. | |
| ۱۳. ت: عاقبت. | ۱۴. ت: یلدایی. |
| ۱۵. ل: کر. | ۱۶. ت: از. |
| ۱۷. ه: کفری. | ۱۸. کذا... |

کشتی^۱ ثابت نماند^۲ در محیط عافیت جزر و مد^۳ از بس که دارد^۴ موجه توفان ما
 ۲۷۵ کی گیاه خرمی روید که در هنگام کشت ریخت در خاک مذلت تخم ما دهقان ما^۵
 ریختم مخفی ز بس خوناب^۶ کدیده در چمن
 امتیازی نیست در خار و گلستان ما

۴۴

تا بسته شد ز گلشن^۷ وصل تو راه ما محرم نشد به بزم نگاهی^۸ نگاه ما
 چندان به یاد گلشن وصلت گریستم کامد به آب دیده برون برق آه ما
 ما را به جاه و منصب کس احتیاج نیست کمتر ز تاج شاه نباشد کلاه ما
 ۲۸۰ ای گریه همتی که درین دشت تشنه لب^۹ خرم ز آب دیده نگردد گیاه ما
 مقصود قدسیان ز جواب و سؤال چیست
 مخفی چو هست لطف الهی گواه ما

۴۵

کرد جا تا غم عشقت به رگ و ریشه ما^{۱۰} برق^{۱۱} عشقت^{۱۲} بجهد^{۱۳} از شرر تیشه ما
 هر کجا بزم، طربناک شود گرم بود اشک ما باده ما^{۱۴} دیده ما شیشه ما
 شد تلف عمر گرامی به خرابات و هنوز نیست جز عمر تلف کردن ما پیشه ما

- | | |
|--|-------------------------------|
| ۱. ه: کشتی ام. | ۲. ت: نماید. |
| ۳. ت: جزر و ند. | ۴. ه: بس که هر لحظه فزون است. |
| ۵. ت: این بیت را ندارد. ه: ریخته در خاک ذلت تخم ما دهقان ما. | |
| ۶. ه: خوناب. | ۷. ه: به گلشن. |
| ۸. ه: نگاهت. | ۹. ت: بسته لب. |
| ۱۰. ت: کرد جانان برگ عشقت غم ریشه ما. | ۱۱. ت: برگ. |
| ۱۲. ت: عشق تو. | ۱۳. ت: جهد. |
| ۱۴. ت: نا. | |

بیستون را اثر ناله ما بگدازد^۱ شعله طور بود برق دم تیشه ما^{۲۸۵}
 ما کجا و دل شاد و اثر نشئه کجا خون شود باده غم^۲ در جگر شیشه ما
 هر تنک حوصله ای را نرسد قصد شکار^۳ شیر را زهره^۴ شود آب در این بیشه ما
 فکر تا^۵ گرم کند در دل ما مغز سخن^۶ وای^۷ گر شعله زند آتش اندیشه ما^۸
 مخفیا دل به وفا^۹ ده که نیاید^{۱۰} هرگز
 بر سر شفقت ما شوخ جفا پیشه ما

۴۶

آتش افروز شده تا^{۱۱} پر^{۱۲} پروانه ما روشنایی ندهد شمع به کاشانه ما^{۲۹۰}
 دیده، تا چند فشانی^{۱۳} در^{۱۴} اشکم^{۱۵} به کنار^{۱۶} مفت^{۱۷} رفت از کف ما گوهر یکدانه ما^{۱۸}
 کشتی عمر فرو رفت^{۱۹} به توفان اجل رفت بر باد فنا عاقبت این خانه ما^{۲۰}
 بس که افسانه هجرتوز حد افزون است^{۲۱} عمر شد آخر و آخر نشد افسانه ما^{۲۲}
 می عشرت به حریفان دگر ده ساقی که ز خوناب جگر پر شده پیمانه ما^{۲۳}
 بگشا سلسله زلف که از جذبه عشق غیر زنجیر نباشد دل دیوانه ما^{۲۹۵}
 مخفیا تا ز جگر شعله برافروخته ام^{۲۴}
 گشته بستان^{۲۵} ارم گوشه ویرانه ما

- | | |
|---|--|
| ۱. ل: نگذارد. | ۲. ت و ه: باده ز غم. |
| ۳. ه: هر تنک حوصله را کی برسد قصد شکار. | ۴. ت: زهر. |
| ۵. ت: نا. | ۶. ه: شعر و سخن. |
| ۷. ت: وان. | ۸. ت: بیت دوم است. |
| ۹. ه و ت: جفا. | ۱۰. ت: نیامد. |
| ۱۱. ت: یا. | ۱۲. ت: بر. |
| ۱۳. ه: فشاند. | ۱۴. ت: اشکب |
| ۱۵. ه: صد حیف. | ۱۶. ت: منفب. |
| ۱۷. ت: بیت سوم است. | ۱۸. ه: رخت. |
| ۱۹. ت: بیت چهارم است. | ۲۰. ت: بس که افسانه بی خبر نور خداوندست. |
| ۲۱. ت: بیت پنجم است. | ۲۲. ت: بیت ششم است. |
| ۲۳. ت: بیت دوم است. | ۲۴. ه: برافروخته آه. ت: برافروخته آه. |
| ۲۵. ت: لبنان. | |

۴۷

رفت بر باد اگر خدمت دیرینه ما
دود آه دل ما تیره^۱ کند چشم^۲ فلک
بس که بی بهره ز آسایش بزم طربیم^۴
در دبستان الم یک نفس آزادی نیست ۳۰۰
تیره بختیم^۵ به نوعی که به صیقل هرگز
با چنین مفلسی^۷ از کوتاهی^۸ همت ما
برگشا دیده همت که به صد ره مخفی^۹
به بود زاطلس شه^{۱۰} خرقه پشمینه ما

۴۸

نرسد سبزه شوقی ز خاک هستی ما
بهار عمر گرامی به جست و جوی گذشت^{۱۱} ۳۰۵
اگر نه لطف خدایی گناه ما بخشد
اگر به چشم حقیقت نگه کنی بینی
ز همراهمه دنبال مانده ای مخفی^{۱۴}
به روزگار نباشد به پای سستی ما^{۱۵}

- | | |
|---------------------------|--|
| ۱. ت: بنده. | ۲. ل: چشم. |
| ۳. ت: آتش. | ۴. ت: طربیم. |
| ۵. ت: شیر به چشم. | ۶. ت: رنگ. |
| ۷. ت: مفلس. | ۸. ت: و از کوتاهی. |
| ۹. ت: صداله مخفی. | ۱۰. ت: سه. |
| ۱۱. ه: به جست و جو بگذشت. | ۱۲. ه: نیزد. نسخه اصلی: نه ارزد. |
| ۱۳. ت: خداپرستی. | ۱۴. ت: «مخفی» ندارد. ه: دنبال مانده ام مخفی. |
| ۱۵. ه: بنای هستی ما. | |

۴۹

گره ز کار چو نگشاد بی‌قراری ما دگر چه سود دلا از فغان و زاری ما
 به بی‌قراری ما سوز دل قرار گرفت نتیجه عجبی داد بی‌قراری ما ۳۱۰
 گل مراد به ^۱باغ امید ما ^۲نشکفت قرار یافت به یأس این امیدواری ما
 چو یار ^۳یار شود یار یار ما ^۴دیگر چه احتیاج بود یار را به یاری ما
 مکن تلاش رهایی ^۵ز قید ای ^۶مخفی
 که نیست مصلحت کار رستگاری ما

۵۰

ریخت بر خاک مذلت ^۷بس که آب روی ما آب روی خود نیابد ^۸رنگ ما بر روی ما
 پنجه غم سالها شد پنجه صبرم نیافت ^۹ رستم وقت خوداست این قوت بازوی ما ^{۱۰} ۳۱۵
 از برای خاطر آزاری ^{۱۱}فلک، تا کی توان این قدر سرگشته در عالم به جست و جوی ما ^{۱۲}
 بهر بوی ^{۱۳}پیرهن چشم تمنا شد سفید ^{۱۴} آخرش ای باد یک ره کن گذر بر سوی ما ^{۱۵}
 گر به فرق ما نهد صد کوه محنت روزگار چین ^{۱۶}پیشانی نبیند گوشه ابروی ما ^{۱۷}
 دل ضعیف و ^{۱۸}غم قوی تنهاد این عشرت سرا
 وای گر ^{۱۹}مخفی نبودی صبر همزانوی ^{۲۰}ما

- | | |
|---|----------------------------|
| ۱. ت: ز. | ۲. ت: من. |
| ۳. ت: یاد. | ۴. ل: با. |
| ۵. ه و ت: خلاصی. | ۶. ت و ه: قید غم. |
| ۷. ل: مذلب. | ۸. ت: نیاید. |
| ۹. ت: نتافت. ه: بتافت. | ۱۰. ت: بیت سوم است. |
| ۱۱. ت: خاطر آرای. | ۱۲. ت: بیت چهارم است. |
| ۱۳. ت: موی. | ۱۴. ه: چشمم همی باشد سفید. |
| ۱۵. ت: آخر ای باد صبا یک ره نظر کن سوی ما. ه: آخر ای باد صبا یک ره گذر کن سوی ما، بیت پنجم است. | ۱۶. ت: جبین. |
| ۱۷. ت: بیت دوم است. | ۱۸. ل: «و» ندارد. |
| ۱۹. ت: اگر. | ۲۰. ه: صبر من زانوی. |

۵۱

۳۲۰ ای منور از مه حسنت چراغ آفتاب ای^۱ معطر از سر زلفت دماغ آفتاب
 آب سودایت^۲ صراحی بر لب ساغر نهاد ز آتش دل می تراود^۳ در ایام آفتاب^۴
 پرتو حسنت نگرده جلوه گر گر در چمن تا قیامت نشکفد یک گل^۵ به باغ آفتاب
 زیر پیراهن نهان از عندلیبان چمن داغ دارد هر گلی^۶ بر دل ز داغ آفتاب
 مخفیا تاکی پریشان دامن مقصود کیست^۷
 رفت این عمر گرامی در سراغ آفتاب

۵۲

۳۲۵ گر مه حسنت برآید روبه روی آفتاب از خجالت زرد^۸ گردد رنگ و روی آفتاب^۹
 سیر دریا کرد عمری^{۱۰} در تمنا و هنوز^{۱۱} تر نشد از قطره آبی گلوی آفتاب
 می چو در مینا بود گو شمع در مجلس مباد^{۱۲} روشنی ای^{۱۳} نیست مه را پیش روی آفتاب
 تا^{۱۴} ز جان باشد رمق^{۱۵} پویم ره دیوانگی سایه را پیوسته باشد جست و جوی آفتاب
 گر زدم لاف محبت با غمت معذور دار ذره^{۱۶} را عیبی^{۱۷} نباشد آرزوی آفتاب
 رفت مخفی شعله آه تو بس بر آسمان
 شد نهان در برق آتش مویه موی آفتاب

۳۳۰

- | | |
|--|--|
| ۱. ه: وی. | ۲. ه: لب به سودایت. |
| ۳. ه: ز آتش دل ریخت من را. | ۴. ت: ز آتش دل ریخت من را در اماغ آفتاب. |
| ۵. ت: «گل» ندارد. | ۶. ل: گل. |
| ۷. ت: مقصود توست. ه: مقصود کرد. | ۸. ت: زره. |
| ۹. ت: رنگ رو. ه: رنگ روی. | ۱۰. ت: عمر. |
| ۱۱. ه: سیر دریا کرده عمری در تمنایی هنوز. | ۱۲. ت و ه: مباش |
| ۱۳. ل و ه: روشنی، قیاسی تصحیح شد. | ۱۴. ت: یا. |
| ۱۵. ت: «رمق» ندارد. ه: تا که جان باشد به تن. | ۱۶. ت: زره. |
| ۱۷. ت: عیبی. ه: ذره جیبی. | |

۵۳

برفکن از شمع حسنت ای مه خوبان نقاب تا به صد منت نهد بر پای تو صد^۱ آفتاب
در فراق زنگانی چون کنم یارب که شد غم قوی، محنت فزون، دل ناتوان، حالم خراب
آنچه حاصل کردم از سودای عشق این است و این^۲ جان کباب و سینه چاک و دل حزین، چشم^۳ پر آب
خو^۴ گرفتم باغم عشق تو باید بعد از این گریه بی حد، ناله بی عد^۵ سینه بریان، دل کباب
کامرانی گر^۶ کنی مخفی تمام^۷ عمر خویش ۳۳۵
هر نفسی سالی بود پیش^۸ تو در روز حساب

۵۴

تا شراب لب لعل تو به جام است امشب کوکب بخت مرا کار به کام است امشب
آمدی جان و دل و دیده^۹ نثارت بادا چون تویی مونس جان، خواب حرام است امشب
ابروانت مه عید است، رخت^{۱۰} شمع فلک مهر و مه را می مقصود به جام است امشب
کوکب بخت سیاهم شده امشب روشن آری آری مه من تا لب^{۱۱} بام است امشب
جرعهای داد به یاد تو به دستم ساقی ۳۴۰
ز آن مرا مهر و مه و چرخ غلام است امشب

۵۵

نیست گر ناله تو را با دل من راز امشب مرغ دل را ز چه رو شد سر پرواز امشب^{۱۲}
گل زند چاک، گریبان و فغان بردارد عندلیب ار شنود از لبم^{۱۳} آواز امشب

- | | |
|----------------------------------|--|
| ۱. ه: پای تو سر. | ۲. ت و ه: بس. |
| ۳. ه: چشم. | ۴. ت: خون. |
| ۵. ت: گریه بی حد و ناله بی عد و. | ۶. ت: کو. |
| ۷. ه: تمامی. | ۸. ت: بش. |
| ۹. ت: جان و دلم دیده. | ۱۰. ه: عید است و رخت. |
| ۱۱. ه: بر لب. | ۱۲. ه: مرغ دل را ز چه روی سر پرواز امشب. |
| ۱۳. ت: لب. | |

گشت چون درد دلم از حد و اندازه برون^۱ کاوش دیده کند گریه من باز امشب
 باده بردار ز مجلس که ز بسیاری ناز بزم را گرم کند شعله^۲ ناز امشب^۳
 باده لبریز کن و داد فراغت بستان
 گشت مخفی چو تو را کار خدا ساز امشب

۳۴۵

۵۶

خیال چشم جادو کردم امشب گل مقصود را بو کردم امشب
 به یاد^۴ ساغری بر لب نهادم به آب زندگی خو کردم امشب
 به بزم بلبلان از شام تا صبح به باغ هجر یا هو کردم امشب^۵
 ز سیلاب سر شکم گشت توفان به گریه کار یک رو کردم امشب^۶
 گرفتم خاک کویت را در آغوش نهالی را به پهلوی کردم امشب
 به غیر از آرزوی جانفشانی
 هوای دل به یک سو کردم امشب

۳۵۰

۵۷

هنگامه^۷ دل گرم به می می کنم امشب
 همصحبتی ناله نی^۸ می کنم امشب
 گرم است مرا صحبت و سر بر کف دست است
 مهمانی صد حاتم طی می کنم امشب
 از دیده روان اشکم و بر کف ز میم جام
 فریاد به یاد جم و کی می کنم امشب^۹

۱. ه: گشت چون داغ دلم از حد و اندازه برون. ۲. ت: شیفته.

۳. ه: شعله من باز امشب. ۴. ه: به یادش.

۵. ت: بیت چهارم است. ۶. ت: بیت سوم است.

۷. ت: هنگام. ۸. ه: می.

۹. ت: این بیت را ندارد.

بس جذبه عشق از کف من برد عنان را
 از شوق تو صد مرحله طی می‌کنم امشب ۳۵۵
 با آنکه جنون دارم^۱ و در عین دعا^۲
 فرزانه صفت پشت به حی^۳ می‌کنم امشب
 تا چند پی قافله نقش^۴ توان رفت
 این ناله در این بادیه پی می‌کنم امشب^۵
 مخفی نفسی سرد که دل را بشکافد
 کاین^۶ سختدلی چون شب دی می‌کنم امشب

۵۸

ای دیده سرشکی که به یاد وطن امشب
 پروانه پر سوخته بس بر سر هم ریخت
 هنگام، به کام دل و دلدار در آغوش
 بگشای^۸ قدح شیشه می را دهن امشب^۹
 گرداد من از ناله بیداد نگیرد
 دامن دل غمزده و دست^{۱۰} من امشب^{۱۱}
 بگشاد چو یعقوب مرا چشم تمنّا
 با باد صبا بود مگر پیرهن امشب
 بلبل بخرد باش^{۱۲} که از ناله مخفی
 گل پاره کند جیب قبا در چمن امشب

- | | |
|-------------------------|--------------------|
| ۱. ه: جنون ورزم. | ۲. ل: دعایم. |
| ۳. ت: یحیی. کذا... | ۴. ه: نفس. |
| ۵. ت: این بیت را ندارد. | ۶. ل: که این. |
| ۷. ت: بیت سوم است. | ۸. ه: بخشای. |
| ۹. ت: بیت چهارم است. | ۱۰. ت: دوست. |
| ۱۱. ت: بیت دوم است. | ۱۲. ه: به‌خیر باش. |

۵۹

۳۶۵ دل چو به غم خو گرفت، ترک وفا زو طلب غم چو به شادی نشست، جور و جفا زو طلب
 دل چو دعا خواه شد بر در یزدان پاک دست تمنا برآر، ذوق دعا زو طلب
 چند به بستان روی، جانب اشکت شتاب^۱ رشک گلستان نگر، نور ضیا زو طلب
 چند تأسف خوری بهر بقای وجود جام فنا^۲ نوش^۳ کن، ذوق بقا زو طلب
 جانب آب حیات خضر گرت رهبر است از پی او باز گرد جام فنا^۴ زو طلب
 بانگ جرس چون شود همفلس کاروان در دل تاریک شب،^۵ ساز و نوا^۶ زو طلب
 در چمن آرزو، شبنم اشکی بریز
 مخفی و آنگه بیا^۷ نشو و نما زو طلب

۶۰

فروغ جلوه حسنت به جان آدم سوخت^۸
 جهان و هر چه در آن بود جمله درهم^۹ سوخت
 فکنده^{۱۰} آتش عشقت به سینه ها سوزی^{۱۱}
 که کام تشنه لبانت ز آب زمزم سوخت^{۱۲}
 ز سوز سینه بلبل نهان به گلشن دوش
 به روی سبزه و گل قطره های شبنم سوخت
 به سوزش پر و بالی مناز پروانه
 که پیش شمع محبت تمام عالم سوخت

- | | |
|-------------------------|--|
| ۱. ه: خار به پایت شکست. | ۲. ت: قبا. |
| ۳. ت: پوش. | ۴. ت: بقا. |
| ۵. ت: نیست. | ۶. ه: ساز نوا. |
| ۷. ه: مخفی دستان سرا. | ۸. ت: زجان آهم سوخت. ه: نه جان آدم سوخت. |
| ۹. ت: آهم. | ۱۰. ت: فکند. |
| ۱۱. ت: سوری. | ۱۲. ت: که کام بسته لبالب ز لب ز مردم سوخت. |

به سینه آتش عشق است^۱ کز حرارت او^۲
 به روی داغ مرا پنبه‌های^۳ مرهم سوخت
 کجاست شب‌نم اشکی که شعله بیداد
 به سینه‌ام نفس^۴ و^۵ در دماغ من دم سوخت
 بنوش باده زجامی^۶ که پرتوش^۷ مخفی
 ادای^۸ ناز و^۹ نشاط و^{۱۰} کرشمه و غم سوخت^{۱۱}

۶۱

پروانه صفت ز آتش دل بال و پرم سوخت
 چون شمع شب هجر ز پا تا به سرم سوخت
 در بزم خیالت^{۱۲} دلم از ساغر حیرت
 نوشید شرابی که زگرمی جگرم سوخت^{۱۳}
 بس آتش سودای تو سرزد ز دماغ^{۱۴}
 در آب روان مردمک چشم ترم سوخت
 بلبل ره خود گیر که در گلشن امّید
 گر بود گلی تازه ز آه سحرم سوخت
 مخفی ز شرر بود^{۱۵} مگر باده‌ات امشب
 گز شعله آن^{۱۶} مشت^{۱۷} خیس خشک و ترم سوخت

- | | |
|----------------------------------|---------------------------------------|
| ۱. ت: عشقت. | ۲. ت: که از حرارت او. ه: گر حرارت آن. |
| ۳. ت: پنبه‌ای. | ۴. ت: نفسی. |
| ۵. ت: «و» ندارد. | ۶. ت: جام. |
| ۷. ه: تیزی‌اش. | ۸. ت: ادا و. |
| ۹. ت: «و» ندارد. | ۱۰. ت: «و» ندارد. |
| ۱۱. ه: ناز و نشاط کرشمه غم سوخت. | ۱۲. ه: وصال. |
| ۱۳. ه: به دماغ. | ۱۴. ه: شرر بوده. |
| ۱۵. ت: شعله‌اش. | ۱۶. ت: «مشت» ندارد. |
| ۱۷. ت: حسن. | |

۶۲

ز سوز عشق تو زانگونه دوش تن می سوخت
 که هر نفس ز تف سینه پیرهن می سوخت
 درون سینه چنان در گرفته بود آتش
 که آه در جگر و ناله در دهن می سوخت
 شهید عشق تو را شب به خواب می دیدم
 که همچو شعله فانوس در کفن می سوخت
 حدیث عشق تو را در نامه ثبت^۱ می کردم
 سپندوار نقط بر سر سخن می سوخت^۲
 زسوز سینه مخفی شد این قدر معلوم
 که همچو خس مژه اش در گریستن می سوخت^۳

۳۸۵

۶۳

ز تاب آتش عشقت شبم^۴ بدن می سوخت
 زسوز شعله آهم دل سخن می سوخت
 به حال زار خرابم تمام شب امشب
 ز دیده اشک روان شمع در لگن می سوخت^۵
 اگر نه آب دم تیغ غمزات خوردی^۶
 شهید عشق تو تا حشر در کفن می سوخت^۷

۳۹۰

۱. ه: حدیث عشق تو را تا نوشت.

۲. این بیت تنها در نسخه ه وجود دارد:

ز آه نسیم شب و ناله سحرگاهی

ستاره بر فلک و غنچه در چمن می سوخت

۳. این غزل در نسخه ت نیست.

۴. ت: بسم.

۵. ت: بیت سوم است.

۶. ت: اگر به تیغ دم آب غمزات خوردی.

۷. ت: بیت هفتم است.

زسوز سینه مرا مغز استخوان در پوست
 به سان شمع به فانوس انجمن می سوخت^۱
 نه شمع بود و نه مجلس نه عشق و پروانه^۲
 که شمع اهل محبت در انجمن می سوخت^۳
 کجاست آتش عشقی^۴ که از حرارت آن
 نسیم بادیه^۵ اندیشه وطن می سوخت^۶
 غلام همت بلبل که دوش تا دم صبح
 زبرق شعله آهش گل چمن^۷ می سوخت^۸ ۳۹۵
 سحاب دیده نمی زد اگر بر آتش^۹ آب
 زسوز عشق، دل و جان مرد و زن می سوخت
 چه آتش است محبت که روز و شب مخفی
 نهان ز محرم^{۱۰} و بیگانه، کوهکن می سوخت

۶۴

بس عشق بتان خاک جنون بر سر ماریخت
 دل قطره خون گشت و ز چشم تر ماریخت
 بر تربت ما^{۱۱} روشنی شمع محال است
 پروانه ز بس بر سر خاکستر ماریخت

۱. ت: بیت دوم است.

۲. ت: نه عشق بود و به مجلس به شمع پروانه. ه: نه شمع بود به مجلس نه عشق و پروانه.

۳. ت: بیت چهارم است.

۴. ت: عشق.

۵. ت: بیت پنجم است.

۶. ه: نسیم باد به.

۷. ت: بیت ششم است.

۸. ت: گل در چمن.

۹. ت: آتش و آب.

۱۰. ت: مردم.

۱۱. ت: من.

۴۰۰ گر غوطه به دریاش زنم^۱ پاک نگرده
 بس گرد نحوست به سراختر ما ریخت^۲
 مجروح شد ای بخت مرا پهلوی امید^۳
 تاچند توان خار^۴ بر این بستر ما ریخت
 ما بلبل عشقیم که در عالم پرواز
 نگرفته هوایی^۵ همه بال و پر ما ریخت
 لب تشنه بسی بادیه گشتیم ولیکن
 بر آتش دل آه^۶ دو چشم تر ما ریخت
 ساقی ز تو هنگامه^۷ که مخفی ز تو مینا
 خونابه^۸ دل را همه در ساغر ما ریخت

۶۵

۴۰۵ حسنت نمکی^۹ تازه به داغ دل ما ریخت سودای تو شوری به دماغ دل ما ریخت
 می داد^{۱۰} چو ساقی طرب، می به حریفان خونابه حسرت به ایاغ دل ما ریخت^{۱۱}
 هر زهر که در ساغر غم بود مهیا دوران همه در کام^{۱۲} فراغ دل ما ریخت^{۱۳}
 ز آن پیش که روشن شود این شمع محبت از عشق تو روغن به چراغ دل ما ریخت^{۱۴}
 مفلس شده ایام ز بس سوده الماس بر سینه مجروح و به داغ دل ما ریخت
 مخفی ره وادی چو گلستان ارم شد
 بس خون جگر غم به سراغ دل ما ریخت

۱. ه: صد غوطه به دریا چو زنم.
۲. این بیت در نسخه ت ناخواناست.
۳. ه: پهلوی امید. نسخه اصلی: پهلوی امید.
۴. ت: خانه.
۵. ل: هوای. ه: بگرفته هوای. تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.
۶. ت: بر آتش دل هر که.
۷. ت: ساقی تو و هنگامه. کذا...
۸. ت و ه: خونابه.
۹. ت: نمک.
۱۰. ت: بیداد.
۱۱. ت: بیت سوم است.
۱۲. ه: دوران همه کام.
۱۳. ت: بیت چهارم است.
۱۴. ت: بیت دوم است.

۶۶

هر که در جام تمنا باده گلرنگ ریخت
 بر سر اهل خدا از قصر عشرت^۱ سنگ ریخت
 ناله را^۲ تأثیر دیگر بود باز امشب مگر
 قطره‌ای از باده عشق تو بر آهنگ^۳ ریخت
 پیش ارباب جواهر قیمت گوهر^۴ شکست
 تا در معنی نگارم از دهان تنگ ریخت
 گرچه خوبان جمله خونریزند اما غمزه‌ات
 خون صد فرهاد و مجنون را به هر فرسنگ ریخت
 ۴۱۵ بس به مژگان طلب کردم شکاف کوهسار
 در دل خار از خون دیده، مخفی رنگ ریخت^۵

۶۷

می‌رسد مایه صد ناز، طلبکار کجاست
 می‌فشانند^۶ نمکی، سینه افکار کجاست
 من گرفتم که برافتاد نقاب از رخ دوست
 کو دل و^۷ حوصله و طاقت دیدار کجاست
 عقل مغلوب و جنون غالب و^۸ بس حوصله تنگ
 گرم شد داد^۹ انا الحق کشش دار کجاست^{۱۰}

- | | |
|-----------------------|-----------------------|
| ۱. ت: عزّت. | ۲. ت: «را» ندارد. |
| ۳. ت: عشق تو را آهنگ. | ۴. ت و ه: جوهر. |
| ۵. ت: رنگ نیست. | ۶. ت: می‌نشانند. |
| ۷. ت: «و» ندارد. | ۸. ت: «و» ندارد. |
| ۹. ه: دار. | ۱۰. ت: بیت چهارم است. |

صبحدم باد صبا^۱ در چمن این گفت و گذشت
 بلبل دلشده و رونق گلزار کجاست^۲
 ۴۲۰ با خرد باز^۳ نگردد دل سودازدگان
 سر که شد بار بدن قوت دستار کجاست^۴
 دل ز دستم شد و^۵ جان نیز به دنبالش رفت
 بهر یک جرعه می^۶ خانه خمار کجاست^۷
 مالک قافله عمر برد هر نفسی
 یوسفی^۸ بر سر بازار و^۹ خریدار کجاست

۶۸

از خمار تو بمردم^{۱۰} باده گلگون کجاست
 تازه می سازم دماغی، ساغر پر خون کجاست^{۱۱}
 باغبان، مرغ چمن در پرده می گوید به گل
 ناز لیلی و نیاز خاطر مجنون کجاست
 ۴۲ دل به تنگ آمد درون سینه از بی طاقتی
 گریه بی اختیار و^{۱۲} دیده پر خون کجاست

۶۹

درآ به خانه ارباب دل که جا اینجاست
 طریق مردم بیگانه، آشنا اینجاست

- | | |
|---|---------------------|
| ۱. ت: خزان. | ۲. ت: بیت هفتم است. |
| ۳. ت: بار. | ۴. ت: بیت سوم است. |
| ۵. ت: شده. | ۶. ت: جامی. |
| ۷. ت: بیت پنجم است. | ۸. ت: یوسف. |
| ۹. ت و ه: «و» ندارد. | ۱۰. ه: بمیرم. |
| ۱۱. ه: تازه می سازم دماغ و دیده پر خون کجاست. ۱۲. ه: «و» ندارد. | |

به جست وجوی مسیحا مرو که از سر صدق
 هزار درد بود گر تو را دوا اینجاست^۱
 کجاست اهل دلی^۲ تا^۳ به سامری گوید
 مس عیار بیاور که کیمیا اینجاست^۴
 به جست وجوی وصال دلم به خانه چشم^۵
 ز راه^۶ اشک درآید^۷ که نقش پا^۸ اینجاست^۹
 مجوز باد صبا دیده، بوی پیراهن
 که گرد قافله مصر توتیا اینجاست^{۱۰} ۴۳۰
 شکفتن دل بلبل به باغ^{۱۱} از آن^{۱۲} باشد
 که صبح و شام به امید گل صبا اینجاست^{۱۳}
 مشو به کعبه درون^{۱۴} از پی دعا مخفی
 بیا بیا که اجابتگه دعا اینجاست

۷۰

کو دمی کز دل مرا آه پریشان برنخواست^{۱۵}
 از دو چشم خونفشانم موج توفان برنخواست
 گریه ام دست طلب از دامنم کوتاه نکرد
 موج توفان اشکم تا ز^{۱۶} دامن برنخواست^{۱۷}

- | | |
|---|----------------------|
| ۱. ت: بیت سوم است. | ۲. ت: دل. |
| ۳. ت: ما. | ۴. ت: بیت چهارم است. |
| ۵. ت: محاحیم. | ۶. ت: ز آه. |
| ۷. ت: درآمد. | ۸. ت: ما. |
| ۹. ت: بیت پنجم است. | ۱۰. ت: بیت ششم است. |
| ۱۱. ت: داغ. | ۱۲. ت: ز آن. |
| ۱۳. ت: بیت دوم است. | ۱۴. ت: روان. |
| ۱۵. ت و ل: برنخواست، در همه غزل این طور نوشته شده، تصحیح از نسخه ه. | |
| ۱۶. ل: تار. | ۱۷. ت: بیت پنجم است. |

- ۴۳۵ پای سعی^۱ از کار رفت و دست کوتاه همت^۲
 از برای خاطر چاک گریبان برنخاست^۳
 تا عنان^۴ اختیارم برده چشم اشک ریز
 از برم هرگز غمی بی چشم^۵ گریبان برنخاست^۶
 تا نشد^۷ از ناتوانی ناله ام^۸ در دل گره
 در درون سینه از مرغ دل افغان برنخاست^۹
 دیده یعقوب کنعان در فراق از کار رفت
 ای صبا گردی ز راه این بیابان برنخاست^{۱۰}
 شد بسی سرگشته وادی بی پایان عشق
 رهنوردی همچو مجنون زین بیابان برنخاست^{۱۱}
 تا^{۱۲} طلبکار سخن شد نکته سنج معرفت ۴۴۰
 همچو طالب طالبی از خاک ایران برنخاست
 هرکه چون مخفی به دشواری به کام دل نشست
 با غم جانان ز جای خویش آسان برنخاست

۷۱

- کاروان عمر رفت و نقش پایی برنخاست^{۱۳}
 از درای ناقه هستی صدایی برنخاست

۱. ت: سعی. ۲. ه: کوتاه همتی.
 ۳. ت: بیت ششم است. ۴. ت: باغبان.
 ۵. ت: غمی به چشم. ه: هرگز کسی می چشم. ۶. ت: بیت دوم است.
 ۷. ت: ما نشود. ۸. ل و ت: ناله. تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
 ۹. ت: بیت سوم است. ۱۰. ت: بیت چهارم است.
 ۱۱. ت: این بیت را ندارد. ۱۲. ت: با.
 ۱۳. ت و ل: در تمام غزل «برنخواست» نوشته شده، تصحیح از نسخه ه.

روزگارم^۱ از پی محمل به گمراهی^۲ گذشت^۳
 در بیابان تمنا رهنمایی برنخاست
 شد خزان فصل بهار و^۴ عمر بر شاخ گلی
 یک شب از مرغ نشاط من نوایی^۵ برنخاست
 فتنه‌ای نهاد پای خویش جایی بر زمین
 ۴۴۵ کز برای دردمندان بتلایی برنخاست^۶
 شد چنان کوتاه، زبان همت^۷ از اهل کرم
 بر سر خوان مروّت‌ها^۸ صلائی^۹ برنخاست^{۱۰}
 تیشه برسنگی نزد فرهاد در کهسار^{۱۱} عشق
 کز میان سنگ [آه]^{۱۲} مبتلایی برنخاست^{۱۳}
 آه مخفی سوخت عالم را ولیکن آشکار
 در جهان از گریه‌اش دودی ز جایی برنخاست

۷۲

آن غنچه که نشکفت^{۱۴} به [باغی]^{۱۵} هوس ماست
 مرغی^{۱۶} که ندیده رخ گل در قفس ماست
 ما در دکشان ره عشقیم، در این راه
 ۴۵۰ آن ناله که جانشوز بود در جرس ماست

- | | |
|---|-------------------------------------|
| ۱. ت: روزگاری. | ۲. ت: محمل یکرایی. |
| ۳. ت: گذاشت. | ۴. ت: بهار عمر. ه: بهار عمر و. |
| ۵. ه: صدایی. | ۶. ت: این بیت را ندارد. |
| ۷. ت: همت که از. | ۸. ت: مروّت را. |
| ۹. ت: صدایی. | ۱۰. ت: بیت پنجم است. |
| ۱۱. ه: بر کهسار. | ۱۲. ل و ت و ه: آهی. قیاسی تصحیح شد. |
| ۱۳. ت: بیت چهارم است. | ۱۴. ت: نشکفته. |
| ۱۵. ل و ت و ه: باغ. اصلاح قیاسی به عمل آمد. ۱۶. ت: مرغ. | |

هان همنفسان ما سگ عشقیم که دایم
 زنجیر جنون زینت طوق مرس ماست^۱
 نی روی به پس گشتن و نی رفتن پیش است
 بگرفته ز بس محنت غم^۲ پیش و پس ماست^۳
 هر شام و^۴ سحر تیر دعا بر هدف از چیست
 مخفی نه اگر مرغ دعا در قفس ماست

۷۳

ما اهل جنونیم و^۵ بیابان وطن ماست مجنون سر شوریده و^۶ دل کوهکن ماست
 روشن نشود شمع مُرادى شب قدری^۷ جز آتش آن شمع که بر انجمن ماست
 رشک گل و گلزار شود دشت قیامت آغشته به خون دل ما بس کفن ماست
 بویی که به یعقوب خبر داد^۸ ز یوسف پنهان^۹ ز صبا^{۱۰} در بغل پیرهن ماست
 مخفی به خزان^{۱۱} ساز که در راه محبت
 هرجا که بود خار مگیلان چمن ماست

۷۴

گرچه من لیلی اساسم^{۱۲} دل چو مجنون در نواست
 سر به صحرا می زدم لیکن حیا زنجیر پاست
 بلبل از شاگردی ام شد همنشین گل به باغ
 در محبت کاملم، پروانه هم شاگرد ماست

- | | |
|-----------------------------------|----------------------------|
| ۱. ت: بیت چهارم است. | ۲. ه: بگرفت زبس محنت و غم. |
| ۳. ت: بیت سوم است. | ۴. ت: «و» ندارد. |
| ۵. ت و ه: «و» ندارد. | ۶. ت: «و» ندارد. |
| ۷. ه: به شب قدر. | ۸. ت: خبر داد به یعقوب. |
| ۹. ت: بهتان. | ۱۰. ت: رضا. |
| ۱۱. ت: مخفی سببی. ه: مخفی بجز آن. | ۱۲. ه: لیلی لباسم. |

در نهان خونیم ظاهر کرده رنگ تازه‌ام^۱
 رنگ من در من نهان چون رنگ سرخ اندر حناست
 بس که بار غم برون انداختم بر روزگار
 جامه نیلی کرده^۲ اینک بین که پشت او دوتااست
 دختر شاهیم لیکن رو به فقر آورده‌ایم^۳
 زیب و زینت سوختیم و نام [ما]^۴ زیب‌النسااست^۵

۷۵

باز امشب آتش شوق تو داغم کرده است
 باده عشق تو از نو در ایام کرده است
 بوی سودای جنون می‌آید از باد صبا^۶
 دوش گویا رهگذر برطرف باغم^۷ کرده است ۴۶۵
 بیم تاریکی ندارم در شب یلدای غم
 کاتش نور درونم^۸ چون چراغم کرده است
 آشنایی باغم جانان مرا امروزه نیست^۹
 در عدم این باده را غم در ایام کرده است
 بر تنم بی داغ غم مخفی سر مویی نماند
 آتش غم هر نفس صد بار داغم کرده است

۱. ه: ظاهر گرچه رنگ نازکم. ۲. ه: نیلی کرد.

۳. ه: دختر شاهیم ولیکن رو به فقر آورده‌ام. ۴. ل و ه: نام من، قیاسی تصحیح شد.

۵. ه: زیب و زینت بس همینم، نام من زیب‌النسااست. این غزل در نسخه ت نیست و در حاشیه نسخه هندوستان نوشته شده (در نسخه‌ای که برای مقابله در نظر بود این غزل یافت نشد).

۶. ت و ه: امروز از صبا. ۷. ت: یا غم.

۸. ت: نور در دلم. ه: سوز درونم.

۹. ت: استانی غم جانان به من افزون است. ه: مرا امروز نیست.

۷۶

باز مرغ دل گل آشفته‌گی بو کرده است
 مردم چشمم^۱ ربه گریه کار یک رو کرده است
 در محبت شربت راحت مرا بر لب چه سود ۴۷۰
 عاشق آن^۲ باشد که با^۳ زهر بلا خو کرده است
 زاهد خلوت نشین تا طره زلف تو دید
 رشته تسبیح را ز نثار^۴ هندو کرده است
 و نشد از ناخن سعیم گره از تار بخت
 تا^۵ گره در کار من از چین ابرو^۶ کرده است
 گاه فرهادم به کوه و گاه مجنونم به دشت
 بی خودم مخفی چنین آن^۷ چشم جادو کرده است

۷۷

مژده ای دل که ز غم وقت نجات آمده است
 یار^۸ در خانه جان، شمع حیات آمده است
 نیست اندیشه انسان و ملک^۹ را گذری^{۱۰} ۴۷۵
 پیش حسن^{۱۱} تو پری بس به زکات^{۱۲} آمده است^{۱۳}

۱. ت: چشم.
۲. ت: او.
۳. ت: به زهر.
۴. ل: از تار. ه: رشته زنار را تسبیح، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.
۵. ت: ور.
۶. ت: کار من آن چین بر ابرو. ه: تا گره از کار من آن چین ابرو.
۷. ت: او.
۸. ت: یاز. ه: باز.
۹. ت: انسان ملکه.
۱۰. ت: کدایی.
۱۱. ت: حسن پیش.
۱۲. ت: گواه. ه: پس به زکات.
۱۳. ت: بیت چهارم است.

گرد چاه ذقنت تشنه لب و^۱ سوخته جان
 سبزه خط ز پی^۲ آب حیات آمده است^۳
 شربت تشنه لبان جز لب شیرین تو نیست
 این دهانت ز ازل حب^۴ نبات آمده است^۵
 چیست این سوزش من شمع صفت شام و سحر^۶
 شعله را برجگرم گر نه^۷ برات آمده است
 بس که بر درد دلت شرح نوشتم مخفی^۸
 عاجز از دست دلم^۹ کلک و دوات^{۱۰} آمده است

۷۸

دل که شد همراز جان، موی بدن بیگانه است
 رازداران را درون جان، سخن بیگانه است ۴۸۰
 در محبت صادقی از ما و^{۱۱} من بیرون خرام
 زآنکه در بزم محبت ما^{۱۲} و من بیگانه است
 کی شود باد صبا محرم، چو از نامحرمی
 با نسیم بوی یوسف، پیرهن بیگانه است^{۱۳}
 گرز آهم نیست روشن خانه دل، باک نیست
 در حریم خاص، شمع انجمن بیگانه است

- | | |
|--|--------------------------|
| ۱. ت: «و» ندارد. | ۲. ت: بی. |
| ۳. ت: بیت دوم است. | ۴. ت: آب. |
| ۵. ت: بیت سوم است. | ۶. ه: شمع صفت تا به سحر. |
| ۷. ه: جگرم گریه. | |
| ۸. ل و ت: بس که برداد لب شرح نوشتم مخفی، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. | |
| ۹. ه: عاجز از درد دلت. | ۱۰. دواب. |
| ۱۱. ت: از یاد. | ۱۲. ت: محبت یاد. |
| ۱۳. ت: این بیت را ندارد. | |

کشته^۱ عشق توام از خاک و خونم کن کفن^۲
 کاندرا این محرم سرا با من کفن بیگانه است
 حسن بزم آرای شیرین گشت برعکس مراد ۴۸۵
 خسرو آنجا محرم است و کوهکن بیگانه است^۳
 نیستم آزرده خاطر گر نکردی یاد ما
 آشنای^۴ غربت از اهل وطن بیگانه است
 با خیال دوست مخفی در دل شبهای^۵ تار
 خلوتی دارم که شمع انجمن بیگانه است

۷۹

هر دل که نه بر سینه^۶ عشق تو کباب است
 چون آبله ای بر کف یا^۷ دان که بر آب است^۸
 زلفی^۹ که بُود بر مه رخسار مسلسل
 در گردن خورشید جهاتاب طناب است
 گر نقش تو بنشست در این خانه، میندیش^{۱۰} ۴۹۰
 کاین^{۱۱} خانه به یک چشم زدن^{۱۲} خانه خراب است
 دل بند به نقاش که این نقش سراسر
 چون نقش حبابی^{۱۳} است که بر چهره آب است

- | | |
|--|-----------------------------|
| ۱. ت: بسته. | ۲. ت: از خاک و خونم از کفن. |
| ۳. ت: این بیت را ندارد. | ۴. ت: آسیانی. ه: آشنایی. |
| ۵. ت: تنهای. | ۶. ه: نه در سینه ز. |
| ۷. ت: با. | ۸. ت: مردست. |
| ۹. ت و ل: زلف، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. ۱۰. ه: گر نقش نوشت مشیت در میخانه بیندیش. | |
| ۱۱. ه: این. | ۱۲. ت: چشم زن. |
| ۱۳. ت: جنابی. ه: حباب. | |

عمری ست که در حسرت دیدار تو مخفی
پوشیده زدل دیده و^۱ افتاده به خواب است

۸۰

زلفت^۲ که اسیر پیچ و تاب است
در سینه دلی^۳ هسر آنکه دارد
مغرور مشو که چشم مست
ما مست شراب جام عشقیم
۴۹۵ بر روی تو طره^۴ پریشان^۵
دنیا که نشیمن من و توست
غافل نشوی که خانه^۶ عمر
تا دم زده ای ز^۷ جذبه^۸ عشق
۵۰۰ مخفی سخن تو لاجواب است

۸۱

ماییم و گریه ای که به توفان مصاحب است
مژگان و دیده ای^{۱۳} که به مرجان مصاحب است
مجنون صفت ز دوری وصل تو روز و شب^{۱۴}
دست دلم^{۱۵} به چاک گریبان مصاحب است

- | | |
|--------------------------------------|--------------------------------|
| ۱. ت: «و» ندارد. | ۲. ت: زلف. |
| ۳. ت: دل. | ۴. ت: بیت سوم است. |
| ۵. ت: بیت چهارم است. | ۶. ت: بیت پنجم است. |
| ۷. ت: پریشانی. | ۸. ت: آب. |
| ۹. ت و ه: «و» ندارد. | ۱۰. ت: بیت دوم است. |
| ۱۱. ت: هر. | ۱۲. ت: در. |
| ۱۳. ت: مژگان دیده. ه: مژگان دیده ای. | ۱۴. ت: روز شب. ه: تو دور نیست. |
| ۱۵. ه: دست. الم. | |

بلبل، برآر ناله زاری^۱ که بیتوا
 مرغ دلم به زلف پریشان مصاحب است^۲
 زاد رهی به کار نیاید^۳ به راه عشق
 عاشق همیشه بر سر سامان^۴ مصاحب است^۵
 خواهی^۶ حریر بستر و^۷ یا خواه بوریا
 ۵۰۵
 پهلوی بخت ما به مغیلان مصاحب است^۸
 نازم به صبر و حوصله دل که عمرهاست^۹
 در تنگنای سینه به افغان مصاحب است
 مخفی، ز سوز آتش عشق تو سالهاست
 با من همین دو دیده گریان مصاحب است

۸۲

ترک نازت بس سر عشاق بر فتراک^{۱۰} بست
 نقش گل از خون مردم بر جبین خاک بست^{۱۱}
 از برای جست و جوی کوکب حسن تو، عقل
 در زمین سدّ رصد^{۱۲} برگنبد^{۱۳} افلاک بست
 صد گره از رشته بخت دل پر خون^{۱۴} گشاد
 ۵۱۰
 خدمت را تا کمر مخفی ز عشق پاک بست

- | | |
|---------------------------------------|-----------------------------------|
| ۱. ه: بلبل هزار ناله و زاری. | ۲. ت: این بیت را ندارد. |
| ۳. ه: زاد راهی بساز بیاید. | ۴. ه: سر و سامان. |
| ۵. ت: این بیت را ندارد. | ۶. ت: خواه. |
| ۷. ت: حریر ستر. | ۸. ت: بیت سوم است. |
| ۹. ت: عمر ماست. | ۱۰. ت: برقان. |
| ۱۱. ت: نقش گل از خون به رهین جان بست. | ۱۲. ت: رصد. ه: بر زمین شد تا رصد. |
| ۱۳. ت: کند. | ۱۴. ه: دل خونین. |

۸۳

عمری که نه با^۱ روی خوش و باده ناب است
 در مذهب ما خانه آن عمر خراب است
 پیمانه دل پر کن و در جام نگه ریز
 کاین شورش^۲ هنگامه ز گرمی شراب است^۳
 بر پشت^۴ کتابی که بود حرف تواریخ
 مضمون حروفش همه اجزای^۵ کتاب است^۶
 غافل نشوی از مزه عمر که از عمر^۷
 ایام طفولیت و هنگام شباب است^۸
 بنیاد شش و چار دو عالم به حقیقت
 چون موج حباب است که بر چهره^۹ آب است^{۱۰} ۵۱۵
 کی^{۱۱} خانه نشین می شودم^{۱۲} مردمک چشم
 بی روی^{۱۳} تو این خانه چو بر^{۱۴} موج آب است^{۱۵}
 تا پیک خیالت به نظر آمده مخفی
 هم دشمن بی خوابی و هم دشمن خواب است

۸۴

باز امروز دلم سوی خراسان رفته است
 رشته کفر برید است^{۱۶} به ایمان رفته است

- | | |
|-----------------------------|------------------------------------|
| ۱. ت: یا. | ۲. ت و ه: گرمی. |
| ۳. ت: بیت سوم است. | ۴. ت: بست. |
| ۵. ت: آخر ز. | ۶. ت: بیت ششم است کذا... |
| ۷. ه: از مزه عشق که در عمر. | ۸. ت: بیت دوم است. |
| ۹. ت: مهره. | ۱۰. ت: بیت چهارم است. |
| ۱۱. ت: کین. | ۱۲. ت: می شود. |
| ۱۳. ت: پردی. | ۱۴. ت: هر. |
| ۱۵. ت: بیت پنجم است. | ۱۶. ت: مرید است و به نظر بهتر است. |



رشک بستان ارم گشته^۱ مرا دامن و جیب
 بس که خون جگر از دیده به دامن رفته ست^۲
 ناله بر^۳ درد دلم محرم [و]^۴ بیگانه کند ۵۲۰
 گر بگویم که چه بیداد ز هجران رفته ست^۵
 نور پیدا نکند چشم تمنّا^۶ به نسیم
 بوی پیراهن یوسف سوی کنعان رفته ست^۷
 هر جفایی که فلک کرد به من مخفی نیست
 چاک باقی ست مرا گرچه گریبان رفته ست

۸۵

امشب که عنان می و مینا به کف توست
 مستان تو را جمله نظر بر طرف توست
 از شست نگه، ناوک نازی^۸ به من انداز
 عمری ست که در سینه، دل من هدف توست
 بر هم زن هنگامه مشو صبح، که امشب ۵۲۵
 ماییم و نوایی که عنانش به کف توست^۹
 آن دُر^{۱۰} گرانمایه که در سینه کان است
 ای^{۱۱} دیده نهان از تو، درون صدف توست^{۱۲}

- | | |
|--|--|
| ۱. ه: گشت. | ۲. ت: بیت چهارم است. |
| ۳. ت: ناله پر. | ۴. ل و ت و ه: «و» ندارد، اصلاح قیاسی به عمل آمد. |
| ۵. ت: بیت دوم است. | ۶. ل: نمایی. |
| ۷. ت: بیت سوم است. | ۸. ت: ناز. |
| ۹. ت: بیت چهارم است. | ۱۰. ت: ذره. |
| ۱۱. ت: آن. | |
| ۱۲. ت: بیت سوم است و یادآور این بیت حافظ که: | |

مخفی مکش از دامن غم دست طلب را
در عشق، جفای غم^۱ جانان شرف توست

۸۶

سنبل^۲ بر روی عارض، طرّه گیسوی توست
فتنه ای در خوابِ مستی، نرگس جادوی توست
خواه سوی کعبه باشد روی و^۴ خواهی سوی دیر^۵
طاق محراب گرفتاران خم ابروی توست^۶
یوسفی^۷ اما^۸ چه یوسف، پادشاه ملک حسن
روشنی کشور دل ز آفتاب روی توست^۹ ۵۳۰
گل ز سودایت گریبان چاک دارد در چمن
غنچه^{۱۰} چشم تمنا بر نسیم کوی توست
لاف دین تا چند مخفی در لباس کافری
شاهد حال تو در محشر سر هر موی^{۱۱} توست

۸۷

شرار^{۱۲} جذب محبت به محمل افتاده ست
که ذوق دیدن^{۱۳} مجنونش در دل افتاده ست

→ گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است
بیدلی در همه احوال خدا با او بود
او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد
(دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و غنی، ص ۹۶)

۱. ه: جفا و غم.
۲. ه و ت: سنبل.
۳. ه و ت: آتش.
۴. ت: «و» ندارد.
۵. ه: سوی دهر.
۶. ت: بیت سوم است.
۷. ت: یوسف.
۸. ت: ایّا.
۹. ت: بیت دوم است.
۱۰. ه و ت: غنچه را، به نظر بهتر است.
۱۱. ت: بر بر موی.
۱۲. ه و ل: شراب، تصحیح از نسخه ت.
۱۳. ه: دیده.

ز آب دیده مجنون نهان ز هر^۱ گامی^۲
 هزار ناقه در این راه در گل افتاده است
 میان آتش و آبم^۳ چو شمع و پروانه^۴ ۵۳۵
 ز سوز و گریه مرا کار مشکل افتاده است^۵
 چرا نه شعله آهم^۶ شود^۷ جهان افروز
 به سینه آتش عشقم^۸ مقابل افتاده است^۹
 نسیم غنچه گشا را^{۱۰} مجال رفتن نیست
 به صحن باغ ز بس مرغ بسمل افتاده است
 گذشت فصل^{۱۱} بهار و هنوز نرگس ناز^{۱۲}
 به باغ مست غرور است و غافل افتاده است
 چگونه صحبت مخفی به عقل آید راست
 که خودپرست و تهیدست^{۱۳} و جاهل افتاده است

۸۸

هیچ بلبل ز گلی^{۱۴} بوی وفا نشنیده است ۵۴۰
 بلکه این بوز^{۱۵} چمن باد صبا نشنیده است
 دیده مگشای^{۱۶} بجز دیدن آینه^{۱۷} صنع
 که در آن هیچ کسی^{۱۸} روی ریا^{۱۹} نشنیده است

- | | |
|--|----------------------------------|
| ۱. ت: بر. | ۲. ت: کاری. |
| ۳. ت: دایم. | ۴. ه و ت: شمع پروانه. |
| ۵. ت: ز شور گریه مرا کار مشعل افتاده است، بیت چهارم است. | |
| ۶. ت: وهم. | ۷. ت و ه: بود. |
| ۸. ت: عشقی. | ۹. ت: بیت سوم است. |
| ۱۰. ل: کشان را. | ۱۱. ت: فصل و بهار. |
| ۱۲. ت: باز. ه: نرگس ما. | ۱۳. ت: خودپرست تهیدست. |
| ۱۴. ت: گل. | ۱۵. ل و ت: نور، تصحیح از نسخه ه. |
| ۱۶. ت: مگشا. | ۱۷. ت: آینه. |
| ۱۸. ه و ت: هیچ کس. | ۱۹. ت: بوی ریا. |

همتم بین که شد از دست مرا کار و هنوز^۱
 گوش دل از لب من حرف دعا^۲ نشنیده‌ست
 پیر شد عمر من و عشق تو گردید^۳ جوان^۴
 در خزان کس به چمن نشوونما نشنیده‌ست
 مخفیا جاذبه^۵ شوق رساند به مشام^۶
 بوی وصل ار نه کس^۷ از باد صبا نشنیده‌ست

۸۹

رو به وادی چون نهادم عشق پاکم بهتر است
 ناله‌های زار و آه دردناکم بهتر است ۵۴۵
 دل که در راه محبت پیشه مجنون گرفت
 دیده پر اشک ندامت، سینه، چاکم بهتر است
 غم قوی، محنت فزون و دل به غایت ناتوان
 ای اجل زین زندگانی پس^۸ هلاکم بهتر است
 من که بیمار شرابم بر لبم^۹ شربت چه سود
 جای شربت بر لب دل^{۱۰} آب تا کم^{۱۱} بهتر است
 گشته‌ام^{۱۲} چون از امید خویش مخفی منفعل
 با هزاران حسرت اندر زیر خاکم بهتر است

- | | |
|---------------------------------|------------------|
| ۱. ت: مرا کار هنوز. | ۲. ت: وفا. |
| ۳. ت: گردیده. | ۴. ت: جوان. |
| ۵. ت: جذبه. | ۶. ت: تمام. |
| ۷. ت: بوی وصل کسی. ه: ار چه کس. | ۸. ه و ت: بس. |
| ۹. ت: لب. | ۱۰. ه: بر لب من. |
| ۱۱. ت: کمتر. | ۱۲. ت: گشته. |

۹۰

۵۵۰

کو دلی تا نوکنم با ناله پیمانی^۱ درست
در چمن یک گل نماند^۲ با گریبانی^۳ درست
چاک زد چندان صبا پیراهن گل را که نیست^۴
عندلییان چمن را آه و^۵ افغانی^۶ درست
دیده محو جلوه و دل^۷ در شکنج دام زلف
تازه می خواهم کنم از^۸ کفر، ایمانی درست^۹
بس تنور گرم همت سرد شد در روزگار
نیست ارباب مروت^{۱۰} را ته^{۱۱} نانی درست
خون دل باید تو را نوشید مخفی همچو کوه
تا برآری گوهر سیراب در کانی^{۱۲} درست

۹۱

۵۵۵

بر رخ ماه محبت خط و خالی^{۱۳} دیگر است
آفتاب عشق را روشن جمالی^{۱۴} دیگر است
چشم هر کوته نظر را در نیاید در نظر
ابروان عشق را نازک^{۱۵} هلالی دیگر است^{۱۶}

- | | |
|---|--|
| ۱. ت: پیمان. | ۲. ه: نمایم. |
| ۳. ت: گریبان. | ۴. ت: چاک خندان صبا پیراهن گل را که هست. |
| ۵. ت: «و» ندارد. | ۶. ت: افغان. |
| ۷. ه: دید و محو جلوه خود دل. | ۸. ه: تازه می خواهد کند با. |
| ۹. ت: دراست. | ۱۰. ه: محبت. |
| ۱۱. ت: نه. | ۱۲. ه: از کانی. |
| ۱۳. ه: خال، و تا پایان این طور است: جمال، هلال، خیال، نهال، غزال و قال. | |
| ۱۴. ت: حمامی. | ۱۵. ت: ناوک. |
| ۱۶. کذا... | |

زخم ناسور محبت زان نیارد رو به هم^۱
 کز^۲ جفا معشوق را هر دم خیالی دیگر است
 بر سر هر سرو چون قمری منال ای مرغ دل
 زانکه مستان محبت را نهالی دیگر است
 از نگاهی^۳ کی می شود دل با غزالی^۴ آشنا
 در گذرگاهی که در هر دم غزالی دیگر است
 ۵۶۰ تا گل رویت^۵ شکفته^۶ در بهارستان حسن
 مخفی دیوانه‌ات را قیل و قالی دیگر است

۹۲

دردمندان محبت را نشان^۷ دیگر است
 کوکب کوکب شناسان را مکان^۸ دیگر است
 مغز دانش می‌گدازد بر سر^۹ دانشوران
 پرتو^{۱۰} این آفتاب از آسمان دیگر است
 گشت سامان زلیخا صرف یک سودای عشق
 تاجران عشق را سود و زیان دیگر است^{۱۱}
 گر کند قصد شکاری بی خطا آرد به چنگ
 باز صاحب دولتان از آشیان^{۱۲} دیگر است^{۱۳}

- | | |
|--|-----------------------|
| ۱. ت: زخم ناسور محبت اران نه از دردم. | ۲. ت: کر. |
| ۳. ت: نگاه. | ۴. ه: با غریبان. |
| ۵. ت: روی تو. | ۶. ت: بشکفت. |
| ۷. ل و ت: نشانی، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد. | |
| ۸. ت: مکانی. | ۹. ه: از سر. |
| ۱۰. ت: پرتو. | ۱۱. ت: بیت چهارم است. |
| ۱۲. ت: آستان. | ۱۳. ت: بیت سوم است. |

- ۵۶۵ کشته تیغ محبت را نشان زخم نیست
 زور بازوی محبت را کمان^۱ دیگر است^۲
 خواه خون دیده کن در شیشه خواهی خون دل^۳
 نشئه مستی می از ارمغان دیگر است^۴
 بوی خون می آمد^۵ از گلهای باغ^۶ عاشقی
 بلبل این باغ را آه و فغان دیگر است^۷
 دست هر افتاده را گیرند بردارند^۸ ز^۹ خاک^{۱۰}
 گوهر والا خداوندان ز کان دیگر است^{۱۱}
 از محبت دم زدن با گلرخان بازیچه نیست
 مرد^{۱۲} این سودا ز اقلیم جهان دیگر است^{۱۳}
 ۵۷۰ دردمندی^{۱۴} را نباشد با فراغت الفتی
 طالب این راه را بر رو نشان دیگر است^{۱۵}
 در محبت دیده ای باید چو ابر نو بهار
 کاین چمن را هر نفس از نو خزان دیگر است^{۱۶}
 شهره آفاق شد منصور ورنه هر زمان
 بر سر دار اناالحق نوجوان^{۱۷} دیگر است^{۱۸}
 عکس آن روشن کند در شب چراغ آفتاب
 گوهر لعل لب جانان ز کان دیگر است^{۱۹}

۱. ت: کمانی.
۲. ت: بیت ششم است.
۳. ت: دیده خور سینه خواهی جوهری.
۴. ت: بیت نهم است.
۵. ت: می آید.
۶. ت: باغی.
۷. ت: بیت یازدهم است.
۸. ل: بردارد. ه: دست بر افتاده را گیر و بر آورد، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.
۹. ت: «ز» ندارد.
۱۰. مصرع اشکال وزنی دارد.
۱۱. ت: بیت سیزدهم است.
۱۲. ه: مزد.
۱۳. ت: بیت پنجم است.
۱۴. ت: دردمندان.
۱۵. ت: بیت هفتم است.
۱۶. ت: بیت هشتم است.
۱۷. ت: جوانی. ه: بر سر داری اناالحق گو جوان. ۱۸. ت: بیت دهم است.
۱۹. ت: بیت دوازدهم است.

ناخن تأثیر بر قانون ایمان^۱ می زند
مخفی این بانگ جرس را^۲ کاروان دیگر است

۹۳

- درس عشقت را بیان دیگر است
تا به کی سرگرم کار این جهان
اختر اخترشناسان تو را
با فلک هر دم قران دیگر است^۴
از شراب عشق می سوزد جگر
نقل این می از دکان^۵ دیگر است^۶
رهرو راه طلب را هر قدم
همچو خورشید جهان هر ذره را
هر کسی از کاروان دیگر است^۷
با غمت راز نهان^۸ دیگر است^۹
کس نمی داند که منزل در کجاست
هر کسی از کاروان دیگر است^{۱۰}
در نیاید غیر چشم حق شناس
مرد میدان را نشان^{۱۱} دیگر است^{۱۲}
در میان خلق می جویند و نیست
طالب حق را مکان^{۱۳} دیگر است^{۱۴}
در نیابد هر کسی اسرار عشق^{۱۵}
این معلم را زبانی دیگر است

پـرتو اقبال صاحب همتان
مخفیا از آسمان دیگر است

۹۴

این دل غمدیده را^{۱۶} امشب نوایی دیگر است
وین سر شوریده را در سر هوایی دیگر است

- | | |
|----------------------|----------------------|
| ۱. ه: ایما. | ۲. ه و ت: از. |
| ۳. ت: بیت چهارم است. | ۴. ت: بیت سوم است. |
| ۵. ت: دوکان. | ۶. ت: بیت ششم است. |
| ۷. ت: بیت دوم است. | ۸. ت: نهانی. |
| ۹. ت: بیت هشتم است. | ۱۰. ت: بیت نهم است. |
| ۱۱. ت: نشانی. | ۱۲. ت: بیت پنجم است. |
| ۱۳. ت: مکانی. | ۱۴. ت: بیت هفتم است. |
| ۱۵. ه: اسرار حق. | ۱۶. ت: «را» ندارد. |

الحذر ای نوح^۱ از توفان چشم^۲ الحذر
 کاندرا این دریای ما^۳ طرز شنایی دیگر است
 صد مسیحا عاجز آید از دوی درد من
 زانکه بیمار محبت را دوی دیگر است
 نیست آیین شهادت فانی مطلق شدن
 کشتگان عشق را هر دم بقایی دیگر است
 در^۴ سر راه محبت در امید پیرهن ۵۹۰
 دیده یعقوب را هر دم ضیایی دیگر است
 گرچه دارند عندلیبان های و هویی در چمن
 مخفیا مرغ دلت را های هایی دیگر است

۹۵

این^۵ عشوه بتان را نه به اندازه ناز است وین^۶ رشته مسلسل شده ناز و نیاز است
 از روی هوس پنجه مزین شانه در آن زلف کاین^۷ سلسله هر چند گشایی^۸ تو دراز است
 چون عشق عنان گیر شود در ره معشوق محمود غلامی ز غلامان ایاز است
 نومید مشو با همه عصیان ز خداوند کاین^۹ خداوند جهان بنده نواز است ۵۹۵
 مخفی به فغان کوش که در گلشن امید
 دل مرغ گرفتار و^۹ هوس چنگل باز است

۲. ت: چشم.

۴. ت: بر.

۶. ت: این.

۸. ت: کاین.

۱. ت: شوخ.

۳. ت: با.

۵. ت: ای.

۷. ت: نشانی.

۹. ت: «و» ندارد.

۹۶

مرغ دل را در محبت قصد^۱ صیادی بس است طفل صاحب فهم را تعلیم استادی بس است
 طره حسن بتان را حاجت مشاطه نیست شانه گیسوی سنبل جنبش بادی بس است
 ازدیاد دوستی در نامه و پیغام نیست دوستان در دوستی از دوستان یادی بس است^۲
 نشکفد^۳ اگر غنچه گل^۴ در چمن گو نشکفد بهر افغان، عندلیبان، سرو^۵ آزادی بس است^۶ ۶۰۰
 گر بود مردی^۷ تصرف از برای شوهری نو عروس دهر را دیدار دامادی بس است^۸
 ضعف اگر غالب نباشد از هجوم غم چه غم پشه گر باشد جهانی، سیلی بادی بس است^۹
 ناله های کوهکن در بیستون از بیدلی است دردمند عشق را انداز فریادی بس است^{۱۰}
 چون بنای طاق کسرا رو به ویرانی نهاد طاق ایوان هوس را طرح^{۱۱} بنیادی بس است^{۱۲}
 ۶۰۵ گر تهیدستم ز اسباب جهان مخفی چه غم^{۱۳}
 حاصل کون و مکان، عشق پریزادی بس است

۹۷

ناز آتش، غمزه آتش، روی زیبا آتش است
 بوالهوس بنشین، که آن بدخو سراپا آتش است
 تا نسوزد خویش را پروانه ننشیند ز پا
 مرغ آتشخواره^{۱۴} را آری تمنا آتش است

- | | |
|--|--------------------------|
| ۱. ه: قید. | ۲. ت: بیت چهارم است. |
| ۳. ت: بشکفد. | ۴. ه: غنچه و گل. |
| ۵. ت: سر. | ۶. ت: بیت سوم است. |
| ۷. ت: مرد. | ۸. ت: بیت ششم است. |
| ۹. ه: تشنه گر باشد جهان سیلی خور بادی بس است. ت: این بیت را ندارد. | ۱۰. ت: این بیت را ندارد. |
| ۱۱. ت: طره. | ۱۲. ت: بیت نهم است. |
| ۱۳. ت: چه باک. | ۱۴. ت: خود راه. |

خواه در آتش برو پروانه و خواهی در آب^۱
 از ثری مر عاشقان را تا ثریا آتش است^۲
 گر سمندر طینت است و گر بُود ماهی مزاج
 در سر اهل هوس^۳ از عشق، سودا آتش است^۴
 کی تواند چشم موسی^۵ تاب دیدار آورد
 ۶۱۰ کز شعاع یک تجلی کوه سینا آتش است^۶
 می زند بس شعله در دل آتش سودای عشق
 بلبلان را در نظر تصویر گلها آتش است
 دل کباب از سوز عشق و دیده لبریز سرشک^۷
 معجز عشق اینکه^۸ یک جا آب و یک جا آتش است
 شعله می خیزد ز خاک وادی ایمن هنوز
 بس که آن را در جگر از عشق موسی آتش است
 زد چنان مخفی محبت آتشی در دل مرا
 کز حرارت بر لب من آب و دریا آتش است^۹

۹۸

آفتاب عشق، شمع پا فشرده^{۱۰} آتش است
 ۶۱۵ سرخی رخساره^{۱۱} گل ز^{۱۲} آبخورد آتش است

- | | |
|---|--------------------------------------|
| ۱. ه: برو پروانه خواهی رو در آب. | ۲. ت: بیت چهارم است. |
| ۳. ت: هوش. | ۴. ت: سود آتش است، بیت سوم است. |
| ۵. ت: پوشی. | ۶. ه: کز تجلی شعاع کوه سینا آتش است. |
| ۷. ه: دل کباب از سوزش او دیده لبریز آب. | ۸. ت و ه: معجز عشق است. |
| ۹. ت: آب دریا بر لب آتش است. ه: آب دریا آتش است. | |
| ۱۰. ه: شمع ما فشرده، در هر صورت معنی شعر روشن نیست. | |
| ۱۱. ت: رخسار. | ۱۲. ت: از. |

پرتو نور تجلی وادی ایمن بسوخت
 عشق هر جا جلوه گیرد^۱ آبخورد^۲ آتش است
 ساقیا در بزم مستان گرمی بازار چیست
 آنچه در مینای توست^۳ از صاف، درد^۴ آتش است
 چون سمندر جا به آتش کن که مخفی روز حشر
 هر که رو آرد به جنت^۵ نیم خورد^۶ آتش است

۹۹

عاشقم اما دمی با یار^۷ نتوانم نشست
 مست جام عشقم و هشیار نتوانم نشست
 غم گرانبار است و^۸ من بیمار و^۹ دل جایی دگر
 ۶۲۰ دوستان معذور اگر^{۱۰} بسیار نتوانم نشست
 یا تو خواهی بود یا من با^{۱۱} غم جانان، رقیب^{۱۲}
 همچو بلبل پیش گل با خار نتوانم نشست^{۱۳}
 راهب و بتخانه و حاجی و کعبه، زآنکه من
 بعد ازین با صورت دیوار نتوانم نشست^{۱۴}
 گه^{۱۵} سرشک از^{۱۶} دیده ریزم گاه خوناب^{۱۷} جگر
 در غم هجران دمی بیکار نتوانم نشست^{۱۸}

- | | |
|---|-----------------------|
| ۱. ت: جلوه گر شد. | ۲. ه: آب درد. |
| ۳. ت: نشست. | ۴. ه: از صاف و درد. |
| ۵. ت: به بخت. | ۶. ه: بیم خورد. |
| ۷. ه: بی یار. | ۸. ت: «و» ندارد. |
| ۹. ت: «و» ندارد. | ۱۰. ت: کر. |
| ۱۱. ت: تا که خواهی بود با من با. ه: یا تو خواهی بود و با من یا. | |
| ۱۲. ت: رفت. | ۱۳. ت: بیت چهارم است. |
| ۱۴. ت: بیت ششم است. | ۱۵. ل: کر. |
| ۱۶. ت: «از» ندارد. | ۱۷. ت و ه: خوناب. |
| ۱۸. ت: بیت سوم است. | |

آفتابم آفتاب کشور دیوانگی
 همچو سایه در پس دیوار نتوانم نشست^۱
 دل اسیر دام غم سیر گلستان چون کنم ۶۲۵
 در حریم کعبه با زَنار نتوانم نشست^۲
 این دل افسرده را خواهم برآرم از بدن
 بیش^۳ ازین من بر سر بیمار نتوانم نشست^۴
 داده‌ام دل با پریروی که مخفی یک نفس^۵
 در گلستان بی گل رخسار^۶ نتوانم نشست

۱۰۰

آن را که نه دل در گرو باده فروش است
 هم دشمن بیهوشی و هم دشمن هوش^۷ است
 در مجلس ما راه نیابد اثر صبح
 پروانه^۸ پر سوخته^۹ بس دوش به دوش است
 امروز نه گرم است ز می صحبت مستان ۶۳۰
 این سلسله همواره در این جوش و خروش است^{۱۰}
 دل بر^{۱۱} نکنم از می و میخانه و مستی
 تا قطره میخانه ز آتش بر^{۱۲} دوش^{۱۳} است^{۱۴}

- | | |
|-------------------------|------------------------|
| ۱. ت: این بیت را ندارد. | ۲. ت: بیت پنجم است. |
| ۳. ه: پیش. | ۴. ت: بیت پنجم است. |
| ۵. ت: به کس. | ۶. ل: از پی رخسار. |
| ۷. ل: هوس. | ۸. ه: پر سوخته پروانه. |
| ۹. ت: بیت سوم است. | ۱۰. ت: بیت دوم است. |
| ۱۱. ت: پر. | ۱۲. ت: به. |
| ۱۳. ل: دوس. | ۱۴. ت: بیت پنجم است. |

تا کی^۱ نهد بر لب ساغر لب مینا
 مجلس همه افسرده و مطرب همه گوش^۲ است^۳
 در راه طلب یک نفس^۴ از پا ننشینم
 تا زمزمه عشق^۵ مرا حلقه به گوش است
 مخفی بکش از گوش خود^۶ این پنبه غفلت
 عمری ست که این پنبه تو را پنبه به گوش^۷ است

۱۰۱

ناقه اهل وفا^۸ از دگران در پیش^۹ است
 که به وادی طلب محملشان در پیش است ۶۳۵
 بلبلان، فصل بهار^{۱۰} است غنیمت شمرد
 که پریشانی گلها و خزان^{۱۱} در پیش است
 ره به سر منزل مقصود برد هر که ز عشق^{۱۲}
 در پس قافله پیدا و نهان در پیش است
 سود آن جمله زیان است و زیانش^{۱۳} همه سود
 هر که را فکر و^{۱۴} غم سود و زیان در پیش است
 جست و جو کرد بسی لیک به جایی نرسید
 در ره عشق تو مخفی که ز جان در پیش است

۱. ت: می. ۲. ل: کوس.

۳. ت: بیت چهارم است. ۴. ت: یک فس.

۵. ت: زمزمه عشق و. ۶. ت: جود. ه: گوش خودی.

۷. ه: مرا حلقه به گوش. ت: پنبه گوش، به نظر صحیح تر است.

۸. ه: اهل دلا.

۹. ل: همه جا «پیش» «پس» بی نقطه نوشته شده است.

۱۰. ت: فصل فصاری. ۱۱. ه: زخزان.

۱۲. ل: عشقی. ۱۳. ت: زیان.

۱۴. ت: «و» ندارد.

۱۰۲

- ۶۴۰ ای آنکه ز حسنت^۱ به^۲ رخ شمع شعاع است
 پروانه زسودای تو^۳ سرگرم سماع است
 چون پنجه زند شانه در آن زلف، که از ناز
 بس گشته مسلسل خط تعلیق و^۴ رفاع^۵ است
 رو پنبه گوش از دهن^۶ شیشه برون کن
 وانگه بگشال لب که دهن بسته^۷ صداع است^۸
 چون تیغ کشد عشق به خونریزی عشاق
 هرکس که نهد سر به کف دست شجاع است^۹
 نقد آر زلیخا به کف شوق، که بسیار
 در قافله عشق از این گونه متاع است^{۱۰}
 ۶۴۵ نازم به سر همت پروانه، که در عشق
 جان داده و پر سوخته و گرم سماع است^{۱۱}
 نور بصر و قوت پا رفت ز مخفی^{۱۲}
 در فکر سفر باش که هنگام وداع است

۱۰۳

- ز دانش نام بردن، ننگ عشق است جنون زینت ده^{۱۳} اورنگ عشق است
 ز بی‌رنگی^{۱۴} مزین دم در محبت که عالم گونه‌ای از رنگ عشق است

۲. ت: «به» ندارد.

۴. ت: «و» ندارد.

۶. ه: رو پنبه ز گوش و دهن.

۸. ت: بیت ششم است.

۱۰. ت: بیت چهارم است.

۱۲. ه: پا رفت تو مخفی.

۱۴. ت: نیرنگی.

۱. ت: به حسن.

۳. ه: پروانه سودای تو.

۵. ت: رفاع.

۷. ت: دهان بسته. ه: دهن تشنه.

۹. ت: بیت سوم است.

۱۱. ت: بیت پنجم است.

۱۳. ت: جنون زینت.

مزن فرهاد تیشه بر^۱ دل کوه که آتشنا نهان در سنگ عشق است
چو حاصل شد مرا کام دل از عشق سر^۲ صلحم کجا با جنگ عشق است ۶۵۰
قدم فهمیده نه مخفی در این راه
جهان یک میل از فرسنگ عشق است

۱۰۴

مرغ دل من صید حرمخانه عشق است زنهار میپندار که بیگانه عشق است
خوبان نگشایند بجز گریه^۳ سر زلف دست طلب شوق مگر شانه عشق است^۴
چندین سخن عشق که گفتند و گذشتند در مذهب عشاق یک افسانه عشق است^۵
ای وای بر آن کس که لبالب نه ز درد است ای وای بر آن دل که نه پروانه عشق است^۶ ۶۵۵
مخفی من و این گوشه ویرانه که، در دهر
معمور^۷ همین گوشه ویرانه عشق است

۱۰۵

مجنون تو را خانه به ویرانه عشق است هر جا که وطن ساخت جنون، خانه عشق است
گر زهر هلاهل خورد آن آب حیات است آن را که به دل نشسته پیمانه عشق است
هر کس به تکلم لب رازی^۸ بگشاید گر محرم راز است که بیگانه^۹ عشق است
تسکین ندهد آب مرارت^{۱۰} کش می را این شعله جانسوز ز^{۱۱} خمخانه عشق است ۶۶۰

- | | |
|----------------------|--------------------|
| ۱. ت: در. | ۲. ت: به سر. |
| ۳. ه: جز گره. | ۴. ت: بیت سوم است. |
| ۵. ت: بیت چهارم است. | ۶. ت: بیت دوم است. |
| ۷. ت و ه: معموره. | ۸. ت: زاری. |
| ۹. ت: پیمانه. | ۱۰. ت و ه: حرارت. |
| ۱۱. ت: که. | |

در انجمن شوق نیابد ره مقصود دیوانه صفت هر که به ویرانه عشق است
 هر ذره موجود که در ملک وجود است در پرده نهان^۱ بلبل و پروانه^۲ عشق است
 از سینه برون آور و بر خاک ره افکن^۳
 مخفی دل افسرده که بیگانه عشق است

۱۰۶

تا زلف تو پیچ و تاب بشکست رنگ از رخ آفتاب بشکست
 ساقی^۴ طرب به بزم ما دوش صد شیشه ز اضطراب بشکست^۵ ۶۶۵
 حسنت نمکی به زخم دل ریخت پیمانه خورد و خواب بشکست^۶
 بد مست من از تنک شرابی صد شیشه^۷ پر از شراب بشکست^۸
 پای طلیم به گل فروماند بس آبله^۹ پر آب بشکست
 در موج خیال، کشتی عمر^{۱۰} مانند دل حساب بشکست
 مخفی به هوای باغ تاکی ۶۷۰
 بازار گل و گلاب بشکست

۱۰۷

گر بهار این است آخر توبه ها^{۱۱} خواهد شکست
 عشق سودای جنون زنجیرها^{۱۲} خواهد شکست
 چهره گلگون، شیشه می را، ز^{۱۳} خون دل بود
 گر گردد خون دل تا رنگ ما خواهد شکست^{۱۴}

- | | |
|--|----------------------|
| ۱. ه: در پرده همان. | ۲. ت: ویرانه. |
| ۳. ه: از سینه برون آر و ته خاک برافکن. | ۴. ت: ساقی و. |
| ۵. ت: بیت سوم است. | ۶. ت: بیت دوم است. |
| ۷. ه و ت: خمهای. | ۸. ت: بیت چهارم است. |
| ۹. ت: بس شیشه پر شراب. | ۱۰. ت: دل. |
| ۱۱. ت: نو بها. | ۱۲. ه: زنجیر پا. |
| ۱۳. ت: از. | ۱۴. ت: بیت سوم است. |

بشکفاند^۱ گر صبا گل را ولیکن عاقبت
 رونق این گلستان هم^۲ از صبا خواهد شکست^۳
 در درون کعبه گر بندی تو احرام نماز
 طاق ابروی بتان محرابها خواهد شکست^۴
 باده لبریز است و ما بدمست^۵ ساقی زود رنج
 عاقبت بدمستی^۶ ما شیشه‌ها خواهد شکست^۷ ۶۷۵
 بر سر من گر کشد غم لشکر^۸ دوران چه غم
 شهسوار صبر و آهم فوجها^۹ خواهد شکست^{۱۰}
 حسن روزافزون اگر این است زلف نیم^{۱۱} تاب^{۱۲}
 کفر و دین^{۱۳} هم کعبه و بتخانه‌ها خواهد شکست^{۱۴}
 مخفیا بی طاقتی کم کن که اندر دور خویش^{۱۵}
 شیشه را بر سر نهم گر جام ما^{۱۶} خواهد شکست

۱۰۸

میان دیده^{۱۷} و دل روز و شب^{۱۸} همین جدل است
 که کار هر دو ز افشای^{۱۹} راز در خلل است

-
۱. ت: نشکفاند.
 ۲. ت: رونق هم زین گلستان.
 ۳. ت: بیت ششم است.
 ۴. ت: این بیت را ندارد.
 ۵. ت: باده لبریز است و ما به دست. ه: بدمست و.
 ۶. ت: بد هستی.
 ۷. ت: بیت دوم است.
 ۸. ت: «لشکر» ندارد. ه: لشکر غم.
 ۹. ت: توجها.
 ۱۰. ت: بیت چهارم است.
 ۱۱. ت: هم.
 ۱۲. ه: حسن گر این است روزافزون ز زلف پیچ تاب.
 ۱۳. ه: کفر دین.
 ۱۴. ت: بیت پنجم است.
 ۱۵. ت: مخفیا طاقتی کم که اندر دور خویش.
 ۱۶. ت: شیشه را بر سر نهم و جامها. ه: شیشه‌ها بر سر نهم هم جامها.
 ۱۷. ت: دید.
 ۱۸. ت: روز شب.
 ۱۹. ه: در افشای.

۶۸۰ میان عالم و جاهل برابر مویی^۱
تفاوتی نبود تا که علم بی عمل است
بهار و باده و بزم طرب غنیمت دان
که روز، حادث و ایام عمر بی بدل است^۲
خیال خام برون کن ز سر، برو لیلی
که مستی دل مجنون ز باده ازل است
ز آه و ناله مرا^۳ منع تا به کی مخفی
تسلّی دل بلبل ز صوت یا^۴ غزل است^۵

۱۰۹

بی^۶ گل روی تو یک دم زنده بودن مشکل است^۷
پیش از شوخ ستمگر، لب گشودن مشکل است
۶۸۵ سهل باشد اشک ریزی همچو ابر نوبهار
خنده بر لب، دیده خونبار بودن مشکل است
نیست^۸ مشکل همنشین دلبر و بین^۹ عتاب
پیش تیغ هجر او جولان نمودن مشکل است
بی وصال دوست دشوار است بر من زندگی
نشر الماس را بر دیده^{۱۰} سودن مشکل است

۱. ه: برابر سر مویی.
۲. ت: که روزگار بسی حادث است و بی بدل است.
۳. ه: ناله تو را.
۴. ت: با. ه: بلبل به صوت با.
۵. گویا تحت تأثیر این غزل حافظ بوده است:
درین زمانه رفیقی که خالی از خلل
است
صراحی می ناب و سفینه غزل است
- (دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و غنی، ص ۳۳.)
۶. ل: بی.
۷. ت: همه جا تا پایان غزل به جای «مشکل است» - «مشکلت» نوشته شده.
۸. ت: هست.
۹. ت: درهم. ه: نیست مشکل همنشینی دلبران پر.
۱۰. ه: سوزن الماس را با دیده.

یک نظر دیدم تو را دیوانه و^۱ مجنون شدم
پیش چشم مست تو، هشیار بودن مشکل است
در طریق عشق رو کردن به وادی کار نیست
رو به روی غمزه دلدار بودن مشکل است

۱۱۰

در مذهب ما دم زدن از ذوق حرام است بیگانه ز اندوه شدن شیوه عام است ۶۹۰
در گوشه ویرانه^۲ وطن ساختگانیم چون جغد^۳ ندانیم که معموره کدام است
ساقی بدهم^۴ باده که از روز نخستم لبریز ز خون جگرم ساغر و جام است
ما شیشه ناموس شکستیم، حریفان کوتاه نظر است آنکه گرفتار به نام است^۵
دادیم به سودای تو مردانه دل خویش ارباب^۶ خرد را ز جنون باز^۷ سلام است
در دهر ز قید تو نماند^۸ دل آزاد^۹ گرنه از تو^{۱۰} صیاد و سر^{۱۱} زلف تو دام است ۶۹۵
مخفی بستان کام دل از ساغر و ساقی
امشب که ترا دلبر و هنگامه^{۱۲} به کام است

۱۱۱

دریاست بیکران و^{۱۳} سفر غیر موسم است کشتی ما شکسته^{۱۴} و توفان معلّم^{۱۵} است
در جست و جوی نشئه دردی^{۱۶} به ملک غم^{۱۷} ای دیده همتی که دل از سینه عازم^{۱۸} است

۱. ت: «و» ندارد.
۲. ل: ویران.
۳. ل و ت و ه: چغد، اصلاح قیاسی شد.
۴. ت: ندهم. ه: بده.
۵. ل: پیام.
۶. ت: از باب.
۷. ت: باد. ل: یاد، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۸. ت: نماید.
۹. ه: دلی آزاد.
۱۰. ه: چون یاد تو.
۱۱. ت: صیاد وی و.
۱۲. ه: تو را دلبر ایام.
۱۳. ل: «و» ندارد.
۱۴. ت: نشسته.
۱۵. ه: مسلم.
۱۶. ه: شادروانی.
۱۷. ت: در جست و جوی شاد روی به ملک عجم.
۱۸. ت: عارم.

ای اشک همتی که ز در یوزه عار نیست مفلس همیشه منتظر خوان منعم است
مخفی فریب گریه مخور، دیده باز کن
محرم به نکته‌ای ز مقالات مجرم^۱ است

۷۰۰

۱۱۲

جست و جو کم کن که راه عشق از^۲ منزل گم است
لب ببند از گفت و گو کانا جرس را دل گم است
محمل لیلی نه تنها بر سر مجنون شتافت^۳
راه عشق این است، در هر گام صد منزل^۴ گم است
جان به اعجاز محبت ده که از تیغ نگاه
ریخت خون عالمی و از^۵ نظر قاتل گم است
چشم معنی برگشا ای دل، که مثل آفتاب
در ته هر خرقه‌ای^۶ صد مرشد کامل گم است
لاف دانایی^۷ مزین مخفی که در وادی عشق
زیر هر سنگی چو افلاتون بسی عاقل^۸ گم است

۷۰۵

۱۱۳

ماییم و^۹ دیده‌ای که نظرها در او گم است در دیده دجله‌ای که گهرها در او گم است
صبح امید گر نگشاید^{۱۰} نقاب خویش شادم به شام غم که سحرها در او گم است

۱. ه: محرم. ۲. ه و ت: عشق را.

۳. ل: شتافت.

۴. ت: محمل. ه: راه عشق است این که در هر گام صد محمل.

۵. ت: در یک. ۶. ه: زیر هر یک خرقه‌ای.

۷. ت: والی. ۸. ت: عامل. ه: کامل.

۹. ل: «و» ندارد. ۱۰. ت: بگشاید.

تنها^۱ به راه عشق نه فرهاد سرنهاد راهی^۲ است راه عشق که سرها دراو گم است^۳
 مجنون به^۴ زیر سایه بیدت چه حاصل است نخل جفا گزین که شجرها^۵ دراو گم است^۶
 همچون جرس به سینه عشاق می رود همواره ناله ای که اثرها دراو گم است^۷ ۷۱۰
 داغ عبث زمانه مرا بر جگر^۸ نهد داغی^۹ است بر دلم که جگرها دراو گم است
 مخفی مبین^{۱۰} به عیب کسان، دیده باز کن
 بنگر به عیب خود که هنرها دراو گم است

۱۱۴

باده نوشیم ولی از کف جانانه مست نشئه خاص دهد صحبت همخانه مست
 همه افتاده مخمور خرابات شدیم پر کن ای ساقی هشیار^{۱۱} تو پیمانه مست
 پیش ارباب خرد^{۱۲} تا به کی از بی خردی نقل مجلس کنی ای مست تو افسانه مست ۷۱۵
 نیست در صحبت دیوانه ره اهل طرب عاقبت^{۱۳} می طلبی رو بر^{۱۴} فرزانه مست^{۱۵}
 باغبان منت مهتاب مکش در شب تار شمع گلزار بود نرگس مستانه مست^{۱۶}
 از ملاحظه^{۱۷} نمکی بر دل افکار زدم پسته^{۱۸} شور بود لازم خمخانه^{۱۹} مست
 مخفی از فیض جنون شیوه هشیار^{۲۰} گرفت
 با خرد یار کند^{۲۱} صحبت دیوانه مست

- | | |
|---------------------------|-----------------------|
| ۱. ت: شبها. | ۲. ت: راه. |
| ۳. ت: بیت پنجم است. | ۴. ت: ز. |
| ۵. ه: ثمرها. | ۶. ت: بیت سوم است. |
| ۷. ت: بیت چهارم است. | ۸. ه: در جگر. |
| ۹. ت: داغ. | ۱۰. ت: همین. |
| ۱۱. ت: هوشیار. | ۱۲. ه: اصحاب خرد. |
| ۱۳. ت: عاقبت. | ۱۴. ت: رهبر. |
| ۱۵. ت: بیت پنجم است. | ۱۶. ت: بیت چهارم است. |
| ۱۷. ه: ز ملالت. | ۱۸. ت: پسته. |
| ۱۹. ت: هنگامه. ه: بیگانه. | ۲۰. ت: شهیار. |
| ۲۱. ه: تا خرد باز کند. | |

۱۱۵

۷۲۰ با غمت همواره بر من صحن گلخن گلشن است
 آری آری بتکده پیش برهمن گلشن است
 بس که چون یعقوب گریم از غم و^۱ اندوه هجر
 از سرشک دیده من جیب و دامن گلشن است
 جای هر مو بر بدن صد داغ بنماید^۲ زعشق
 زانکه داغ عاشقی بر جان و بر تن گلشن است
 نیست دل را^۳ آرزوی سیر باغ و گلشنی^۴
 طالب دیدار را وادی ایمن گلشن است
 باغبان گر راه گلشن بست^۵ مخفی باک نیست
 عندلیبان چمن را عکس گلشن گلشن است

۱۱۶

۷۲۵ از شعله‌های آه^۶ مرا خانه^۷ روشن است روشن مکن چراغ که کاشانه^۸ روشن است
 نازم به فیض باده، که شبهای تیره دل دلها زعکس ساغر و پیمانه، روشن است
 خواهی چراغ باشد و خواهی نه، در چمن گلها زعکس نرگس مستانه روشن است
 افشای راز من مکن ای اشک^۹، زینهار احوال دل زگریه مستانه روشن است^{۱۰}
 تا آفتاب حسن به عالم طلوع کرد
 مخفی چراغ عاقل و دیوانه روشن است

۱. ت: «و» ندارد.	۲. ت: می‌ماند. ه: می‌باید.
۳. ت: در دل.	۴. ه: آرزوی باغ و سیر گلشنی.
۵. ت: نیست.	۶. ت: راه.
۷. ت: جان.	۸. ت: کاپروانه.
۹. ه: ای شک.	۱۰. ت و ه: دردم به پیش محرم و بیگانه روشن است.

۱۱۷

آب حیوان نه اگر در ته چاه ذقن است طره زلف چرا بر لب آن چه، رسن است ۷۳۰
 همنشین چون به خیالت نشود مردم چشم پرتو شمع رخت روشنی چشم من است^۱
 از سرم تا به قدم گشته همه جوهر تیغ بس که پیکان خدنگ تو نهان در بدن است^۲
 بعد مرگم به لحد خجلت عربانی نیست کشته عشق تو را جامه خونین کفن است
 بعد از این وصف رخ زلف بتان خواهد کرد
 مخفیا هر سر^۳ مویم که بر اعضای تن^۴ است

۱۱۸

این چه حسن است کز آن رونق باغ و^۵ چمن است
 وین چه زلف است که زنجیر سرا^۶ پای من است ۷۳۵
 این چه ابرو و^۷ چه چشم^۸ است که از غایت ناز
 بسا لب دلشدگان، زیر زبان در سخن است
 این^۹ چه مستانه نگاه است^{۱۰} که از مستی او
 هر طرف می نگرم سرخ ز خونین^{۱۱} کفن است
 این^{۱۲} چه تابنده^{۱۳} عذاری^{۱۴} است که از آتش او
 داغها بر جگر سوخته مرد و زن است
 این چه خوی^{۱۵} است که در هم شده بازار گلاب
 وین چه بوی است که بر همزن مشک ختن است^{۱۶}

- | | |
|--------------------|-----------------------|
| ۱. ت: بیت سوم است. | ۲. ت: بیت دوم است. |
| ۳. ه: بر سر. | ۴. ت: اعضای من. |
| ۵. ت: «و» ندارد. | ۶. ت: مرا. |
| ۷. ت: «و» ندارد. | ۸. ت: حسن. ل: چشم. |
| ۹. ت: آن. | ۱۰. ه: نگاهی است. |
| ۱۱. ت: خون. | ۱۲. ت: آن. |
| ۱۳. ت: تابنده. | ۱۴. ت: عذاب. ه: عذار. |
| ۱۵. ت: خون. | ۱۶. ت: بیت ششم است. |

۷۴۰

این چه راز است که کس واقف اسرار نشد
وین چه حرف است که افسانه هر انجمن است^۱
بنده تیغ^۲ نگاهی که به هر معرکه‌ای
در پی فوج اسیران جفا صف شکن است
آن جفا دیده ایام وصال^۳ که مرا
چاکها از ستم هجر به جیب بدن است
شعله آتش شمع است به فانوس دلم^۴
که منور ز شعاعش شب تاریک من است
مخفیا چند به دل حسرت دیدار وطن
عن قریب است^۵ که در خاک قناعت^۶ وطن است

۱۱۹

۷۴۵

من ماهی آبی^۷ که حبابش همه خون است
لب تشنه جامی که شرابش همه خون است
هر کس نبرد ره به سوی دشت^۸ محبت کآبش^۹
همه زهر است و سرابش^{۱۰} همه خون است^{۱۱}
هر بوالهوسی را نرسد لاف محبت
با شبنم آن گل که گلابش همه خون است^{۱۲}

۲. ت: بنده نگاهی من.

۴. ه: شعله آتش عشق است به فانوس خیال.

۶. ه: خاک فنایت.

۸. ت: دست.

۱۰. ت: شرابش.

۱۲. ت: بیت دوم است.

۱. ت: بیت پنجم است.

۳. ه: ایام خیالم.

۵. ت: عنقری بست.

۷. ت: مای آبی.

۹. ت: اکلش.

۱۱. ت: بیت چهارم است.

بس ریخته خون دل عشاق^۱ ز بیداد
 هر جا که رود تا به^۲ رکابش همه خون است^۳
 ای خضر تو و^۴ چشمه حیوان، که اسیران
 نوشند از آن چشمه که آبش همه خون است^۵

۱۲۰

نی به مهجوری^۶ همین اندوه دوری^۷ دشمن است
 هم صبوری دشمن^۸ و هم ناصبوری^۹ دشمن است ۷۵۰
 دوست گر گردد فلک^{۱۰} هرگز نگردم^{۱۱} کامیاب
 بس که با من از ولادت^{۱۲} بی شعوری دشمن است
 دوستی معنوی ای دوستان نباید بکار
 بخت بد با هر که در آید صبوری^{۱۳} دشمن است
 آبرو ریزم^{۱۴} به پیش هر کسی در احتیاج
 از ضرورت با دلم فکر ضروری دشمن است
 دشمنی با ما ندارد چرخ و بخت و روزگار^{۱۵}
 مخفیا با ما همین اسم کرووری^{۱۶} دشمن است

۱. ه: دل مخفی تو.

۲. ت: این بیت را ندارد.

۳. ت: بیت سوم است.

۴. ت: درد.

۵. ت: باشعوری.

۶. ل: نگردد.

۷. ت: آیین صبوری. ه: آیین صوری.

۸. ت: چرخ بخت روزگار.

۹. ه: رود پا به.

۱۰. ت: بود.

۱۱. ت: بی به می خواران. ه: می به می خواری.

۱۲. ت: دشمنی.

۱۳. ت: کرده بر فلک.

۱۴. ت: دلالت.

۱۵. ت: ابرد ریزم.

۱۶. ه: رسم کزوری.

۱۲۱

۷۵۵

روزگاری ست که مقصود فراموش من است
 مهر نشنیدن و گفتن به لب و گوش من است
 نشئه مستی می^۱ را ز دماغم ببرد
 زهر آن نیش که پنهان به دل نوش^۲ من است
 نسبتم^۳ با غم هجران تو امروزی نیست^۴
 عمرها شد^۵ که خیال تو هماغوش من است
 پای دل آبله و ضعف قوی، وه^۶ چه کنم
 بار^۷ سرسخت گرانبار بر این^۸ دوش من است
 مخفی از گوش، مرا پند تو بیرون نرود
 تا بُود گوش مرا پند تو در گوش من است^۹

۱۲۲

۷۶۰

بس که الفت گریه را با چشم خونبار من است
 ریختن بر خاک ره خون جگر، کار من است
 با وجود آنکه آزارم ز سر تا پا، هنوز
 گردش گردون دون در فکر آزار من است
 نیست در بازار راحت گرچه یک جو قیمتم
 شکرلله محنت عالم خریدار من است

- | | |
|--|--------------------|
| ۱. ت: ما. | ۲. ت: نوس. ه: خوش. |
| ۳. ت: ستم. ل: نیستم، نسخه ه صحیح به نظر آمد. | |
| ۴. ت: هست. | ۵. ه: عمر باشد. |
| ۶. ت: بای دل آمد و ضعف قوی دل. | ۷. ت: بر. |
| ۸. ت: پندو. | ۹. ت: گوش است. |

بار مَنّت^۱ می‌نهد بیهوده بر گلزار، ابر
 روتق این بوستان از چشم دُر بار^۲ من است
 فتنه‌ای هر جا برآرد سر ز آغوش فلک
 جست‌وجویم دارد و در فکر آزار من است
 کرده‌ام تا طوق گردن رشته زَنار زلف
 عقده‌ها^۳ تسبیح را در دل ز زَنار من است ۷۶۵
 مخفیا زنهار خودبینی و خودرایی مکن
 کاین پریشانی من بر من ز پندار من است^۴

۱۲۳

دایم اسیر درد ز گردون، دل من است
 در بزم غم پیاله پر خون، دل من است
 از جست‌وجو نشان وصال نیافتم
 وصلت مراست لیلی و مجنون دل من است^۵
 خون دلم گذشت ز جیحون و کم نشد
 از صد محیط، قطره افزون دل من است
 هر کس شنید ناله زارم ز هوش رفت
 فرهاد عشق و باده گلگون دل من است^۶ ۷۷۰
 مخفی دلم به نغمه شوق آشنا نشد
 بیگانه حکایت^۷ و افسون دل من است

۱. ت: پار محنت.

۲. ل و ت: عقده‌ها، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد.

۳. ت: کاین پریشانی من بر من بیدار است.

۴. ل و ت و ه: کذا...

۵. ه: شکایت.

۶. ت: این بیت را ندارد.

۱۲۴

منم که داغ غمت^۱ باغ و^۲ بوستان من است به جای مغز، محبت در استخوان من است
 منم که درد جدایی و محنت دوری به هرکجا که روم یار و^۳ همزمان من است
 مرا زمانه ز وصل^۴ تو گرچه دور انداخت خیال روی تو در دیده^۵ میهمان من است
 ۷۷۵ نهان ز دیده مردم ز تیر مژگانان هزار^۶ زخم بر این جان ناتوان من است
 ببین به ناله زارم که در چمن مخفی
 نوای بلبل شوریده از فغان من است

۱۲۵

منم که پرتو مهرت روان^۷ جان من است
 به جای مغز محبت در استخوان من است
 مبین به چشم حقارت مرا که وقت سخن
 حدیث کون و مکان رایج از دکان من است
 درون خانه هستی چون نقش دیوارم
 که مهر لا و نعم زینت دهان^۸ من است
 ۷۸۰ همای همت شوقم چو بال بگشاید
 صفر^۹ کنگره عرش آشیان من است^{۱۰}
 ز بهر نام چه جد و^{۱۱} برای ننگ چه جهد
 چو عن قریب نه نام است و نی نشان من است

۱. ت: عجب. ۲. ت: «و» ندارد.

۳. ت و ه: «و» ندارد.

۴. ل: زمانه به وصل. ه: زمانه وصل، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.

۵. ت: درد آمده. ۶. ت: مرا.

۷. ه: پرتو حسنت روان. ت: روان و، به نظر مناسب تر است.

۸. ه: مکان. ۹. ه: صفای.

۱۰. ت: آیین بیت را ندارد. ۱۱. ت: جدود.

به بی رواجی جنس و کساد بازاری
 که نقد کون و مکان رایج از دکان من است^۱
 زبان به شکوه^۲ گشودن ز غیر بی خردی است^۳
 مرا که دشمن جانی همین زبان^۴ من است^۵
 فغان بلبل شوریده در چمن مخفی
 ز روی درد، دم^۶ صبح از فغان من است

۱۲۶

منم که پرتو خورشید، دود آه من است چراغ شام ابد^۷ آه صبحگاه من است ۷۸۵
 ز درد دل^۸ به که گویم، شکایت که کنم که دشمن دل و جانم همین نگاه من است
 قسم به کعبه حاجات^۹ احمد مرسل که بی گناهی من باعث گناه من است
 رسید کار به جایی که هر گدا طبعی ز روی^{۱۰} قدرت و بیداد^{۱۱} پادشاه من است^{۱۲}
 به جز زبونی طالع مرا گناهی نیست در این معامله نیکو^{۱۳} خدا گواه من است^{۱۴}
 ز حادثات جهان یک دم رهایی نیست حوادث جهانگیر پایگاه من است^{۱۵} ۷۹۰
 شه ولایت عشقم ولی مرا بر سر
 به جای تاج همین سایه کلاه من است

۱. ت: این بیت را ندارد و در نسخه ه چنین است:
 ز جنس کساد بازاری
۲. ه: زبان شکوه.
۳. ت: هجر ویست.
۴. ت: دهان.
۵. ت: بیت چهارم است.
۶. ت: دلم. ه: درد والم.
۷. ه: ز درد خود.
۸. ت: سوی.
۹. ت: بیت ششم است.
۱۰. ت: بیت چهارم است.
۱۱. ت: جبار. ه: قدرت بیداد.
۱۲. ت و ه: یک جو.
۱۳. ت: حوادث جهان کهربا و کاه من است، بیت پنجم است. ه: که حوادث جهان کهربای کاه من است.
۱۴. ت: حوادث جهان کهربا و کاه من است، بیت پنجم است. ه: که حوادث جهان کهربای کاه من است.
۱۵. ت: حوادث جهان کهربا و کاه من است، بیت پنجم است. ه: که حوادث جهان کهربای کاه من است.

۱۲۷

محنت درد جدایی چو^۱ ز حد بیرون است
 دیده لبریز سرشک و جگرم پر خون است^۲
 خوش فریبنده نگاه است که درکشور عشق
 هر که را می نگریم کوهکن و مجنون است
 نگسلد یاد^۳ تو را سلسله ناز و نیاز
 آتش عشق من و حسن تو روزافزون است
 ریخت خوناب^۴ دل از دیده مخفی چندان
 در بیابان محبت که سرایش^۵ خون است

۷۹۵

۱۲۸

تا شیوه نازت به دلم روزفزون است
 فکرم همه رسوایی و اندیشه، جنون است
 ناصح^۶ ره خودگیر که مجنون غمش را
 در راه طلب جیب^۷ به صد پاره شگون است^۸
 چندانکه رفو^۹ می کشمش باز^{۱۰} شود چاک^{۱۱}
 این زخم دلم^{۱۲} از حد و اندازه برون^{۱۳} است

۱. ه: جدایی که.

۲. ت: جگر بیرون است.

۳. ت: یاد.

۴. ت و ه: خونتاب.

۵. ت: سرایی ه: سراسر.

۶. ت: حس.

۷. ت: سکونت. ل: سکون است، تصحیح ۱۰ نسخه ه به عمل آمد.

۸. ت: زنی.

۹. ت: یار. ه: چندانکه رفویی کنمش باز.

۱۰. ت: زخم جگر.

۱۱. ت: خاک.

۱۲. ت: فزون.

بس خون جگر ریخته‌ام از ره مژگان^۱
 وادی فراق^۲ همه آغشته خون است
 ۸۰۰ بیهوده مکن سعی، که مخفی نکند سود
 آن را^۳ که ز^۴ تقدیر ازل، بخت^۵ زیون است

۱۲۹

چشمم به جمالی ست که آتش شرر اوست
 خورشید جهان ذره‌ای از خاک در اوست
 پروانه ما ز آتش فانوس نسوزد^۶
 افروخته صد^۷ شمع نهان زیر پر اوست
 محمل نکند گم به بیابان ره مقصود
 تا جذبه سودای جنون راهبر اوست
 یک مو میانش به کفم بیش نیاید
 عمری ست که دست هوسم در کمر اوست
 آزرده مشو از ستم یار، که از ناز
 ۸۰۵ بیداد در آیین محبت هنر اوست
 جز خون نچکد اشک ز چشم تر مخفی
 تا حشر ز بس زخم نهم^۸ بر جگر اوست

۱۳۰

نرگس اسیر خواب ز بیم^۹ نگاه اوست سنبل به پیچ و تاب ز زلف سیاه اوست

۱. ه: از سر مژگان.	۲. ه: فراغت.
۳. ت: آن روز.	۴. ت: «ز» ندارد.
۵. ت، بخت.	۶. ت و ه: بسوزد.
۷. ت: شد.	۸. کذا در هر دو نسخه ... و در ه: به هم.
۹. ه: زنیم.	

بلبل ز عاقبت^۱ به گلستان نشان مخواه باغی ست باغ عشق که محنت گیاه اوست
اندیشه را به درگه ناز^۲ تو راه نیست از بس فتاده، بر سر هم دادخواه اوست^۳
نازم به حکم عشق که هر سوز افتخار بر ترک^۴ سر نهاده شهان را کلاه اوست^۵
کنعان دهر خانه خرابی ست^۶ کز^۷ ستم^۸
چندین هزار یوسف مخفی به چاه اوست

۱۳۱

نیست محراب^۹ دلم را جز خم ابروی دوست
هر کسی را قبلگاه^{۱۰} و قبله ما روی دوست^{۱۱}
مطلبی دیگر ندارم ز آمد و شد در چمن
می کنم عمر گرامی صرف جست و جوی دوست
گوش کن ای دل ز من حرفی و در^{۱۲} در گوش کن^{۱۳}
قوت روح آمد، شنیدن^{۱۴} حرف گفت و گوی دوست
در شکنج زلف، مرغ دل چه سان^{۱۵} گیرد قرار^{۱۵}
کز نسیم غمزه ای گردد^{۱۶} پریشان موی دوست
گر برنجد خلق و عالم از تو مخفی باک نیست
باشدت یک جو امید لطف^{۱۷} اگر از سوی دوست

- | | |
|--|--------------------------------|
| ۱. ه: عاقبت. | ۲. ت: به ناز. |
| ۳. ت: بیت چهارم است. | ۴. ه: بر مرگ. |
| ۵. ت: بیت سوم است. | ۶. ت و ه: خراب است. |
| ۷. ت: کر. | ۸. ت: ستم. |
| ۹. ت: محرابی. | ۱۰. ت: قبله. |
| ۱۱. ه: هر کسی را قبله باشد قبله ما روی دوست. | ۱۲. ت: دردا. |
| ۱۳. ه: حرفی چو در گوش کس. | ۱۴. ت: شدن. |
| ۱۵. ه: دل چنان. | ۱۶. ه: کس کز نسیم غمزه گرداند. |
| ۱۷. ت: لطاف. | |

۱۳۲

وه چه خوش باشد که بینم بار دیگر روی دوست
 در سجود آیم به محراب خم ابروی دوست
 هر نفس از رشته کارم گشاید صد گره
 پنجه گریک ره^۱ از من چون شانه^۲ در گیسوی دوست
 دیده یعقوب اگر^۳ روشن شود نبود عجب
 دیده دل را کند روشن نسیم بوی^۴ دوست
 غنچه دل بشکفد در سینه چون گل در چمن
 مژده و صلی که آرد قاصدم^۵ از سوی دوست ۸۲۰
 باده را لبریز کن ساقی و صحبت برشکن
 تابه کام دل نشینم ساعتی پهلوی دوست
 جوی خون آرد به جای شیر مخفی کوهکن
 نشنود در بیستون گر نشئه ای از بوی^۶ دوست

۱۳۳

تازه سازد گلبن^۷ امید را پیغام دوست
 بشکفاند غنچه دل را نسیم نام دوست
 گر غبار خاطری^۸ از دوستان بینی مرنج
 کز دعای دشمنان بهتر بود دشنام دوست
 نه^۹ خمار آرد نه بدمستی^{۱۰} و نه دردسری
 نشئه آب حیات است در شراب جام^{۱۱} دوست ۸۲۵

۱. ت: بر. ه: پنجه کزیک ره.
 ۲. ت: خوشانه.
 ۳. ت: گر.
 ۴. ت و ه: کوی، به نظر بهتر است.
 ۵. ت: قاصد.
 ۶. ت: سوی.
 ۷. ت: گلن.
 ۸. ل: غباری خاطر.
 ۹. ه: نی.
 ۱۰. ت: نه هم. ه: و نی.
 ۱۱. ت: شراب عام. ه: آب حیاتی در سرم از جام دوست. به نظر صحیح تر است چرا که در نسخه اصلی «حیات است» از وزن خارج است.

در جفا افزون کشد دل رسم و آیین وفا^۱
 کز برای دانه آید مرغ دل در دام دوست
 چین اگر افکنده^۲ در ابرو مه من باک نیست^۳
 التفات محض باشد مخفیا^۴ ابرام دوست

۱۳۴

ز آتش عشق تو بر دل تازه داغم آرزوست
 دود^۵ سودای تو از نو در دماغم آرزوست
 بس که در دل شعله عشق تو دارم، شمع وار
 از بن هر موی روشن یک چراغم آرزوست
 ز آن شراب بی خودی خواهم که لایعقل شوم
 کز شر شور^۶ جهان یک دم فراغم آرزوست^۷
 تا^۸ ز درد هجر فریادی به کام دل کنم
 دیده لبریز سرشک^۹ و^{۱۰} صحن باغم^{۱۱} آرزوست
 نیست^{۱۲} مخفی نشئه آسودگی در جام می
 پر ز خوناب جگر بربل ایام آرزوست

۱۳۵

هر کجا شیوه نازیست^{۱۳} طلبکاری هست
 هر کجا اهل نیازیست^{۱۴} ستمکاری هست^{۱۵}

۱. ه: در جفا افزون کن ای دل رسم آیین وفا. ت: در جفا افزون کنی دل رسم امین وفا.
۲. ه: افکند.
۳. ت: چنین اگر افکنده در ابرو.
۴. ت: مخفیا.
۵. ه: درد.
۶. ه: شورشور.
۷. ت: این بیت را ندارد.
۸. ت: ما.
۹. ت: اشک.
۱۰. ل: «و» ندارد.
۱۱. ل: باغم به.
۱۲. ت: نیستی.
۱۳. ه و ت: ناز است.
۱۴. ه و ت: نیاز است.
۱۵. ت: نیست.

از ملامت^۱ چو نمک بر دل افکار زنی
چشم امید مرا هم دل افکاری هست^۲
پا^۳ ز آرایش گلشن بکش ای باد صبا
گر^۴ چو بلبل به چمن مرغ گرفتاری هست^۵ ۸۳۵
شمع گر^۶ پرده نشین شد ز تو پروانه چه غم
شکر لاله که تو را هم^۷ پس دیواری هست
طوق گردن به^۸ کمند سر زلفت باید^۹
ورنه بر هر^{۱۰} کمری رشته زَناری هست
بلبل دلشده در خواب نبیند رخ خوب^{۱۱}
تا بر اورنگ^{۱۲} چمن نرگس بیماری هست
مخفی از نقد دو عالم به کفم روز جزا
هیچ اگر نیست دگر حسرت دیداری هست

۱۳۶

در چمن بازنگر^{۱۳} نرگس بیماری هست
که اسیران چمن را سرگفتاری هست ۸۴۰
نیست اگر^{۱۴} زلف تو را سبحة اسلام به کف^{۱۵}
در کمر^{۱۶} حسن تو را رشته زَناری هست^{۱۷}

۱. ت و ه: ملاحه.

۲. ت: چشم امید مرا مرهم افکاری هست، بیت سوم است.

۳. ل: تا. ۴. ت: کز. ه: که.

۵. ت: بیت دوم است. ۶. ت: اگر.

۷. ه: که آهم. ۸. ه: گردن ز.

۹. ت: طوف گردون ز کمند سر زلف باید. ۱۰. ت: ورته مر.

۱۱. ت و ه: خواب. ۱۲. ت و ه: تا تو را ورمک.

۱۳. ت: اگر. ۱۴. ت: گر، به نظر بهتر است.

۱۵. ه: به دست. ۱۶. ت: مرکز.

۱۷. ت: بیت چهارم است.

عیب مجنون مکن ای دوست که از مشق^۱ جنون
عاشق دلشده را گرمی بازاری هست^۲
مشو آشفته ز آشفته‌گی طرّه زلف
که نهان بابت هر روی^۳ گرفتاری هست^۴
نیست گر^۵ هیچ دگر حاصل رسوایی عشق
گرمی معرکه و^۶ مجمع بازاری هست^۷
باغبان دست ستم بازکش از چیدن^۸ گل^۹
که نهان در کف گل هم^{۱۰} به چمن خاری هست^{۱۱}
تشنه لب نیست کسی ورنه در آن دشت سراب^{۱۲}
شربتی هست^{۱۳} به هر جا^{۱۴} دل بیماری هست^{۱۵}
دیده گر کرد ز دیدار تو محروم مرا
شکر لّه^{۱۶} که به دل حسرت دیداری هست
نقد جان چند فروشی به تفاخر مخفی
این متاعی ست که در هر سر بازاری هست

۸۴۵

۱۳۷

تا باد صبا را به گلستان گذری هست^{۱۷} مرغان چمن را به ره گل نظری هست

۱. ت: عشق. ۲. ت: بیت پنجم است.

۳. ه: که نهان با سر هر موی.

۴. ت: که نهان ابروی تو گرفتاری هست، بیت ششم است.

۵. ت: هست اگر. ۶. ت: «و» ندارد.

۷. ت: بیت هفتم است. ۸. ت: خندان.

۹. ت: «گل» ندارد. ۱۰. ت: که نهان در گرو.

۱۱. ت: بیت دوم است. ۱۲. ت: ورنه دست بر آب.

۱۳. ه: شربتی نیست. ۱۴. ت: حال.

۱۵. ت: بیت سوم است. ۱۶. ت: شکر که به دل.

۱۷. ت: نیست، در تمام غزل به جای «هست» «نیست» نوشته شده.

بنشین نفس بلبل شوریده، که امروز بیا ناله زار^۱ دل من هم اثری هست ۸۵۰
 نومید نباید شدن از گردش ایام هر شام که آید ز پی آن را^۲ سحری هست
 گر شربت وصلت به لب تشنه ندادند بیمار غم عشق تو را چشم تری هست^۳
 چشمم^۴ به ره قافله بوی وصالست در کوی تواز باد صبا تا خبری هست^۵
 بیداد مکن این همه بر جان اسیران
 اندیشه نما، غیر تو هم دادگری هست

۱۳۸

تا باد صبا را به گلستان گذری هست گل را^۶ نظری^۷ جانب صاحب نظری هست ۸۵۵
 هشیار، ستمگر که به هر ناله مظلوم پوشیده ز چشم تو خدنگ اثری هست^۸
 تا هست به^۹ بستان جهان فیض سحابی از شجره امید، امید ثمری هست^{۱۰}
 غم نیست اگر روشنی دیده من رفت با^{۱۱} چشم ترم شعله آه جگری هست
 مخفی نه همین^{۱۲} بر دل تو بارفراق است^{۱۳}
 هرجا پدری هست فراق پسری هست

۱۳۹

باز در سینه من ناله و آوازی هست عشق را بادل من خفیه مگر رازی هست ۸۶۰
 دل عشاق بجز ساز و نوایی نزنند^{۱۴} تا به قانون جرس زمزمه سازی هست^{۱۵}

- | | |
|--|-----------------------------|
| ۱. ه و ت: زاری. | ۲. ت: بی آن را. ه: ز پی آن. |
| ۳. ت: بیت پنجم است. | ۴. ت: چشم. |
| ۵. ت: بیت چهارم است. | ۶. ت: گل را به. |
| ۷. ت: نظر. | ۸. ت: بیت چهارم است. |
| ۹. ت: ز. | ۱۰. ت: بیت دوم است. |
| ۱۱. ت: یا. | ۱۲. ت: نهی. ه: مخفی و همین. |
| ۱۳. ل: فراق. | |
| ۱۴. ل: نزنند. ه: نوایی نرسد. ت: دل عشاق بجز ساز و نوا دم نزنند، کلمه «نزنند» از روی نسخه ت تصحیح شد. | |
| | ۱۵. ت: بیت سوم است. |

ای خزان دست ستم بازکش از روتق گل^۱ که هنوزش^۲ به چمن زمزمه پردازی^۳ هست^۴
 مرغ دل باز نماند ز تپیدن به قفس نیست گربال و پری، حسرت پروازی هست^۵
 رهنوردان ره عشق [و] جنون را مخفی^۶
 نیست گر هیچ دگر دیده غمّازی هست

۱۴۰

۸۶۵ هنوزم^۷ ز^۸ آب دیده دجله‌ای هست نهان در دود آهم شعله‌ای هست
 سر هر خار^۹ مجنون غزال^{۱۰} است به وادی تا^{۱۱} ز آهو گله‌ای هست
 ز پا^{۱۲} منشین^{۱۳} که منزل شد نمایان که از تو تا به منزل پله‌ای هست
 تهی شد گرز اشکم کاسه چشم نهان از^{۱۴} دیده در دل دجله‌ای هست
 مکن مخفی طمع در اطلیس شاه
 تور^{۱۵} را تا کهنه دلق مله‌ای هست^{۱۶}

۱۴۱

۸۷۰ گرم غضب گرنه‌ای، چهره چو عتاب^{۱۷} چیست
 نیست گرت قصد ما، زلف چو قلاب چیست
 گر تو نه می^{۱۸} خورده‌ای شب به هوای کسی
 نرگس مست تو را وقت سحر خواب چیست

- | | |
|---|--------------------------------------|
| ۱. ه: روتق دل. | ۲. ت: گرز شورش. |
| ۳. ت: پروازی. | ۴. ت: بیت چهارم است. |
| ۵. ت: بیت دوم است. | |
| ۶. ت: حبو. ل و ه: عشق جنون «و» قیاسی افزوده شد. | |
| ۷. ت: هنوز. | ۸. ت: از. |
| ۹. ت: سر هر خار بر. | ۱۰. ت: غزالی، به نظر مناسب تر است. |
| ۱۱. ت: نا. | ۱۲. ت: پان. |
| ۱۳. ت: بنشین. | ۱۴. ت: در. |
| ۱۵. ت: با. | ۱۶. ه: تو را از دلق کهنه حله‌ای هست. |
| ۱۷. ت: عتاب. | ۱۸. ت: نمی. |

مخفی رسوای^۱ عشق، گرنه^۲ چو مجنون شدی
دل همه تن غرق خون، دیده پر از^۳ آب چیست

۱۴۲

باغ و بهار، آب روان، این خمار^۴ چیست دلبر به کام و^۵ باده به کف انتظار چیست
ممکن چو نیست دیدن آینه مراد چندین شکایت از ستم روزگار چیست^۶
بهر دو روز عمر که آن^۷ نیز مبهم است اندیشه‌های باطل و^۸ این کار و بار^۹ چیست^{۱۰} ۸۷۵
فرصت شمر غنیمت و داد نشاط ده حیران این مباش که انجام کار چیست^{۱۱}
گر خون دل ز دیده تراوش نداشتی سیلاب خون ز دیده تو را^{۱۲} در کنار چیست
ای دل به دست محنت و غم گر زبون^{۱۳} نه‌ای چون بیدلان ز درد دلت^{۱۴} ناله زار چیست
مخفی به قدر طاعت ما گر عطا دهند
در روز حشر رحمت پروردگار چیست

۱۴۳

گرنه درد آلوده‌ای، این دیده نمناک چیست^{۱۵} ورنه دل آزرده‌ای این خاطر غمناک چیست^{۱۶} ۸۸۰
گر نمی‌نالد درون سینه دل، این ناله چیست ورنه نمی‌سوزد جگر، این آه آتشناک چیست
کشتنم^{۱۷} را یا نگه یا چین ابرویی بس است^{۱۸} این قدر آتش مزاجی با خس و خاشاک چیست

- | | |
|---|-------------------------------|
| ۱. ت: ز سودای. | ۲. ت: ترنه. |
| ۳. ت: «از» ندارد. | ۴. ه: این شمار. |
| ۵. ت: «و» ندارد. | ۶. ت: بیت سوم است. |
| ۷. ه: که این. | ۸. ل: «و» ندارد. |
| ۹. ت: دیار. | ۱۰. ت: بیت چهارم است. |
| ۱۱. ت: بیت دوم است. | ۱۲. ت و ه: مرا. |
| ۱۳. ت: ز بو. | ۱۴. ت: درد الم. ه: درد و الم. |
| ۱۵. ت: گرنه دل آزرده‌ام این خاطر غمناک چیست. | |
| ۱۶. ت: ورنه درد آلوده‌ام این دیده نمناک چیست. ۱۷. ت: نسیتم. | |
| ۱۸. ه: کشتنم را دلبر این چین ابرویت بس است. | |

عاشق و معشوق با هم در محبت همسرند^۱ نیست گر گل را^۲ غم بلبل، گریبان چاک چيست
ای دل غمدیده، گر آه مرا تأثیر^۳ نیست هر نماز شام پر خون دامن افلاک چيست
نیست گر آن نازنین را مخفیا قصد شکار
بسته چندین صیددل بر دامن^۴ فتراک چيست

۸۸۵

۱۴۴

مجنون جنونی ز تو این نام و نشان چيست بی کام و زبانی ز تو^۵ این کام و زبان چيست
جان و دل و دین، زلف و خط و خال چو بردند^۶ ای بی خبر از خویش دگر دعوی جان چيست
شد تجربه صد بار که سود تو زیان است ای دل دگر اندیشه این سود و زیان چيست
بدريد تو را پرده عصمت چو ز عصیان ظاهر شده خالق^۷ از خلق نهان چيست
مخفی غرض^۸ دوست گر اظهار کرم^۹ نیست
مقصود ز پیدایش این کون و مکان چيست^{۱۰}

۸۹۰

۱۴۵

محرمی^{۱۱} کو تا بگویم قصد آن مکاره چيست
باعث چندین ستم بر خانمان آواره چيست
می ریاید جذبه عشق تو دل را از کفم
در جنون رسوا شدم^{۱۲} جرم من بیچاره چيست

۱. ه: با هم با محبت هم‌رند.
۲. ه و ت: نیست گل را گر.
۳. ت: تاسیر.
۴. ه: بادامن.
۵. ت: نی کام و زبان به تو.
۶. ت: خال حورند. ه: خال تو بردند.
۷. ه: ظاهر شده بر خالق و، به نظر مناسب تر است. ت: ظاهر شده بر خالقت.
۸. ل: عوض.
۹. ت: اظهارم.
۱۰. ه: پیدایش کون و مکان چيست، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۱۱. ل و ت: محرم، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد.
۱۲. ت و ه: رسوا شدن.

گر نباشد ذوق معشوقی و عاشق پروری
خوبرویان را به سوی عاشقان نظاره چیست
در دل گل گر ندارد ناله بلبل اثر

در چمن این سرخی رخسار^۱ و جیب پاره چیست
گر نه ترک^۲ ناز او لب تشنه خون من است
هر دم^۳ از تیغ نگه بیداد آن میخواره^۴ چیست

۸۹۵

۱۴۶

دلم ز ناله فرو ماند راز من^۵ باقی ست بهار رفته و سرسبزی چمن باقی ست
به پیش شمع رخت سوختم چو پروانه هنوز طعنه ارباب انجمن باقی ست^۶
مقیم کوی تو جانان^۷ کجا رود چه کند که گر به خلد رود لذت وطن باقی ست
اگرچه گرگ صفت چرخ، یوسف عمرم ربوده از کف من، بوی پیرهن باقی ست
ز زخم ناوک مژگان منال ای مخفی
که تیغ غمزه جادوی صف^۸ شکن باقی ست

۹۰۰

۱۴۷

یارب این پرتو خورشید ز کاشانه کیست یارب این آفت^۹ جان همدم و همخانه کیست
باده لعل لب را که به ما الفت نیست بزم آرای که و باده^{۱۰} پیمانه کیست^{۱۱}
یارب این^{۱۲} ماه رخ و^{۱۳} پادشه کشور حسن دوش بردوش که^{۱۴} و گوهر یکدانه کیست

۱. ت: رخساره.
۲. ت: برک.
۳. ه: مردم.
۴. ل و ت: میخاره، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۵. ه: ناله فرو مانده آه من.
۶. ت: این بیت را ندارد.
۷. ت: جانان.
۸. ت: صفت.
۹. ت: رفته.
۱۰. ت: باده و پیمانه.
۱۱. ت: یکی ست، تا آخر غزل به جای «کیست» نوشته شده. ه: بزم آرای که در باده و پیمانه کیست.
۱۲. ت و ه: آن.
۱۳. ه: پادشه. ت: ماه رخ پادشه به نظر مناسب تر است.
۱۴. ت: کز.

گفت^۱ افسانه بسیار و^۲ ندانست کسی که در این انجمن آن مایل افسانه کیست
 داد امروز به من گرچه نگاه کرمی^۳ تا گرفتار که و مونس^۴ جانانه کیست ۹۰۵
 عندلیبان به نگاهی دل خود باخته اند یارب این دلبری از نرگس مستانه کیست
 شمع هنگامه ما خنده زنان گلریز است میهمان^۵ که و هم صحبت پروانه کیست
 شد به امید همین خانه عمرم ویران کز سر لطف پیرسی تو که ویرانه^۶ کیست^۷
 گفتمش مخفی سودازده^۸ دیوانه توست
 گفت مخفی چه کس و عاشق دیوانه کیست^۹

۱۴۸

در طریق عشق، آیین من و مجنون یکی ست ۹۱۰
 از جنون درد دلم را نشئه^{۱۰} وافیون یکی ست
 بی سبب مجنون وطن در گوشه ویرانه داشت^{۱۱}
 بر گرفتاران [فضای]^{۱۲} خانه و بیرون یکی ست^{۱۳}
 کرده خو^{۱۴} از بس دلم با تلخی^{۱۵} ایام هجر
 در مذاقم^{۱۶} زهرناب و باده گلگون یکی ست^{۱۷}

۱. ل و ت: گفتن، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. ۲. ت: «و» ندارد.

۳. ه: دارد امروز به من گرچه نگاهی کرمی. ۴. ه: گرفتار که او مونس. ت: گرفتار که مونس و.

۵. ت: بهمانی. ۶. ه: پروانه.

۷. ت: این بیت را ندارد. ۸. ت: شود آزرده.

۹. تأثیر غزل حافظ در این بیت روشن است:

یارب این شمع شب افروز ز کاشانه کیست جان ما سوخت پیرسید که جانانه کیست

(دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و غنی، ص ۴۷).

۱۰. ت: نشد. ه: نشتر. ۱۱. ت: دست.

۱۲. ل: فضای. ت: قضایی. ه: قضای، قیاسی تصحیح شد.

۱۳. ت: بیت سوم است. ه: خانه و هامون یکی ست.

۱۴. ل: کرد خواری.

۱۵. ه: کرد خواری از بس دلم تا تلخی، تصحیح از روی نسخه ت به عمل آمد.

۱۶. ت: درندام. ۱۷. ت: بیت دوم است.

ساقی و بزم شراب و باده خوناب^۱ جگر
 تشنه جام محبت را شراب و خون یکی ست
 خواه در صحرا بود خواهی به دریا مسکنت
 مخفیا اهل جنون را وادی و هامون یکی ست

۱۴۹

در سلسله عشق چو قانون وفا نیست خوبان جهان را به جز آیین جفا نیست ۹۱۵
 تا گشته^۲ سر زلف پریشان به سر رو^۳ جمعیت خاطر به دل باد صبا نیست
 زاهد تو و تسبیح و^۴ من و رشته زَنار در بتکده دل که در آن روی و^۵ ریا نیست
 بسر دیده او پرتو دیدار حرام است هر کاسه چشمی که پر از آب بکا نیست
 عاشق که نشد کشته تیغ نگه دوست در مذهب عشاق بر آن گریه روا نیست
 یعقوب صفت دیده منه بر ره امید کان رایحه یوسفی^۶ همراه صبا نیست ۹۲۰
 چون گشت پریشان سر^۸ آن^۹ زلف پریشان بر چهره زیبا اگرش مکر و^{۱۰} دعا نیست^{۱۱}
 جان در کف اندیشه و اندیشه پی^{۱۲} جان آشفته دلی^{۱۳} در همه آفاق چو ما نیست^{۱۴}
 بر کس منه انگشت تعرض^{۱۵} که نهانی^{۱۶} با هیچ کسی نیست که اسرار خدا نیست^{۱۷}

مخفی منشین بر سر ره گوش بر آواز
 در قافله عمر جرس را چو صدا نیست

۱. ت و ه: خوناب.
۲. ت: پریشان تو بر رو.
۳. ت: «و» ندارد.
۴. ت: بیت هشتم است، مصراع اشکال وزنی دارد.
۵. ت: بر.
۶. ت: «آن» ندارد.
۷. ت: فکر.
۸. ت: نی.
۹. ت: بیت هفتم است.
۱۰. ت: سان.
۱۱. این بیت مشهور حافظ را به یاد می آورد:
۱۲. کس نیست که آشفته آن زلف دوتا نیست
۱۳. (دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و غنی، ص ۴۸).
۱۴. ت: بسته.
۱۵. ت: «و» ندارد.
۱۶. ت: یوسف.
۱۷. ت: بیت ششم است.
۱۸. ت: آشفته ولی.
۱۹. ت: به غرض.

در رهگذری نیست که دامی ز بلا نیست

۱۵۰

۹۲۵ حسن را زبینه‌ای چون طره پرتاب نیست عشق را سرمایه‌ای چون دیده پر آب نیست
تا^۱ خیال^۲ روی جانان شد به چشمم آشنا دیده‌ام را آشنایی با خیال خواب نیست
نیست گر روشن ز شمع حسن جانان انجمن خانه گو تاریک باشد حاجت مهتاب نیست^۳
ناصحا، از ناصبوریهای^۴ دل منعم مکن زآنکه از درد^۵ جدایی بیش ازینم تاب نیست^۶
دیده را از گریه در دل^۷ قطره آبی نماند با وجود این گل^۸ باغ هوس سیراب نیست^۹
۹۳۰ این خمار درد و غم^{۱۰} از همت دون من است ورنه جام عافیت اندر جهان نایاب نیست^{۱۱}
می‌رود عمری که یاد از ما نمی‌آید تو را این فراموشی طریق مشرب^{۱۲} احباب نیست^{۱۳}
بس ز بیداری شب هجران به روز آورده‌ام دیده‌گریان ما را الفتی^{۱۴} با خواب نیست
بوی پیراهن چه شد یارب که در بیت الحزن چشم یعقوب مرا با نور دیده تاب نیست
مخفیا در جست‌وجوی دیدن عنقای وصل
بی‌قراریهای ما هم کمتر از سیماب نیست

۱۵۱

۹۳۵ ای که^{۱۵} در عهد جمالت عشق بی‌بنیاد نیست
در جهان یک دل ز قید زلف تو آزاد نیست
هیچ کس از دست جور در جهان دادی^{۱۶} نیافت^{۱۷}
آری آری در طریق خو برویان داد نیست

- | | |
|----------------------|--------------------|
| ۱. ت: با. | ۲. ت: خیالم. |
| ۳. ت: بیت هفتم است. | ۴. ت: بی‌صبوریهای. |
| ۵. ت: دور. | ۶. ت: بیت سوم است. |
| ۷. ت: گریه دل. | ۸. ت: گل و. |
| ۹. ت: بیت چهارم است. | ۱۰. ت: درد غم. |
| ۱۱. ت: بیت پنجم است. | ۱۲. ت: مذهب. |
| ۱۳. ت: مذهب. | ۱۴. ت: الفت. |
| ۱۵. ت: آنکه. | ۱۶. ت: آزاد. |
| ۱۷. ه: نیست. | |

نازنینان را دلا شاه و گدا یکسان بود
 در محبت امتیازی^۱ خسرو و فرهاد نیست^۲
 لب ز گفت و گو ببند ای دل که در گلزار^۳ عشق
 بلبلان را حاصلی جز ناله و فریاد نیست^۴
 تهمت عشقت که بر فرهاد و^۵ مجنون بسته‌اند
 دام تزویری بُود عشقی که مادرزاد نیست^۶
 ۹۴۰ مُرد مخفی از غم هجر و نکردی یاد او
 یاد بادا اینکه^۷ هیچ از دوستانت یاد نیست

۱۵۲

ای دل اندر عشق حال^۸ ناله و فریاد نیست
 پادشاه حسن^۹ را آیین رسم و داد نیست^{۱۰}
 جوی خون آرم برون هر دم^{۱۱} به سوی چشم خویش^{۱۲}
 در محبت، محنت من کمتر از فرهاد نیست
 تا به کی در آتش هجران شکیبایی کنم
 بی مروت این دل من آهن^{۱۳} و فولاد نیست
 چند ترک غمزه^{۱۴} را تعلیم خونریزی کنی
 شهنه عشق است او را حاجت استاد نیست

-
- | | |
|---|---|
| ۱. ه: امتیاز. | ۲. ت: خسرو فرهاد، بیت چهارم است. |
| ۳. ه: از گلزار. | ۴. ت: بیت پنجم است. |
| ۵. ت: به فریاد. ه: تهمت عشق است بر فرهاد و. | ۶. ت: بیت سوم است. |
| ۷. ت: یاد باد اینکه که. | ۸. ت: دارد. ه: داد. |
| ۹. ت و ه: عشق. | ۱۰. ت: پادشاه عشق را آیین و رسم داد نیست. |
| ۱۱. ه: برون از دل. | ۱۲. ت: به سوی حور چشم. |
| ۱۳. ت: این دل من با من. ه: ز آهن. | ۱۴. ه: ترک عشق. |

ناز کمتر کن زغم مخفی، چو در دیر کهن^۱
شادمانی و^۲ غم ایام را بنیاد نیست

۱۵۳

عندلیان، وصل گل بی ناله و^۳ فریاد نیست
یک گل خندان به گلشن بی جفای باد نیست
ناز^۴ باشد^۵ کمترین شاگرد^۶ شاگردان حسن
نا تمام است^۷ در^۸ محبت هر که را استاد نیست
از پریشانی ما دشمن پریشانتر شود^۹
خون شیرین ریخت خون^{۱۰} خسرو از فرهاد نیست^{۱۱}
مجمع گل را نسیم آخر پریشان می کند
زلف را بر هم زنی^{۱۲} چون شانه^{۱۳} شمشاد نیست^{۱۴}
رنج و راحت را از آن مخفی^{۱۵} تفاوت نشمرم^{۱۶}
کاین^{۱۷} فنا آباد را بنیاد جز بر باد نیست

۱۵۴

بت پرستانیم با اسلام ما را کار نیست غیر تار زلف، ما را رشته زَنار نیست
بیش^{۱۸} ازین ای عقل بر من طعن رسوایی مزین زآنکه مستان محبت را ملامت عار نیست

۱. ه: ناله کمتر کن زغم مخفی در این دیر کهن. ۲. ت: شادمانی در.

۳. ت: «و» ندارد. ۴. ت: نار.

۵. ه: تا نباشد. ۶. ت: «و» دارد.

۷. ت: نا تمامت.

۸. ه: از، به نظر صحیح تر است چرا که با وجود «در» مصراع اشکال وزنی پیدا می کند.

۹. ت: پریشان می شود. ۱۰. ت: چون.

۱۱. ت: بیت چهارم است. ه: خون شیرین ریخت خون از فرهاد نیست، معنی مشوش است.

۱۲. ت: بر هم زن. ۱۳. ت: سایه.

۱۴. ت: بیت سوم است. ۱۵. ت: «مخفی» ندارد.

۱۶. ل و ت: بشمرم، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

۱۷. ه: این. ۱۸. ه: پیش.

موسی ای^۱ باید که پای دل نهد بر طور عشق^۲ بوالهوس بنشین، که راه کوچه و بازار نیست
 همدمی گر^۳ نیست ای دل روز محنت، گو مباش مونسی^۴ زندانیان را بهتر از دیوار نیست
 لذت درد محبت را ز بی دردان مپرس قدر صحت را نداند هر که او بیمار نیست ۹۵۵
 صبحدم باد صبا می گفت با مرغ چمن ناله را تأثیر نبود گر^۵ دل افکار نیست
 زاده دردم و از خون جگر پرورده ایم کوههای غم اگر آید جوی آزار نیست^۷
 آشنایان را چه پیش آمد، مروّت را چه شد کز وفا و آشنایی در جهان آثار^۸ نیست^۹
 مخفیا گر وصل خواهی، با غم هجران بساز
 کاندر این گلزار عالم یک گل بی خار نیست

۱۵۵

ناوک بیداد چندین غمزه را در کار نیست کو دلی^{۱۰} کز یک نگاه خشمگین افکار نیست ۹۶۰
 حسن هر جا جمع آید^{۱۱} با پریشانی زلف چشم اگر آینه^{۱۲} باشد طاق^{۱۳} دیدار نیست
 بسته حرفی که مجنون جانب لیلی ندید باورم ناید که عاشق طالب دیدار نیست
 هر که در بزم محبت باده ای بر لب نهاد گر فلاتون زمان است تا ابد هشیار^{۱۴} نیست^{۱۵}
 تابه کی در زاهدی^{۱۶} مخفی فریب خود دهی
 نیستی مؤمن تو را گر سبحه از زَنار^{۱۷} نیست

-
- | | |
|----------------------------|--|
| ۱. ت: موسی. | ۲. ه: بر دار عشق. |
| ۳. ت: همدمی کو. | ۴. ل و ت: مونسی، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. |
| ۵. ت: کز. | ۶. ت: دردم و در. |
| ۷. ت: بیت هشتم است. | ۸. ت: دیار. |
| ۹. ت: بیت هفتم است. | ۱۰. ه: کودکی. |
| ۱۱. ت: آمد. | ۱۲. ت: گر آینه. |
| ۱۳. ه: طالب. | ۱۴. ت: هوشیار. |
| ۱۵. مصراع اشکال وزنی دارد. | ۱۶. ت: زاهد. |
| ۱۷. ه: گر سبحه و زَنار. | |

۱۵۶

۹۶۵ مرغ دل را گلشنی بهتر ز کوی یار نیست طالب دیدار را ذوق گل و گلزار نیست
هرکه را در پای دل زنجیر از زلف تو نیست گر همه منصور^۱ باشد محرم اسرار نیست
گرچه سر تاپای من درد است، اما سینه را میل^۲ درد هجر از درد دگر آزار نیست
نی ز شادی شاد باشم نه^۳ زغم آزرده‌ام پیش اهل دیده^۴ فرقی در گل و رخسار^۵ نیست
گفتم از عشق بتان ای دل چه حاصل کرده‌ای گفت ما را حاصلی جز ناله‌های زار نیست
چند ریزی خون دل مخفی به راه مهوشان^۶ ۹۷۰
ریختن بر خاک، گل را، شیوه عطار نیست

۱۵۷

آن دم که خیال تو مرا پیش نظر نیست
با مردمک دیده من نور بصر^۷ نیست
معذورم اگر گوشه ویرانه گرفتم^۸
یعقوب و^۹ از یوسف من هیچ خبر نیست
از باد صبا بوی وصال^{۱۰} نشنیدم^{۱۱}
آن نکست جانبخش به همراه سحر نیست
خون آر برون از جگر و بر لب دل ریز
ای دیده، در عشق به جز خون جگر نیست^{۱۲}

- | | |
|---|---------------------------------------|
| ۱. ه: گرچه آن منصور. | ۲. ه: مثل. |
| ۳. ت: نی. | ۴. ت: دید. |
| ۵. ت: در گل و از خار. ه: در گل و در خار، به نظر مناسب تر است. | ۷. ه: نور نظر. |
| ۶. ه: مخفی برای مهوشان. | ۹. ل: «و» ندارد. |
| ۸. ه: گوشه دیرینه گزینم. | ۱۱. ه و ت: نشنیدم، نسخه اصلی: نشنیدم. |
| ۱۰. ت: وصال. | |
| ۱۲. ت: بیت پنجم است. | |

ببریده و آلوده به خون باد زلیخا
 آن دست^۱ که با دوست در آغوش کمر نیست^۲ ۹۷۵
 تا شمع نگرید پر پروانه^۳ نسوزد
 در^۴ عشق دلیلی^۵ به جز از دیده تر نیست
 مخفی مشو افسرده دل از محنت و^۶ اندوه
 کاین^۷ محنت و^۸ اندوه تو میراث پدر نیست

۱۵۸

زخمی است^۹ زخم عشق که مرهم پذیر نیست
 زخم محبت است، بلی زخم تیر نیست
 ذوق بهار وصل نیابد^{۱۰} تمام عمر
 آن بلبلی که در غم هجران اسیر نیست^{۱۱}
 دیوانه محبت و^{۱۲} مست ملامتیم
 مارا ز سنگریزی طفلان گزیر نیست^{۱۳} ۹۸۰
 بی حاصل است همچو کلوخ کنار کشت
 خاکی که از شراب محبت خمیر نیست
 ای کوهکن میا^{۱۴} به بیابان که نزد عشق
 خوناب^{۱۵} دل ز دیده روان کم اسیر نیست^{۱۶}

- | | |
|--|--|
| ۱. ت: ای دوست. | ۲. ت: بیت چهارم است. |
| ۳. ه: دل پروانه. | ۴. ت: کز. |
| ۵. ه: در عشق تو لیلی. | ۶. ت: «و» ندارد. |
| ۷. ه: این. | ۸. ت: «و» ندارد. |
| ۹. ه: زخم است. | ۱۰. ت: نماید. |
| ۱۱. ت: بیت سوم است. | ۱۲. ل: «و» ندارد. |
| ۱۳. ت: بیت دوم است. ه: این بیت را ندارد. | ۱۴. ت: بیا. |
| ۱۵. ت: خوش آب. | ۱۶. ه: خوناب دل به جوی رواکم ز شیر نیست. |

بستر ز بورای حقیقت نمی سزد
آن را که در لباس شریعت فقیر نیست
مخفی، ز گفت و گوی حقیقت خموش باش
چون عندلیب اگر به گلویت^۱ صفر نیست

۱۵۹

هیچ کاری نازنینان را به غیر از ناز نیست^۲ ۹۸۵
ز آنکه شاهان را شکاری چون شکار باز^۳ نیست
پیش فانوس خیالت ره نیابد تا ابد
هر که چون پروانه با شام غمت دمساز نیست
از تپیدن گرو فرو ماند دلم، نَبود عجب
بلبل بی بال و پر را قدرت^۴ پرواز نیست
مژده وصل تو کار صد مسیحا کرد، لیک^۵
در زمانت^۶ زنده کردن مرده را^۷ اعجاز نیست
در فراق تو چه گویم می گدازم با کسی
غیر درد نیست همدم، جز غمت دمساز نیست^۸
مخفیا بیهوده است از غیر چندین شکوه چیست ۹۹۰
دشمن دیگر تو را چون دیده غماز نیست

۱۶۰

دردا که روزگار جواهر شناس نیست سودای او به جوهریان جز قیاس نیست

۱. ت: اگر به گلشن عفت. ه: عندلیب گلشن عفت.

۲. ه: نازنینان را بجز از ناز نیست. ۳. ت: بار.

۴. ه: طاقت. ۵. ت: صد مسیحا کرد و لیک.

۶. ت: در زیانت. ه: در زبانت. ۷. ت: مردار.

۸. ه: این بیت، تنها در نسخه ه آمده است.

گوهر شناس گوهر دانش محک بود گوهر چون نیست قیمت گوهر^۱ شناس نیست
 ترسم که دیده درد دلم برملا کند ورثه مرا ز محنت دوران هراس نیست
 گر پاسبان ناله نباشد، دلم مباحش مقلس به راه بادیه محتاج پاس نیست
 کو آن دمی چنانکه در اخفای راز خویش دل را به پیش ناله هزار التماس نیست ۹۹۵
 ظاهر مکن حقیقت خود را به هیچ کس
 مخفی، که روزگار حقیقت شناس نیست^۲

۱۶۱

مرده، به^۳ آن دل که از جام بقا مدهوش نیست
 بسته به آن لب که از گفت و شنو خاموش نیست
 نیستت یک جواهر، گر پند^۴ پیغمبر^۵ بود
 پنبه غفلت اگر بیرون تو را از گوش نیست
 نو عروس عاقبت^۶ هرگز نگیرد در کنار
 دست خواهش^۷ هر که را با درد در^۸ آغوش نیست
 چند روزی با غم و محنت بساز و لب ببند
 هیچ نیشی نیست مخفی کز پی^۹ آن نوش^{۱۰} نیست ۱۰۰۰

۱۶۲

پیش از^{۱۱} آن کز^{۱۲} گل خزان را دستبرد^{۱۳} لاف نیست^{۱۴}
 جرعه ای پر دُرد کن ساقی تو را^{۱۵} گر صاف نیست

- | | |
|----------------------|---|
| ۱. ت: جوهر. | ۲. ه: این غزل را ندارد. |
| ۳. ه: مرده باد. | ۴. ت: بند. ه: نیستت یک جو هم اثر گر بنده. |
| ۵. ت: به فرمان. | ۶. ت: عاقبت. |
| ۷. ت: دست خواهش هست. | ۸. ت: هر که را یار در. ه: هر که را با سرو قد. |
| ۹. ت: بی. | ۱۰. ت: بوس. |
| ۱۱. ت: ز. | ۱۲. ت: که. |
| ۱۳. ت: دست مر. | ۱۴. این مصراع تعقید معنوی دارد. |
| ۱۵. ت: مرا. | |

عندلیب از شوق گل شد نغمه، پرداز چمن
 باغبان گل چیدنت در باغ از انصاف نیست
 سیم خالص را خریدارند در بازار عشق
 سیم ما قلب است مقبول دل صراف نیست
 عارف اهل خرد، این بس که در آن وجود
 نون گن را نسبت^۱ پیوستگی با کاف^۲ نیست
 مخفیا آینه مقصود روشن کی شود^۳
 کز غبار دود آن آینه ای^۴ شفاف^۵ نیست

۱۰۰۵

۱۶۳

دست^۶ پرورد جنونم، سر پیکارم نیست
 زهر آشام فراقم به وطن کارم نیست
 نخل اندیشه ام و بار تفکر دارم
 میوه ای تازه تر از بار گرانبارم نیست
 شربت وصل کجایی که از این بیش^۷ مرا
 طاقت تشنه لبی با^۸ دل بیمارم نیست
 یوسف مصر هنر^۹ گشتم^{۱۰} و از^{۱۱} بی^{۱۲} هنری
 صد عزیز است به هر شهر و^{۱۳} خریدارم نیست

- | | |
|----------------------|-------------------------------|
| ۱. ت: بسی. | ۲. ت: صاف. |
| ۳. ت: کی روشن شود. | ۴. ت: بنه. ه: دود آن آینه گر. |
| ۵. ت: معاف. | ۶. ه: دشت. |
| ۷. ه: که از این پیش. | ۸. ت: «با» ندارد. |
| ۹. ت: بر. | ۱۰. ه: مصر چون برگشتم. |
| ۱۱. ت: روز. | ۱۲. ل: بی. |
| ۱۳. ه: «و» ندارد. | |

- مجمع زلف، پریشان مکن از بهر دلم
 ۱۰۱۰ که پریشانی زلف تو^۱ چو^۲ دستارم^۳ نیست
 در ته سنگ ملامت شدم از عشق و^۴ هنوز
 نیست سنگی که در این راه طلبکارم نیست
 در دلم^۵ گشته گره راز تو مخفی چه کنم
 که زبان در دهنم محرم اسرارم نیست

۱۶۴

- کدامی دل که پر از ریش غم نیست
 نباشد غنچه‌ای در پرده^۸ ناز^۷
 زبان در کام کش بلبل که امروز
 ۱۰۱۵ باید^{۱۱} همتی ای دیده ورنه
 به بحر دل دُر ناسفته کم نیست^{۱۲}
 به هنگام دهش^{۱۵} زاهل کرم نیست
 به نزد^{۱۶} رهنوردان ره عشق
 رهی^{۱۷} آسانتر از راه عدم نیست

۱. ت: «ز» دارد.
 ۲. ت: خود.
 ۳. ت: سازم.
 ۴. ه: «و» ندارد.
 ۵. ه: گر دلم.
 ۶. ه: ولی.
 ۷. ه: بر.
 ۸. ت: پرده خاک.
 ۹. ت: خاک.
 ۱۰. ت: نباید.
 ۱۱. ت: سیم.
 ۱۲. ت: نه بحر دل دریا سفینه کم نیست. ل: ناخوانا بود، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
 ۱۳. ه: بر او بر زند.
 ۱۴. ت: مرا بر کردند حین حاطم طی.
 ۱۵. ت: دمش.
 ۱۶. ل: نبرده.
 ۱۷. ل و ت: ره، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد.

چو عهد دوستی بستی وفا کن که یار بی وفا در دهر کم نیست
 ۱۰۲۰ برافشان دست همت را که هرگز کف همت بلندان بی درم نیست
 قدم فهمیده نه مخفی در این راه^۱
 که هر بیگانه را ره در حرم نیست

۱۶۵

دردی که در آیین^۲ وفا همره جان نیست
 دردی ست که آن^۳ قابل پیدا و نهان نیست
 از بخت سیه شکوه ام^۴ این است^۵ که چون است
 روز طربم همچو شب ماتمیان^۶ نیست^۷
 ای خاک بر آن سر که به راه تو نه خاک است^۸
 ای^۹ وای بر آن دل که از دردت به فغان نیست^{۱۰}
 ۱۰۲۵ گر قدرشناسی دُر اشک سحری را
 زین گونه دُری در صدف سینه و کان^{۱۱} نیست^{۱۲}
 با زلف دل آشوب زما^{۱۳} سلسله مگسل^{۱۴}
 کاین قاعده در سلسله پیر و جوان نیست^{۱۵}

۱. ت: قدم نه مخفی فهمیده در این راه. ه: قدم، فهمیده مخفی نه در این راه.

۲. ت: آینه. ۳. ه: که این.

۴. ت: شکوام. ۵. ت: هست. ه: شکوه مرا نیست.

۶. ت: ماه عیان. ۷. ت: بیت هفتم است.

۸. ه: مه راه تو نشد خاک. ۹. ت: وی.

۱۰. ت: بیت دوم است. ۱۱. ه: سینه دکان.

۱۲. ت: زین گونه دُر در صدف سینه کان نیست، بیت سوم است.

۱۳. ه: ز پا. ۱۴. ت: بگسل.

۱۵. ت: بیت چهارم است.

تا چند به زه^۱ تیر نگه^۲ در خم ابروی
 مجروح تو را حوصله تیر و کمان نیست^۳
 خوش باش دلا در^۴ همه غمها که در این دیر
 شه را و گدا را ز دم مرگ امان نیست^۵
 رو سوی قفا تر^۶ شده از اشک ندامت
 این^۷ دیده کدام است^۸ که به حسرت نگران نیست^۹
 نو مید مشو مخفی و مردانه قدم زن^{۱۰}
 هر چند تو را از ره مقصود^{۱۱} نشان نیست

۱۰۳۰

۱۶۶

دلم به سینه ز شوق تو بی^{۱۲} تپیدن نیست^{۱۳} نصیب مرغ گرفتار آرمیدن نیست
 زبس که آتش ماتم^{۱۴} به سینه داغ نهاد شکفته گلشن امید و دست چیدن نیست
 چگونه سیر توان دیدن آفتابی را که دیده را ز شعاعش مجال^{۱۵} دیدن نیست
 زیان ناطقه مگشا به^{۱۶} درد دل مخفی
 که گفت و گوی تو را طاقت شنیدن نیست

۱۶۷

با گلشن غم ساز که باغی به از این نیست خون خور عوض می که ایاغی به ازین نیست ۱۰۳۵

- | | |
|---|--|
| ۱. ه: تا چند زنی. | ۲. ت: نکر. |
| ۳. ت: بیت پنجم است. | ۴. ت: با. |
| ۵. ت: بیت ششم است. | ۶. ت و ه: پر. |
| ۷. ت و ه: آن. | ۸. ه: دیده کدامین. |
| ۹. این مصراع اشکال وزنی دارد. | ۱۰. ت: قدم نه. |
| ۱۱. ه: هر چند که از منزل مقصود. | ۱۲. ت: صد. |
| ۱۳. ت: چیست، تا پایان غزل به جای «نیست» «چیست» نوشته شده. | |
| ۱۴. ه: آتش ما هم. | ۱۵. ل و ت: محال، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. |
| ۱۶. ه: مگشا ز. | |

هنگامه^۱ کنم گرم من از نشئه صحبت در مذهب احباب دماغی به ازین نیست
 پروانه، تحمل^۲ کن و مهتاب نشین باش در خانه مفلس که چراغی به ازین نیست
 معشوق و^۳ می و^۴ گلشن و جمعیت خاطر خوش باش^۵ که اسباب فراغی^۶ به ازین نیست
 سوز جگر شعله^۷ به فانوس بدن زد بر سینه عاشق گل داغی به ازین نیست
 مخفی ننهد گام به [راهی]^۸ که بُود کام ۱۰۴۰
 در راه طلب هیچ سراغی به ازین نیست

۱۶۸

خوکن به گل^۹ داغ که باغی به ازین نیست گم شوز پی خود که سراغی به ازین نیست
 لب بر لب پیمانه و سر بر سر مینا مستان تو را هیچ دماغی به ازین نیست
 مینا و می گلگون، ما و گل اشکی^{۱۰} در خانه تاریک، چراغی^{۱۱} به ازین نیست^{۱۲}
 نور نظر خانه دل شعله آهی ست هجران زده را چشم و چراغی به ازین نیست^{۱۳}
 ۱۰۴۵ گر^{۱۴} شیشه تهی گشت تو را از می گلگون خون دل خود خور که ایاغی به ازین نیست^{۱۵}
 بشکاف به ناخن دهن داغ که مخفی
 بر سینه ما پینه داغی به از این نیست

۱۶۹

دیده‌ای کو که پر از حسرت دیدار تو نیست سینه‌ای^{۱۶} کو که در آن مرغ گرفتار تو نیست

- | | |
|-----------------------|---------------------------------------|
| ۱. ت: هنگام. | ۲. ت: محمل. |
| ۳. ل: «و» ندارد. | ۴. ت: «و» ندارد. |
| ۵. ت: «باش» ندارد. | ۶. ت: مزاعی. |
| ۷. ه: سوز جگر شعله. | ۸. ل و ت و ه: برای، اصلاح قیاسی شد. |
| ۹. ت: گل و. | ۱۰. ه: مینای گلگون صنم و سبزه و ساغی. |
| ۱۱. ه: تاریک فراغی. | ۱۲. ت: بیت پنجم است. |
| ۱۳. ت: بیت سوم است. | ۱۴. ت: کو. |
| ۱۵. ت: بیت چهارم است. | ۱۶. ت: سایه. |

گر بود بهر^۱ حرم ثابتش^۲ ایمان نبود رشته سبزه گرش رشته زَنار تو نیست
 گر ز خوناب^۳ جگر آب دهد آب حیات رونق گل بجز از گوشه دستار تو نیست
 برنیاید^۴ ز خجالت ز پس کوه حجاب آفتابی^۵ که پس از سایه^۶ دیوار تو نیست ۱۰۵۰
 جان و دل داد^۷ به سوادِ تو مخفی و گذشت
 آدمی نیست هر آن کس که خریدار^۸ تو نیست

۱۷۰

ای که در گلشن گلی چون روی زیبای تو نیست
 وی که سروی در چمن چون قد رعناي تو نیست^۹
 روشنی دیده هر^{۱۰} دیده بینا تویی^{۱۱}
 کور بادا دیده هر کس که بینای تو نیست
 حیف باشد در درون سینه پنهان داشتن
 حقه هر دل که پر^{۱۲} نقد تمنای تو نیست
 پر ز خاک یأس^{۱۳} زیر خاک بادا سرنگون^{۱۴}
 کاسه هر سر که پر از مغز سودای تو نیست ۱۰۵۵
 چون نسیم ار بگذرم مخفی در اطراف چمن^{۱۵}
 خاک^{۱۶} محنت دامنم گیرد که این جای تو نیست

۲. ه: حرم مأمن.

۱. ت: بر.

۴. برنتابد.

۳. ت و ه: خوناب.

۶. ت و ه: پس سایه، به نظر بهتر است.

۵. ت: آفتاب.

۸. ت: طلبکار.

۷. ه: دل داده.

۹. ت: بیت این طور است:

ای که سروی در چمن چون قد رعناي تو نیست وی که در گلشن گلی چون روی رعناي تو نیست

۱۱. ت: مینای تو.

۱۰. ت: پر.

۱۳. ت: باش.

۱۲. ل: بر.

۱۴. ه: پر ز خاک یأس بادا زیر خاک آن سرنگون. ۱۵. ت و ه: بر.

۱۶. ت و ه: خار، به نظر درست می آید.

۱۷۱

می‌روم^۱ راهی که مستی را در آن ره راه نیست
 راه عشق است این^۲ دلا گنجایش همراه نیست
 از چه رو بر خلق می‌بندد در بیت‌ال‌حزن
 پیر کنعان گر ز اسرار نهان آگاه نیست
 خسروا از خسروی دور است از^۳ فرهاد ننگ^۴
 در محبت امتیازی در گداه و شاه نیست
 هر که سازد راه پنهان حقیقت آشکار ۱۰۶۰
 پیش اهل دانش از اسرار حق^۵ آگاه نیست
 بر فروز از^۶ آه عالمسوز مخفی^۷ شعله‌ای
 کآتشی^۸ از بهر دشمن همچو برق آه^۹ نیست

۱۷۲

به سینه ز آتش عشقت چه داغهاست که نیست
 به دل ز ناوک جور^{۱۰} چه زخمهاست که نیست
 مرا به‌سوی تو هر نامه‌ای که باید هست
 همین نوشته در آن حرف^{۱۱} مدعاست که نیست
 بسی ز محرم و بیگانه با تو شد همراز
 ولیک محرم راز تو آشناست که نیست
 فسانه غم مجنون به دهر مشهور است ۱۰۶۵
 وگرنه در خم زلفت دلی کجاست که نیست^{۱۲}

۱. ت: می‌رود. ۲. ت: ای.
 ۳. ت: بر. ۴. ت: بر فریاد سنگ.
 ۵. ت: خلق. ۶. ت و ه: بر فروزد.
 ۷. ه: عالم سوز و مخفی. ۸. ت: کاشتی.
 ۹. ل و ت: آگاه، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. ۱۰. ه: ناوک هجرت.
 ۱۱. ت: انحراف. ۱۲. ت: این بیت را ندارد.

ز هرچه یاد نمایم به عهد تو پیداست
 به دور حسن تو پیدا، همین وفاست که نیست^۱
 به زیر خاک نهانی ره تو خواهم دید
 به چشم اهل نظر سرمه حیاست^۲ که نیست
 ز پایمال حوادث گلی نشد خندان
 به باغ عیش تو مخفی ره صباست^۳ که نیست

۱۷۳

مرهم زخم محبت غیر آه وناله نیست
 ای دریغا ناله زار مرا دنباله نیست
 سوختم پروانه وار از آتش عشق و هنوز
 از تب گرم محبت بر لبم^۴ تبخاله^۵ نیست ۱۰۷۰
 جست و جو کردم بسی مخفی چو در گرداب هند
 نشئه آسودگی^۶ جایی بجز بنگاله نیست^۷

۱۷۴

گر ز درد هجر، چشم محتم از گریه نیست
 ناله درد دل^۸ اندر سینه کم از گریه نیست
 هجر شد از حد فزون، ای دیده اشک حسرتی^۹
 درد چون غالب شود تسکین دلم^{۱۰} از گریه نیست

۱. ت: این بیت را ندارد. ۲. ت: حیات.

۳. ت: حیات. ۴. ت: لب.

۵. ت: تب خانه. ۶. ه: نسخه آلودگی.

۷. ت: بیت این طور است:

جست و جو کردم بسی گرداب شد نشاء آسودگی حامی بحر مکاله نیست

۸. ت: در دل. ۹. ت: حیرتی.

۱۰. ت و ه: بر مرد غم.

خواه ریزد خون دلم از دیده خواهی آب چشم
 دردمندان محبت را الم^۱ از گریه نیست
 ۱۰۷۵ از سر^۲ ناخن چرا برتارهای^۳ دل زند^۴
 دوستان گرناله مرغ حرم از گریه نیست
 نشکفد^۵ از سیر گلشن زآن دل مخفی که هیچ
 خنده گل نزد اهل دیده کم از گریه نیست

۱۲۵

در طراوت هیچ باغی به ز باغ گریه نیست
 پرتو خورشید روشن چون چراغ گریه نیست
 می کشان اشک ندامت، زآنکه هنگام شراب^۶
 نشئه آسودگی جز در ایام گریه نیست
 دیده ها لبریز خوناب^۷ است و از^۸ افسردگی
 همچو ابر نوبهارانم، دماغ گریه نیست
 ۱۰۸۰ نیست شایان محبت در ره افکندگی
 هرکه چون مجنون به وادی در سراغ گریه نیست^۹
 جست و جو کردم بسی با عندلیبان چمن
 یک گل خندان به گلشن همچو داغ گریه نیست
 دیده چون ابر بهارم پر ز اشک ایام^{۱۰} را
 مخفیا از بی دماغها دماغ گریه نیست

۱. ت: نم.

۲. ت: بارهای. ه: بارهای.

۳. ت: نهی.

۴. ت: بشکفد.

۵. ه: هنگام برات.

۶. ت: خوناب.

۷. ت: در.

۸. ت: این بیت را ندارد.

۹. ت: اما مرا، درست به نظر می آید.

۱۷۶

من بوالهوس عشقم و^۱ بامن هنری^۲ نیست
 خورشید جهانتابم و نشناخت مرا هیچ^۴
 روزی که زند موج، محیط کرم دوست
 آنم که در آیین^۵ اسرار الهی
 بلبل به فغان کوش که در گلشن امید
 گاهی به جرس همزه و گاهی به فغانم
 نوید نباید شدن از گردش ایام^۹
 دل در قفس سینه کند سیر گلستان
 ای دیده سرشکی که به هنگام^{۱۰} عشاق
 افسرده و پژمرده چو گلهای^{۱۲} خزان باد
 مخفی به تکاپوی هوس چند توان بود
 حاصل به جهان هیچ بجز دردسری نیست

۱۷۷

رازی ست مرا که گفتی^{۱۵} نیست
 زان پنبه غفلتم^{۱۷} به گوش است
 پژمرده چو گشت غنچه دل
 وین راز ز کس نهفتنی نیست^{۱۶}
 کان راز نهان، شنفتنی^{۱۸} نیست
 از آب و هوا شکفتنی نیست

۱. ت: «و» ندارد.

۳. ت: ز.

۵. ت: آینه ز.

۷. ت: گل تازه بری.

۹. ه: گردش افلاک.

۱۱. ت: باغ.

۱۳. ت: عشق تو، به نظر بهتر است.

۱۵. ت: گفتی.

۱۷. ت: غفلت.

۲. ت: سری.

۴. ت و ه: کس، به نظر بهتر است.

۶. ت و ه: اثری.

۸. ت: بری.

۱۰. ه: که او را.

۱۲. ت: گلها ز.

۱۴. ه: به هر کس.

۱۶. ت: وین راز کس از نهفتنی نیست.

۱۸. ت: شنفتی.

قصدم چه کنی چو^۱ خون ناحق^۲ پنهان شدن^۳ و خفتنی^۴ نیست
مخفی چو جرس^۵ به ناله خوکن
کاین^۶ درد دل است، رفتنی^۷ نیست

۱۷۸

منم که محت غم^۸ را ز من جدایی نیست به بزم عافیت^۹ هیچ آشنایی نیست
صبا به بلبل شوریده گو که در ره عشق مجال دم زدن و جای خودنمایی نیست
من و نجات ز دام ملامت^{۱۰}، هیئات که در طریق محبت گره گشایی نیست
به مجلسی که نباشد شعاع رخساره^{۱۱} گر آفتاب بود شمع روشنایی نیست
مرو به صومعه مخفی، برو به میکده^{۱۲} ها
که نزد^{۱۳} اهل حقیقت چو بینوایی نیست^{۱۴}

۱۷۹

به روز واقعه، صبر از کمال دانایی است به کنه^{۱۵} کار نظر کردن از شناسایی است
نظر به عیب کسالت کمال بی رایی^{۱۶} است به عیب خویش نظرکن که عین بینایی است
به جست و جو ره محنت گزین که طالب را مقیم کوی^{۱۷} بیابان شدن تن آسایی است

- | | |
|--|-------------------------------------|
| ۱. ه: چه. | ۲. ت: ناخن. |
| ۳. ت و ه: «و» ندارد. | ۴. ت: حصی. ه: نهفتی. |
| ۵. ه: جو جرس. | ۶. ت: این. |
| ۷. ت: رفتی. | ۸. ه: محنت و غم. |
| ۹. ت: عافیتم. | ۱۰. ت: سلامت. |
| ۱۱. ه: رخسارت. | ۱۲. ت: به میکده ها. ه: به میکده ای. |
| ۱۳. ت: نزد. | ۱۴. کذا... |
| ۱۵. ل: نگاه. ه: به کهنه کار، نسخه ت درست به نظر آمد. | |
| ۱۶. ت و ه: بی بصری، به نظر بهتر است. | ۱۷. ه: کوه و بیابان. |

در مراد چو بستند،^۱ به جهد نگشاید کلید قفل تو^۲ در آرزو، شکیبایی است^۳
 به هر دیار که مخفی ز روی استغنا
 جنون به جلوه درآید، خرد تماشایی است

۱۸۰

تا ز شبیم غنچه را نشوونمای تازه‌ای ست^۴
 عندلیبان را در این گلشن نوای تازه‌ای ست
 معجز عشق است با منصور بر بالای دار^۵
 هر زمان از راز پنهان^۶ ماجرای تازه‌ای ست^۷ ۱۱۱۰
 تا دماغ عقل مجنون را^۸ فرح بخشد جنون
 در درای ناقه لیلی صدای تازه‌ای ست^۹
 گفت و گوی حرف عریانی ز کوه همتی ست^{۱۰}
 هر که را در بزم غم هر دم قیای^{۱۱} تازه‌ای ست^{۱۲}
 از تعقلها به کل^{۱۳} بیگانه شو در راه عشق
 بر سر هر گام این ره آشنای تازه‌ای ست
 در سواد کشور حسن پریزادان هند
 هر کجا بینی تو مخفی دلربای تازه‌ای ست

۱. ه: چو بستند. ۲. ت و ه: کلید قفل.

۳. مصراع اول این بیت از لحاظ وزن مشکل دارد.

۴. ت: تازه است، تا پایان غزل به جای «تازه‌ای ست» «تازه است» نوشته شده.

۵. ت: معجز عشق است بالعبو. ه: بالا دراز. ۶. ت: راز از نهان.

۷. ل: «را» ندارد. ۸. ت: بیت چهارم است.

۹. ت: بیت دوم است. ۱۰. ت: زکات همت.

۱۱. ت: فنای. ۱۲. ت: بیت سوم است.

۱۳. ت: تعقلهای کل.

۱۸۱

- ۱۱۱۵ سودای تو تا در^۱ سر سودازده جا داشت
 خورشید جهانم به جهان قبله نما داشت
 بخشید به یعقوب نبی^۲ روشنی چشم
 ز آن نشئه پیراهن یوسف که ضیا^۳ داشت^۴
 از دست بد و نیک جهان چند شکایت
 هر^۵ صبح جهاتتاب چو شامی ز قفا^۶ داشت^۷
 بر یاد گل روی تو دوش از گل اشکم
 در باغ خرد داغ جنون نشوونما داشت^۸
 گر ناله من پرده نشین بود ز تأثیر
 در پرده هر پرده دو صد پرده گشا داشت^۹
 شد جنگ^{۱۰} میان^{۱۱} غم و شادی به سرم دوش
 شادی طرف^{۱۲} شادی و غم جانب ما داشت^{۱۳}
 مخفی به دل و حوصله و صبر تو نازم
 کاین شیوه نه ایوب در آیین جفا داشت

۱۸۲

- امشب به سینه مرغ دلم اضطراب داشت
 با خود ز دوریات همه شب پیچ و تاب داشت

۱. ه: تابر.
 ۲. ه: پی.
 ۳. ت: صا.
 ۴. ت: بیت چهارم است. ه: زان نکهت پیراهن یوسف که صبا داشت.
 ۵. ت: بر.
 ۶. ت: فغان.
 ۷. ت: بیت ششم است.
 ۸. ت: بیت دوم است.
 ۹. ت: بیت سوم است.
 ۱۰. ت: حسک.
 ۱۱. ت: سان.
 ۱۲. ت: طرب.
 ۱۳. ت: بیت پنجم است.

بنما مه جمال و برافکن ز رخ نقاب^۱
 تاکی به زیر پرده توان آفتاب داشت
 تاکی توان ز دیده نهان^۲ در ضمیر خویش
 لخت جگر بر آتش سودا کباب داشت
 از اشک دیده شعله^۳ آهم نشان نیافت
 امشب ز^۴ گریه بس به دیدن شتاب داشت ۱۱۲۵
 مخفی، شد آنکه دل به امید طرب مدام
 در سر هوای گلشن و بر کف شراب داشت

۱۸۳

باز توفان سرشکم ره صحرا برداشت
 از دلم مشق^۴ جنون، نقش تمنا برداشت
 آفتابی^۵ ست محبت که به دستیاری آن
 از ته راغ^۶ توان مشعل بیضا^۷ برداشت^۸
 حسن چون باغ خیالی^۹ ست که در آن نگاه
 هر که شد محو نگه، فیض تماشا برداشت^{۱۰}
 سر^{۱۱} فرو بر به ته آب^{۱۲} که جز غواصی
 چنین ابرو نتوان از رخ دریا برداشت^{۱۳} ۱۱۳۰

۱. ت: نما جمال خویش و برافکن نقاب خویش. ه: بنما به ما جمال و برافکن نقاب خویش.

۲. ت: تاکی به دیده نهان. ۳. ت: نه.

۴. ت: اشک. ۵. ت: آفتاب.

۶. ل و ه: راغ، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد. ۷. ه: بیضه بیضا.

۸. ت: از ته راغ تو صا برداشت، بیت سوم است. مصراع اول این بیت اشکال وزنی دارد.

۹. ه: باغ جنان. ۱۰. ت: بیت چهارم است.

۱۱. ت: بس. ۱۲. ه: سر فرو بردن آب است.

۱۳. ت: بیت هفتم است.

کودکان سنگ ملامت به کف آرند، که باز
 عشق زنجیر گرفتاری ام از پا برداشت^۱
 سرگرانم ز خمار می عشقی که اجل
 از گرانی نتواند سرم از جا برداشت^۲
 تهمت عشق نه پیراهن یوسف بدرد
 پرده از عصمت ناموس زلیخا برداشت^۳
 سایه افکند همایش به تمنا^۴ بر سر
 هر که چشم طمع از دیدن عنقا برداشت^۵
 ره به منزل نبرد تا به قیامت مخفی
 هر که امروز نه زاد ره فردا برداشت

۱۱۳۵

۱۸۴

امشب به خیالت دل من فکر دگر داشت
 پروانه صفت سوختم از آتش شوق
 امروز نسیم سحری باد سموم است
 یعقوب صفت دیده ببست از همه عالم
 تا حشر نمیرند شهیدان تمنا^۸
 دی لطف نمودی که گذشتم ز کنارت^۹
 مانده سمندر همه شب حال شرر^۶ داشت
 با آنکه ز چشم تر من شعله حذر داشت
 چون دوش به وادی جنون تو گذر داشت
 هرکس نفسی روی تو در مدّ نظر داشت
 آب دم شمشیر تو تأثیر دگر داشت
 امروز به خونم نگهت بسته کمر داشت^{۱۰}
 طی کرد به یک چشم زدن عالم هستی^{۱۱}
 هرکس که به راه طلبت پای ز سر داشت^{۱۲}

۱. ت: بیت دوم است.
۲. ت: این بیت را ندارد.
۳. ت: بیت پنجم است.
۴. ه: ز تمنا.
۵. ت: بیت ششم است.
۶. ت و ه: جابه شرر.
۷. ت: تا.
۸. ه و ت: شهیدان ز تمنا.
۹. ت: کفایت. ل: کفارت، از روی نسخه ه تصحیح شد.
۱۰. ت: بیت هفتم است.
۱۱. ل: مستی.
۱۲. ت: بیت ششم است.

۱۸۵

دوش آهم ناله‌های زار در دنبال داشت
 بر لب از سوز دل من ناله‌ها^۱ تبخال داشت
 باریقیان چون^۲ نشستی دوش اشک حسرت^۳
 تا سحر در زیر دست و پا مرا پامال داشت
 گر نگفتم^۴ راز دل، عییم مکن هنگام وصل
 خواهش دیدار^۵ وصل تو زبانم^۶ لال داشت ۱۱۴۵
 تا به جولان بود^۷ پای^۸ طالع من در رکاب
 بخت بود از پی دوان و دولت استقبال داشت
 چون ز بزم وصل شد مأیوس مخفی، سوی دوست^۹
 نامه‌ای بنوشت و^{۱۰} از خون جگر ارسال داشت

۱۸۶

غیر^{۱۱} سفلی با وجود، افلاک هرگز برنداشت^{۱۲}
 مردم و نعش^{۱۳} مرا از خاک هرگز برنداشت
 خون دل افشاند و تخم محبت کاشتم
 حاصل کشتم^{۱۴} بجز خاشاک هرگز برنداشت

۱. ل و ه: ناله، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد. ۲. ت: چو.

۳. ه: حیرتم. ۴. ل و ت: بگفتم، اصلاح از نسخه ه شد.

۵. ت: دیوار و. ۶. ت: بو ربایم.

۷. ت: بوده. ۸. ت: ماه.

۹. ه: سوی دشت. ۱۰. ت: «و» ندارد.

۱۱. ت: عز.

۱۲. ت: سر نداشت، مصراع در همه نسخ این طور است، کذا...

۱۳. ت: مردم نعش و. ه: نقش. ۱۴. ت: بخرم.

۱۱۵۰ سوختم از آتش هجر و دو^۱ چشم اشک ریز
از دل من آه آشناک هرگز برنداشت
عمر شد صرف دعا و طالع دون همتم
دست آمین^۲ در دعا ز امساک^۳ هرگز برنداشت
هر چه کاری، بدروی مخفی به^۴ هنگام درو
بساغبان از انگبین، تریاک هرگز برنداشت

۱۸۷

تا^۵ ز عشقم مرهمی بر ریش از نشتر گذاشت
در جنون، تاج شهنشاهی مرا بر سر گذاشت
پیش شمع بزم ما بال و پر^۶ پروانه دوش
نه^۷ نشان آتش و نی نام خاکستر گذاشت^۸
در طریق رهروی بیگانه است از کفر و دین ۱۱۵۵
هر که در دین پیروی^۹ آل پیغمبر گذاشت^{۱۰}
ترک سرکن بوالهوس، وانگه^{۱۱} به وادی نه قدم
کاندر این وادی به جای پای باید^{۱۲} سر گذاشت^{۱۳}
حسن را هر جا محبت برقع از رخ^{۱۴} برفکند
چشم زخمش را سپند دیده بر آذر گذاشت^{۱۵}

- | | |
|--|--------------------------|
| ۱. ت: هجر دود. | ۲. ه: دست آیین . |
| ۳. ت: امثال . | ۴. ت: «به» ندارد. |
| ۵. ت و ه: باز. | |
| ۶. ت: شمع پیش بزم ما بال و پر. ل: پیش شمع بزم پامال و پر پروانه دوش، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. | ۷. ه: نی. |
| ۸. ت: بیت سوم است. | ۹. ت: بروی. |
| ۱۰. ت: بیت چهارم است. | ۱۱. ت: ونکه. |
| ۱۲. ت: از. | ۱۳. ت: بیت دوم است. |
| ۱۴. ه: از رو. | ۱۵. ت: این بیت را ندارد. |

تا نیفتد چشم نامحرم به قندیل حرم
 کعبه را دست ارادت قفلها بر در گذاشت^۱
 مرغ فکرت را چه قدرت کاندر این ره پرزند
 همچو جبریل^۲ امین مخفی در این ره پر^۳ گذاشت

۱۸۸

دوش در چشمم خیال آن لب میگون^۴ گذشت
 حیرتی دارم به روی آب، آتش چون گذشت ۱۱۶۰
 می چکد^۵ خون جگر از دیده مینا را^۶ به جام
 تا به دل آن را خیال آن لب میگون گذشت^۷
 بس که در راه طلب اشک ندامت ریختم
 موجه^۸ توفان اشکم از سر جیحون گذشت
 ریخت خون بی گناهان بس اجل بر خاک راه
 از سپهر لاجوردی موجهای^۹ خون گذشت
 ره چه سان^۹ یابم که هرگز^{۱۰} نقش پایی برنخاست^{۱۱}
 در بیابانی که بر^{۱۲} هر خار، صد^{۱۳} مجنون گذشت

-
۱. ت و ه: این بیت را ندارد.
 ۲. ل و ت: جبریل، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد.
 ۳. ت: سر.
 ۴. ل ت: هیچگاه، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
 ۵. ت: «را» ندارد.
 ۶. ت: موجه های.
 ۷. ت: تا به دل آن را خیال آب میگون خون گذشت.
 ۸. ت: چنان.
 ۹. ت: برنخواست.
 ۱۰. ت: هر کس.
 ۱۱. ت: صد. ه: در بیابانی که به هر سیر صد.
 ۱۲. ت: «بر» ندارد.

۱۱۶۵ از سیه بختی نشد روشن چراغ من شبی
با وجود آنکه برق آهم از گردون گذشت
در سرای آرزو تا چند باشی منتظر
کاروان عمر، مخفی، از ره بیرون گذشت

۱۸۹

نه هر سرتاج و تخت^۱ سروری یافت نه هر اسکندری پیغمبری یافت
نه هر جامی^۲ جهان بین جهان شد^۳ نه هر آینه‌ای^۴ اسکندری یافت
نه در هر چشمه‌ای آب حیات است
نه هر خضری در این ره، رهبری یافت

۱۹۰

۱۱۷۰ شب ز آهم خرمن انجم^۵ همه^۶ بر باد رفت
هر چه بُد در^۷ خاطر^۸ گردون به^۹ من از یاد رفت
می‌کشد آخر فلک از هر که باشد انتقام
دید خسرو عاقبت زان، آن چه^{۱۰} بر فرهاد رفت
فهم صورت چون کند مجنون، که در درس جنون
صد هزاران معنی بکر از دل استاد رفت^{۱۱}

- | | |
|------------------------------------|--------------------------------|
| ۱. ت: تاج بختی. | ۲. ت: جانی. |
| ۳. ت: نه هر جامی جهان جام جهان شد. | ۴. ت: آینه. |
| ۵. ت: انجام. | ۶. ت: هم. |
| ۷. ت: بدو. | ۸. ت: خاطر. |
| ۹. ت: گردون من. | ۱۰. ت: هر چه، به نظر بهتر است. |
| ۱۱. ت: این بیت را ندارد. | |

رنگ ظلمت بس گرفت آینهٔ عدل جهان
 روشنی و زنگ^۱ ظلمت از دل فولاد رفت^۲
 از گل این بوستان چشم وفاداری مدار
 کاندرا این گلشن بسی بر بلبلان بیداد رفت
 رفت مخفی، نیم نانی^۳ گرز دستم باک نیست^۴
 چون بهشت جاودانی از کف شداد^۵ رفت

۱۱۷۵

۱۹۱

می‌روم امشب، تو را بیدار خواهم کرد و رفت
 نقد جان را صرف یک دیدار خواهم کرد و رفت
 بس که گریم در فراق همجو ابر نوبهار
 وادی هجران، گل و گلزار خواهم کرد و رفت
 نشتری دارم نهان در سینهٔ هر^۷ ناله‌ای
 بس^۸ دل اهل ستم افکار خواهم کرد و رفت
 دین اگر این است و ایمان این^۹ و اهل قبله این
 رشتهٔ تسبیح را زَنار خواهم کرد و رفت
 می‌زنم لاف انا الحق بر سر بازار عشق
 تازه^{۱۰} منصوری^{۱۱} دگر بر دار خواهم کرد و رفت
 چند روزی گر دهد فرصت مرا پیک^{۱۲} اجل
 فکر بر حال دل بیمار خواهم کرد و رفت

۱۱۸۰

- | | |
|---------------------|--|
| ۱. ه: روشنی در رنگ. | ۲. ت: این بیت ندارد. |
| ۳. ت: هم بلایی. | ۴. ه: رفت مخفی گرز دستم نیم نانی باک نیست. |
| ۵. ت: بیداد. | ۶. ت: «و» ندارد. |
| ۷. ت: پر. | ۸. ت: پس. |
| ۹. ت: ذهن. | ۱۰. ت: مار. |
| ۱۱. ت: منصور. | ۱۲. ت: اینک. |

تاکنم حال دل پر درد و چشم^۱ اشک ریز
 وقت رفتن گریه بسیار خواهم کرد و رفت^۲
 باغبان بنشین در این گلشن به کام دل، که من^۳
 همچو بلبل ناله‌های زار خواهم کرد و رفت
 درد دل را چون در این بازار درمان یافت نیست
 درد دل^۴ ارزان^۵ در این بازار خواهم کرد و رفت
 کی^۶ برون آید به افیون از سرم^۷ سودای عشق ۱۱۸۵
 سر چو مجنون در سر این کار خواهم کرد و رفت
 چون به آسانی نمی‌گردد میسر کام دل
 مخفیا من ترک این دشوار خواهم کرد و رفت

۱۹۲

دریغ عمر عزیزم به بینوایی رفت شبنم به غفلت و روزم^۸ به بی‌ادایی^۹ رفت
 نشد ز ناخن سعیام^{۱۰} گره ز رشته بخت تمام عمر مرا در گره‌گشایی رفت
 ز قرب نسبت خویشم ز جمله بیگانه چه‌ها که بر سرم از قرب آشنایی رفت
 به طوف کعبه و دیرش چه حاصل ای مخفی ۱۱۹۰
 کسی که بر در جانان به جبهه سایه رفت^{۱۱}

۱. ل: دل پرورد چشم. ه: حال دل روشن ز.
۲. معنی شعر روشن نیست.
۳. ت: باغبان بنشین که کام دل در این گلشن که من.
۴. ت: در دل.
۵. ت: راز.
۶. ت: نی.
۷. ه: به افسون از سر.
۸. ت: درد زم.
۹. ه: به خودستایی، چنین است در نسخه ت و ل، و ظاهر آکلمه «بی‌ادایی» را به معنای ادا نکردن وظیفه
۱۰. ت: سعم.
۱۱. ت: این بیت را ندارد.

۱۹۳

زلف، چو خو با رخ دلبر گرفت دل ز مسلمان^۱ و ز^۲ کافر گرفت
 ناز تو با حسن چو شد دستیار^۳ طرز ستم پیشگی از سر گرفت
 آتش غم بس که به دل شعله زد
 از سر من تا به قدم در گرفت

۱۹۴

در چمن خار جفایش^۴ همدمی با گل گرفت آتش حیرت ز غیرت^۵ در دل^۶ بلبل گرفت
 قطع بادا دست بی دردی که از روی هوس گه سر زلف پریشان و گهی کاکل گرفت^۷ ۱۱۹۵
 مرغ دل را پرتو حسنت چنان بی تاب کرد کز حرارت آشیان در سایه سنبل گرفت^۸
 وا نشد چون غنچه دل در بهارستان هند
 رفت مرغ روح مخفی گوشه کابل^۹ گرفت

۱۹۵

آفتاب حسن تو تا عرصه دوران گرفت روتق بازار حسن، از یوسف کنعان گرفت
 بر سر هر خار مژگان دسته گل بسته است بس که خونا^{۱۰}ب جگر جا بر سر مژگان گرفت
 برفتاد از گوشه ابروی جانان تا^{۱۱} نقاب آتش شوق محبت شمع را در جان گرفت ۱۲۰۰
 ریخت خون بی گناهان بس که تیر غمزات چشم مستت رفته رفته مذهب مژگان گرفت
 یافت مخفی در بساط زندگانی کام خویش
 هر که کار دهر را بر خویشتن آسان گرفت

۱. ت: مسلمانی. ۲. ت: «ز» ندارد.

۳. ت: تار تو با حسن تو دست یار شد. ه: شد دست باز.

۴. ت: جفا بس. ۵. ت: هجرت.

۶. ه: بر دل. ۷. ت: بیت سوم است.

۸. ت: بیت دوم است. ۹. ت: کاکل.

۱۰. ه: خوننا^{۱۰}ب. ۱۱. ت: «تا» ندارد.

۱۹۶

هرکه با سنگ ملامت همچو مجنون خو گرفت
پیش ارباب نظر چون گوهر آبِ رو گرفت
رام^۱ کس هرگز نگرده^۲ در بیابان، وحش و طیر^۳
دست اعجاز محبت گردن آهو گرفت
برندارم^۴ سراگر صد خضر آید بر سرم ۱۲۰۵
بس که الفت^۵ چشم من از گریه با زانو گرفت
آرزوی سایه ما می کند فرّ همای
مرغ دل تا آشیان در سنبل گیسو گرفت
پادشاه حسن آخر شد اسیر قید زلف
تیره روزی آفتاب^۶ را به دام مو گرفت
تاب پیچ و تاب خورشید جهات تابش نداشت
رفت چین زلف و جا در گوشه ابرو گرفت
عاقبت از بسی وفایهای چرخ کج خرام
مخفی بیچاره رفت و از^۷ جهان یکسو گرفت

۱۹۷

۱۲۱۰ ای حسن تو از آتش صحرای قیامت وی ناز تو برهم زن غوغای قیامت
گر چهره نمایی ز پس پرده محشر هنگامه شود گرم تماشای قیامت
چون وعده دیدار^۸ تو افتاد به محشر کار همه افتاد به فردای قیامت^۹

۱. ه: دام.
۲. ه: نگیرد.
۳. ت: دام هر کس که نگرده در بیابان وحش و طیور.
۴. ه: براندرم.
۵. ه: بس که راهب.
۶. ت: آفتاب. ه: آفتابی.
۷. ت: روز.
۸. ت: دیوار.
۹. ت: بیت چهارم است.

بر سینه هر کس ز غم عشق تو داغ است^۱ سرد است بر آن آتش گرمای قیامت^۲
 هر روز قیامت، گذرد بر دل مخفی
 تا چند توان وعده به فردای قیامت

۱۹۸

چو نیست^۳ اهل کرم را کرم دعا باعث عطای دوست نخواهد بجز خطا باعث^{۱۲۱۵}
 به غیر خواست، کرم کن که همت^۴ از همت
 چه باک دست مروت اگر زمانه کشید^۵ به کارسازی ما بس بود خدا باعث
 وجود ما عدم آرا شد و عدم فرسا در آفرینش ما بین چه چیزها باعث
 به پای سعی نیاید به دست چون دولت^۶ محال عقل بود جست و جوی ما باعث
 ز روزگار شکایت نه طرز انصاف است چو^۷ در غبار دل^۸ گشته مدعا باعث^{۱۲۲۰}
 رواج سگه عشقم که بر سر بازار مس وجود مرا نیست کیمیا^۹ باعث
 به روز واقعه از همگنان مروّت خواه وصال یوسف و یعقوب شد صبا باعث
 ز باز پرس قیامت چه بیم ای مخفی
 چو بهر عفو گناه است مصطفی باعث

۱۹۹

تویی در ملک خوبی^{۱۰} صاحب تاج به پابوس تو خوبان جمله محتاج
 به دست کس نیاید چنین زلفت رسیده پایه حسنت به معراج^{۱۲۲۵}
 مه^{۱۱} حسن تو با زلف پریشان متاع کفر و دین را کرده تاراج

۲. ت: بیت سوم است.

۴. ه: که هست، «نیست» درست به نظر می آید.

۶. ت: جوندولت.

۸. ت: دگم.

۱۰. ت: خوبان.

۱. ت: دانیست.

۳. ت: هست.

۵. ه: زمانه کشد.

۷. ت: چه.

۹. ت: کیمیا.

۱۱. ت: مر. ه: سر.

اگر خواهی خراج حسن^۱ گیری به منت یوسف مصری^۲ دهد باج
اگر با بند عشقت دل نمی بود ز اقلیم بدن می کردم اخراج
به خون بی گناهان سعی کم کن مکن^۳ روشن چراغ ظلم حجاج^۴
ز توفان سرشک دیده مخفی
شد آخر دامن من بحر مواج^۵

۱۲۳۰

۲۰۰

بی شبنم لطفت به چمن نشوونما^۶ هیچ بی پرتو رویت به رخ شمس^۷ ضیا هیچ
روزی که محیط کرمت موج برآرد بر^۸ موج^۹ هر^{۱۰} دوصد کوه خطا هیچ
گر خون جگر در رخت از دیده بریزد بی حسن قبولت زسمک تا به سما هیچ
آن را که بجز روی تو روشن نشود چشم آوردن بسوی و خبر باد صبا هیچ
بی روی تو کونین به یک جو نستانم^{۱۱} بی جلو^{۱۲} حسن تو مرا هر دو سرا^{۱۳} هیچ
رفتیم چو از این غمکده و^{۱۴} جز غم ایام^{۱۵} در بدرقه خویش ندیدم به قفا هیچ
مخفی به فغان کوش که در گلشن مقصود
بی^{۱۵} زمزمه مرغ چمن ساز و نوا هیچ

۱. ه: خراج از حسن.
۲. ت: یوسف کنعان.
۳. ت: ملک.
۴. ت: خجاج.
۵. ت: امواج.
۶. نسخه اصلی نشوونما. تصحیح از نسخه ت و ه به عمل آمد.
۷. ت: شمس.
۸. ت: هر.
۹. ت: برج.
۱۰. ت: «موج» ندارد. ه: هر موج.
۱۱. ه: نستانیم.
۱۲. ت: پرده سرا.
۱۳. ت: رفتیم از این غمکده. ه: رفتیم از این غمکده و.
۱۴. ت: ایاه.
۱۵. ت: بی.

۲۰۱

یار و ستم و ناز و خریدار و دگر هیچ^۱
 ماییم و غم و گوشه دیوار و دگر هیچ
 شیرین و می و خسرو [و]^۲ عشرتگه مقصود^۳
 فرهاد و^۴ غم و^۵ تیشه و کهسار^۶ و دگر هیچ^۷
 فردای قیامت به کف از نقد دو عالم
 ماییم و همین^۸ حسرت دیدار و دگر هیچ ۱۲۴۰
 از ما نستاند غم عشق تو اگر جان
 رسوایی^۹ ما و سربازار و دگر هیچ
 بلبل به فغان کوش کز^{۱۰} این باغ گل داغ
 مخفی زده ام^{۱۱} بر سر^{۱۲} دستار و دگر هیچ

۲۰۲

مشاطه صبا چو گشاید نقاب صبح گردد خجل به پیش رخت آفتاب صبح
 چون خضر کی رود ز پی آب زندگی هر کس که یافت نشئه^{۱۳} جام شراب صبح

۱. ت: ناز و ستم باز خریدار دگر هیچ، تا پایان غزل در هر دو نسخه ت و ه میان «هیچ» و کلمه قبل «و» ندارد.
۲. ل و ه و ت: «و» ندارد، قیاسی افزوده شد.
۳. ه: شیرین دمی و خسرو عشرتگه مقصود. ۴. ل و ت: «و» ندارد، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد.
۵. ل و ت: «و» ندارد، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد.
۶. ت: کوہسار. ۷. ه: تیشه کهسار دگر هیچ.
۸. ت: همی. ۹. ت: رسوای.
۱۰. ت: کوش که. ه: بلبل به فغان است که زین. ۱۱. ت: زده.
۱۲. ت: بر سر و. ۱۳. ت: نشئه ز.

۱۲۴۵ ما آبروی^۱ خویش نریزیم پیش غیر مشکل گشای ما شده چشم پر^۲ آب صبح
یار و^۳ کرشمه،^۴ ناز و ادا و^۵ غرور حسن
مخفی و آه و^۶ درد دل و اضطراب صبح

۲۰۳

دم مسیح بود در دم^۷ دمیدن صبح حرام محض بود خواب^۸ و^۹ آرمیدن صبح
سزد که پهلوی شوکت^{۱۰} بر آفتاب زند شب سیاه ز نور چراغ روشن صبح
شکفته بلبل عشقم که در هوای چمن^{۱۱}
گل نسیم سحرچینم از دمیدن صبح

۲۰۴

۱۲۵۰ تازه می سازد گلی پژمرده را نام صبح^{۱۲}
روح می بخشد روان مرده را جام صبح^{۱۳}
غنچه تا کی خواب غفلت، گوشه چشمی^{۱۴} بمال
دیده روشن می کند در باغ، پیغام صبح
بهر صید عندلیبان احتیاج دام نیست
در گلستان برگ گل شد حلقه دام^{۱۵} صبح
باده را لبریز^{۱۶} کن ساقی که بر میخوارگان
طرفه العینی بود آغاز و انجام صبح

- | | |
|--------------------------------------|---------------------|
| ۱. ت: ابری. | ۲. ت: بر. |
| ۳. ت: «یار و» ندارد. | ۴. ت: کرشمه و. |
| ۵. ت: «ادا و» ندارد. | ۶. ت: «آه و» ندارد. |
| ۷. ت: «دم» ندارد. | ۸. ت: خراب. |
| ۹. ت: «و» ندارد. | ۱۰. ه: پهلوی شوکت. |
| ۱۱. ه: شکفته بلبل عشقم مخفیا به چمن. | ۱۲. ت: صبح. |
| ۱۳. ت: صبح. | ۱۴. ت: چشم. ه: چشم. |
| ۱۵. ت: امام. | ۱۶. ت: لب گیر. |

از فروغ روی شب حیران^۱ به سان آفتاب
 نور می بارد چو باران بر در و بام صبح
 بزم ما را نیست گر^۲ شمع می سحرگه، گو مباح
 طعنه بر خورشید دارد باده و جام^۳ صبح ۱۲۵۵
 کم تو از بلبل نه ای^۴ مخفی برآور ناله ای
 برخردمندان حرام است خواب و^۵ آرام صبح

۲۰۵

به دام زلف تو زد پنجه صبا^۶ گستاخ سرشک دیده روان شد به روی ما گستاخ
 ادب مجوز اسیران که از نهایت حسن به درد عشق تو شد دیده حیا^۷ گستاخ
 ز چشم زخم خیالت چو بید می لرزم^۸ که بی دریغ درآید به دیده ها گستاخ
 ز انفعال، شده^۹ زرد، رنگ گلگونش نهاده روی به پای تو تا حنا^{۱۰} گستاخ ۱۲۶۰
 ادب ز مردم بیگانه کسب کن مخفی
 که بی ادب نشود با کس آشنا گستاخ

۲۰۶

چگونه نام تو آریم^{۱۱} بر زبان گستاخ
 که نام تو نتوان برد در نهان^{۱۲} گستاخ

۱. ه: شب خیزان. ۲. ت: اگر.

۳. ت: باده در جام. ه: باده جام.

۴. ل: کم نه از بلبل. ه: کم نه ای از بلبل، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.

۵. ت: «و» ندارد. مصراع مشکل وزنی دارد.

۶. ل: با صبا. ه: پنجه صبا، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.

۷. ت: صا. ه: صبا. ۸. ه: بید لرزانم.

۹. ت: شود. ۱۰. ت: صا. ه: صبا.

۱۱. ت و ه: رانیم.

۱۲. ل و ت: بر زبان، چون قافیه نداشت مطابق نسخه ه تصحیح شد.

طواف کعبه امید را^۱ بران کردم
 درون خانه نباشد^۲ چو میهمان گستاخ
 شب وصال نگه دار دیده، پاس^۳ ادب
 که عندلیب نباشد به گلرخان گستاخ
 به غیر قوت بازوی عشق قدرت نیست ۱۲۶۵
 که مرغ روح نشیند برآشیان گستاخ
 چه حکمت است ندانم که با سپهر دو رنگ
 ستارگان همه محجوب^۴ و آسمان گستاخ
 تو یوسفی و چه یوسف، که مصریان یک سر
 نثار^۵ حسن تو کردند نقد جان^۶ گستاخ
 محال عقل بود عرض حال خود مخفی
 به درگهی که در آن نیست پاسبان گستاخ

۲۰۷

ز عکس روی تو شد چهره گلستان سرخ
 ز آب روی تو شد آبروی مرجان سرخ
 تو آن گلی که^۷ به بستان^۸ عشق روز ازل ۱۲۷۰
 ز رشک^۹ داغ تو شد لاله را گریبان سرخ^{۱۰}

۱. ت و ه: از. ۲. ه: درون خانه من شد.

۳. ت: پاش.

۴. ت: حجب. ل: محبوب، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

۵. ت: بنار.

۶. نسخه اصلی: خان، تصحیح از نسخه ت و ه به عمل آمد.

۷. ت: «که» ندارد. ۸. ت: به گلستان.

۹. ت: اشک. ۱۰. ه: لاله گریبان سرخ.

قسم به پرتو حسنت^۱ که دیده خورشید
 ندیده مثل لب لعل، در بدخشان سرخ
 فشانده خون دل از دیده آن قدر^۲ مخفی
 به جست و جوی تو در ره که شد بیابان سرخ

۲۰۸

تا آتش سودای تو ما را به سر افتاد
 جز نقش خیالت همه چیز از نظر افتاد
 نازم به خدنگ ستم ناز که هر گه^۳
 از شست^۴ نگه رفت برون^۵ بر جگر افتاد
 شد^۶ رشک گلستان ارم وادی هجران ۱۲۷۵
 بس خون^۷ دل و^۸ دیده که از چشم تر افتاد^۹

۲۰۹

باز از گریه^{۱۰} مرا کار به توفان افتاد وعده وصل ز بیدادی^{۱۱} هجران افتاد
 چشم بر راه تو بس گریه کنان بنشینم^{۱۲} لخت لخت جگرم از سر مژگان افتاد

۱. ه: به نور جبینت. ۲. ت: القد.
 ۳. ت: هر گه الهی. ه: ستم یار که هر گه. ۴. ت و ل: شست.
 ۵. ه: رفت درون. ۶. ت: بر.
 ۷. ت: جویی. ۸. ت: «و» ندارد.
 ۹. ت: پنج بیت دیگر به شرح زیر دارد که غالباً معانی آنها مشوش است.
 در هجر تو زین بیش خرابیات نیابد بی روی تو از دیده من خواب برافتاد
 از نشئه من دیده غمدیده جدا کن کشتی که فرو رفت به گرداب درافتاد
 فانوس مرا در بدن پیرهن باد پوشیده کتان، کس بر مهتاب درافتاد
 جان بر کف دست تو در این دامگه زلف کازادی چند از کف صیاد برافتاد
 مخفی نبود لایق دیدار تجلی چشمی که در آن اشک ز خوناب برافتاد
 ۱۰. ت: باز گریه. ۱۱. ت: بیدادی. ه: به بیداری، به نظر صحیح است.
 ۱۲. ه: گریه کنان برستم.

گر گرفتم ره وادی ز سلوکت^۱ چه عجب کار مجنون ز تغافل به بیابان^۲ افتاد
مخفی از دام غم آزاد نگردد هرگز
هر که در حلقه آن زلف پریشان افتاد

۲۱۰

۱۲۸۰ من و آن شعله آهی که در جان کباب افتد
من و آن ناله زاری که در دل^۳ اضطراب افتد
نباشد بوالعجب گر من ز عشقت مضطرب گردم
حرارت آب را در دل زعکس آفتاب افتد
زهر زنجیره موجی هلالی چهره بنماید^۴
ز رخسارت^۵ اگر عکسی شبی بر روی آب افتد^۶
ز بس آلوده جرمم، از این آلودگی ترسم
که هنگام سؤال از من ملک اندر عذاب افتد^۷
گره بندد به هر تاری، سر زلف پریشانی
به قصد صید مرغ دل، چو اندر پیچ و تاب افتد^۸
۱۲۸۵ زند بر آتش هجران، پر امید پروانه
به روی شمع بر مجلس ز پیراهن نقاب افتد^۹

۱. ه: وادی سلوکت. ۲. ت: همایان.
۳. ت: دل در. ۴. ت: نماید.
۵. ت: رخسار. ۶. ت: بیت چهارم است.
۷. ت: بیت پنجم است. ۸. ت: بیت سوم است.
۹. ت: بیت هفتم است. ه: به روی شمع هر مجلس ز پر آن نقاب افتد.

به ذوق بزم می‌نوشان شرر از شعله^۱ افزایش
 بر آتش قطره خونی که از سیخ کباب افتد
 شکیبایی^۲ شکیبایی، که در راه طلب مخفی
 کسی کو تیز رو^۳ باشد در این وادی شتاب افتد

۲۱۱

به سوی دلشدگان گر^۴ تو را گذر افتد به داغهای کهن آتش دگر افتد
 ز بس که آتش شوق تو در جگر دارم^۵ به جای اشک مرا شعله در نظر افتد
 ز بس که از غم ایام خون دل خوردم ز نوک^۶ هر مژه‌ام لختی از جگر افتد ۱۲۹۰
 هزار ناله برآید ز تربت فرهاد^۷ نسیم کوی تو را گر بر آن گذر افتد^۸
 من آن سمندر عشقم که گر بر آرم آه^۹
 ز سوز سینه من شعله در سحر افتد

۲۱۲

ز رویت پرتو نوری، اگر بر آستان افتد
 فغان روز رستاخیز^{۱۰} در کون و مکان افتد
 فروغ حسن اگر این است^{۱۱} و استغنا چنین باشد
 به اندک فرصتی آتش به جان انس و جان^{۱۲} افتد
 چو با اغیار بنشینم به کام خویش از^{۱۳} غیرت^{۱۴}
 مرا آتش میان شمع^{۱۵} اندر استخوان افتد ۱۲۹۵

۱. ت: شرار شعله، صحیح است. ه: سری از.
 ۲. ل: شکیبای. ت: «شکیبایی» ندارد.
 ۳. ت: کسی کویی تو را.
 ۴. ت: گرم.
 ۵. ه: ز بس که آتش شوق تو در نظر دارم.
 ۶. ت: به رنگ.
 ۷. ه: ز تربت مخفی.
 ۸. ه: این بیت آخر غزل است.
 ۹. ت: واه.
 ۱۰. ل: روز رست و خیز.
 ۱۱. ت: پست.
 ۱۲. ت: آتش به خان و مان.
 ۱۳. ت: در.
 ۱۴. ت: غربت. ه: عبرت.
 ۱۵. ه: مثال شمع.

فتاد^۱ آخر به رسوایی ز^۲ عشقم کار و می ترسم
که آخر راز پنهان در زبان مردمان افتد
به صد افسوس نومیدی^۳ ز عمر رفته یاد آرد^۴
چو مخفی را نظر بر چشمه آب روان افتد

۲۱۳

مرا بی تو^۵ نظر هرگه که بر گلزار می افتد
به دل آتش به سر سودا، به دیده خار می افتد
به این خوبی و زیبایی تو گر سوی چمن^۶ آیی
به پابوس^۷ تو گل بیخود ز نخل بار^۸ می افتد
نه گل باشد که می ریزد به صحن گلشن از گلین^۹ ۱۳۰۰
بُود خون دل بلبل که از منقار می افتد
مشو آزرده، گر افتد گره در رشته کارت^{۱۰}
چو راهب^{۱۱} را گره در رشته^{۱۲} زَنار می افتد
دل مردی به دست آور، اگر مرد رهی مخفی
که دلها را به دلها در حقیقت کار می افتد

۲۱۴

ز استغنا نگاهی گر^{۱۳} تو را بر ما نمی افتد
نمی رنجم، هما را سایه چون هر جا،^{۱۴} نمی افتد

- | | |
|--------------------------------------|--|
| ۱. ت و ه: کشید، به نظر مناسب تر است. | ۲. ت: رسوایی و. |
| ۳. ه: افسوس و نومیدی. | ۴. ت: یاد آور. |
| ۵. ت: به تو. | ۶. ه: تو هرگه در چمن. |
| ۷. ت: بیا بوس. | ۸. ت: نخل خار. ه: تو گل چون بیخود و سرشار. |
| ۹. ت: گلین از گلشن. | ۱۰. ت: سینه. |
| ۱۱. ت: راحت. | ۱۲. ت: سینه. |
| ۱۳. ل: چون. | ۱۴. ت: «جا» ندارد. |

چو از شست نگه ناگه گشایی ناوک نازی^۱
 درون سینه^۲ ما، چون که^۳ دیگر جا نمی افتد
 خیال عشق از چشم^۴ نمی آید از آن بیرون
 که در عالم دُر مکنون به هر^۵ دریا نمی افتد ۱۳۰۵
 ز هجران شد قد مخفی مثال حلقه مویی^۶
 دلی از قوت شوق هنوز از پا نمی افتد

۲۱۵

تو و^۷ آن جام استغنا که در کوثر نمی گنجد
 من و آن باده عشقی که در ساغر نمی گنجد
 به پیش آن قد موزون، نه من تنها شدم مجنون
 ز عشقت شعله ای در سینه آذر نمی گنجد^۸
 مکن بیهوده آزارم^۹ نصیحت گو^{۱۰} چه میدانی
 که آب دیده عاشق به بحر و بر نمی گنجد^{۱۱}
 نه از دنیا خسی^{۱۲} دارم نه پروای کسی دارم
 دلی^{۱۳} دارم سراسر غم، غم دیگر نمی گنجد ۱۳۱۰
 نهم در هر نفس داغی از آن بر دست دل مخفی
 که سودای جنون دیگر مرا در سر نمی گنجد

۱. ت: چو از شست نکه ناوک کشایی ناوک تازی. ۲. ت: «سینه» ندارد.

۳. ت: چون نکه. ه: ماجو که.

۴. ت: چشم.

۵. ت و ه: به خر.

۶. ت: حلقه نی خالی. ه: حلقه قوسی.

۷. ت: بود. ه: من و.

۸. ت: بیت سوم است.

۹. ل: آزادم.

۱۰. ت: رصحت گو.

۱۱. ت: بیت دوم است.

۱۲. ت: خسی.

۱۳. ت: دل.

۲۱۶

چنانکه در حرم^۱ خاص کس نمی گنجد درون سینه تنگم نفس نمی گنجد
 به هر دیار که فریاد عشق برخیزد دگر نشستن فریادرس نمی گنجد^۲
 درآ، ز گردن محمل برآور ای لیلی که در طریق محبت، جرس نمی گنجد^۳
 نهاده پای خیال تو تا به خانه دل مرا به دیده، خیال^۴ هوس نمی گنجد
 گرفته تنگ چنانم غم تو در آغوش که مرغ روح مرا در قفس نمی گنجد^۵
 به ذکر آن لب شیرین لب ادب بگشای^۶ که با حلاوت ایمان مگس نمی گنجد
 شراب عشق کشد برملا از آن مخفی^۷
 که در بلاد محبت عسس نمی گنجد

۲۱۷

ز بس توفان اشک از گریه ام در چشم تر پیچید
 نفس در دل کند تنگی و آهم در جگر پیچید
 برآرد دود آهم سر اگر از^۸ سر مکن عیم ۱۳۲۰
 که بر خود عشق پیچان در بهاران بی خبر پیچید^۹
 رضا را با قضا درده که بس امر محال است این
 که از تدبیر دست ما، سر دست قدر پیچید
 از آن گردد نیاز من نیازت هر زمان^{۱۰} افزون
 که صید تازه زیر دام برخود بیشتر پیچید

۱. ت: چنان در حرف. ۲. ت: بیت سوم است. ۳. ت: دگر نشستن فریادرس نمی گنجد. ۴. ت: بگشا. ه: بگشاد. ۵. ت: «از» ندارد. ۶. ت: چنان در حرف. ۷. ت: بیت سوم است. ۸. ت: بگشا. ه: بگشاد. ۹. ل: که بیخود عشق بی جان در بهاران هر سحر پیچید. ه: که بیخود عشق بی جان در بهاران سحر پیچد، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد. ۱۰. ت: نیازت هم بر آن. ه: به نازت هر زمان.

کند صید^۱ بسی دلها چو صیاد مه حسنت
 به قصد^۲ صید بگشاید سر زلف دگر^۳ پیچید
 ز هندو بوی کفر آید اگر در هر نفس خود را
 به آب زندگانی شوید و در مشک^۴ تر پیچید
 ز اشکم^۵ چهره گلگون شد، نماز شام را ترسم^۶
 که مخفی، شعله آهم بناگه^۷ در سحر^۸ پیچید

۱۳۲۵

۲۱۸

دلی که محرم درد تو دلربا^۹ گردد چه سان به مردم بیگانه آشنا گردد
 ز درد داغ^{۱۰} جدایی دل فلک سوزد^{۱۱} در آن زمان که دلی از دلی^{۱۲} جدا گردد
 به هر دیار که گرد بلا برانگیزد مرا به دیده امید توتیا گردد
 مکن تکبر جاه و مناز^{۱۳} بر دولت که از ادای مخالف غنی گدا گردد
 من و محبت و در سر هوای سودایی
 که سایه اش به سرم سایه هما گردد

۱۳۳۰

۲۱۹

من و آن^{۱۴} حلقه زلفی که زنجیر صبا گردد
 دل و آن پرتو^{۱۵} حسنی که عالم را ضیا گردد

- | | |
|---------------------|--|
| ۱. ت: جهد. | ۲. ت: به قید. |
| ۳. ت و ه: کمر. | ۴. ت: خشک. |
| ۵. ت: اشک. | ۶. ت: زان برهم. |
| ۷. ت: بیا که. | ۸. ت: سحر. |
| ۹. ت: دل رها. | ۱۰. ه: ز داغ درد. |
| ۱۱. ت: سرزد. | ۱۲. ت: در آن زمان که بی زر دلی جدا گردد. |
| ۱۳. ت: جاه و نیاز. | ۱۴. ت: او. |
| ۱۵. ه: دلی آن پرتو. | |

بنازم زلف خوبان را که بهر سایه افکندن
 گهی سنبل^۱ شود بر رو^۲ گهی بال هما گردد^۳
 مکش داروی بینایی صبا بیهوده در چشمم
 که در چشم گرفتاران غباری توتیا^۴ گردد
 نیاید بوی پیراهن به غیر از جانب یوسف
 تمام عمر^۵ اگر یعقوب دنبال صبا گردد
 سپردم دل به سودایت که شاید با نوا گردم ۱۳۳۵
 چه دانستم کزین سودا دلم هم بینوا گردد
 نه با بیگانه بنشیند نه با خویشش بود الفت
 دلی کوبا سر زلف پریشان آشنا گردد
 ز تأثیر جنون مجنون چنین مشهور عالم شد
 رسد با کیمیا چون مس وجودش کیمیا گردد
 به کام خویشتن مخفی محال است اینکه بنشیند^۶
 کسی کز همنشین خود به ناکامی جدا گردد

۲۲۰

دلم تا کی چو پروانه به گرد شمع غم گردد
 شرار شعله آهم به فرق سر علم گردد
 نیاید شعله‌ای تحریر از شوق^۷ غم هجران ۱۳۴۰
 محرر هر^۸ سر انگشتم، اگر^۹ مثل قلم گردد
 نگرده راست ای مخفی نهال قامتی هرگز^{۱۰}
 به هنگام طفولیت چو تار زلف خم گردد

- | | |
|------------------------------------|---------------------------------------|
| ۱. ت: سیلی. | ۲. ت: در. |
| ۳. ت: غزل فقط همین دو بیت را دارد. | ۴. ه: غبار توتیا. |
| ۵. ه: همه عمری. | ۶. ه: آنکه بنشیند. |
| ۷. ت و ه: شرح، صحیح است. | ۸. ت: بر. |
| ۹. ه: محرر بر سر انگشت گر. | ۱۰. ت و ه: کز غم. به نظر صحیح تر است. |

۲۲۱

من و آن شعله آهی که شمع انجمن گردد
 من و آن ناله زاری که زب صد چمن گردد
 ز بس گریم^۱ شب هجران من تنها ز تنهایی^۲
 ز خون دیده دامانم به از رشک چمن گردد^۳
 پریشان خاطری هستم^۴ ز سودای سر زلفی
 که چندان می‌کنم جمعی، پریشانتر ز من گردد^۵
 تویی آن شمع رخساری که هر جا چهره بگشایی^۶
 چو پروانه به گرد آن^۷ دل صد مرد و زن گردد^۸ ۱۳۴۵
 به گلشن عندلیبان را سحرگه در فغان آرد
 دل غمدیده‌ام هر گه که^۹ همراه^{۱۰} سخن گردد
 چو نکته^{۱۱} از خط هستی^{۱۲} قدم بیرون نه ای مخفی
 دلت^{۱۳} پرگاروش تا کی به گرد خوشتن گردد

۲۲۲

مرا اندوه و^{۱۴} غم هر دم، فزون از پیش^{۱۵} می‌گردد
 زمانه بی سبب برئه^{۱۶} بساط خویش می‌گردد

۱. ت: کرم. ۲. ت: بنهاد پنهانی.

۳. ت: خون دیده نه از اشک چمن گردد، بیت چهارم است.

۴. ت: پریشان خاطر هستم. ه: پریشان خاطری دارم.

۵. ت: که هر چند می‌کنم پنجش پریشان سر ز من گردد، بیت دوم است.

۶. ت: بگشاید. ه: چو پروانه بلاگردان.

۷. ت: بیت سوم است. ۸. ت: هرگز.

۹. ت: بهتر از. ه: همراه. ۱۰. ت: چو نقطه.

۱۱. ت: شبی. ۱۲. ت: لب.

۱۳. ت: «و» ندارد. ۱۴. ه: بیش.

۱۵. ت: سر.

به سینه آتشی دارم که گر نبض مرا بیند
 طیب مهربان را دست حکمت ریش می‌گردد
 مکن آزار من ناصح، که مجروح محبت را ۱۳۵۰
 ز کاوشهای هر ساعت جراحت بیش می‌گردد
 فلک را^۱ باوجود این قدر سامان خودرایی
 اگر یک دم نگردد در به در درویش می‌گردد
 ندانم بعد از این مخفی چه آرد بر سرم طالع
 که اکنون نوش برعکس مرادم، نیش^۲ می‌گردد

۲۲۳

غم زمانه ندانم چه مدعا دارد که روز و شب به تکاپو قفای ما دارد
 ز سینه ناله زارم به لب^۳ نمی‌آید شکسته^۴ بس به کف پای، خارها دارد
 دلم ز گریه بیداد از^۵ جفای فلک نهان ز دیده^۶ خونبار، دجله‌ها دارد ۱۳۵۵
 ز گریه دیده نداند^۷ تفاوت^۸ شب و روز مرا فراق ز وصل تو تا جدا دارد
 ز زخم ناوک نازت نهان به هر سویی روان ز خون دلم دیده چشمه‌ها^۹ دارد
 دلم ز مزده^{۱۰} وصلت شکفته می‌گردد نسیم کوی تو خاصیت صبا دارد
 چه مقصد است ندانم مه^{۱۱} تو را مخفی
 که خفته^{۱۲} سوی تو^{۱۳} هر دم نظاره‌ها دارد

- | | |
|-------------------|---------------------|
| ۱. ت: فلک هم. | ۲. ت: بیش. |
| ۳. ت: عبث. | ۴. ت: شکفته. |
| ۵. ه: بیداد و از. | ۶. ه: نهان به دیده. |
| ۷. ت: دیده ندارد. | ۸. ت: تفاوتی. |
| ۹. ه: چشمها. | ۱۰. ت: سر. |
| ۱۱. ت: حقه. | ۱۲. ت: به بوی تو. |

۲۲۴

نه اگر سر تعشوق^۱ سر زلف یار دارد سر سنبل پریشان زچه تار تار دارد^۲ ۱۳۶۰
 به یکی نباخت نردی سر زلف برد دلها^۳ به خدا که داو گرمی^۴ نه چنین قمار دارد
 شب عیش باده کم کن^۵ به هوای کامرانی که نماز شام مستی سحر خمار دارد
 به چه خوشدلی بخندد لب غنچه امیدم که هزار^۶ خار حسرت به دل فکار^۷ دارد
 به هوای شادمانی بنشین^۸ شکفته مخفی
 که هنوز محنت و غم به دل توکار دارد

۲۲۵

فغان بلبلان امشب به هر گلشن اثر دارد
 مگر درد^۹ دلم آهی^{۱۰} به دنبال سحر دارد ۱۳۶۵
 به کین من کمر بسته مگر این بخت برگشته^{۱۱}
 که از روز دگر هر روز جانم را بتر^{۱۲} دارد^{۱۳}
 نجاتم^{۱۴} کی شود حاصل به آسانی، که شد عمری^{۱۵}
 ستم از روی قدرت، دست با من در کمر دارد^{۱۶}
 جفا جويا، ستمکارا،^{۱۷} حذر از آه مظلومان
 که تیر آه مظلومان نهان در سنگ اثر دارد^{۱۸}

-
۱. ت: به عشق. ۲. ت: سر سنبل پریشان و چه مار مار دارد.
 ۳. ت: نیکی ساحت به روی سر زلف و برد و تنها. ۴. ت: دادگیری.
 ۵. ت: کم کش، به نظر بهتر است. ه: کم خور. ۶. ت: مرا ز.
 ۷. ت: نگار. ۸. ه: منشین.
 ۹. ت: در دلم. ۱۰. ت: اسی.
 ۱۱. ت: به کین من کمر بست است مگر این چرخ سرگشته.
 ۱۲. ت: حاتم را بیر ه: حاله را بتر. ۱۳. ت: بیت چهارم است.
 ۱۴. ه: به جانم. ۱۵. ت: عمری من.
 ۱۶. ت: ستم از دست قدرت دست من تا در کمر دارد، بیت پنجم است.
 ۱۷. ت: جفا چون با ستمکاران.
 ۱۸. ت: که تیر آه مظلومان میان در سنگ دارد، بیت هفتم است.

گهی پروانه می سوزد، گهی شمع از جداییها
 به عالم هر که را بینی تو داغی^۱ بر جگر دارد^۲
 مگر چشم است^۳ سر تا پای این چرخ جفا پیشه^۴ ۱۳۷۰
 که هر جا می روم این کج نهادم در نظر دارد^۵
 شدم یعقوب هجران و نیامد بوی پیراهن
 پسر را نیست آن مهری که در خاطر پدر دارد^۶
 به کار کس نمی آید هنر^۷ مخفی در این عالم
 خر عیسی هنرمند^۸ است اگر در کیسه زر دارد^۹

۲۲۶

گرفتاری که منزل با نگارش^{۱۰} متصل دارد
 در اسلوب^{۱۱} محبت صد چو مجنون را خجل دارد^{۱۲}
 به دام سامری هرگز نگردد صید صیادی
 کسی کاندل سر زلف^{۱۳} نگاری مرغ دل دارد
 هواهای^{۱۴} خوش گلشن به بلبل باد ارزانی^{۱۵} ۱۳۷۵
 که این ویرانه ما هم هوای^{۱۶} معتدل دارد
 ز نخل آرزو مخفی امید ثمره ای باشد
 نهال زندگی تا ریشه^{۱۷} اندر آب و^{۱۸} گل دارد

- | | |
|--|------------------------------|
| ۱. ت و ه: داغ. | ۲. بیت دوم است. |
| ۳. ت: حنمت. | ۴. ت: جفا بشر. |
| ۵. ت: بیت سوم است. | ۶. ت: بیت ششم است. |
| ۷. ت: سر. | ۸. ت: برمند. |
| ۹. ه: گر. | ۱۰. ت: با بکارش. |
| ۱۱. ه: دل اسلوب. | ۱۲. ت: صد چومن هرانجمن دارد. |
| ۱۳. ت: کسی کاصد سر زلفی. | ۱۴. ت: هوای. |
| ۱۵. ه: هوای خوش گل و گلشن به ما هم باد ارزانی. | |
| ۱۶. ت: هوایی. | ۱۷. ت و ه: رشته. |
| ۱۸. ت: «و» ندارد. | |

۲۲۷

من و آن سر، که صد سودا ز جانان در بغل دارد
 من و آن دل، که صد ناوک ز مژگان در بغل دارد
 ز دست گر برون شد دل، مکن اندیشه ای^۱ بلبل
 به جای دل، اسیر عشق افغان در بغل دارد
 فلک را در فلک پنهان به دام عشق اندازد
 اداهایی^۲ که آن زلف پریشان در بغل دارد
 گل هر بوستانی^۳ را که بینی زیر پیراهن
 گسلستانی ز داغ یأس پنهان^۴ در بغل دارد^۵
 تو بی رحم و جفا جو و^۶ من آزرده می ترسم
 که آه سینه مجروح پیکان در بغل دارد^۷
 دو چشمم^۸ گریه آلود و^۹ دلم چون بید می لرزد
 که اشک دردمندان موج توفان در بغل دارد
 ز آه سرد مظلومان حذر مخفی، که پیراهن^{۱۰}
 به زهر آلوده^{۱۱} صد پیکان پنهان^{۱۲} در بغل دارد

۲۲۸

غم، طاقت یار^{۱۳} ما ندارد عیش توبه کار^{۱۴} ما ندارد
 شب بوس و کنار ما کند اشک^{۱۵} کس بوس و کنار ما ندارد

۱. ت: اندیشه بلبل.
۲. ت: بوستان.
۳. ت: بیت پنجم است.
۴. ت: جفاجور.
۵. ت: چشم.
۶. ت: چشم.
۷. ت: بیت چهارم است.
۸. ت: «و» ندارد.
۹. نسخه اصلی: آهی، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.
۱۰. ت: به زهر آلود.
۱۱. ت: نهان.
۱۲. ت: نکار.
۱۳. ت: دست تو کنار ما کند اشک.
۱۴. ت: «و» ندارد.
۱۵. ت: «و» ندارد.

در راه و فـا ز جا بـجنبد ^۱	هر پای که خار ما ندارد
بس مرغ دلم به سینه نالان	گر ناله هزار ما ندارد ^۲
ما بیهوده گوی ^۳ و جنگجویم ^۴	دوران سر و ^۵ کار ما ندارد ^۶
در ^۷ بانگ جرس اثر نباشد ^۸	چو ناله زار ما ندارد ^۹
بس شعله آه ما چراغی ^{۱۰}	گر لوح مزار ما ندارد ^{۱۱}
زاهد بنشین ^{۱۲} که لیلۃ القدر	نور شب تار ما ندارد ^{۱۳}
ماییم و دو ^{۱۴} کاسه گدایی ^{۱۵}	گر شاه به کار ما ندارد ^{۱۶}
ششدر ^{۱۷} شده زمانه ماییم	کس تاب قمار ^{۱۸} ما ندارد ^{۱۹}
دردسر بسی دماغی آرد	بزمی ^{۲۰} که خمار ما ندارد ^{۲۱}
دارد همه چیز و یک جو انصاف ^{۲۲}	افسوس که یار ما ندارد ^{۲۳}

مخفی من و گوشه قناعت

چون بخت نگار^{۲۴} ما ندارد

۲۲۹

کس حسن چو یار ما ندارد	زلفی چو نگار ما ندارد
پژمرده گلی ز خاک روید	ابری ^{۲۵} که بهار ما ندارد

۱. ت و ه: نجنبد، درست به نظر می آید.
۲. ت: بیت پنجم است.
۳. ه: بیهوده گوی، درست است.
۴. ت: جنگجویم.
۵. ت و ه: «و» ندارد.
۶. ت: بیت ششم است.
۷. ت: از.
۸. ه: اثر ندارد.
۹. ت: بیت یازدهم است.
۱۰. ت: ماجرای.
۱۱. ت: بیت هشتم است.
۱۲. ت: نشین.
۱۳. ت: بیت چهارم ندارد.
۱۴. ل و ه و ت: «دو» ندارد، قیاساً افزوده شده.
۱۵. ت و ه: ماییم و کاسه گدایی.
۱۶. ت: بیت هفتم است.
۱۷. ت: ششدر.
۱۸. ت: خمار. ه: قرار.
۱۹. ت: بیت نهم است.
۲۰. ت: بزم. ه: هرمی.
۲۱. ت: بیت دهم است.
۲۲. ه: دارد همه چیز، لیک انصاف.
۲۳. ت: دارد همه جر و نک به انصاف
۲۴. ت و ه: به کار، به نظر صحیح است.
۲۵. ت: ابری.

	ما نور دو چشم آفتابیم ^۱	خورشید عیار ما ندارد ^۲
۱۴۰۰	قاصد که به نامه می کند فخر	مکتوب دیار ^۳ ما ندارد ^۴
	خوبان به ^۵ نظاره ای برنجد	این ضابطه یار ما ندارد ^۶
	آینه ما ز عیب پاک است	دست آینه دار ما ندارد ^۷
	بی نور بود گر ^۸ آفتاب است	چشمی که غبار ^۹ ما ندارد ^{۱۰}
	ما بلبل باغ آرزویم ^{۱۱}	این باغ بهار ما ندارد ^{۱۲}
۱۴۰۵	رنگ از اثر حنا ^{۱۳} نگیرد	دستی که نگار ما ندارد ^{۱۴}
	ما ^{۱۵} آب کنیم زهره شیر	این بیشه شکار ما ندارد ^{۱۶}
	چون غنچه ^{۱۷} گل شکفته باد ^{۱۸}	هر دل که غبار ما ندارد ^{۱۹}
	در کشور حسن، اعتباری	جز نقش و نگار ما ندارد ^{۲۰}
	در باغ بهشت، عندلیبی	صوتی چو هزار ما ندارد ^{۲۱}
۱۴۱۰	با این همه زور رستم زال ^{۲۲}	دستی چو چنار ما ندارد ^{۲۳}

خاموش ز گفت و گوی، مخفی

طالع سر و^{۲۴} کار ما ندارد

- | | |
|-------------------------|-------------------------|
| ۱. ت: افت بیم. | ۲. ت: بیت چهارم است. |
| ۳. ت: و یار. | ۴. ت: بیت پنجم است. |
| ۵. ت و ه: خوبان ز. | ۶. ت: بیت ششم است. |
| ۷. ت: بیت سوم است. | ۸. ه: بود گر. |
| ۹. ت: عیار. | ۱۰. ت: بیت هشتم است. |
| ۱۱. ت: آرزویم. | ۱۲. ت: بیت نهم است. |
| ۱۳. ه: حیا. | ۱۴. ت: بیت دهم است. |
| ۱۵. ه: تا. | ۱۶. ت: بیت دوازدهم است. |
| ۱۷. ت: چون غنچه. | ۱۸. ه: شکفته باشد. |
| ۱۹. ت: بیت چهاردهم است. | ۲۰. ت: بیت دوازدهم است. |
| ۲۱. ت: بیت یازدهم است. | ۲۲. ل: رستم هند. |
| ۲۳. ت: بیت سیزدهم است. | ۲۴. ت: «و» ندارد. |

۲۳۰

ستم از حد گذشت آه سحر افراختن دارد^۱
 به زهر آلود تیر^۲ ناله ای انداختن دارد
 ستمکاران نمی دانم که را غارت کند امشب^۳
 سپاه^۴ ناله و آهم هوای تاختن دارد
 ببردی داد اول را فلک^۵ از من دغا کردی
 ز بهر امتحان یک بار دیگر باختن دارد^۶
 دل افسرده ام تا کی درون سینه ام باشد ۱۴۱۵
 چو گل پژمرده شد^۷ از دست خود انداختن دارد^۸
 اگر پروانه را سوزد پر و بالی عجب نبود
 در این آتش سراپا شمع جان بگداختن دارد^۹
 بنایی می نهی هر روز بر قصر امل از نو^{۱۰}
 ز بهر دین مخفی^{۱۱} خانه ای هم ساختن دارد
 تو را صرف غم دنیا تمام عمر شد مخفی
 به کار آخرت هم ساعتی پرداختن دارد

۲۳۱

من و آن نماز^{۱۲} شامی که ز پی سحر ندارد
 من و آه های سردی^{۱۳} که یکی اثر ندارد

۱. ت: ستم از حد گذشت ای انداختن دارد. ۲. ت: بزیر آلوده بری. ه: به زهر آلوده تیری.
 ۳. ت: ستمکاران نمی دانم اگر غارت گری این است.
 ۴. ل: پناه. ۵. ه: ببردی داد اول ای فلک.
 ۶. ت: بیت چهارم است. ۷. ت: «شد» ندارد.
 ۸. ت: بیت سوم است. ۹. ت: این بیت را ندارد.
 ۱۰. ت: بنای می نهی هر روز قصر اهل از و را. ۱۱. ه: ز بهر دین محقر.
 ۱۲. ت: آنماز. ۱۳. ه: من و آه سردی.

تو و شیوه تغافل، و ز زخمهای مفتی^۱
 ۱۴۲۰ که بریخت خون خلقی و دمش خبر ندارد
 ز سرشک^۲ دیده هردم، دُرِ لاله‌گون برآرم^۳
 چه کنم که بحر دیده بجز^۴ این گهر ندارد
 تو و بوستان حسنی که نسیم ره نیابد^۵
 من و ناله‌های زاری که به لب گذر ندارد
 بروای^۶ سرشک دیده ز خیال ناله بگذر
 که دگر ز ناتوانی هوس سفر ندارد
 دل من اسیر مخفی به بلای هجر تاکی
 بجز از هوای وصلت گنه دگر ندارد

۲۳۲

راز تسو کلامی ست^۷ که تفسیر ندارد
 ۱۴۲۵ ناز تسو بیانی ست^۸ که تقریر ندارد
 بشکست خرد خامه و بگرفت دواتم^۹
 در کینه کمال تسو که تحریر ندارد
 مسجود کواکب شدن یوسف و حسنت^{۱۰}
 روشن شده خوابی ست^{۱۱} که تعبیر ندارد
 صد سال در این ره نکند مرحله‌ای طی
 گر راهرو عشق تو شبگیر^{۱۲} ندارد

۱. ت: بود شیوه تغافل و زخمهای تیغی. ه: تیغی، شاید این طور درست باشد: «تو و شیوه تغافل تو و زخمهای تیغی»، کذا...
 ۲. ت: ز رشک.
 ۳. ت: لاله‌گون زارم.
 ۴. ت: چه کنم که بخر دیده به از، ه: دیده به از.
 ۵. ت: نیاید.
 ۶. ت: بروی.
 ۷. ت: کلام است.
 ۸. ت: پیام است.
 ۹. ت: بشکست خرد خانه و بگرفت دو آهم.
 ۱۰. ت و ه: یوسف حسنت، به نظر صحیح است.
 ۱۱. ت: خواب است.
 ۱۲. ت: شبیکر.

سودای سر زلف تو در سینه نهانی
 در پای دلی نیست که زنجیر ندارد
 ۱۴۳۰ از جنبش بادی چو تو را^۱ خانه خراب است^۲
 این خانه خراب^۳ این^۴ همه تعمیر ندارد^۵
 با^۶ عدل تو را گوش اجابت شنوا نیست^۷
 این^۸ ناله من پیش تو تأثیر ندارد^۹
 رنجیدن معشوق به غیر گنه یار^{۱۰}
 تقدیر الهی ست که تدبیر ندارد^{۱۱}
 در مذهب عشاق دم از عشق حرام است
 مرغی که هوای گل کشمیر ندارد
 مخفی، به خزان ساز که بستان تمنا
 چون نقش خیالی است که تصویر ندارد

۲۳۳

۱۴۳۵ گرباد صبا صد ره، پیغام به گوش آرد
 بی هوش محبت را، مشکل که به هوش آرد
 ساقی قدحی پر کن زان^{۱۲} باده که از عککش^{۱۳}
 در سینه ز بدمستی دل^{۱۴} را به خروش آرد^{۱۵}

- | | |
|--|---------------------|
| ۱. ت: برا. ه: که تو را. | ۲. ت: خانه مرآست. |
| ۳. ت: خرابیات. | ۴. ت: «این» ندارد. |
| ۵. ت: بیت هشتم است. | ۶. ه: یا. |
| ۷. ت: اجابت سوی ست. | ۸. ت: با. ه: یا. |
| ۹. ت: بیت هفتم است. | |
| ۱۰. ت: رنجیدن معشوق به معرکه از یار. ه: به غیر گنه از ناز. | |
| ۱۱. ت: بیت ششم است. | |
| ۱۲. نسخه اصلی: از آن، تصحیح از نسخه ت و ه به عمل آمد. | |
| ۱۳. ه: نسخه اصلی: عکس، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. | |
| ۱۴. ت: بد مستی د. | ۱۵. ت: بیت سوم است. |

من بنده آن زلفی کز سلسله آزاد آن
 در^۱ قید گرفتاری صد حلقه به گوش آرد^۲
 گر بزم طرب این است^۳ گنجایش آن^۴ دارد
 خورشید صراحی را^۵ پر کرده به دوش آرد
 مخفی به درون دل از آتش^۶ مایوسی
 تاچند تمنا را چون دیگ به جوش آرد

۲۳۴

به سینه آتش شوق تو تا وطن دارد
 دلم ز داغ محبت چمن چمن دارد ۱۴۴۰
 ز تیغ غمزه جانان درون سینه نهان
 چه زخمها که دل ناتوان من دارد
 ز دست جور حوادث دلم چو غنچه گل^۷
 هزار چاک به هر طرف پیرهن دارد
 به زیر خاک، تنم^۸ را چه حاجت کفن است
 شهید تیغ محبت ز خون کفن دارد
 دماغ جان به سخن تازه می کند مخفی
 میان زلف سخن نافه ختن دارد

۲۳۵

گرفتاری که داغ دل به زیر پیرهن دارد
 ز خون دیده دامان را^۹ به از رشک چمن دارد ۱۴۴۵

۱. ت: گر.
 ۲. ت: طرب است.
 ۳. ت: «آن» ندارد.
 ۴. ت: دل آرایش.
 ۵. ت: خاک کفن.
 ۶. ت: دلم چو غنچه شکفت.
 ۷. ت: دانان را.
 ۸. ت: بیت دوم است.
 ۹. ت: «آن» ندارد.

ز خان و مان چو بگذشتی چه درگلشن چه در گلخن
 گرفتار محبت هر کجا افتد وطن دارد
 کهن زالی ست این دنیا به مکاری که از هر سو
 نهان در زیر هر سنگی هزاران کوهکن دارد
 سزد^۱ صحرای محشر را که رشک گلستان گردد
 اجل پنهان^۲ به زیر خاک بس خونین^۳ کفن دارد
 دل غمدیده مخفی ز بار غم همی نالد^۴
 فغان از ناتوانیهای^۵ جان خویشتن دارد

۲۳۶

هر کجا فوج غم عشق شیخون دارد^۶ ۱۴۵۰
 پای خود عقل از آن سلسله بیرون دارد
 لاف دانش نزننی کز غم نادانیها^۷
 دل پرداغ تـه خاک، فلاتون دارد
 گشت تکرار بسی نامه عشق تو ولی^۸
 کس ندانست که این نامه چه مضمون دارد
 روز و شب دور فلک دست در آغوش من است
 الفت^۹ این است که به^{۱۰} من گردش گردون دارد^{۱۱}

۱. ت: سرو. ۲. ت: مهمان.

۳. ت: خون. ۴. ت: نالد.

۵. ت: ناتوانیها.

۶. ت: هر کجا موج غم عشق تو شبخون دارد. ت: شبی خو ندارد.

۷. ت: کز غم نادانی خود. ه: کز غم نادانی خود. ۸. ت: عشق بودی.

۹. ت: زلف. ۱۰. ت: «به» ندارد. ه: این است به.

۱۱. ت: بیت ششم است، مصراع، مشکل وزنی دارد.

ناقه گر کرد غلط ره به حرم^۱ باکی نیست
فیض صد کعبه سر تربت مجنون دارد^۲
می‌رسد دم زدن از عشق کسی را که مدام
دیده از گریه مستانه چو^۳ جیحون دارد^۴ ۱۴۵۵
دیده از اشک تهی زان نشود مخفی را
که شب و روز نظر بر دل پر خون دارد

۲۳۷

باز عشق آمد و^۵ آرام و قرار از ما برد
به نگاهی دل غمدیده ما از جا برد
عقل از کاسه سر^۶ پای اقامت برداشت
مشق سودای جنونم طرف صحرا برد
کشتی دیده من باز به توفان افتاد
سیل خوناب جگر ره به سوی دریا برد
درد آهم علم افراشت به ایوان فلک
رتبه کار مرا مشق جنون بالا برد ۱۴۶۰
مخفیا شعر دل آشوب تو چون مژده وصل
تیرگیهای دل از دیده ناینا برد^۷

۲. ت: بیت چهارم است.

۴. ت: بیت پنجم است.

۶. ت: سرا.

۱. ت و ه: راه حرم.

۳. ت: مستان چه.

۵. ت: آمده.

۷. ت: بیت این طور است:

مخفیا شد دل آشوب تو به مرده وصل تیرگی‌ها زدل از دیده ما بنا برد
شاید ترکیب «دل آشوب» به معنای به هیجان آورنده دل، اراده شده باشد. غزل فوق دو بار در نسخه ت
نوشته شده.

۲۳۸

در دلم تا کی خیال خام دنیا^۱ بگذرد
 بر سرم تا چند این آشوب سودا بگذرد
 بگذرد هر که که خیال عاقبت^۲ در خاطر
 شعله آه دلم از سقف^۳ مینا بگذرد
 بر محبت می فزاید بر^۴ سر بازار عشق
 بر سر عاشق ز رسوایی چو غوغا بگذرد^۵
 شب شود هر روز بر امید فردا روز من ۱۴۶۵
 حیف این^۶ عمری که بر امید فردا بگذرد
 بعد از این^۷ مخفی من و یأس دلی^۸ فارغ ز غم
 تا به کی عمر گرامی در تمنا بگذرد

۲۳۹

گر به گلشن بوی آن^۹ زلف پریشان بگذرد
 گل شود شرمنده و بلبل ز بستان بگذرد
 هر که بیند شمع روی و سنبل زلف تو را
 واله و شیدا شود از کفر و^{۱۰} ایمان بگذرد
 بس که در هجر تو گریم زار چون ابر بهار
 جای اشکم خون دل از جیب و^{۱۱} دامن بگذرد

- | | |
|---|----------------|
| ۱. ه: خیال جام و مینا. | ۲. ت: عافیت. |
| ۳. ت: شفقت. | ۴. ت: در. |
| ۵. ت: بر سر عاشق ز رویت هر چه غوغا می رود ه: چه غوغا بگذرد. | ۷. ت: بعد زین. |
| ۶. ت: زین. | ۹. ت: بویی از. |
| ۸. ت: من یأس دل. | ۱۱. ت: در جیب. |
| ۱۰. ت: «و» ندارد. | |

بیم رسوایی و عشق، این غایت دون هست است^۱

هر که صدی عشق شد، باید که از جان بگذرد
مخفیا آه و^۲ فغان چيست چندین، لب ببندد
حیف باشد ناله کز چاک گریان بگذرد

۲۴۰

بر سینه ز بس^۳ درد و غم هجر جفا کرد از ناله فرو ماند دل و ترک وفا کرد
شب دیده به دل قطره خونی نگذارد^۴ ای هجر چه گویم که به من گریه چه ها کرد
در راه طلب، همزه ما کس نتواند غم بدرقه و غصه، قضا رهبر^۵ ما کرد
بلبل به چمن ناله حسرت^۶ زده دارد
گل باز مگر دست در آغوش صبا کرد

۲۴۱

از درد دلم مرغ هوا^۷ را که خبر کرد در باغ غم^۸ باد صبا را که خبر کرد
بخت سیهم^۹ بود نهان از نظر خلق شب را که نشان داد غذا^{۱۰} را که خبر کرد
بر هم شدن زلف تو جمعیت دل بود با شرم که این گفت و حیا را که خبر کرد^{۱۱}
با جور و جفا بود دلم را سر الفت^{۱۲} زین واقعه، ارباب وفا را که خبر کرد^{۱۳}
از روی و ریا بود جفای تو مبرا^{۱۴} غماز که شد، روی و ریا را که خبر کرد^{۱۵}

۱. ل: این غایت از دون همتی است. ه: بیم رسوایی عشق این عار از دون همتی است. تصحیح از نسخه
ت به عمل آمد.
۲. ت: «و» ندارد.
۳. ت: بر سینه من.
۴. ت: بگذاشت. ه: خونی نه نگه داشت.
۵. ت: ره سر.
۶. ت: حسنت.
۷. ل: نوا.
۸. ت: وز باد غم. ه: در باغ دلم.
۹. ت: سهم.
۱۰. ت: عزاء.
۱۱. ت: بیت هشتم است.
۱۲. ت: سر لطف.
۱۳. ت: بیت هفتم است.
۱۴. ه: از روی ربایی که جفایی تو مرا بود.
۱۵. ت: غماز که شد رو در باراکه خبر شد.

من بودم و اندیشه ز اقلیم قناعت^۱ که عرض به شه^۲ کرد و گدا را که خبر کرد^۳
مخفی، به تو در خواب نمودند دوایی
با درد چه کس گفت و^۴ بلا را که خبر کرد^۵

۲۴۲

عاشقان را همه دم مشق جنون باید کرد از دل اندیشه بیهوده برون باید کرد
گر به لب تشنه خون است و دلم قطره خون دیده حیران، که درین واقعه چون^۶ باید کرد^۷
۱۴۸۵ رفت هنگام گل و غنچه داغم نشکفت^۸ گریه چون ابر بر این بخت زبون باید کرد^۹
دیدن یار به اغیار ز مردی نبود زن که از خانه بدر^{۱۰} رفت برون باید کرد
رفت مخفی خرد از دست و جنون کار نساخت^{۱۱}
بعد از این بهتر از این مشق جنون باید کرد

۲۴۳

معشوق اگر ز خوبی اندازه گم نمی کرد صحاف عشق هرگز شیرازه گم نمی کرد
ساقی اگر ندادی^{۱۲} ساغر به دست مستان یک دل اگر تمنا^{۱۳} خمیازه گم نمی کرد
۱۴۹۰ لیلی اگر نبودی خواهان^{۱۴} وصل مجنون راه حرم به وادی جمازه گم نمی کرد
رفتی ز سینه بیرون مرغ دلم شب هجر گر در هوای وصلت دروازه گم نمی کرد
نادان اگر نبودی^{۱۵} در ملک هند مخفی
اجزای عمر خود را شیرازه گم نمی کرد

- | | |
|--|-------------------|
| ۱. ت: من بودم و اندیشه تسلیم قناعت. ه: اندیشه اقلیم قناعت. | ۲. ت: عرض شد. |
| ۳. ت: خبر شد. | ۴. ه: «و» ندارد. |
| ۵. ت: خبر شد. | ۶. ت: خون. |
| ۷. ت: بیت سوم است. | ۸. ت: بشکفت. |
| ۹. ت: بیت دوم است. | ۱۰. ت: برون. |
| ۱۱. ت: از دست جنون که تو را. | ۱۲. ت و ه: بدادی. |
| ۱۳. ت و ه: یک دل در این تمنا، به نظر بهتر است. | ۱۴. ت: جویان. |
| ۱۵. ت: نمی بود. | |

۲۴۴

تو گر از روی معشوقی می اندر جام خواهی کرد
 جهانی را به عاشق پیشگی بد نام خواهی^۱ کرد
 اگر آیین ناز این است، این طرزی که تو داری^۲
 تو کار صد مسیحا را به یک دشنام خواهی کرد
 کمند زلف اگر دام است و^۳ آن خیال سیه دانه^۴
 بسی مرغ دل و جان را اسیر دام خواهی کرد
 ۱۴۹۵ عنان ناز^۵ کمتر کش خدا را جانب وادی
 که از جذب محبت و حشیان را رام خواهی کرد
 غم مهجوری و دوری نمی گنجد به صد نامه
 مگر مخفی به همراه صبا پیغام خواهی کرد

۲۴۵

چند نخل آرزویم خار غم بار آورد
 تا به کی این گلستانم جای گل خار آورد
 همچو یوسف رو به دیوارم^۶ در این زندان غم
 غمگساری کو که با من^۷ رو به دیوار آورد
 در ازل تقدیر یوسف با زلیخا رفته بود
 ۱۵۰۰ ورنه شاهی را گدایی کی به بازار^۸ آورد^۹

۱. ت: خواهد.

۲. ت: این طوری که کر دارد. ه: و این طرزی که تو داری.

۳. ل: «و» ندارد. ۴. ت: حال دارو.

۵. ل و ت: عنان ناز را، از روی نسخه ه تصحیح شد.

۶. ت: به دیدارم. ۷. ت: غم کشایی تو که باشد.

۸. ت: به نار. ۹. ت: بیت پنجم است.

ناله کی خیزد به غیر از نشئه درد دلی^۱
 زخمه‌ای مضراب قانون را به گفتار آورد^۲
 بس که کردم ناله امشب زخم دل ناسور شد
 کو مسیحا تا دواى درد بیمار آورد^۳
 وادی آوارگی مخفی گلستان می‌کنم
 بس که خوناب^۴ جگر چشم گهربار آورد

۲۴۶

باز سودای جنونم بر دماغم می‌خورد
 ناخن آشفته‌گی بر زخم داغم می‌خورد
 ۱۵۰۵ رو به هر سو آورم از منجنیق روزگار
 سنگ طفلان همچو مجنون بر دماغم می‌خورد
 تیره‌بختی بین که اندرخانه وهم خیال
 سیلی باد حوادث بر چراغم می‌خورد
 بس ضعیفم کرده غم از من نمی‌ماند^۵ نشان
 خون دل چندان که در فکر سراغم می‌خورد
 می‌رود بی اختیار^۶ از کف عنان اختیار
 هر کجا یاد^۷ محبت بر دماغم می‌خورد
 غنچه امید من مخفی جسان خواهد شکفت
 جای آب از دیده خون^۸ گل‌های باغم می‌خورد^۹

۱. ت: به غیر از نشئه درد ز دل. ه: نشئه روز ازل. ۲. ت: بیت سوم است.

۳. ت: بیت چهارم است. ۴. ت: خوناب. ه: خونتاب.

۵. ت: نمی‌آید، به نظر «نمی‌یابد» صحیح‌تر است. ۶. ت: احیاب را.

۷. ت: باد، درست است. ۸. ه: چون.

۹. ت: این بیت را ندارد.

۲۴۷

هر که روی طلب از^۱ خاک درت برگیرد خاک گردد به کفش گر به مثل زر گیرد ۱۵۱۰
تا به محشر^۲ بُود از باده شوق بیهوش هر که یک جرعه به یاد تو ز ساغر گیرد
سوزش سینه دلا از اثر آه^۳ مپرس^۴ که به یک شعله آن کون و مکان درگیرد
خواهم از سوز^۵ فراق تو نویسم، ترسم^۶ کآتشی^۷ در سخن و نامه و دفتر^۸ گیرد
مخفیا نیست دگر تاب و توانایی غم
وای اگر^۹ چرخ، ستم را به من از سرگیرد

۲۴۸

مریض عشقم و ترسم طیب از نبض من گیرد^{۱۰}
ز گرمی تنم^{۱۱} آتش به دست خوشتن گیرد ۱۵۱۵
از آن نبض نمی بیند طیب^{۱۲} من که می داند
که از سوز جگر آتش مرا در پیرهن گیرد
مکن بی طاقتی چندی تحمل کن تو پروانه
که شمع از چهره افروزی بساط^{۱۳} انجمن گیرد^{۱۴}
ز آهم می جهد برقی ز سوز سینه و ترسم^{۱۵}
که چون برقی جهد از تیشه^{۱۶} اندر کوهکن گیرد^{۱۷}

-
- | | |
|--|------------------------------------|
| ۱. ت: هر که رو از طلب. | ۲. ت: مجرد. |
| ۳. ت: ناله. | ۴. ت: بپرس. |
| ۵. ت: شوق. | ۶. ت: برسم. |
| ۷. ت: کاتش. | ۸. ت: نامه او اختر. |
| ۹. ت: وای گر. | ۱۰. ت: نبض می گردد. |
| ۱۱. ت: رگمی اسم. | ۱۲. ت: از آن تیغم نمی بند طلعت. |
| ۱۳. ت: چهره آوردی بساط. ه: چهره افروزی نشاط. | |
| ۱۴. ت: بیت هشتم است. | ۱۵. ت: سینه در هم ه: سینه می ترسم. |
| ۱۶. ت: که خون سرخی جهد از پنبه. | ۱۷. ت: بیت سوم است. |

به گوش از تربت مجنون رسد تا حشر با لیلی^۱
 شهید عشق کی^۲ آرام در گور و^۳ کفن گیرد^۴
 ۱۵۲۰ سر جنگ است با^۵ مجنون از آن اهل شریعت را
 که در درس محبت نکته‌ها بر هر^۶ سخن گیرد^۷
 تُنک ظرفی بود ورنه شرار شعله آهم^۸
 ره آمد شد^۹ نظاره را بر مرد و^{۱۰} زن گیرد
 تو خواهی در فغان باشی و^{۱۱} خواهی بسته لب بلبل^{۱۲}
 محال است اینکه گل را باغبان اندر سخن گیرد
 زبان در کام کش مخفی و پای صبر در دامن
 که آخر پنجه شاه ولایت دست من گیرد^{۱۳}

۲۴۹

من و عشقی کزان آتش به شمع جان من گیرد
 من و دستی که خار محتش^{۱۴} دامان من گیرد
 ۱۵۲۵ چنان شد روشنی در دهر ناپیدا که در دیده^{۱۵}
 چراغ روشنی از ظلمت زندان من گیرد^{۱۶}
 ز بس اشک ندامت ریختم از دیده می ترسم
 که عالم را میان^{۱۷} موج توفان من گیرد^{۱۸}

۱. ت: بکوش از مذهب مجنون به امر لیلی. ه: رسد یا حسرتا لیلی، به نظر بهتر می نماید.
۲. ت: بی.
۳. ت: «و» ندارد.
۴. ت: بیت چهارم است.
۵. ت: سر بشکست ما.
۶. ت: کبه بر سر. ه: نکته ای بر هر.
۷. ت: بیت پنجم است.
۸. ت: شعله را یم. ه: سینه آهم.
۹. ه: آمد شدن.
۱۰. ت: «و» ندارد.
۱۱. ت: «و» ندارد.
۱۲. ت: خواهی لب ازل.
۱۳. ت: این بیت را ندارد.
۱۴. ت: محنش.
۱۵. ت: جها شد روشنی درد هر ناپیدا که دید.
۱۶. ت: بیت چهارم است.
۱۷. ه: میاد.
۱۸. ت: بیت دوم است.

غریق بحر اندوه و^۱ به این امید خرسندم
 که شاید دست من بار دگر جانان من^۲ گیرد^۳
 ز سینه شعله آهی پزیشان کرده ام^۴ مخفی
 که شاید آتشی در خرمن هجران من گیرد

۲۵۰

تا به گلزار^۵ جهان آن گل رعنا سر زد
 رونق عشق فزون گشت^۶ و تمنا سر زد
 در عدم روز ازل طنطنه حسن تو بود
 که^۷ به میدان جهان این همه غوغا سر زد ۱۵۳۰
 جلوه حسن تو بر دامن^۸ کهسار گذشت
 آب و آتش ز دل و سینه خارا سر زد^۹
 پرتو حسن تو را^{۱۰} دید چو خورشید از دور
 بر در و^{۱۱} بام برآمد^{۱۲} به تماشا سر زد^{۱۳}
 تا مه اوج فلک دید فزون حسن تو را
 روز شد منفعل از فتنه، به شبها سر زد^{۱۴}

۱. ت: بحر اندوهم.
۲. ل: جانا به من.
۳. ت: بیت سوم است.
۴. ت: کردم.
۵. ت: بگلندار.
۶. ل: فزو گشت.
۷. ت: کر.
۸. ت: توتا بر من.
۹. ت: این مصراع، مصراع دوم بیت: «پرتو حسن ...» است.
۱۰. ت: تر توی حسن برار.
۱۱. ت: برآرو.
۱۲. ل: برآید.
۱۳. ل: این مصراع، مصراع دوم بیت «جلوه حسن ...» است.
۱۴. ه: این بیت را ندارد.

نه همین در کف موسی بُود اعجاز عصا^۱
 صد چو اعجاز فزون^۲ زان ید بیضا سرزد
 غنچه‌سان تا لب میگون تو خندان گردید ۱۵۳۵
 لعل از سنگ و زیم لؤلؤ لالا^۳ سرزد
 تا تو کردی به چمن نغمه سرایی^۴ مخفی
 نرگس و سنبل تر، از دل غبرا سرزد

۲۵۱

چنانم دل ز بیم مدعی در سینه می‌لرزد
 که طفل از روز شنبه در شب آدینه می‌لرزد
 ز بس از گردش گردون دون همت هراسانم
 دل عکسم^۵ درون سینه آینه می‌لرزد^۶
 ز ضعف^۷ ناتوانیها که از بخت زیون دارم
 مرا امسال^۸ دل از محنت پارینه می‌لرزد
 گرفت و گیر بیدادی نه طرز دشمن داد است^۹ ۱۵۴۰
 که مفلس^{۱۰} در پلاس و خرقه^{۱۱} پشمینه می‌لرزد
 به وقت عرض اگر دست^{۱۲} دلم لرزید معذورم
 که بیخود رعشه‌دار از رعشه دیرینه^{۱۳} می‌لرزد

۱. ت: به همین در کمر و موسی نور اعجاز عصا. ۲. ت و ه: عصا، بهتر است.
۳. ت: لعل رشک و نم لؤلؤلولا.
۴. ت: نغمه سرای.
۵. ت: خشکی.
۶. ه: دلم چون عکس آینه درون سینه می‌لرزد.
۷. ه: زضعف و.
۸. ل و ت: امثال، از روی نسخه ه تصحیح شد.
۹. ت: گرفت و گریه بیدادی، نظر بر دشمن داد است. ه: گرفت او گرز بیدادی به طرز دشمن داد است. در هر صورت معنی مشوش است.
۱۰. ت: فہلس.
۱۱. ت: خرقه و.
۱۲. ه: اگر دست و.
۱۳. ت: دبرنبه.

ز باد فتنه^۱ در گلشن ز چشم بلبلان پنهان^۲
 درخت بید مجنون را دل بی کینه^۳ می لرزد
 به زیر خاک اگر^۴ مخفی بیابد یک دم موری^۵
 ز عدل روزگار از تهمت گنجینه^۶ می لرزد

۲۵۲

چه کنی^۷ تو قصد ملکی که به تاختن نیرزد
 چه شوی تو گرم وادی که به ساختن^۸ نیرزد
 شود [ار]^۹ جهان مسخر چو سکندر^{۱۰} سراسر
 نهم بنای^{۱۱} قصری که به ساختن^{۱۲} نیرزد^{۱۳} ۱۵۴۵
 مکن آشنایی ای دل به کسی که نزد دانا^{۱۴}
 دو سه روز آشنایی به شناختن^{۱۵} نیرزد^{۱۶}
 شوم ار^{۱۷} چو شمع روشن به بساط^{۱۸} زندگانی
 به خدا که روشنایی به گداختن نیرزد^{۱۹}
 همه گوش شو مغنی^{۲۰} ز من این ترانه^{۲۱} بشنو
 که به غیر ساز سینه، به نواختن نیرزد

- | | |
|---|----------------------------|
| ۱. ت: ز یاد رفته. | ۲. ت: تنها. |
| ۳. ت: تنگینه. | ۴. ت: کر. |
| ۵. ت: سوزی. | ۶. ت: کنجیه. |
| ۷. ت: کسی. | ۸. ت: تاختن. ه: که شناختن. |
| ۹. ل و ت و ه: از، قیاساً تصحیح شد. | ۱۰. ت: بیک دارم. |
| ۱۱. ت: بیای. | ۱۲. ت: تاختن. |
| ۱۳. ت: بیت پنجم است. | |
| ۱۴. ت: مکن ای دل آشنایی به کسی که نرو دانا. ل: مرد دانا، اصلاح از نسخه ه: به عمل آمد. | |
| ۱۵. ت: نشناختن. | ۱۶. ت: بیت دوم است. |
| ۱۷. ل و ت: از، اصلاح از نسخه ه: به عمل آمد. | ۱۸. ت: نشاط. |
| ۱۹. ت: بیت سوم است. | ۲۰. ه: همه گوش شو تو مخفی. |
| ۲۱. ت: تو را به. | |

۲۵۳

شد بهار و غنچه‌ای از گلین ما سر نزد^۱
 بلبل‌ی جز مرغ دل در گلشن ما پر^۲ نزد
 ۱۵۵۰ پیش اهل دانش و بینش چون اینا بُود
 هر که بر چشم تمنای طلب نشتر نزد^۳
 اشک حسرت ریختم چندانکه در باغ امید
 غیر خار غم گیاهی زین گلستان سر نزد^۴
 گشت در زندان غم، چشم امید من سفید
 هیچ دست آشنایی^۵ حلقه‌ای بر در نزد^۶
 بی نصیب از کوثر است^۷ مخفی به روز^۸ رستخیز
 آنکه دست دوستی در دامن حیدر نزد

۲۵۴

شب هجران همین تنها نه از^۹ آهم زبان سوزد
 چنان نالم ز سوز دل که دل را مغز جان سوزد^{۱۰}
 ۱۵۵۵ حذر ای^{۱۱} ناله از آهم که از سوز جگر، آخر
 فغان عندلیبان رنگ گل در بوستان سوزد^{۱۲}
 مزن از ناز در جانم ز بهر سوختن آتش
 که پیش شمع، پروانه ز چشم خود نهان سوزد^{۱۳}

- | | |
|--|--|
| ۱. ت: نزد. | ۲. ت: سر. |
| ۳. ت: بیت چهارم است. | ۴. ت: بیت دوم است. |
| ۵. ت: آشنایی. | ۶. ت: بیت سوم است. |
| ۷. ت: کوثر. نسخه اصلی اشکال وزنی دارد. | ۸. ت: به ور. |
| ۹. ت: بهانه ار. | ۱۰. ت: جهان بالم ز سوز دل که دل گریبان سوزد. |
| ۱۱. ت: جدایی. | ۱۲. ت: گردد. |
| ۱۳. ت: این بیت را ندارد. | |

مشو مغرور بیدادی که در آیین عدل آخر

چراغ ظلم پنهانی^۱ متاع^۲ خان و مان سوزد
من آن پروانه عشقم که در بزم طرب، مخفی
به فانوس به جای شمع مغز استخوان سوزد

۲۵۵

گر سحر بوی^۳ از آن زلف دو تا برخیزد دل عشاق چو بلبل به نوا برخیزد
گر که در حلقه دام^۴ سر زلفی افتاد^۵ تا قیامت نتواند که ز جا برخیزد ۱۵۶۰
رفت گر^۶ دیده چو یعقوب دل از پا منشین^۷ بو که یک بار دگر باد صبا^۸ برخیزد^۹
گر برانی نروم^{۱۰} از سر کویت هرگز هر که بنشست به مقصود چرا برخیزد^{۱۱}
خرمن انجم^{۱۲} افلاک بسوزد مخفی
آه سردی که نهان^{۱۳} از دل ما برخیزد

۲۵۶

فراقم تا به کی از دیده خوناب جگر ریزد سرشکم چند خونابش^{۱۴} دُر از^{۱۵} راه نظر ریزد
مروت می کند با من^{۱۶} غم هجران که بر زخمم فشاند^{۱۷} ریزه^{۱۸} الماس و آنگه نیشتر^{۱۹} ریزد ۱۵۶۵
خم میخانه جرمم^{۲۰} ز خون دیده لبریز است تَنک ظرفی کند ساقی اگر جام دگر ریزد

- | | |
|------------------------------|--------------------------------------|
| ۱. ت: نهانی. | ۲. ت: «متاع» ندارد. |
| ۳. ت: بویی، به نظر بهتر است. | ۴. ت: حلقه دامن. |
| ۵. ه: سر زلف تو افتاد. | ۶. ه: اگر. |
| ۷. ت: دل از پا منشین. | ۸. ت: با صا. |
| ۹. ت: بیت چهارم است. | ۱۰. ت: ز درم. |
| ۱۱. ت: بیت سوم است. | ۱۲. ت: انجمن. ه: انجم و. |
| ۱۳. ت: بتان. | ۱۴. ه: چند چون آتش ت: چند خون ز آتش. |
| ۱۵. ت: ار. | ۱۶. ت: باقی. |
| ۱۷. ت: باقی. | ۱۸. ت: زیر. |
| ۱۹. ت: بیشتر. | ۲۰. ت: حرم، ه: صبرم. |

به بلبل باد ارزانی گل و گلشن که پنهانی^۱ گل حسرت^۲ به دامانم ز مژگان چشم تر ریزد
 ز سینه آتشی^۳ دارم ز سوز داغ هجرانت که از تأثیر مکتوبم شرار^۴ از نامه بریزد
 تماشا کی توان کردن^۵ گلستان محبت را که آتش از زمین روید، و^۶ شبنم از شرر ریزد
 غنودن تا به کی مخفی سری^۷ بردار از بالین
 ۱۵۷۰ که فیض عالم بالا در آغوش سحر ریزد

۲۵۷

لب لعل تو خون^۸ ساغر و^۹ پیمانه می ریزد
 گل روی تو آتش در دل^{۱۰} پروانه می ریزد
 ز خال و خط^{۱۱} مهرویان مباحش ای مرغ دل غافل^{۱۲}
 که صیاد از برای صید پنهان دانه می ریزد
 به متقل^{۱۳} ز آتش دل شمع زان مستانه می سوزد
 که پنهان شعله از بال و پر پروانه می ریزد
 ز روی ناز^{۱۴} می دانم که قصد جان من دارد
 که بر من ناوک بیداد را مستانه می ریزد^{۱۵}
 ۱۵۷۵ نماند بعد از این رونق به دریا ابر نیسان را
 به دامان صدف از اشک بس دردانه می ریزد
 در این دیر کهن مخفی ز مجنون است^{۱۶} این آیین^{۱۷}
 که از هر سو ملامت سنگ بر دیوانه می ریزد

- | | |
|----------------------------------|-------------------|
| ۱. ت: بی تابی. | ۲. ت: حیرت. |
| ۳. ت: آتش. | ۴. ت: سر. ه: شر. |
| ۵. ت: تماشا کی کردن هم. | ۶. ت: «و» ندارد. |
| ۷. ت و ه: سرت. | ۸. ت: حو. |
| ۹. ت: «و» ندارد. | ۱۰. ت و ه: بردل. |
| ۱۱. ت: ز خط و خال. | ۱۲. ت: عاقل. |
| ۱۳. ه: به محفل، به نظر بهتر است. | ۱۴. ه: ز روی یار. |
| ۱۵. ت: میسر زد. | ۱۶. ت: مجونست. |
| ۱۷. ت: ایمن. | |

۲۵۸

ناوک ناز تو گر بر^۱ جگر ریش رسد جان غمدیده به مقصود دل خویش رسد
 شکوهام نیست ز بیگانه که بر جان و دلم هر جفایی که رسد از طرف خویش رسد
 گر شود قسمت محنت ز دبیران^۲ فلک کوکب بخت مرا از همه کس بیش رسد
 گر کند کلک قضا قسمت روزی از نو^۳ حصه خوناب^۴ جگر باز به درویش رسد^۵ ۱۵۸۰
 طی کنم^۶ اگر همه عالم ز پی منصب و^۷ جاه نیست ممکن که ز مقسوم ازل^۸ بیش رسد^۹
 رو تابم به خدا^{۱۰} از در غم گر همه عمر جگر ریش مرا کام دل از نیش^{۱۱} رسد
 بهر روزی^{۱۲} مکن اندیشه که مخفی آخر
 رزق مقسوم رسد گرچه پس و پیش رسد

۲۵۹

کسی که عاشق و خودبین خودنما^{۱۳} باشد همیشه بر در معشوق چون گدا باشد
 ز حسن روز فزون نور دیده^{۱۴} می گویم که گر به ناز کشی^{۱۵} عالمی، روا باشد ۱۵۸۵
 درید غنچه امید^{۱۶} صبح پیراهن رواست مرغ چمن را که بینوا^{۱۷} باشد
 چه ها که بر تو کنم ثابت از ستمکاری میانه^{۱۸} من و تو گر حکم^{۱۹} خدا باشد
 دل گرفته مخفی شکفته^{۲۰} می گردد
 ز نامه ای که در آن حرف آشنا باشد

۱. ت: تأثیر. ـ
۲. ت: دبران.
۳. ت: گر کند کلک قضا روزی تو از سر نو.
۴. ه: خوناب.
۵. ت: بیت پنجم است.
۶. ه و ت: کنی، به نظر بهتر است.
۷. ت: «و» ندارد.
۸. ت: اجل.
۹. ت: بیت چهارم است.
۱۰. ت: «به خدا» ندارد.
۱۱. ل و ت: پیش، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد.
۱۲. ت: رویی.
۱۳. ت و ه: عاشق خودبین و خودنما.
۱۴. ت: فزون تو دیده. ه: روز فزون تو دیده.
۱۵. ت: ناز کنی ه: که گر نثار شود.
۱۶. ت: غنچه و بیداد. ه: غنچه ز بیداد.
۱۷. ت: به نوا.
۱۸. ت: میان من.
۱۹. ه: حاکم از.
۲۰. ت: شکسته.

۲۶۰

محبت تا به وادی جنونم رهنما باشد دلم در قید زنجیر سر زلف دو تا باشد
 ۱۵۹۰ گشاید دیده گل را ببیند^۱ ناله بلبل اگر بویی ز پیراهن به همراه صبا باشد^۲
 بریدم از وطن الفت، به غربت^۳ زان گرفتم خو که در رسم وفا بیگانه به از آشنا باشد^۴
 ز ناکامی به درد دل نه من تنها^۵ گرفتارم به عالم هر که را بینی به دردی مبتلا باشد^۶
 مکن اندیشه ماضی، مشو در فکر مستقبل غنیمت دان همین دم را که هر دم^۷ کیمیا باشد
 چو تقدیر خداوندی برون از حد تدبیر است
 اسیر فکر غم مخفی کسی چندین چرا باشد

۲۶۱

۱۵۹۵ ز زلف عشق به گردن طناب اگر باشد چه باک^۸ بر رخ دلبر نقاب اگر باشد
 به غیر پرتو رویش^۹ نمی شود چشمی^{۱۰} درون خانه دل آفتاب اگر باشد
 مباد دیده^{۱۱} وصلت نصیب دیده من
 به دیده ام شب هجر تو خواب اگر باشد^{۱۲}

۲۶۲

به سینه گر غمت را جا نباشد به عالم کس چو^{۱۳} من تنها نباشد
 چراغ زندگانی از تو روشن چنین شمعی به محفلها نباشد^{۱۴}

۱. ت و ه: که ببیند. ۲. ت: بیت چهارم است.

۳. ت: به عرب.

۴. ه: که در تنهایی غربت خیالت آشنا باشد، بیت دوم است.

۵. ه: نه تنها من. ۶. ت: بیت سوم است.

۷. ه: که این دم. ۸. ت: پاک.

۹. ت: روشن.

۱۰. ت: جستی و در نسخه ه این طور است: به غیر پرتو حسنت نمی شود روشن، که کاملاً ساختگی است و تناسبی با الفاظ دیگر مصراع ندارد، شاید بتوان تصور کرد که مراد شاعر از «چشمی» به «چشم آینده»

و «چشم گیر» است. ۱۱. ه: مباد دیدن.

۱۲. ت: این بیت را ندارد. ۱۳. ه: به عالم همچو.

۱۴. ت: بیت سوم است.

به درد عشقت^۱ ای شوخ جهانسوز کسی را عقل پابر جا^۲ نباشد^۳
 بیا در چشم من چون دیده^۴ جاکن که بی تو مردمک را جا نباشد^۵
 ز بس نالم ز درد هجر مخفی
 چو من مرغی به گلشنها^۶ نباشد

۲۶۳

در بزم دردمندان ذوق طرب نباشد لذت شناس محنت، راحت طلب نباشد
 باید نهاد^۷ اول داغ غلامی عشق بر ناصیه که آنجا اصل و نسب نباشد
 خورشید عشق هر جای یک بار جلوه گر شد تا روز حشر آنجا تأثیر شب نباشد ۱۶۰۵
 لب تشنه تا کی ای^۸ خضر سرگشته بیابان آب حیات بهتر ز آب عنب نباشد
 در راه عشق مخفی مجنون صفت قدم نه
 کانجا مقام عشق است^۹ جای ادب نباشد

۲۶۴

یاد باغی که گلش^{۱۰} حلقه ماتم باشد نخل امّید ز خون مژه خرّم^{۱۱} باشد
 لب چه سان^{۱۲} در بغل^{۱۳} خنده گشایم^{۱۴} که مدام رونق کار من از اشک دمام باشد
 نروم از پی درمان و^{۱۵} نمیرم^{۱۶} ز الم گر دوا^{۱۷} بخش مرا عیسی مریم باشد ۱۶۱۰

۱. ه: عشق.

۲. ل: عقل و پا برجا. ت: ما بر جا، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

۳. ت: بیت چهارم است.

۴. ت: بیت دوم است.

۵. ت: نهان.

۶. ت: عشقت.

۷. ت: خورم.

۸. ت: لعل.

۹. ت: «و» ندارد.

۱۰. ت: کز دور.

۱۱. ه: بمیرم، به نظر مناسب تر است.

۱۲. ت: گلشن.

۱۳. ت: تا به کی.

۱۴. ت: گلشن.

۱۵. ت: چسبان.

۱۶. ت: نشانم.

رنج بیهوده چو بلبل مکش ای دل به عبث^۱ بهر آن گل که در او^۲ بوی وفا کم باشد
نکشد منت پژمردگی از غم مخفی
هر که را چشم پر از اشک چو شبنم باشد

۲۶۵

باز از سودای عشقم کار از تدبیر شد رشته فرزانی در پای دل زنجیر شد
عشق را نازم که هر جا سنگ زد^۳ بر شیشه ای خون دل در سینه سنگ از حرارت شیر شد^۴
۱۶۱۵ شد حریم دل مرا رشک نگارستان چین بس که نقش آرزو در خاطر م تصویر شد
کاروان عمر مخفی بار رحلت را ببست^۵
سر برآر از خواب غفلت موسم شبگیر^۶ شد

۲۶۶

مشق سودای جنونم باز^۷ دامنگیر شد رشته دانایی ام در پای من^۸ زنجیر شد
قطره خون بود دل در سینه آن هم آب شد همتی یاران^۹ که دل از کار و از^{۱۰} تدبیر شد
بس به حیرانی نهادم روی بر دیوار غم پیکر من ثانی اثنین رخ تصویر شد
۱۶۲۰ شد چنان کوتاه عمر عافیت در دور ما^{۱۱} کز فراق دیدن روی جوانی^{۱۲} پیر شد
مژده [ای] باد^{۱۳} صبا از ما به ارباب^{۱۴} نشاط کز سرشک ما زمین هند چون کشمیر شد

- | | |
|---|--|
| ۱. ت: لبث. ه: ای دل هرگز. | ۲. ت و ه: در آن. |
| ۳. ت: سنگ را. | ۴. ه: خون دل در شیشه سنگ حوادث شیرهند. |
| ۵. ت: رحلت به را بست. | ۶. ت: شبگیر. |
| ۷. ت: بار. | ۸. ه: پای دل. |
| ۹. ت: باران. | ۱۰. ت و ه: دل را کار از. |
| ۱۱. ت: در روزگار. | ۱۲. ت: جنونی. |
| ۱۳. ل و ت: مژده باد. ه: مژده ده باد، «ای» قیاساً افزوده شد. | |
| ۱۴. ت: از ماریاب. | |

شب گرو بردم^۱ به افغان از دل تنگ جرس هر که پهلویم نشست از ناله‌ام دلگیر شد
نیست امید رهایی تا به روز رستخیز^۲
خاک غربت هر که را در مهد دامگیر شد

۲۶۷

در تمنای لب مینا اگر^۳ ساغر کشد لخت لخت دل به یادت از دو چشمم برکشد
هر که بر یاد تو می نوشد^۴ بر آن باشد حلال کز^۵ درون کعبه مستی^۶ آید و ساغر کشد ۱۶۲۵
بس که با پروانه دارد کینه در دل تار^۷ شمع گر بسوزد انتقام خود ز خاکستر کشد
بوی خون آید از آن مأوای سودای جنون^۸ سبزه گر از^۹ تربت من بعد مردن سرکشد
هر که لب بر لب نهد جام محبت بآیدش
همچو مخفی می ز عکس شعله آذر^{۱۰} کشد

۲۶۸

خوشا آن دل که پابند سر زلف پریشان شد
چو غنچه دامنش پر خون، چو گل چاک^{۱۱} گریان شد
سر خود گوی میدان محبت کرده‌ام روزی^{۱۲}
که حسن تو سوار و اسب تاز و زلف^{۱۳} چوگان شد^{۱۴} ۱۶۳۰

۱. ت: کزو هر دم.
۲. ه: مخفی امید رهایی تا به روز حشر نیست.
۳. ت: در تمنایت لب بنیادگر. ه: در تمنای لب مینا اگر.
۴. ت: منو شد.
۵. ت: کر.
۶. ت: مستان.
۷. ت: یار. ه: باز.
۸. ت: از آن نار بوی کو ای جون.
۹. ت: سبزه کز تربت.
۱۰. ت و ه: او در.
۱۱. ه: چاکش.
۱۲. ت: محبت دست همت را.
۱۳. ه: تار زلف.
۱۴. ت: که حسن تو تئو از دست ما در راه چوگان شد، بیت سوم است.

مکش ای دل ز دامان محبت دست همت را
 که دست هر که شد کوتاه^۱ از این دامان پشیمان شد^۲
 ز بس خون جگر در هجر تو از دیده می ریزد
 بیا در کشتی چشمم نشین جانان^۳ که توفان شد
 مگر^۴ دیدی به خواب امشب خیال دوست ای^۵ مخفی
 که هر کس دید امروزت^۶ تعجب کرد و حیران شد

۲۶۹

هیچ که باد صبا را ره به باغ ما نشد
 تازه از بوی گلی^۷ هرگز دماغ ما نشد
 ۱۶۳۵ خون دل چندانکه بلبل^۸ ریخت بر^۹ طرف چمن
 یک گل خندان به گلشن همچو داغ ما نشد
 نشئه مستی چه سان باشد که از مینای بخت^{۱۰}
 غیر خون دل شرابی^{۱۱} در ایاغ ما نشد
 بس که دارد تیرگی بخت سیاه^{۱۲} ما شبی^{۱۳}
 از برای امتحان روشن چراغ^{۱۴} ما نشد
 مخفیا از بهر الفت در بساط روزگار
 کو غم و دردی که اول در سراغ^{۱۵} ما نشد

- | | |
|--|--------------------|
| ۱. ت و ه: هر که کوتاه شد. | ۲. ت: بیت دوم است. |
| ۳. ت: جانا. بهتر به نظر می رسد. | ۴. ت: وگر. |
| ۵. ت: دوست را، ه: جمال دوست را. | ۶. ت: آن روزت. |
| ۷. ت: گل. | ۸. ت: بدل. |
| ۹. ت: «بر» ندارد. | |
| ۱۰. ت: نشتر می به سامان ما شد که از پشیمانی بخت. | |
| ۱۱. ت: نرابی. | ۱۲. ت: بیا. |
| ۱۳. ت: بسی. | ۱۴. ت: شبچراغ. |
| ۱۵. ت: مراغ. | |

۲۷۰

شب گذشت و شمع می روشن به بزم ما نشد
 صبح شد در خواب غفلت چشم بینا و نشد^۱
 بر خمار آلود می آب است و^۲ بر مست^۳ آتش است^۴
 آب و آتش جز به^۵ بزم می کشان یکجا^۶ نشد ۱۶۴۰
 بوی یوسف کرد بینا دیده یعقوب را
 ورنه از باد صبا چشم کسی بینا نشد
 ظاهر و پنهان ز بهر^۷ خاطر در روزگار
 فتنه ای کوکان مکرر هر زمان^۸ برپا نشد^۹
 بی مربی هیچ کس در هیچ جا کاری نساخت
 بی مددکاری ابری قطره ای دریا نشد^{۱۰}
 نی مرا آرام در شهر و، نه در وادی قرار
 همچو من در عشق، مجنونی دگر^{۱۱} پیدا نشد^{۱۲}
 شد چنان مخفی دل از دستم که هر چه جستش^{۱۳}
 ۱۶۴۵ در درون سینه ام^{۱۴} نام و نشان پیدا نشد

۲۷۱

تا چشم تو فتنه جهان شد تیغ ستم تو جانستان^{۱۵} شد
 بشکفت^{۱۶} تو را چو غنچه لب^{۱۷} مرغ دل روح در فغان شد

۱. ت: چشم دل بینا نشد.
۲. ل: «و» ندارد.
۳. ه: بدمست.
۴. ت: ابسب.
۵. ت: «به» ندارد.
۶. ت: تنها.
۷. ت: پنهان مهر.
۸. ت: فتنه کوکان مکر از مرزبان.
۹. ت: بیت ششم است. ه: هر زمان پیدا نشد.
۱۰. ت: بیت چهارم است.
۱۱. ت: مجنون دیگری. ه: مجنون دگر.
۱۲. ت: بیت پنجم است.
۱۳. ه: شد چنان مخفی ز دستم دل که چندان جستش. ت: هر چند چمن.
۱۴. ت و ه: سینه زان.
۱۵. ت: جانفشان.
۱۶. ل: نشکفت.
۱۷. ت: بر لب.

شد سینه عاشقان نشانه تیرنگهت چو در کمان^۱ شد
 جان گشت اسیر شحنة^۲ عشق دل بند کمند مهوشان شد
 ۱۶۵۰ بی روی تو نوبهار^۳ ایام در دیده آرزو خزان شد
 از بس که ز هجر ناله کردم هر موی مرا سر زبان شد
 گفתי که ز غم بمیر مخفی
 المـنـهـلـلـه آن چنان شد

۲۷۲

در وفا آیین و رسم دوستداران را چه شد
 من اگر دیوانه گشتم، هوشیاران را چه شد
 روز نومیدی نمی پرسد ز حال من کسی^۴
 همنشینانم کجا رفتند و یاران^۵ را چه شد
 ۱۶۵۵ در گلستانِ تـمـنـا یک گل سیراب نیست
 تازه کاریهای ایام بهاران را چه شد
 ظلم و بیدادی^۶ این دوران دون از حد گذشت
 منجنیق چرخ و طرز سنگباران را چه شد^۷
 از زمین دل نمی روید گیاه خرمی^۸
 ابر رحمت را چه پیش آمد،^۹ و باران را چه شد^{۱۰}

۱. ه: در کسان.
 ۲. ت: پنجه.
 ۳. ت: تو هم بهار.
 ۴. ت: کشی.
 ۵. ه: رفتند یاران.
 ۶. ت: حلم بیدادی. ل: ظلم بیدادی، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
 ۷. ت: بیت ششم است.
 ۸. ت: خورمی.
 ۹. ه: چه آمد پیش.
 ۱۰. ت: بیت چهارم است.

نیست مجنونی که یابد رونق^۱ بازار عشق
 طره شبگون و حسن گلعداران را چه شد^۲
 از^۳ محبت ناله زاری همی آید^۴ به گوش
 مخفیا خارا^۵ شکاف کوهساران را چه شد^۶

۲۷۳

تا مرا^۷ زنجیر در پای دل دیوانه شد
 دوست، دشمن شد^۸ مرا و آشنا بیگانه شد ۱۶۶۰
 بس که با ما^۹ کرد بیدادی جفای روزگار
 قصه فرهاد و شیرین سربه سر افسانه شد
 همچو مجنون کار ما آخر به رسوایی کشید
 عاقبت ما را وطن در گوشه ویرانه شد
 جانفشانی کرد گر پروانه^{۱۰} با رخسار شمع
 شمع را هم عاقبت جان در سر پروانه شد
 از خممار آلودگی مخفی نمی آید برون
 هر که در^{۱۱} روز ازل دردی کش^{۱۲} پیمانه شد

۱. ه: که از وی رونق. ۲. ت: بیت پنجم است.

۳. ت: در.

۴. ه: ناله و زاری نمی آید، «نمی آید» به نظر مناسب تر است.

۵. ل: خار.

۶. این غزل حافظ را در نظر داشته است:

یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد

(دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و غنی، ص ۱۱۴).

۷. ت: تو را. ۸. ه: دوست شد دشمن.

۹. ت: من. ۱۰. ت: کرد پروانه که.

۱۱. ه: هر که از. ۱۲. ت: دردکش.

۲۷۴

۱۶۶۵ دوش دود هوسم باز به سر^۱ بر می شد
لب امید من از خون جگر^۲ تر می شد
باز سودای غم تازه جنون ساخته بود
نغمه شوق تو تا صبح مکرر می شد
چون جرس مرغ دلم ناله پریشان می کرد
هر نفس دفتر انفاس من ابتر^۳ می شد
با غمت^۴ ناله و دل^۵ دست و گریبان شده بود
مشق سودای تو بر هر دو مظفر می شد

۲۷۵

۱۶۷۰ غنچه^۶ لعل لب ت گر از تغافل بشکفد
گر صبا آرد نسیم^۷ پیرهن سوی چمن
بشکفم چون بلبل کز دیدن گل بشکفد
غنچه را دل در درون سینه چون گل بشکفد
بر دماغم می خورد از بی دماغی بوی گل
خاطر آشفته ام از نشئه مل^۸ بشکفد
غنچه طبعم نمی خندد به شورستان هند
همتی^۹ یاران که از گلزار کابل^{۱۰} بشکفد
پا به دامان تحمل کش که مخفی عاقبت
در بیابان لاله را دل از تحمل بشکفد

۲۷۶

بس که طفل آرزویم نوک خنجر می مکد
در گمان افتم که شاید شیر مادر می مکد

- | | |
|--|----------------|
| ۱. ه: باز با سرم. | ۲. ت: چون جگر. |
| ۳. ت: از بر. | ۴. ت: باعث. |
| ۵. ه: ناله دل. | ۶. ت: غنچه را. |
| ۷. ه: شمیم. | ۸. ت: نشه گل. |
| ۹. ل و ت: همت، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد. ۱۰. ت: همت باران که از گل ار کا کل. | |

حرف عشقت بر زبان در فکر^۱ هر کس بگذرد
 از زبان شعله لذت چون سمندر می مکد ۱۶۷۵
 از لب شیرین جانان هر که لب شیرین^۲ کند
 تا قیامت از لب خود شیر و شکر می مکد
 در ره کوی محبت از ملامت^۳ خارهاست^۴
 رهنورد عشق نوش^۵ از نیش^۶ نشتر می مکد
 مخفیا گردد به دولت شهسواری همرباب^۷
 کآب تیغ از دیده خوناب جوهر می مکد

۲۷۷

دوش در خواب من آن مایه طناز آمد^۸ مرغ دل در قفس سینه به پرواز آمد
 هر صدایی که ز پای نفس دل برخاست^۹ ناله برخاست^{۱۰} که آرام دلم باز آمد ۱۶۸۰
 گر نیاید^{۱۱} به کفم دامن وصل تو به سعی^{۱۲} شکرلله که غم هجر تو دمساز آمد
 گر رود جان، نرود از سر کویت مخفی
 خون دل خورده بسی تا به وطن باز آمد

۲۷۸

ز قانون طرب امشب مرا صوتی به گوش آمد
 که از تأثیر^{۱۳} آن مرغ دل من در خروش آمد

- | | |
|---|---------------------------|
| ۱. ت و ه: بر زبان فکر، به نظر بهتر است. | ۲. ه: هر که شیرین لب. |
| ۳. ت: ملاحظ. | ۴. ه: چاره نیست. |
| ۵. ت: توسن. | ۶. ت: ارزش. ه: نوش نیش و. |
| ۷. ت: همرباب. | ۸. ت: می آید. |
| ۹. ل: برخواست. | ۱۰. ت: برخواست. |
| ۱۱. ت: بیاید. | ۱۲. ت: بسی. |
| ۱۳. ت: تا شیر. | |

نشد ساقی به آسانی میسر باده گلگون
 بسی^۱ خون جگر خوردم که این آتش به جوش آمد
 ۱۶۸۵ فکنده به بود آن^۲ سر که از سودا بُود خالی^۳
 سر بی عشق نزد ما سراسر^۴ بار دوش آمد^۵
 از آن افتاده^۶ در گلشن ز مستی بی خبر نرگس
 که باد صبحدم امشب ز کوی می فروش آمد^۷
 ز جام غم چنان مستم^۸ که هر کس بیندم گوید
 عجب دیوانه‌ای مخفی به کوی می فروش آمد

۲۷۹

بیا که بی گل رویت به دیده آب نماند ز سوز آتش هجرت به سینه تاب نماند
 ز بس که خون جگر خوردم از پیاله چشم به بزم عافیت لذت شراب نماند
 ۱۶۹۰ صبا ز زلف تو بویی به^۹ صحن باغ آورد ز شوق روی تو یک غنچه در نقاب نماند
 نشست بر گل روی تو چون عرق ز حیا^{۱۰} بریخت رنگ گل و رونق گلاب نماند
 بیا بیا که ز بیداد هجر مخفی را
 به سینه طاقت صبر و به دیده خواب نماند

۲۸۰

بیا بیا که مرا تاب انتظار نماند
 عنان دل ز کفم^{۱۱} رفت و اختیار نماند

- | | |
|----------------------------|------------------------------|
| ۱. ه: ز بس. | ۲. ت: به بودن. |
| ۳. ت: جایی. | ۴. ت: سری عشق برد ما سر ابر. |
| ۵. ت: بیت چهارم است. | ۶. ه: افتاد. |
| ۷. ت: بیت سوم است. | ۸. ت: مستی. |
| ۹. ت: صبا ز زلف به روی تو. | ۱۰. ت: حنا. |
| ۱۱. ت: کف. | |

صبا بیا به تماشا که در حدیقه ما
 ز باد حادثه‌اش^۱ غنچه بهار نماند^۲
 فشانند خون دلم دیده آن قدر برخاک^۳
 ۱۶۹۵ که باغ عیش مرا حاجت بهار نماند^۴
 نشست ناوک بیداد بر دلم چندان^۵
 که فهم^۶ اهل قلم را سر^۷ شمار نماند^۸
 دلا ز گردش ایام بی‌قراری چیست
 چو دور خسرو و شیرین^۹ به یک قرار نماند
 ز گلستان مسرت^{۱۱} نشان مجو مخفی
 که غیر داغ دل و سینه فکار^{۱۲} نماند

۲۸۱

امید وصل اگر باشد دل از غم ریش کی ماند^{۱۳}
 گدا چون آشنا گردد به شه، درویش کی ماند
 کسی کو شد گرفتار سر زلف پریشانی
 ۱۷۰۰ دگر آن را چو^{۱۴} مجنون فکر کار خویش کی ماند
 جنون هر جا سخن راند ز سودای سر زلفی
 مجال گفت‌وگوی عقل^{۱۵} دوراندیش کی ماند

۱. ل و ت: که باد جاذبه‌اش، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۲. ت: بنابر نماند. ت: بیت چهارم است. ۳. ه: خون دلم آن قدر که اندر خاک.
۴. ت: بیت دوم است. ۵. ت: خندان.
۶. ه: که چشم. ۷. ه: دگر.
۸. ت: بیت سوم است.
۹. ت: و ل: خسرو و شیرین. تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۱۰. ت: چو دور حرفه برین. ۱۱. ت و ه: محبت.
۱۲. ت: بکار. ۱۳. ه: ز غم دل ریش کی ماند.
۱۴. ت: دل پر خون. ۱۵. ت: گفت‌وگو بی‌عقل.

تو خواهی سوده^۱ الماس ریز و خواه مرهم نه
جراحت چون شود ناسور، بیم از نیش^۲ کی ماند
کسی کز دست غم هر دم ز خون خود^۳ کشد^۴ جامی
چو مخفی هم نفس با عقل دوراندیش کی ماند

۲۸۲

دردم ز درد کوهکن افزون نوشته‌اند رزق مرا به دیده پر خون نوشته‌اند
دیوانگی ست^۵ سعی به تدبیر عقل و رأی آن را که سرنوشت چو مجنون نوشته‌اند
از حرف مدعای^۶ منجم نشان مخواه کاین راز سرنوشت به افسون نوشته‌اند
نازم به قدرتی که ندانست هیچ کس بر صفحه زمانه چه مضمون نوشته‌اند
مخفی به درد خو کن و درمان^۷ مجو ز کس^۸
کاین نکته در کتاب فلاتون نوشته‌اند^۹

۲۸۳

گر نه مجنونم، چرا ذوق جنونم داده‌اند در محبت گریه از حد^{۱۰} فزونم داده‌اند
گر نه افزون است عشق من ز فرهاد از چه رو صد هزاران کوه غم چون بیستونم داده‌اند
الفت همخانگی غم را به من امروزه^{۱۱} نیست آن سیه بختم^{۱۲} که جای شیر^{۱۳} خونم داده‌اند^{۱۴}

- | | |
|-------------------------|--|
| ۱. ت: سونس. | ۲. ت: ناصور هم از ریش. ه: ناسور هم از نیش. |
| ۳. ت و ه: خون دل. | ۴. ت: کند. |
| ۵. ت و ه: دیوانه گشت. | ۶. ت: مدعا ز. |
| ۷. ت: در من. | ۸. ت: کسی. |
| ۹. ت: بو سنتر ند. | ۱۰. ه: گریه چون از حد. |
| ۱۱. ت: غم در چمن امروز. | ۱۲. ت: سیه بختی ام. |
| ۱۳. ت: بر. | ۱۴. ت: بیت چهارم است. |

نیست تسکین دلم را بی نوای^۱ بلبلی نشئه آسودگی از ارغنونم داده‌اند^۲
شکوه از بیگانگان وز^۳ آشنایان چون کنم
مخفیا روز ازل بخت زیونم داده‌اند

۲۸۴

باز جمعند به گرد تو پریشانی چند^۴ لاف عشق تو زنند^۵ بی سروسامانی چند
تا به کی شمع صفت گرمی بازار کنی محو دیدار تواند^۶ عاجز و حیرانی چند ۱۷۱۵
بس که در هجر تو لخت جگر از دیده فشاند^۷ آورم^۸ تحفه به گلزار تو دامانی چند
تاب جور تو ندارند، خدا را بگذر^۹ بار دیگر ز سر جرم پشیمانی چند
رفت از دیده مخفی همه اطفال سرشک
راه کوی تو گرفتند پریشانی^{۱۰} چند

۲۸۵

ز خون دل جگر را وام کردند شراب عشق آن را نام کردند
دل و جان می‌گدازد آتش عشق هوسناکان خیال خام کردند ۱۷۲۰
خمار آلودگان باده عشق ربه جای باده، خون در جام کردند
حلاوت دیدگان شربت عشق ز زهر ناب شیرین کام کردند^{۱۱}
به قصد صید دلها نازنینان^{۱۲} سر زلف پریشان دام کردند^{۱۳}
محبت چاک زد دامان یوسف زلیخا را عبث بدنام کردند^{۱۴}

۱. ه: بینوایی. ۲. ت: بیت سوم است.

۳. ت: در. ۴. ت: یار جمعند تو در فکر پریشانی چند.

۵. ت و ه: زند، بهتر است زیرا مصراع پرش وزنی دارد.

۶. ت: تواند و. ۷. ت: فتاد، به نظر بهتر است.

۸. ت: آدم. ۹. ل: مگذر.

۱۰. ت: پشیمانی. ۱۱. ت: بیت ششم است.

۱۲. ت: نازنین نان. ۱۳. ت: بیت چهارم است.

۱۴. ت: بیت پنجم است.

۱۷۲۵ کسانی را رسد لاف محبت که جان تسلیم یک ابرام کردند
سرشک دیده را با آتش دل مرگب کرده هجران نام کردند
دگر مخفی چه فکر ننگ و نام است^۱
حریفان چون تو را بدنام کردند^۲

۲۸۶

دوش آبی بر رخ زردم ز چشم تر زدند
از گل گلزار عشقم دسته‌ای بر سر زدند
زاوّل شب، دیده و دل در^۳ خیال روی دوست
تا طلوع صبح از خون جگر ساغر زدند
مردم از لب تشنگی و تر نگرده کام و لب^۴ ۱۷۳۰
جام استغنای من بردند و در کوثر^۵ زدند
بس که می نالد^۶ دلم^۷ در سینه از اهل ستم^۸
داد من دادند و بر اعدای من خنجر^۹ زدند
هر که چون مجنون به وادی محبت سر^{۱۰} نهاد
بر سر خار مغیلان بهر آن بستر زدند^{۱۱}
از فروغ پرتو روی پریزادان چین^{۱۲}
آتش بی طاقتی در سینه آذر زدند

۱. ت: اگر مخفی چه فکر سنگ نامست.

۲. غزل عراقی را به یاد می آورد به مطلع:

نخستین باده کاند در جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

۳. ه و ت: با، به نظر بهتر است.

۴. ه: تر نکردم کام و لب. ل و ت: کام لب، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد.

۵. ل: و بر ساغر. ۶. ت: می نالید، درست تر است.

۷. نسخه اصلی: «دل»، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

۸. ت: اهل کرم. ۹. ت: صحر.

۱۰. ه و ت: پا. ۱۱. ه: نشتر زدند. ت: بیت هشتم است.

۱۲. ت: حُسن.

از در دیر و حرم از بس که حاجت خواستم
 قرعه کارم به عکس مؤمن و کافر زدند
 از درون کعبه مقصود نشنیدند^۱ جواب
 دردمندان محبت حلقه‌ها بر در زدند^۲ ۱۷۳۵
 تا بخوانم^۳ خطبه عشق تو را پنهان ز خلق
 در درون کعبه دل بهر من منبر زدند^۴
 بر دل ما در درون سینه از مژگان یار^۵
 نازنینان ناوکی^۶ بر ناوک دیگر زدند^۷
 تا نگردد واقف راه محبت هیچ کس
 شبروان زنجیر در پای^۸ دل رهبر زدند
 کوچ کن^۹ مخفی ازین وادی^{۱۰} که ارباب هنر
 خیمه وارستگی در وادی دیگر زدند

۲۸۷

آنان که به غیر از تو^{۱۱} به هم خانه نسازند با هیچ کس از محرم و بیگانه نسازند ۱۷۴۰
 مجنون صفتان جز ره وادی نشناسند در دهر بجز گوشه ویرانه نسازند
 ناصح ره خود گیر که مستان محبت^{۱۲} بیگانه عقلند و^{۱۳} به فرزانه نسازند
 دست من و دامان گلالان به قیامت^{۱۴} گر خاک مرا^{۱۵} به ساغر و پیمانه نسازند
 در عشق تو آتش به جگر در دل^{۱۶} مخفی
 عشاق تو با شعله چو پروانه نسازند

۱. ت: نسید لمر. ه: نشنیده، مصراع اشکال وزنی دارد.

۲. ت: بیت نهم است. ۳. ت: نخوانم، به نظر مناسب تر است.

۴. ت: بیت هفتم است. ۵. ه: ناز.

۶. ت: ناوک. ۷. ت: بیت دهم است.

۸. ه: بر پای. ۹. ت: کوهکن.

۱۰. ت: دردی. ۱۱. ت: آنان که بر از تو.

۱۲. ت: مستان خجلت. ۱۳. ت: «و» ندارد.

۱۴. ت: بضاعت. ۱۵. ت: تو را.

۱۶. ت و ه: به جگر زد دل، به نظر بهتر است.

۲۸۸

- جذبه‌ای خواهم^۱ که بر قلب پریشانم زند ۱۷۴۵
 آتشی در پنبه، داغی [بر] دل و جانم زند^۲
 سینه مالامال درد و دیده لبریز سرشک^۳
 کوجنونی تا که دستی در^۴ گریانم زند
 روبه هر وادی که آرم در ره آوارگی
 از قضا^۵ اندیشه‌ای دستی به دامنم زند^۶
 وه چه خوش باشد که برق تیشه فرهاد عشق
 آتشی^۷ در خان و مان کفر و ایمانم زند^۸
 کشتی عمرم رود در موج^۹ دریای خون^۹
 ناخدایی کو که دم از موج توفانم^{۱۰} زند^{۱۱}
 جان فدای نرگس مستانه‌ای،^{۱۲} کز روی ناز ۱۷۵۰
 بر جگر از یک نگه صد زخم پیکانم زند^{۱۳}
 هر زمان^{۱۴} مخفی خدنگ غمزه طناز من
 در درون سینه^{۱۵} دل زخم پنهانم زند

۲۸۹

- باز موج سیل اشکم دم ز توفان می‌زند
 چشمه سار دیده‌ام پهلوی نعمان^{۱۶} می‌زند

۱. ت: خواهد.
۲. ه: داغ دل و جانم. ل و ت: داغی دل و جانم، «بر» قیاساً افزوده شد.
۳. ت: درد آمده لب بهر سرشک.
۴. ت: دست بر. ه: دستی بر.
۵. ه: از قفا.
۶. ت: اندیشه آید دست به دامنم.
۷. ت: آتش.
۸. ت: ایمان هم زند، بیت پنجم است.
۹. ل: ناخدای.
۱۰. ت: توفان نم.
۱۱. ت: بیت ششم است.
۱۲. ل: مستانه‌ای.
۱۳. ت: بیت چهارم است.
۱۴. ت: هر زبان.
۱۵. ه: سینه بر دل، به نظر مناسب‌تر است.
۱۶. ت: پهلوی به نعمان. ه: پهلوی عمان، شاید «پهلوی به عمان» درست باشد.

این سر شوریده سودای جنونی می‌پزد^۱
 وین دل دیوانه‌ام دم از بیابان می‌زند^۲
 جمع جمعیت چه سود ای دل که راه عاقبت^۳
 مستهای گردش دوری^۴ پریشان می‌زند
 بنده عشقم که هرگه پا گذارد بر رکاب
 بی محابا خویش را بر قلب ایمان می‌زند ۱۷۵۵
 هرکجا خواهم نشینم از پی برخاستن
 خاطر آشفته‌ام دستی^۵ به دامن می‌زند
 بس که دردآلوده‌ام پنهان به زیر پیرهن
 بر تنم هر مو که بینی زخم پیکان می‌زند
 آتش افروزان، حذر از سینه مخفی که باز
 آه آشناک را^۶ آتش به دامن می‌زند

۲۹۰

هرکه دم در^۷ عاشقی از نام و ننگی می‌زند
 هر نفس با نفس کافرکش چنگی^۸ می‌زند
 می‌رباید دل ز دست اهل دل، هر جا که هست^۹
 ناخن آشفته‌گی بر تار چنگی می‌زند ۱۷۶۰
 گردش گردون دون گر زیر دست آزار نیست^{۱۰}
 سنگ ناکامی چرا بر پای لنگی می‌زند

۱. ه: به دو صورت است «جنونی می‌زند» و «جنونی می‌برد».

۲. ت: تنها همین دو بیت را دارد. ۳. ه: چه سود از دل که راه عاقبت.

۴. ت: فتنه‌های گردش دوران. ۵. ل: دست.

۶. ه: آه آشناک آن. ۷. ت: از.

۸. ت: چکی. ه: جنگی. ۹. ت: بر جا هجر.

۱۰. ت: گر درویت از اوست.

دعوی دانایی^۱ و از^۲ ابلهی طرز دگر
 هر نفس شیطان نفست^۳ ریو و^۴ رنگی میزند
 نغمه شادی سرآید بشنود^۵ گر گوش ما
 زخمه‌ای هرجا که غم بر تار چنگی^۶ میزند
 از محیط آرزو آرد^۷ برون در یتیم
 هرکه چون غواص خود را بر نهنگی میزند
 گر نیم^۸ تیر محبت را هدف مخفی چرا^۹
 عشق پنهان بر دلم هر دم خدنگی میزند

۱۷۶۵

۲۹۱

سودای عشق گر ز دماغم برون کشند^{۱۰} یارب چه سان ز گلشن و^{۱۱} باغم برون کشند
 گیرم که زخم سینه به مرهم شود علاج از دل چگونه آتش داغم برون کشند
 نی همدم^{۱۲} به بلبل و نه محرم^{۱۳} به گل خواهی ز راغ و خواه^{۱۴} ز باغم برون کشند
 گشتم چنان ضعیف که از ضعف^{۱۵} خویشتن
 مخفی درون خانه مرا غم^{۱۶} برون کشند

۲۹۲

۱۷۷۰ گر سنبل زلفت^{۱۷} به خریدار فروشند صد جان بستانند و یکی تار^{۱۸} فروشند

۱. ت: نادانی.
۲. ت: در.
۳. ت: هر نفس مژگان بس است. ه: شیطان به نفست.
۴. ت: در.
۵. ت: نغمه‌سازی سرآمد نستود. ه: سرآمد نستود.
۶. ت: زخمه هر جا که علم بر باد خنکی.
۷. ت: از محیط آزار دارد.
۸. ه: گر نهم.
۹. ت: کر سم بر محبت را هدف محض چرا.
۱۰. ت: کند. تا پایان غزل به جای «کشد» «کند» است.
۱۱. ت: «و» ندارد.
۱۲. ت: همدم.
۱۳. ت و ه: نی محرم.
۱۴. ت: زاغ و خواه. ه: راغ خواه.
۱۵. ت: عمر.
۱۶. ه: خانه سراغم.
۱۷. ت: زلفی.
۱۸. ه: یار.

بردار نقاب از رخ و شوری به چه افکن^۱ کاین اهل^۲ نظر دیده به دیدار فروشند
 زاهد بگسل سبحه و زَنار به دست آر کاین مغیجگان^۳ سبحه به زَنار^۴ فروشند
 کوتاه نظران، هست^۵ وطن اهل هنر را جایی که غم و درد به خروار فروشند
 بیگانه عقلند گروهی که می ناب^۶ در کوچه و بازار به دینار فروشند
 ما جغد^۷ صفت ساکن ویرانه خو[یشیم]^۸ گر خلد برین جمله به اغیار فروشند^۹ ۱۷۷۵

مخفی به جوی خلد برین را نستانند
 آنان که دل و دیده خونبار فروشند

۲۹۳

کسی که آتش عشق تو اختیار کند سزد که خانه دل سینه چنار کند^{۱۰}
 به جای غنچه برآرد سر از زمین پیکان^{۱۱} به هر زمین که خدنگ غمت شکار^{۱۲} کند
 زبان حوصله بادا بریده^{۱۳} آن کس را که پیش غیر شکایت^{۱۴} ز روزگار^{۱۵} کند
 تو با حیا و نگه بی حیا از آن ترسم که صحبت تو به او بی حیا برار کند^{۱۶} ۱۷۸۰
 تو می روی و به همراهی^{۱۷} تو می خواهد که نور^{۱۸} مردمک از دیده ام فرار کند
 گذشت آنکه نگاهم ز رشک اشکم را به سان قطره سیماب بی قرار کند^{۱۹}
 به باغ رفتن و گل چیدن از مروت نیست مرا که دیدن^{۲۰} گل اشک در کنار کند^{۲۱}

۱. ت: به جهان افکن. ه: به جهان ریز، به نظر بهتر است.

۲. ه: «اهل» ندارد. ۳. ت: منع بجگان.

۴. ه: سبحه و زَنار.

۵. ل: مست. ت: است، تصحیح از نسخه ه: به عمل آمد.

۶. ت: متیاب. ۷. ه: تا جغد.

۸. ل و ت و ه: خویشم، قیاساً اصلاح شد. ۹. ت: این بیت را ندارد.

۱۰. ه: سزد که خانه در سینه چنار کند، کذا... ۱۱. ت: به جای غنچه برآور شراره رفتن پیکان.

۱۲. ت: نکار. ۱۳. ت: زبان چو حوصله باد ابر بد.

۱۴. ت: نکایت. ۱۵. ت: دور کار.

۱۶. ت: که صحبت تو به این بی حیا هوار کند، کذا ... بیت پنجم است.

۱۷. ت: همراه. ۱۸. ت: نوک.

۱۹. ت: این بیت را ندارد. ۲۰. مرا که دیده.

۲۱. ت: بیت چهارم است.

به یاد گلشن رویت به سان مرغ چمن درون سینه دلم ناله‌های زار کند^۱
 ۱۷۸۵ هزار ناله مرا در دل است و می‌ترسم^۲ که ناله‌ای ز میان در دل تو کار کند^۳
 غلام حلقه به گوش تو گشت تا مخفی
 به کاینات از این فخر افتخار کند

۲۹۴

جانب اهل نظر گر نظری بگشایند از در غیب به روی تو دری بگشایند
 طالبان بر هدف چرخ زنند^۴ تیر دعا از کمانخانه دل گر سحری بگشایند
 شاهبازان تو بر کنگره عرش پرند^۵ بهر پرواز اگر بال و پری بگشایند
 ۱۷۹۰ دوش می‌گفت خبردار حرم در گوشم^۶ کی در خانه به هر بی‌خبری بگشایند^۷
 گر در کعبه به رویم نگشاید مخفی
 صبر دارم که به روی دگری بگشایند

۲۹۵

گردت چو به روی ما نشیند آتش به دل صبا نشیند
 تیری که ز شست چرخ آید در دیده بخت ما نشیند
 خاری که به دشت^۸ دهر روید در پای امید ما نشیند
 ۱۷۹۵ هر دل که به درد آشنا شد حیف است^۹ ز غم جدا نشیند
 مخفی چو دل^{۱۰} اسیر غم شد
 آزاد دگر کجا نشیند

۱. ت: بیت ششم است. ۲. ه: دل است می‌ترسم.

۳. ت: بیت هفتم است.

۴. ت: زند، «زنند» بیت را دچار اشکال وزنی کرده است.

۵. ت: برند. ۶. ل: نوشم.

۷. ت: این بیت را ندارد. ۸. ت: دست که.

۹. ت: حیف. ۱۰. ه: دلی، به نظر صحیح‌تر است.

۲۹۶

تا ز خاکم به ته^۱ خاک نشان خواهد بود چشم امید به راحت نگران خواهد بود
 بر امید گل وصل تو به هر شام و^۲ سحر مرغ روحم به بدن نعره زنان خواهد بود
 نقد جان را بده و^۳ جنس محبت بستان^۴ تا به کی فکر و غم سود و زیان خواهد بود
 آخر دور شد و نشسته به ما یار نشد مگر این نشسته به دور دگران خواهد بود^۵ ۱۸۰۰
 تا بُود گردش ایام به هم ناز و نیاز همچو زنجیر وفا کشمکشان^۶ خواهد بود^۷
 رفت ایام^۸ بهار و گل داغم نشکفت^۹ تا کی این غنچه^{۱۰} درین پرده^{۱۱} نهان خواهد بود^{۱۲}
 باغبان غره به خوبن گلستان نشوی^{۱۳} کز پی^{۱۴} موسم گل فصل خزان خواهد بود^{۱۵}
 عن قریب است که از اشک اسیران ستم سربه سر دشت جهان آب روان خواهد بود^{۱۶}
 بر سر راه فنا باش به امید بقا که بر این راه گذر پیر و جوان خواهد بود ۱۸۰۵
 تا ز جان هست رمق^{۱۷} در ره جانان مخفی
 بنده بنده عشق از دل و جان خواهد بود

۲۹۷

دل چو^{۱۸} همدم شد به غم، الفت به شادی کم بود شادی غمدیدگان در حلقه ماتم بود
 بر امید وصل عمری می توان در^{۱۹} هجر زیست گر بنای عمر بی^{۲۰} بنیاد ما^{۲۱} محکم بود

۱. ت: بار حاکم شه.
۲. ت: بدهان.
۳. ت: بیت هشتم است.
۴. ت: بیت چهارم است.
۵. ت: بشکفت.
۶. ت: «پرده» ندارد.
۷. ت: بشوی.
۸. ت: بیت ششم است.
۹. ت: مار جان است ز من.
۱۰. تحت تأثیر این غزل حافظ بوده است:
۱۱. تاز میخانه و می نام و نشان خواهد بود سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
۱۲. (دیوان حافظ، تصحیح قزوینی، ص ۱۳۹). ۱۹. ت: با.
۱۳. ۲۰. ت: پی.
۱۴. ۲۱. ت: بنیاد وفا.
۱۵. ل: «و» ندارد.
۱۶. ه: محبت برگیر.
۱۷. ت: کس به کسان. ه: کش بکشان.
۱۸. ت و ه: هنگام.
۱۹. ت: «غنچه» ندارد. ه: تا به کی غنچه.
۲۰. ت: بیت پنجم است.
۲۱. ت: کرمی.
۲۲. ت: بیت هفتم است.

۱۸۱۰ ناصحا از گریه بسیار منع ما مکن کز سرشک دیده باغ آرزو خرم بود^۱
بی پیروی نباشد نشئه‌ای در بزم می می اگر آب حیات و جام، جام جم بود
مخفی از غمهای هجران ناشکیبایی مکن
کز شکیبایی دل ناشاد ما خرم^۲ بود

۲۹۸

نومید ز دیدار تو تا چند توان بود تا چند به امید تو خرسند توان بود
لب تشنه و^۳ دل خسته و^۴ سرگشته^۵ وادی با درد^۶ غم هجر تو تا چند توان بود
پیمانۀ امید چو^۷ بشکست دلا چند بیهوده در اندیشه^۸ پیوند توان بود
۱۸۱۵ گر گفت و شنود غم هر روزه^۹ نباشد صد سال به زنجیر^{۱۰} بلا، بند^{۱۱} توان بود
مخفی قدح توبه شکن بر لب دل ریز
آشفته چنین چند ز سوگند توان بود

۲۹۹

خانه غارت شده را شمع و چراغی نبُود مرد ماتم زده را^{۱۲} ذوق دماغی نبود
نشکفد^{۱۳} غنچه دل تا نبُود فیض چمن باده زهر است اگر گوشه^{۱۴} باغی نبود
نیست آرام، دل غمزده ام را به فغان در جگر تا که مرا سوزش داغی^{۱۵} نبود

- | | |
|-------------------------|--------------------------------|
| ۱. ت: این بیت را ندارد. | ۲. ت: ماخورم، ه: ناشادمان خرم. |
| ۳. ت: «و» ندارد. | ۴. ت: «و» ندارد. |
| ۵. ت: سرکشت. | ۶. ت و ه: درد و. |
| ۷. ت: امید تو. | ۸. ه: ز اندیشه. |
| ۹. ه: هر روز. | ۱۰. ت: دلخسته. |
| ۱۱. ت: چند. | ۱۲. ت: «را» ندارد. |
| ۱۳. ت: بشکفد. | ۱۴. ت: کوتاه. |
| ۱۵. ت: حلقی. | |

نیست بی روی تو در دیده من پرتو^۱ نور به ز^۲ روی تو مرا چشم و چراغی نبود ۱۸۲۰
سرگرانی نرود از سر او تا دم صور
هر که را دست^۳ به دامن ایای نبود

۳۰۰

دیده را با دل مگر دوش اتفاق افتاده بود کز فغانم چرخ گردون در فراق^۴ افتاد بود
بس که از درد جدایی بی قراری داشتم ناله های زار من با^۵ صبح طاق افتاده بود^۶
بر سر هر خار مژگان لختی^۷ از دل بسته بود چاشنی درد هجرم در^۸ مذاق افتاده بود^۹
دفتر دانشوری^{۱۰} را من مرتب ساختم ورنه این اوراق عمری بی سیاق^{۱۱} افتاده بود ۱۸۲۵
چشم خون آلوده مخفی زاوّل شب تا سحر
امشب از بی طاقتی با طمطراق افتاده بود^{۱۲}

۳۰۱

شب مرا زهر^{۱۳} غمت در استخوان جا کرده بود
در دوی درد من کار مسیحا کرده بود
در سرکوی ملامت راهها^{۱۴} طی کرده ام
دشت پیمایی^{۱۵} همین مجنون نه تنها کرده بود^{۱۶}

-
۱. ت: بر تو.
 ۲. ت: به به.
 ۳. ت: هر که او مست.
 ۴. ت: خزاق.
 ۵. ه و ت: تا، به نظر بهتر می رسد.
 ۶. ت: بیت سوم است.
 ۷. ت: لخت.
 ۸. ت: از.
 ۹. ت: بیت دوم است.
 ۱۰. ت: دانش در، ا.
 ۱۱. ت: پیشاق.
 ۱۲. تحت تأثیر این غزل حافظ بوده است:
 - یک دو جام دی سحرگه اتفاق افتاده بود وز لب ساقی شرابم در مذاق افتاده بود
(دیوان حافظ، تصحیح قزوینی، ص ۱۴۳) ۱۳. ت: بهر.
 ۱۴. ل: راه.
 ۱۵. ل: پیمای.
 ۱۶. ت: بیت سوم است.

همچو پروانه دلم بر گرد فانوس خیال
تا سحر می‌گشت، دیدارت تمنا کرده بود^۱
از محبت دور باشد در طریق عاشقی ۱۸۳۰
این^۲ ستم‌هایی که یوسف بر^۳ زلیخا کرده بود
دوش شد هم بزم من^۴ آن نازنین مخفی ولی
نشئه‌های تازه^۵ را از ناز برپا^۶ کرده بود

۳۰۲

دوش بر یاد تو ما را صحبت مستانه بود
پر ز خون دیده و دل ساغر و پیمانه بود
از سلامت شهره آفاق شد مجنون عشق
سنگ طفلان رونق بازار آن دیوانه بود^۷
حیرتی دارم که حرف عشق مجنون را که گفت
در حریم خاص لیلی کآشنا بیگانه بود^۸
عشق هرجا شمع اسرار محبت بر فروخت ۱۸۳۵
قصه لیلی و مجنون پیش آن افسانه^۹ بود^{۱۰}
شب به امید خیالت خانه خلوت داشتم
شمع بزم آرای من بال و پر پروانه بود
جای حسرت^{۱۱} نیست گر ریزد ز دل نقد سخن
گنج قارون سالها مخفی در این ویرانه بود

۲. ت: آن، مناسب‌تر است.

۴. ل: دوش شد بی مهر من.

۶. ت: از بازپر.

۸. ت: این بیت را ندارد.

۱۰. ت: بیت دوم است.

۱. بیت دوم است.

۳. ه و ت: با.

۵. ل: ناز، ه: فتنه‌های تازه.

۷. ت: بیت سوم است.

۹. ت: افتاده.

۱۱. ت: حیرت.

۳۰۳

بر یاد تو شب سیل سرشکم جگری بود در موجّه خون کشتی چشمم سفری بود
از آتش غم گرم نشد این دم سردم از بس که به آهم اثر بی‌اثری بود^۱
گر دیده^۲ مرا دیده یعقوب، کجا رفت آن^۳ بو که در آغوش^۴ نسیم سحری بود^۵ ۱۸۴۰
بگسیخت^۶ نفس سلسه آه، وگر نه این سلسله تا کنگره عرش بری بود^۷
هر ظرف^۸ که اندیشه من ساخت، شکستم چون کار مرا عمر همین شیشه‌گری بود
انگشت تأسف بگزیدیم و گذشتیم بر عمر تلف کرده که در بی‌خبری^۹ بود
مخفی به رخت پرده امّید دریدند
از یأس چو کارت همه دم پرده‌دری بود^{۱۰}

۳۰۴

نشئه باده عشقم ز دل آسان نرود بلکه این نشئه به^{۱۱} دل تا بُودَم جان نرود ۱۸۴۵
گل سودای تو از سر به جفایی نشود^{۱۲} جوهر تیغ به ساییدن سوهان نرود
از^{۱۳} پریشانی دل جمع نگرده هرگز هر که در سلسله عشق پریشان نرود^{۱۴}
از دل غمزده جز ناله تروش نکند اشک بی‌واسطه از دیده‌گریان نرود^{۱۵}
غنچه گلشن یعقوب نگرده^{۱۶} خندان تا نسیم سحر از مصر به کنعان نرود

۱. ت: بیت سوم است.
۲. ل: کز دیده.
۳. ت: این.
۴. ه: آن بود که آغوش.
۵. ت: بیت چهارم است.
۶. ت: یک سخت.
۷. ت: بری بود بیت دوم است.
۸. ت و ه: طرف.
۹. ت: سحری.
۱۰. از این غزل حافظ پیروی کرده است:
- آن یار کزو خانه ما جای پری بود سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود
(دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و غنی، ص ۱۴۶)
۱۱. ت: «به» ندارد. ه: نشئه ز.
۱۲. ت: اربحفای بشنود. ه: فکر سودای تو از سر به جفا می‌نشود.
۱۳. ت: در.
۱۴. ت: بیت چهارم است.
۱۵. ت: بیت سوم است.
۱۶. ت: نگردان.

۱۸۵۰ خط که افتاد پی^۱ حسن تو، دارد غرضی^۲ خضر بیهوده پی^۳ چشمه حیوان نرود
می رود^۴ سیل سرشکم به بیابان مخفی
ورنه کس بی سببی^۵ سوی بیابان نرود

۳۰۵

کدام دل که پی فتنه نگه نرود کدام دیده که^۶ آتش به خاک ره نرود^۷
دلی که جرعه کش باده محبت شد به سیر میکرده^۸ و طوف^۹ خانه نرود
به آب زمزم و کوثر اگر بشویندش ز روی بخت سیه گونه سیه نرود
۱۸۵۵ به زور جور و ستم ملک دل خراب مکن که بر ولایت ویران امور شه نرود
ز گفت و گوی رقیبان مرو ز جا مخفی
کسی که محو نگه شد ز جایگاه^{۱۰} نرود

۳۰۶

باز از چشمم خیالش از پی دل می رود همنشینان همتی، کز دست من دل می رود
لذت تیغ جفا تا یافت مرغ دل ز شوق می کشد پرواز و بیخود سوی قاتل می رود
در نمی گیرد فسون، دیوانه عشق تو را از پی مجنون عبث میرقبایل می رود
۱۸۶۰ در قیامت نیست از اشک ندامت حاصلی چون قطار هفته ایام غافل می رود
لب ببند از ناله مخفی زانکه بی بانگ جرس
کاروان عشق از هر سو به منزل می رود^{۱۱}

- | | |
|---------------------------------|-------------------|
| ۱. ت: بی. | ۲. ت: عرضی. |
| ۳. ت: بی. | ۴. ت: بی برو. |
| ۵. ت: ورنه هر کس ز بی کس. | ۶. ت: «که» ندارد. |
| ۷. ت: نورد. | ۸. ت: میکند. |
| ۹. ت: طرب. | ۱۰. ت: حانکنه. |
| ۱۱. این غزل در نسخه ت و ه نیست. | |

۳۰۷

بر مراد ما نه این گردون دون کم می رود
 بر مراد دیگران هم گردن خم می رود
 نیستم آزرده خاطر چون به دور روزگار
 شادمانی دست در آغوش ماتم^۱ می رود
 این دل آزاری، فلک تنها نه با ما می کند^۲
 رسم و آیینی ست کز دوران آدم می رود
 حسن خوبان پانهد^۳ از ناز هر جا بر زمین
 همچو مجنون صد هزاران را فراهم می رود^۴ ۱۸۶۵
 نیست او بی درد^۵، زخم عشق را لذت شناس
 کز پی عیسی^۶ مریم بهر مرهم می رود^۶
 ترک خود را می نما^۷ ای دل که در^۸ درگاه عشق
 هر که می آید ز خود بیگانه، محرم می رود^۹
 شیشه را بگشا دهن ساقی که اهل ذوق را
 حیف می آید^{۱۰} بر آن عمری که در^{۱۱} غم می رود
 مخفیا نزدیک اهل همت از دون همتی ست
 بر زبان آن را که دیگر^{۱۲} نام حاتم^{۱۳} می رود

۱. ت: مایم.

۲. ت: این دل زار فلک یا با بهانه می کند. ه: با ما نه تنها می کند.

۳. ه: نازنینان پا نهند. ۴. ت: بیت پنجم است.

۵. ه: نیست آن بیداد.

۶. ت: کز پی عیسی به مریم بهر من هم می رود. ت: بیت ششم است.

۷. ت: ترک خود نما. ۸. ت: که بر.

۹. ت: بیت چهارم است. ۱۰. ت: می آرد.

۱۱. ت: یا. ۱۲. ه: که ذکر.

۱۳. ت: خاتم.

۳۰۸

۱۸۷۰ باز امشب ناله زارم پریشان می‌رود دست بی صبری من سوی گریبان می‌رود
تحفه اشکی اگر داری بیار ای چشم تر زانکه صد^۱ چاک گریبان سوی دامن می‌رود
دست قدرت کوتاه است و پای در زنجیر ظلم^۲ فطرت دون هتم دنبال سوهان می‌رود^۳
ناخدا گر نوح باشد در محیط عافیت کشتی بخت زیون در موج توفان می‌رود^۴
راز خود افشا مکن مخفی که در راه طلب
قاصد زندانیان از خلق پنهان می‌رود

۳۰۹

۱۸۷۵ باز امشب ناله زارم پریشان می‌رود سیل اشکم دست در آغوش توفان می‌رود
بس که در راه محبت اشک حسرت ریختم کشتی عمرم به روی^۵ موج توفان می‌رود
غصه پیشاپیش و محنت^۶ از قفا، مجنون عشق سوی وادی محبت خوش به سامان^۷ می‌رود
جذب عشق است^۸ آنکه محمل از میان کاروان بر سر مجنون مجرّد در بیابان می‌رود
مهر یوسف کرده بینا چشم یعقوب مرا^۹ ورنه کی از مصر بویی تا به کنعان می‌رود
۱۸۸۰ باعث برهم زن جمعیت دل می‌شود گفت وگو هر جا که از زلف پریشان می‌رود
بس که گشتم ناتوان از ضعف، مخفی زیر لب
ناله من با نفس^{۱۰} دست و گریبان می‌رود

۱. ت و ه: قاصد.
۲. ت: دست کوتاه هست و پای در پنجه ظلم.
۳. ت: فطرت دون هتم و جان سوزان می‌رود. ه: دنبال شوخان می‌رود.
۴. ت: این بیت را ندارد.
۵. ت: به سوی.
۶. ت: بشاش محبت. ه: پیشاپیش محنت.
۷. ت: بشان.
۸. ت: عشقت.
۹. ت: هرکه یوسف کرد بیا دیده یعقوب را. ه: دیده یعقوب را.
۱۰. ل: ناله من زیر لب.

۳۱۰

بسکه بیداد و^۱ ستم بر من^۲ ز گردون می‌رود
 مرغ روحم از^۳ قفس هر لحظه بیرون می‌رود
 خورده‌ام خون جگر چندانکه چون مینای می
 جای آب از دیده من اشک گلگون می‌رود
 آنچنان جا کرده مه‌رت کز^۴ درون سینه‌ام
 نه به پند و نه به جور و^۵ نه^۶ به افسون می‌رود
 بی جراح نیست یک دل در درون سینه‌ای^۷
 بسکه در دلها خیالت بر شبیخون^۸ می‌رود ۱۸۸۵
 آب حیوان گر شود دریا و خضرش ناخدا
 کشتی بخت زیون در موج^۹ خون می‌رود
 مطلب از جاه و^{۱۰} بزرگی، دل به دست آوردن است
 ورنه مخفی در زمین هم گنج قارون^{۱۱} می‌رود

۳۱۱

بر زبان هر گه سخن زان جامه گلگون می‌رود
 در هوایش مرغ دل از سینه بیرون می‌رود^{۱۲}
 آن پری از ناز، صید مرغ دلها می‌کند
 هر طرف افکنده بر رخ، دام شبگون می‌رود
 ریختم خون جگر چندانکه در وادی عشق
 هر طرف بینی چو جیحون دجله خون می‌رود ۱۸۹۰

۲. ت: «برمن» ندارد.

۴. ت: کر.

۶. ه: نه به پند و نی به جور و نی.

۷. ت و ل: در درون سینه‌ام. ه: اندرون سینه‌ای کلمه «سینه‌ای» از روی نسخه ه درست شد.

۹. ل: موج.

۱۱. ه: گنج قارون.

۱. ت: «و» ندارد.

۳. ت: در.

۵. ل: «و» ندارد.

۸. ت: شبخون. ه: بهر شبخون.

۱۰. ت: جاده.

۱۲. ت: می‌رود.

می‌کشد جذب محبت ناقه را بی اختیار
ورنه کی از ناز، لیلی سوی مجنون، می‌رود
خواه افسون کن تو مخفی خواه داغم نه بر سر
کی به اینها از سر من عشق بیرون می‌رود

۳۱۲

روز نومیدی چو آید، آشنا دشمن شود
غم جدا شادی جدا دولت جدا دشمن شود
چون ز بلبل بخت برگردد به رغم باغبان
حسن گل را جنبش باد صبا دشمن شود
رو به سوی هر که آرم، رو بگرداند ز من ۱۸۹۵
بخت چون گردد زبون، برتن قبا دشمن شود
بر مراد ما رود^۱ در هم اگر باد مراد
در محیط عافیت، هم ناخدا دشمن شود
هر که پیش از وقت درمان خواه درد دل شود
گر حکیمش بوعلی باشد دوا دشمن شود
نیست مخفی در دل ما با کسی چون دشمنی
هر که با ما دشمن است با او خدا دشمن شود^۲

۳۱۳

از جفا اهل وفا را نقض^۳ پیمان کی شود
جانسپار تیغ استغنا^۴ پشیمان کی شود

۲. ت: این غزل را ندارد، مصراع اشکال وزنی دارد.

۴. ت: دستغنا.

۱. ه: مراد ما وزد.

۳. ه: بعض.

- عاشقان را خواهشی بی خواهش^۱ معشوق نیست
 ۱۹۰۰ تا گلستان نشکفد^۲ بلبل غزلخوان کی شود
 تا پریشانی نگیرد در پریشانی کمال
 جمع جمعیت به هم دست و گریبان کی شود^۳
 نیستی^۴ آمد وجوه هستی اهل وجود
 کافر از حرف مسلمانی، مسلمان کی شود^۵
 تلخی زهر شکیبایی کلید قفلهاست
 کار بی سازمان ز^۶ بی صبری به سامان کی شود
 گریه را داروی غم گویند، حرفی بیش نیست
 بر جراحت سونش^۷ الماس درمان کی شود
 تا نگردهد شعله افروز آتش دیگ حسد^۸
 ۱۹۰۵ نرخ یوسف بر سر بازار ارزان کی شود
 در مذاقی درنیاید تا طعامی بی نمک^۹
 حاجت دست تناول^{۱۰} با نمکدان کی شود
 لذت دردی^{۱۱} اگر یابم به صد جان می خرم
 جنس نایاب است ای^{۱۲} مخفی فراوان کی شود

۱. ت: خواهش، بی خواهش. ه: خواهشی جز خواهش. ل: خواهش، بی خواهشی، جای دو کلمه خواهش و خواهشی عوض شده است. تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
 ۲. ت: بشکفد.
 ۳. ت: بیت چهارم است.
 ۴. ت: مستی.
 ۵. ت: بیت سوم است.
 ۶. ه: بی سامان و.
 ۷. ل: سودنش. ت: سونس. ه: سودن، قیاساً «تصحیح شد».
 ۸. ت: چند.
 ۹. ه: درندانی در نیاید تا طعام بی نمک.
 ۱۰. ه: دست تطاول.
 ۱۱. ل: درد.
 ۱۲. ت: این، به نظر بهتر است.

۳۱۴

آفتاب حسن هر جا آتش افشان می شود
 سایانش طرّه زلف پریشان می شود
 با رقیبان ترک صحبت کن که در گلزار عشق
 از هجوم عندلیبان گل پریشان می شود
 شد ز دست گریه آخر خانه چشم خراب ۱۹۱۰
 سیل چون آید بنای کعبه ویران می شود
 گربه جوش آید تنور دیده غمدیدگان
 ناخداگر نوح باشد غرق توفان می شود
 گربه چشم تربیت بیند فروغ آفتاب
 هر کجا سنگی بُود لعل بدخشان می شود
 از صبا بیهوده گلشن بار منت می کشد
 چون^۱ به چشم بلبان زیب گلستان می شود
 حق به مجنون است ترک گوی لیلی گر کند
 عشق چون غالب بُود مسکن بیابان می شود
 غم که شد از حد فزون باشد نشان خرّمی^۲ ۱۹۱۵
 خار چون همچشم شد با غنچه، خندان می شود
 مخفیا چون عندلیبان از پریشانی منال
 صبر کن کز صبر کار آخر به سامان می شود^۳

۳۱۵

بس ز درد هجر انفاسم پریشان می شود هر که بیند رویم از دیدن پشیمان می شود
 مدّعی از^۴ چشم گریان دلم غافل مباش قطره قطره، رفته رفته، موج توفان می شود

۲. ه: غم که از حد شد فزون باشد نشاط و خرّمی.

۴. ت: در.

۱. ه: خون.

۳. ت: این غزل را ندارد.

می رود خون جگر از بس ز راه دیده ام گوشه ویرانه مردم^۱ گلستان می شود
 خانه عمر تو می ریزد شب و روز فلک^۲ تا به کی غافل نشینی، خانه ویران می شود ۱۹۲۰
 مخفیا زنهار، از درد پریشانی^۳ منال
 از^۴ صبوری کار دل آخر به سامان می شود

۳۱۶

آن نه دل باشد^۵ که گرم از نشئه های می شود^۶
 دل بود آن دل که گرم از ناله های نی شود^۷
 برنخیزد^۸ از زمین افسرده دل گر^۹ زنده دل
 از می^{۱۰} و عطش سراپا نعره ما حی شود^{۱۱}
 یک قدم از خواهش دنیا اگر بیرون نهی
 برسرت ترک کلاه فقر تاج کی شود
 ره خطرناک^{۱۲} است و منزل دور و^{۱۳} مقصد ناپدید
 آه یارب این ره دور چنین چون طی^{۱۴} شود^{۱۵} ۱۹۲۵
 از بنای عمر ریزد هر نفس خشتی به زیر^{۱۶}
 بی خبر این خشت ریزی زین بنا تا کی شود^{۱۷}

-
۱. ه: مردم. ۲. ت: شب در روز فلک. ه: شب و روز از فلک.
 ۳. ت: پریشان. ۴. ت: کز، به نظر صحیح این است.
 ۵. ه: آن دلی باشد. ۶. ت: می شود.
 ۷. ت: ناله های می شود. ه: ناله های می شود. ۸. ت: بر نحو برد.
 ۹. ه: دل کز. ۱۰. ل: پی.
 ۱۱. ه: از می و عطش سراپا نعره یا حی شود. ۱۲. ت: خضرناک.
 ۱۳. ت: منزل و درد. ه: منزل دور. ۱۴. ت: جو نطی.
 ۱۵. ه: آه یارب این چنین وادی چگونه طی شود. ت: بیت پنجم است.
 ۱۶. ت: حسنی بزهر. ه: خشتی بریر.
 ۱۷. ت: هجر این جست و بری دین تا باکی شود، بیت چهارم است.

نشئه راحت نبخشد^۱ فی المثل گر ملک هند^۲
ثانی اثنین هوای بوستان ری^۳ شود
مخفیا بزم نشد گرم و گذشت^۴ هنگام دی
چشم باید زد بسی تا باز فصل^۵ دی شود

۳۱۷

نشتری کو تا که ریش سینه را مرهم نهد
شادی و غم را دمی رویی به روی^۶ هم نهد
نیست کام دل میسر در ره آوارگی ۱۹۳۰
شاد باشد هر که دل بر حلقه^۷ ماتم نهد
ناله بی تأثیر گردد چون^۸ برون آید ز دل
کو دلی تا در هجوم درد لب بر هم نهد
در گلستان تمنا هر سحر بر روی^۹ گل
از سرشک بلبلان باد صبا شبم نهد
دختر^{۱۰} امید را گیرد چو مخفی در کنار
هرکه [بند]^{۱۱} صبر را در پای دل محکم نهد

۳۱۸

مرا بی گلشن رویت گل و^{۱۲} گلشن چه کار آید
به از گلشن بُود گلخن اگر بویی ز یار آمد

۱. ت: ببخشد، ه: ببخشد.
۲. ت: می‌کشد.
۳. ت: دی.
۴. ل: لدشت، مصراع اشکال وزنی دارد.
۵. ت: چشم با رود نسی فضل. ه: بازداری چشم خود را باز فصل.
۶. ت: رو به روی.
۷. ه: در حلقه.
۸. ت: خون.
۹. ت: به روی.
۱۰. همه نسخ «دختر» است و نسخه هکه «دختر» و «دفتر» هر دو جور نوشته شده.
۱۱. ت و ل و ه: ببیند، چون مخّل وزن بود قیاساً تصحیح شد.
۱۲. ت: «و» ندارد.

فروغ دولت دنیا دو روزی^۱ بیشتر نَبُود^۲

شراب شام را آخر ز پی صبح خمار آید^۳ ۱۹۳۵
غنیمت‌دان تو صحبت را که بعد از ما درین گلشن
بسی گلها شود خندان، بسی فصل بهار آید^۴

۳۱۹

آهسی که ز دل بی اثر درد برآید گر آتش جانسوز بُود سرد برآید
گر تخم طرب کاری و از^۵ دیده دهی آب در باغ محبت الم و^۶ درد برآید
گل پرده زلف^۷ از رخ زیبات^۸ برفتد دود از دل خورشید جهانگرد برآید
گر خواهش پروانه ندارد ز چه رو^۹ شمع در پیرهن سرخ^{۱۰} چنین زرد برآید ۱۹۴۰
مخفی جگر کوه شکافد دم صبحی^{۱۱}
آهسی که نهان از جگر مرد^{۱۲} برآید

۳۲۰

خیال گلشن وصلت چنانم در نظر آید
که از گریه دُر اشکم ز خوناب جگر آید^{۱۳}
سراپا شادی‌ام هر شب به هر گلشن سراسیمه^{۱۴}
که شاید بوی وصلی^{۱۵} از دم باد سحر آید^{۱۶}

-
۱. ت: روز. ۲. ت: بود.
۳. ت: شراب شام در آخر ز پی صبح به یار آید. ۴. ت: بسی گردش کند گردون، بی لیل و نهار آید.
۵. ت: در. ۶. ت: «و» ندارد.
۷. ه: گر پرده به زلف. ۸. ت: زیبایی.
۹. ت: رخ چو. ۱۰. ت: «سرخ» ندارد.
۱۱. ت: زد می صبح. ۱۲. ت: درد.
۱۳. ت: گردد، تا پایان به جای «آید» «گردد» نوشته شده.
۱۴. ت: سراپا شادمانم هر شب به هر کلن سراسیمه.
۱۵. ت: وصل. ۱۶. ت: بیت سوم است.

ندارم آرزو جز این که بینم یک ره دیگر^۱
 مرا دست هوس با تو در آغوش و^۲ کمر آید
 ۱۹۴۵ نظر بر ره چو یعقوبم گرفته دامن صحرا
 که شاید نشئه بویی ز ره بار دگر آید
 گل پژمرده مخفی شود رونق ده گلشن
 نسیم وصل را بر من اگر یک^۳ ره گذر آید

۳۲۱

به ناکامی به غربت رو نهادم تا چه پیش آید
 عنان دل به دست هجر دادم تا چه پیش آید^۴
 شدم مجنون و سرگردان ز بخت واژگون آخر
 در این وادی به جان^۵ نامردم تا چه پیش آید
 بسی کردم تکاپوی و^۶ نبردم ره به مقصودی
 به گرداب محبت اوفتادم تا چه پیش آید
 ۱۹۵۰ خریدم درد عالم را به نقد زندگی^۷ آخر
 متاع جان در این سودا نهادم^۸ تا چه پیش آید
 نشد گر تازه کام دل ز جام^۹ عافیت مخفی
 که جام غم بسی^{۱۰} بر لب نهادم تا چه پیش آید

۱. ت: بینم همت دیگر. ه: یک رهی دیگر.
 ۲. ل و ه: «و» ندارد. تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.
 ۳. ه: نسیم وصل جانان گر مرا از. ۴. ت: «آمد» به جای «آید» و تا آخر همین طور است.
 ۵. ت: به جایی. ۶. ت: «و» ندارد.
 ۷. ت: رند بمی.
 ۸. ت: متاع جان و دین سودا گشادم. ه: متاع دل در این سودا نهادم.
 ۹. ه: دل به جام. ۱۰. ت: به جام غم گهی ه: به جام غم لبی.

۳۲۲

تو را هرگه گره از طره طرار بگشاید
 دل باد صبا را عقده‌ها بسیار^۱ بگشاید
 نمی‌دانم چه سحر سامری دارد سر زلفت
 که گر بیند برهمین رشته زنار بگشاید
 تو و گلزار ای بلبل که مستان^۲ محبت را
 گل مقصود از لعل لب^۳ دلداری بگشاید
 بهار از خود چه می‌نازی^۴ که خون چشم فرهاد است
 که گل با داغ دل در دامن کهسار^۵ بگشاید ۱۹۵۵
 نهد بر پای افغانم سر تسلیم را بلبل
 ز درد عشق اگر مرغ دلم متقار بگشاید^۶
 ز لوح دل فرو شوید حدیث عشق را مخفی
 کسی گر نامه درد مرا یک بار بگشاید

۳۲۳

دلی کز غم مبرا شد^۸ مروّت را نمی‌شاید
 ندارد زخم دل هر کس شهادت را نمی‌شاید
 به محشر هر که را نبوّد ز تار زلف زناری
 بود بیگانه دین و شفاعت را نمی‌شاید
 نخواهد هر که از عشقت سبق در مکتب معنی
 امام عصر اگر باشد امامت را نمی‌شاید ۱۹۶۰

۱. ه: عقده‌ها از کار. ۲. ت: مشتاق.

۳. ت: لبّیت. ۴. ت: «از» ندارد.

۵. ت: میازی. ۶. ت: هکسار.

۷. ت: این بیت و بیت بعد در آغاز غزل دیگری نوشته شده.

۸. ت: خراشد هم. ه: هراسداد.

به خون آغشته گر نبُود کفن در خاک عاشق را
شهید اکبر اگر^۱ باشد زیارت را نمی‌شاید
ره عشق است ای مخفی مجرد بایدت رفتن
که گر عیسی بود همراه رفاقت را نمی‌شاید

۳۲۴

در هجر تو زین بیش مرا تاب^۲ نیاید بی روی تو در^۳ دیده من خواب نیاید^۴
از گریه^۵ من، دیده غمدیده حذر^۶ کن کشتی که فرو رفت به گرداب نیاید
۱۹۶۵ فانوس برآور ز بدن، پیرهن ناز^۷ پوشیده کتان کس بر مهتاب نیاید
جان بر کف دست آر^۸ در این دامگه زلف کآزادی صید از کف قصاب نیاید^۹
مخفی نبُود لایق دیدار تجلی
چشمی که در آن اشک ز خوناب نیاید

۳۲۵

مرا از گلشن وصل تو هر گه یاد می‌آید دلم بلبلی صفت در ناله و فریاد می‌آید
محبت چون زند بر دل، مشواز حال دل غافل که قصد صید دارد هر کجا صیاد می‌آید
۱۹۷۰ ز شست غمزۀ جانان اگر تیری^{۱۰} برون آید به استقبال جان دادن اجل چون باد^{۱۱} می‌آید
نپنداری که بعد از مرگ^{۱۲} خاموشم بیا بشنو که از سنگ مزارم ناله و فریاد می‌آید
به دامن شکیبایی کشم پای تحمل را
که مخفی بر سرم سلطان عدل و داد می‌آید

۱. ه: اکبرار. ۲. ت: خرابات.

۳. ت: از.

۴. ت: برفتاد، تا پایان غزل به جای «نیاید» «برافتاد» است.

۵. ت: بسپه. ۶. ت: جدا.

۷. ت: فانوس مرا در بدن به رهن باد. ۸. ت: دست تو.

۹. ت: کارادی چند از کف صاد برفتاد. ۱۰. ت: تیر.

۱۱. ت: جون یاد. ۱۲. ه: بعد مرگ.

۳۲۶

از آنم مرغ دل هر شب^۱ سوی گلزار می آید
 که با باد صبا بویی^۲ ز زلف یار می آید
 مشو آزرده دل مجنون، ز سنگ کودکان هرگز^۳
 کزین سان^۴ بر سر عاشق بلا بسیار می آید
 سر آسودگی داری سر اهل ملامت شو
 که بر سر هر چه آید بر سر بیدار می آید^۵ ۱۹۷۵
 به هر کس رو نهد دولت به رغم^۶ گردش گردون
 نسیم^۷ آسا فراغت از در و دیوار می آید^۸
 ز بس فرهاد زد تیشه به کوه بیستون عشق
 هنوز از بیستون آن ناله های زار می آید
 زبوتر نیست اگر^۹ هر روز از روز دگر^{۱۰} طالع
 چرا چندین^{۱۱} مرا امسال^{۱۲} یاد یار^{۱۳} می آید
 به طوف کعبه لیلی از آن مجنون نمی آید
 که لیلی هر نفس در دیده اش صد بار می آید^{۱۴}
 چه غم گر بر سر کویت به زنجیر جنون آیم
 برهمین هم به گرد کعبه با زَنار می آید^{۱۵} ۱۹۸۰
 گروه عافیت کیشان، حذر از موجّه توفان
 که از دریای چشمم جوی خون بسیار می آید^{۱۶}

۱. ه: امشب.

۲. ل: بوی.

۳. ت: امشب.

۴. ه: که زین سان.

۵. ت: این بیت را ندارد. ه: بر سر دستار می آید. ۶. ت: برفتم.

۷. ت: به هم. ۸. ت: بیت سوم است. ه: این بیت را ندارد.

۹. ه: گر، بهتر است. ۱۰. ت: گر هر روز از روزی که در.

۱۱. ل و ه: چندی، تصحیح از نسخه به عمل آمد.

۱۲. ت: امثال. ۱۳. ت و ه: یاد از یار، ظاهراً «یار» صحیح است.

۱۴. ت: بیت هفتم است. ۱۵. ت: بیت ششم است.

۱۶. ت: این بیت را ندارد.

سردار محبت را شریعت دان، مهیا کن^۱
 که منصور دگر اینک به پای دار می آید
 به وقت ناتوانیها ز بالینم مکش دامن
 که قوت از عیادت در تن بیمار می آید
 نمی دانم چه سراسر است اینکه در دیر و حرم مخفی
 به گوش از هر طرف آواز استغفار می آید

۳۲۷

۱۹۸۵ شدم ز دست دل و دلریا^۲ نمی آید اسیر دردم و تیر بلا نمی آید
 نقود روشنی دیده صرف دل کردم هنوز بر سرم^۳ آن بی وفا نمی آید
 شدم به کوی محبت ز خویش بیگانه به گوش من سخن آشنا نمی آید
 زدم دفاتر ایام را بسی بر هم به چشم من سخن مدعا نمی آید^۴
 تمام عمر به کنعانم از^۵ جدایی رفت ز سوی مصر نسیم صبا نمی آید
 ۱۹۹۰ گشاده^۶ نافه زلف تو تا گره از زلف نسیم صبح ز سوی ختا نمی آید
 به عزم کعبه جانان سفر گزین مخفی
 که مفلس از در شاهان^۷ گدا نمی آید

۳۲۸

بوی جان از نفس سوختگان می آید که نسیم سحری مشک فشان می آید
 سر ما ماند^۸ همه در دل غم پرور ما^۹ راز^{۱۰} شمع است که از دل به زبان می آید
 نوح را معجزه آن وقت مسلم دارم
 که ز توفان محبت به کران^{۱۱} می آید

- | | |
|------------------------|------------------------------------|
| ۱. ت: شریعت با فسا کن. | ۲. ت: دل دلبر. ه: ز دست و دل دلبر. |
| ۳. ت: «سرم» ندارد. | ۴. ت: بیت پنجم است. |
| ۵. ل: به کنعان در. | ۶. ت و ه: گشاده. |
| ۷. ل: ساهان. | ۸. ت: مابه. |
| ۹. ت: غم بر دریا. | ۱۰. ت: زار. |
| ۱۱. ت: نکران. | |

۳۲۹

چه شد که اشک ز چشمم^۱ به رو^۲ نمی آید چه شد که ناله من از گلو نمی آید ۱۹۹۵
 به حیرتم که ز شوق^۳ چه جیب چاک^۴ کنم^۵ چو چاک سینه مرا در رفو نمی آید
 خمار از سرمستان نمی رود مخفی
 به مجلسی که می اندر^۶ سبو نمی آید

۳۳۰

فتنه عشق به هر خانه درون می آید تیغ بیداد به کف از پی^۷ خون می آید
 دل که عشق تو ز من برد یقین دانستم کز سر زلف بتان^۸ بوی جنون می آید
 خانه دیده از آن است منور، که نهان دم به دم شمع خیال تو درون^۹ می آید ۲۰۰۰
 به هوای گل روی تو به هنگام بهار لاله با داغ دل از خاک برون می آید
 مخفیا در غم ایام ز اغیار منال
 هر چه آید به سر از بخت زبون می آید

۳۳۱

سرشک دیده ام امشب چنان مستانه می آید
 که پنداری برون از تن^{۱۰} دل دیوانه می آید
 از آن بر دل مرا^{۱۱} هر دم شکستی بر شکست^{۱۲} آید
 که سنگ درد و غم بر سینه دیوانه می آید

۱. ت: چشم. ۲. ت: برون.

۳. ه: شوکت.

۴. ل: خاک. ت: خاک، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد.

۵. ت و ه: زنم، به نظر مناسب تر است. ۶. ت: اندر اندر.

۷. ت: می ۸. ت: زلف تویی.

۹. ت: دم به دم شمع به درپوزه برون. ه: دم به دم شمع خیالت به درون.

۱۰. ت: من. ۱۱. ت: تو را.

۱۲. ت: شکست.

۲۰۰۵ به پای شمع شد عمری نمی بینم پر و بالی^۱
 نهان از دیده مردم مگر مردانه می آید^۲
 به خون آغشته دل چندان به زیر خاک پنهان شد^۳
 که بوی خون^۴ دل از خاک این ویرانه می آید^۵
 مشو مغرور جاه ای دل که هر سو گوش^۶ اندازی^۷
 صدای گنج قارون زین کهن ویرانه می آید^۸
 ز بس^۹ ذوق جنون دارد ز راه بیخودی هر دم
 به طوف مشهد دیوانه است فرزانه می آید^{۱۰}
 گرفته آنچنان^{۱۱} الفت به هم چشم غم^{۱۲} مخفی
 که در چشم^{۱۳} خیال عافیت بیگانه می آید

۳۳۲

۲۰۱۰ مستان شب مستی در میخانه ببندید^{۱۴} در را به رخ محرم و بیگانه ببندید^{۱۵}
 تا راز نهان می و^{۱۶} مافاش نگردد اول دهن شیشه و پیمانه ببندید^{۱۷}
 در بزم طرب شمع اگر نور ببخشد خاکستر من بر پر پروانه ببندید^{۱۸}

- | | |
|---|--|
| ۱. ت: برو پای. | ۲. ه: مگر پروانه می آید. ت: بیت چهارم است. |
| ۳. ت: خاک نهد سر. | ۴. ت: با بوی وطن. |
| ۵. ت: بیت سوم است. | ۶. ل: نوش. |
| ۷. ت: کوس امدادی. | ۸. ت: به طوف شهدی دیوانه ات فرزانه می آید. |
| ۹. ه: ز پس. | |
| ۱۰. ت: این بیت را ندارد. مصراع دوم اشکال وزنی دارد. ل و ه: کذا... | |
| ۱۱. ت: رنجه. | ۱۲. ظاهراً «به هم چشمی غم» صحیح است. |
| ۱۳. ت: چشم. | ۱۴. ت: به بندند. |
| ۱۵. ت: نه بند. | ۱۶. ت: «و» ندارد. |
| ۱۷. ت: شیشه پیمانه نه بندد. | ۱۸. ت: به بندد. |

ارباب سخن، عمر گرامی به غمت^۱ رفت تا کی سخن پوچ^۲ چو^۳ افسانه ببندید^۴
تا عهد وفا صورت نقصان نپذیرد
مخفی تو و غم عهد بزرگانه ببندید^۵

۳۳۳

دل ز دستم رفت یاران، فکر جان و دل^۶ کنید
مرغ دل را پیش ما آرید یا سبیل کنید^۷ ۲۰۱۵
پیش لایمقل ز دانش دم زدن دیوانگی ست
گفت و گوی عقل را با مردم عاقل کنید^۸
دل درون سینه و^۹ از دل نمی یابم نشان
نکته سنجان معانی حل این مشکل کنید^{۱۰}
زندگانی عاقل^{۱۱} خواب و خیالی^{۱۲} بیش نیست
حیف اوقاتی که صرف صحبت جاهل کنید^{۱۳}
بس که در دل^{۱۴} داغ دارم لاله روید بر^{۱۵} زمین
بعد مردن گر مرا^{۱۶} مدفون به^{۱۷} زیر گل کنید

-
- | | |
|--|--|
| ۱. ت: لعب، و با معنی سازگارتر است. | ۲. ت: نوح. |
| ۳. ت: به. | ۴. ت: نه بندد. |
| ۵. ت: مخفی بود غم عهد بزرگان نه بندد. ه: این غزل را ندارد. | ۶. ت: مرغ دل را تا به دست آرند را بسمل کنید. |
| ۷. ت: فکر حال من. | ۸. ت: بیت چهارم است. |
| ۹. ت: «و» ندارد. | ۱۰. ت: بیت دوم است. |
| ۱۱. ت و ه: عاقلان. | ۱۲. ه: خواب و خیال. |
| ۱۳. ت: بیت سوم است. | ۱۴. ه: بس که بر دل. |
| ۱۵. ت و ه: از، بهتر است. | ۱۶. ت: حرا. |
| ۱۷. ت: «به» ندارد. | |

۲۰۲۰ می‌کشان ساغر به دستم جمله پی در پی دهند^۱
تا ز^۲ جام آرزویم مست و لایعقل^۳ کنید
شد تباهی^۴ کشتی عمرم به توفان بلا
دیده و دل تا به کی اندیشه ساحل کنید

۳۳۴

هر که از عشق راز می‌گوید حرف سوز و گداز می‌گوید
جذبه عشق با دل محمود شرح زلف ایاز می‌گوید^۵
نالۀ زار عنده لب چمن از اداهای نیاز می‌گوید^۶
شرح شوق تو می‌کند تقریر هر چه در پرده ساز می‌گوید^۷
دام زلفت نهان به مرغ دلم قصه کبک و باز می‌گوید^۸
مخفیا راز عاشقان باشد
هر چه بانگ نماز می‌گوید

۳۳۵

ره‌نورد عشق را با کوه و با هامون چه کار
عاشق سرگشته را با گردش گردون چه کار
عاشق دیوانه‌ام بی‌فایده^۹ افسون و پند^{۱۰}
سامر^{۱۱} دیوانه را با نشئه و افسون^{۱۲} چه کار^{۱۳}

- | | |
|-------------------------|------------------------------|
| ۱. ه: دهید. | ۲. ت: مار. |
| ۳. ت: مست لایعقل. | ۴. ت: بنای. |
| ۵. ت: بیت چهارم است. | ۶. ت: بیت دوم است. |
| ۷. ت: بیت سوم است. | ۸. ت: قصه لیک و باز می‌گوید. |
| ۹. ت: بیگانه، درست است. | ۱۰. ت: افسون بند. |
| ۱۱. ت: سامری، درست است. | ۱۲. ت: نشئه افیون. |
| ۱۳. ت: بیت چهارم است. | |

چون جرس در کاروان^۱ عشق می‌نالیم زار
 بلبل باغ طرب را با دل پر خون چه کار ۲۰۳۰
 دل جدا می‌نالد از غم، دیده می‌گرید جدا
 مردمان خانه را با مردم بیرون چه کار^۲
 چهره‌ام ز آشتگی گر نیست گلگون، باک نیست
 مردم آشفته را با چهره گلگون چه کار^۳
 که عتاب و گه خطاب و^۴ گه تغافل کردن است^۵
 ناز لیلی را به آزار^۶ دل مجنون چه کار
 من که مخفی روز و شب مثل قمر در عقربم
 طالع نحس مرا با طالع میمون چه کار^۷

۳۳۶

دریغ و^۸ درد دل از^۹ چشم اشکبار^{۱۰} دگر^{۱۱} که داد خویش ستانم ز گریه بار دگر ۲۰۳۵
 بهار عمر گذشت و چو نو^{۱۲} نهال چمن مرا همیشه بُود چشم بر بهار^{۱۳} دگر
 به روزگار دلا همچو دیده الفت گیر که فصل عافیت^{۱۴} آید به روزگار دگر
 نه یار خویش بُود، آن نه یار بیگانه که پیش یار شکایت کند ز یار دگر
 هزار شیشه تهی کردم از هوس مخفی
 هنوز در دل من هست خار خار دگر

- | | |
|-------------------------|---|
| ۱. ت: چون و رای کاروان. | ۲. ت: این بیت را ندارد. |
| ۳. ت: بیت دوم است. | ۴. ل: «و» ندارد. |
| ۵. ت: کرده است. | ۶. ت: نار لیلی راز ار. |
| ۷. ت: این بیت را ندارد. | ۸. ل: «و» ندارد. |
| ۹. ه: دریغ درد دلم. | ۱۰. ت: اشکبار. |
| ۱۱. کذا... | ۱۲. ت: چو نهو. ه: بهار عمر گذشته چو نو. |
| ۱۳. ه: پر بهار. | ۱۴. ه: فصل عاقبت. |

۳۳۷

۲۰۴۰ ای نرگس مست تو را، در هر نفس ناز دگر^۱
 وی طرّه زلف تو را با حسن تو راز^۲ دگر
 آسان نباشد عاشقی ای دل تو را قانون صفت
 باید ز هر تار رگی^۳ آهنگ^۴ و آواز^۵ دگر
 ناصح مکن آزار من، پنهان نباشد^۶ عاشقی
 آمد^۷ برون در هر نفس از دیده غمّاز^۸ دگر
 از شوق گلزار رخت مانند مرغان چمن^۹
 هر لحظه مرغ روح را در سینه پرواز^{۱۰} دگر
 مخفی چه غم^{۱۱} از محشرت هردم چو در زندان غم
 داری ز هجر دوستان انجام و آغاز^{۱۲} دگر

۳۳۸

۲۰۴۵ می دهم رخسار^{۱۳} باز جولان^{۱۴} دگر
 می زنم گوی محبت را به چوگان^{۱۵} دگر
 بس که غالب شد جنون من به زیر پیرهن
 دست شوقم چاک می سازد گریبان دگر

- | | |
|---|-----------------------------------|
| ۱. ه: نازی دگر. | ۲. ت و ه: رازی. |
| ۳. ل: رگ. ه: باید ز تار هر رگی. | ۴. ت: اشک. |
| ۵. ت و ه: آوازی. | ۶. ت و ه: نماند، به نظر بهتر است. |
| ۷. ت و ه: آید، به نظر بهتر است. | ۸. ت و ه: غمّازی. |
| ۹. ت: مرغان در چمن. | ۱۰. ه: پروازی. |
| ۱۱. ه: چه بیم. | ۱۲. ه: آغازی. |
| ۱۳. ت: حنو تو را. | |
| ۱۴. ت و ه: جولانی، در نسخه ه تا پایان غزل این طور است: گریبانی، جانی و می دانی | |
| ۱۵. ت: ملامت را به چوگانی. | |

جان فدایش کردم و از دل تمنایش نرفت
 وه چه خوش بودی اگر بودی مرا جان دگر
 همعنانی^۱ کو که گرداند عنان اختیار
 از کف صاحب عنانان سوی میدان دگر
 تا خجل شد آدم از عصیان خود بر روی ما
 داغ خجلت می نهده هر روز عصیان دیگر
 عاشقم عاشق به سان سایه از دنبال خویش
 پرکنم از سنگ در هر کوی^۲ دامان دگر ۲۰۵۰
 برنیاردم برون سر از حروف سرنوشت^۳
 سالها هر روز بودم در دبستان دگر
 صد فلاتون عاجز آید در دوی درد هجر
 جز شکیبایی ندارد هیچ درمان دگر
 قطع بادا دست^۴ مخفی^۵ بر نمکدان لب
 گر زند انگشت خود را بر نمکدان دگر

۳۳۹

ای ز عشقت هر دمم بر^۶ دل تمنای دگر
 وی ز شورت در سرم هر لحظه سودای دگر
 بینم مه حسن تو را گر فی المثل در آینه^۷
 باید درون^۸ چشم من صد چشم بینای دگر^۹ ۲۰۵۵

۱. ت: همعنان.
 ۲. ل: «و» دارد.
 ۳. ت: صورت سرگذشت.
 ۴. ت: قطع یار اوست.
 ۵. ت و ه: جز، درست است.
 ۶. ت و ه: در.
 ۷. ت: گر نه بینم حسن تو چون فی المثل در آینه. ل: آینه از اینجا وزن تغییر می کند.
 ۸. ت: باید ازند. ه: باید درون.
 ۹. ل: بیت سوم است.

بیزارم از فرزاندگی مجنونم و خواهم مرا^۱
 باشد به بازار غم^۲ هر روز غوغای دگر^۳
 مخفی به غم تا کی توان بردن به سر در ملک هند
 عمر عزیز از دست رفت پیدا^۴ نشد جای دگر^۵

۳۴۰

می‌گشایم هر نفس از صبر پیوندی دگر
 بر شکیبایی تغافل می‌زنم چندی دگر
 من اگر دیوانه گشتم حاجت زنجیر نیست
 هر زمان عشقم^۶ نهد بر پای من بندی دگر
 تا قیامت گر نیابد سوی کنعان بوی مصر
 جای یوسف را نگیرد^۷ هیچ فرزندی دگر
 خواه خونم را بریز و خواه جرمم را ببخش
 کافرم گر باشدم جز تو خداوندی دگر
 توبه مخفی نداری باور ای ظاهرشناس
 می‌خورد اینک به خاک تاک سوگندی^۸ دگر

۳۴۱

ای مه حسن تو را طره شامی دگر
 وی می عشق تو را ساغر و جامی دگر
 خلق جهان را نظر بر در و بام فلک
 حسن تو را جلوه گاه بر در و بامی دگر

۱. ه: مجنونم و خواهم زد. ۲. ه: باشد به هر بازار غم.
 ۳. ل: بیت چهارم است. ۴. ت و ه: اینجا.
 ۵. ل: بیت دوم است. ۶. ت: عقل.
 ۷. ت: بگیرد. ۸. ت: اینک باب پیوندی. ه: به خاک پات سوگندی.

- قبله اهل نظر طاق دو ابروی توست
 نیست به دیر و حرم جز تو امامی دگر ۲۰۶۵
 نام تو را تا دلم ورد زبان کرده است
 نگذردم بر زبان حرف ز نامی دگر
 نیست اگر بی خبر از خود و از غیر^۱ چیست
 شیفته عشق را طرز کلامی دگر
 کام^۲ طلب نیستم زانکه نهان از نظر^۳
 در پی هر کام^۴ ماست تلخی کامی دگر^۵
 بر سر دریای اشک از پی صید نگه
 چشمه هر موجه ای ست حلقه دامی دگر^۶
 ره به عدم داردم^۷ با تو مرا آرزوست
 در سفر واپسین یک دوسه گامی دیگر ۲۰۷۰
 مخفی اگر نیستی^۸ بوالهوس راه عشق
 از سر خامی مرو در پی خامی دگر

۳۴۲

- ای متور از رخت هر روز ایوانی دگر
 وی جمالت هر شبی شمع شبستانی^۹ دگر
 صبح صادق را نماز شام از ایوان حسن
 هر هلال ابرویت^{۱۰} خورشید تابانی دگر

۱. ت و ه: از خود، از غیر.
 ۲. ه: نهان در طلب.
 ۳. ت: این بیت را ندارد.
 ۴. ه: رو به عدم دارم و.
 ۵. ت: شبستان، تا پایان غزل همه کلمات بدون «یا» است مثل تابان، توفان و کنعان.
 ۶. ه: بر هلال ابروت.
 ۷. ه: گام.
 ۸. ه: گام، به نظر بهتر است.
 ۹. ت: «دگر» ندارد.
 ۱۰. ت: اگر نیست.

ناخدا گر نوح و گر خضر است در دریای عشق
 پیچش^۱ هر موج باشد موج توفانی دگر^۲
 ۲۰۷۵ ناقه گرگم کرد راه کعبه لیلی^۳ چه غم
 کعبه دل را بُود رهبر بیابانی دگر^۴
 پنجه زد دست تمنا باز در زنجیر زلف
 دل گرو کردم به پیش نامسلمانی دگر
 لخت^۵ دل از بس گره زد گریه^۶ بر مژگان من
 بر سر هر خار دارم رشک^۷ بستانی دگر
 کهنه شد عهدی که کردم با غم جانان نخست^۸
 کو دلی تا نوکنم امروز پیمانی دگر
 معجز پیغمبر حسنت^۹ که ایمان آورد^{۱۰}
 در خم هر تار زلفت^{۱۱} کافرستانی دگر
 ۲۰۸۰ آتش نمرودیان را لایح حب الآقلین^{۱۲}
 هر خلیل الله کند هر دم گلستانی دگر^{۱۳}
 تا نشان از مصر هستی هست، اخوان حسد^{۱۴}
 در چه اندازند^{۱۵} هر دم ماه کنعانی دگر
 بر دلم مخفی سبک شد بار غم از آه سرد
 کاش می بودی مرا آه پریشانی دگر

- | | |
|--------------------------|---|
| ۱. ت: پیچش. | ۲. ت: بیت پنجم است. |
| ۳. ت و ه: لیلی را. | ۴. ت: بیت سوم است. |
| ۵. ت: محنت. | ۶. ه: از بس گره گیرد. |
| ۷. ت: اشک. | ۸. ت: بحسب. |
| ۹. ه: حسن است. | ۱۰. ت: معجزه پیغمبر حسن است که ایمان او رکو. |
| ۱۱. ت: زلف. | ۱۲. ت و ل: الآقلین، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. |
| ۱۳. ت: این بیت را ندارد. | ۱۴. ت: تا نشان از قصر هستی است اخوان دگر. |
| ۱۵. ه: اندازیم. | |

۳۴۳

ای دل بیا و قصر^۱ امیدت خراب گیر دشت سراب^۲ هر دو جهان را [پر] آب^۳ گیر
 ساقی چو بزم باده‌کشان را خمار^۴ نیست پرکن ز آب شیشه و پراز شراب گیر
 چون در ققای پرتو هر نور ظلمت است دنبال خویش سایه خود آفتاب^۵ گیر ۲۰۸۵
 هر شبمی که سبزه^۶ نشین شد بهاردان هر گل دماغ^۷ تازه نماید گلاب گیر
 بنیاد هستی‌ات چو نسیمی کند خراب نقش وجود خویش چو موج سراب^۸ گیر
 ای بی‌خبر ز وعده^۹ فردا، غنیمت است امروز را تو وعده^۹ روز حساب گیر

فصل بهار و باده و مخفی، شکفته‌ای^{۱۰}

مطرب به حکم شرع محبت، رباب گیر

۳۴۴

ای دل بیا و خانه^۱ عمرت خراب گیر بر یاد رفتگان دو سه جام^{۱۱} شراب گیر ۲۰۹۰
 فرصت شمر غنیمت و^{۱۲} دریاب فیض صبح^{۱۳} گل چین به رغم^{۱۴} بلبل و بلبل به خواب گیر
 تاکی برای دانه^{۱۵} عیشی اسیر دام این مرغ دل بر آتش حسرت کباب گیر
 از گردش زمانه و گردون مشو ملول این کشتزار تخم ندامت، سراب^{۱۶} گیر
 هر دولتی که چهره نماید حباب دان هر محتنی که روی دهد^{۱۷} موج آب گیر
 بر کار و بار هیچ کس انگشت رد منه هر ذره‌ای که هست مه و آفتاب گیر ۲۰۹۵

۱. ت: قصه.

۲. ل و ه: دست شراب، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

۳. ت: خواب. ل و ه: برآب، تصحیح قیاسی است.

۴. ت: باده‌کشان بی خمار. ه: باده‌گشاد را خمار. ۵. ه: سایه پر آفتاب.

۶. ت: تیره. ه: سبز. ۷. ت: ز باغ.

۸. ه: موج بر آب. ۹. ت: امروز را به وعده.

۱۰. ه: مخفی شکفته طبع. ۱۱. ت: ساغر.

۱۲. ت: «و» ندارد. ۱۳. ت: فیض عمر صبح.

۱۴. ت: نرغم.

۱۵. ل و ت: عیش، تصحیح از روی نسخه ه شده است.

۱۶. ت: شراب. ۱۷. ل: رو بدهد.

بر روی خود ز محنت^۱ ایام در میند^۲ هر مشکلی که رو بدهد^۳ فتح باب گیر
هر پرده‌ای^۴ که از رخ مقصود برفتند بر چهره مراد خود آن را نقاب گیر
مخفی بیا به عرصه دیوان ملک هند
مردانه هر سؤال که داری جواب گیر

۳۴۵

دیوانه عشقی سفر شام و سحر گیر از دایره عقل برون، راه دگر گیر
۲۱۰۰ پابوس^۵ ره وادی عشق آبله پا نیست^۶ فهمیده قدم در ره این مرحله بر^۷ گیر
بی نیش الم لذت^۸ از نوش نیابی بر بستر غم پا نه^۹ و مقصود به بر^{۱۰} گیر
زان پیش به آید به تو این دور مسلسل پیمانه خود پر شده^{۱۱} زین^{۱۲} خون جگر گیر
تا دامن لیلی ارادت به کف آری مجنون صفت از هستی خود قطع نظر گیر
اجزای وجودت به نسیم است پریشان اسباب تعلق همه میراث پدر گیر
۲۱۰۵ اقبال که^{۱۳} موقوف هنر نیست چو مخفی
دست طلب خویش در آغوش کمر^{۱۴} گیر

۳۴۶

گر طالب شوقی، سر زنجیر ستم گیر مجنون جنون باش و ره وادی غم گیر
خواهی که غباری به دلت راه نیابد منت مکش از شادی و جام از کف غم گیر
صبح طرب و شام غم دهر مساوی ست برخاسته چون آتش و بنشسته^{۱۵} چونم گیر^{۱۶}

- | | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| ۱. ه: بر روی خویش محنت. | ۲. ت: دردمند. |
| ۳. ت: روی دهد، فصیحتر است. | ۴. ت: هر راه. |
| ۵. ت: پاپوش. | ۶. ت: آبله ماست. ه: آبله پاست |
| ۷. ت: «بر» ندارد. ه: مرحله در. | ۸. ه: لذتی. |
| ۹. ت: «و» ندارد. | ۱۰. ت: به سر. |
| ۱۱. ل: شد. | ۱۲. ه: از. |
| ۱۳. ت و ه: چو. | ۱۴. ت: آغوش و کمر. |
| ۱۵. ت: بنشسته. | ۱۶. ه: چویم گیر. |

تا زنده^۱ قلم بر ورق دفتر مقصود^۲ اوراق تمنا همه افتاده ز هم گیر
 چون باد مرو بر در هر ناکس و هر کس^۳ گر مرد رهی شیوه ارباب هم گیر ۲۱۱۰
 چون دست در آغوش خزان است چمن را این^۴ گوشه ویرانه خود باغ ارم گیر
 در بزم طرب بوالهوسان راهزنانه^۵
 مخفی به الم خوکن و دامان الم گیر

۳۴۷

محرمی^۶ در بزم جانان خویش را بیگانه گیر دست دل بردار^۷ و آن گه^۸ دامن جانانه گیر
 بهر آب تلخ ساقی منت ساغر مکش پر ز آب دیده کن جامی و چون^۹ پیمانه گیر
 عمر شد صرفت و^{۱۰} بتخانه، ای هندی نهاد^{۱۱} از برای امتحان یک روز راه خانه گیر ۲۱۱۵
 شمع دل را بر فروز و سیر باغ گریه کن ناله و^{۱۲} سوز جگر را بلبل و پروانه گیر
 در ره^{۱۳} دانش اگر داری جوی فرزاندگی^{۱۴} خویش را بیگانه دان، فرزانه را دیوانه گیر
 گشته ای چون صید صیاد اجل^{۱۵} ای بی خبر عالمی را در میان دام آب و دانه گیر
 فکر آبادی این ویرانه^{۱۶} مخفی تا به کی
 این کهن ویرانه را آخر تو هم ویرانه گیر

۱. ت: تاراند.
۲. ه: بر هر ورق دفتر مقصود قلم کش.
۳. ت: هر کس و ناکس.
۴. ه: در.
۵. ل و ت: راه ندادند، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد.
۶. ل: محرم.
۷. ت و ه: دست بر دل دار.
۸. ه: آنکه.
۹. ت: خون.
۱۰. ت: «و» ندارد.
۱۱. ت: هندو نهاد. ه: هندی نژاد.
۱۲. ل: «و» ندارد.
۱۳. ت: ذره.
۱۴. ت: فرزندانگی.
۱۵. ت: خیا داخل.
۱۶. ه: آبادی در این ویرانه.

۳۴۸

۲۱۲۰ روی بنما^۱ و جهان را بر دل ما تنگ ساز
در محبت دیده و^۲ دل را به هم یکرنگ ساز
منعم و مفلس^۳ از جان فرمانبر حکم تواند
پادشاه ملک حسنی تکیه^۴ بر اورنگ ساز
جز حریم کعبه دل هیچ جا جای تو نیست
خانه ابراهیم خواه از خشت و خواه^۵ از سنگ ساز
تا که در^۶ عشق تو دل^۷ از ملک تن^۸ برداشتم
هر که را خواهی در این اقلیم خود سرهنگ^۹ ساز^{۱۰}
از ادب دور است گفتن با تو از بیدادیات^{۱۱}
گفته شد با بخت خود کآینه را یکرنگ^{۱۲} ساز
۲۱۲۵ مجتهدی در لغت از روی^{۱۳} انصاف ای خرد
ابجد عشق بتان سردفتر فرهنگ ساز
ره‌نورد وادی عشق مجرّد از دو کون
ناله را مثل جرس در راه پیشاهنگ ساز
چرخ اگر^{۱۴} حیفی کند از جمله احسان شمار
بخت اگر نامت برد دستور نام و ننگ ساز^{۱۵}
بخت دشمن روزگارم مدعی مردانه دل
بر تن از داغ شکیبایی لباس جنگ ساز^{۱۶}

- | | |
|---------------------|--------------------------|
| ۱. ت: زیبا. | ۲. ت: «و» ندارد. |
| ۳. ه: مفلس و منعم. | ۴. ت: بکنه. |
| ۵. ه: خشت خواه. | ۶. ت: از. |
| ۷. ل: تن. | ۸. ل: دل. |
| ۹. ت: سرسنگ. | ۱۰. ه: این بیت را ندارد. |
| ۱۱. ت: بند اوست. | ۱۲. ه: کآینه را از زنگ. |
| ۱۳. ت: آرزوی. | ۱۴. ه: گر. |
| ۱۵. ت: بیت دهم است. | ۱۶. ت: بیت هشتم است. |

من که بگذشتم ز جان^۱ خود رگ جان مرا
خواه گردون رشته گردان^۲ خواه تار چنگ ساز^۳
در دل اهل دلی شاید کند مخفی اثر
در نشاپورک نوای راست را آهنگ ساز
۲۱۳۰

۳۴۹

شد بهار ای دل ز می کام ایاحت تازه ساز با حریفان سیر گلشن کن دماغت تازه ساز
بلبل شوریده تاکی منت ابر بهار از سرشک لاله گون گل‌های باغت تازه ساز
گریه بیهوده تاکی دیده از کم فطرتی ناخن همت برآرد^۴ زخم داغت تازه ساز
تا ببینی^۵ رنج خود بینی و بینی خویش را در ره افکندگی هر دم سراغت تازه ساز^۶
مخفیا شب شد برآر از شیشه^۷ رشک^۸ آفتاب
روشنی مجلس و شمع چراغت تازه ساز
۲۱۳۵

۳۵۰

گشادی تا ز مژگان ناوک ناز نگه بر عاشقان ناوک انداز
نسیمی گر کند زلفت^۹ پریشان به دام آرم^{۱۰} همه مرغان جانباز
اسیر حسن را نبود رهایی کمند زلف دارد^{۱۱} چنگل باز
کند همچو^{۱۲} کبوتر مرغ روحم برای دانه خال تو پرواز
اگر مخفی ز من پرسد غم یار
میان عاشقان گردم سرافراز^{۱۳}
۲۱۴۰

۱. ت: جانان.

۲. ت: رسته کردن. ل: رشته گردون، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

۳. ت: بیت نهم است. ۴. ت: برآرد. ه: برآور.

۵. ه: نبینی. ۶. ت: این بیت را ندارد.

۷. ت: سینه. ۸. ت: اشک.

۹. ت: زلف. ۱۰. ه: آرد.

۱۱. ت: دارم. ۱۲. ه: همچون.

۱۳. ل: سرفراز.

۳۵۱

از آن گویم سخن من کمتر امروز که دارم عشق دیگر در سر امروز
 سمندر همتی خوش کرده‌ام زین^۱ فلک را می‌نهم جُل بر خر امروز
 نمی‌داند^۲ کسی قدرم و گرنه منم آینه^۳ اسکندر امروز
 زدم سرینجه‌ای با طره زلف ز نو گشتم مسلمان کافر امروز^۴
 ۲۱۴۵ چنان تلخی ایام ریوده که زهر است در مذاقم شکر امروز^۵
 چنان توفان اشکم موج خیز^۶ است که در چشمم چو آب است اخگر^۷ امروز^۸
 همه خندان و من گریان در این بزم مگر زاییده‌ام از مادر امروز
 پس^۹ از عمری به بازی مهره بخت^{۱۰} برون می‌آورم از ششدر^{۱۱} امروز
 بیا مجنون که مخفی از نظرها^{۱۲}
 منم در راه وادی رهبر امروز

۳۵۲

۲۱۵ سوختم چون شمع و عشقم خام^{۱۳} می‌گیرد^{۱۴} هنوز
 در تن بی‌جان دلم آرام^{۱۵} می‌گیرد هنوز
 شد دماغم در سر سودا و ترتیب^{۱۶} دماغ
 در گلستان روغن بسادام^{۱۷} می‌گیرد هنوز^{۱۸}

۱. ت: سمند همت خوش کرده زین. ه: سمند همت خود کرده‌ام زین.
۲. ت: نمی‌دانم.
۳. ت: آینه.
۴. ت: این بیت را ندارد.
۵. این مصراع اشکال وزنی دارد.
۶. ت: موج جر.
۷. ت: جواب است ابس.
۸. ه: این بیت را ندارد.
۹. ت: بس.
۱۰. ه: چهره بخت.
۱۱. ت: ششدر.
۱۲. ت: نظرهایی.
۱۳. ل: جام. ه: شمع عشقم خام.
۱۴. ت: می‌گردد، تا پایان چنین است.
۱۵. ت: رام.
۱۶. ه: ترطیب.
۱۷. ت: روغن و بادام.
۱۸. کذا....

روز و شب دام است و من صید و اجل صیاد من
 با وجود این غم در دام می‌گیرد هنوز^۱
 من به ناکامی گرفتارم به رگم^۲ بخت بد
 بر من این را در حساب^۳ کام می‌گیرد هنوز
 سوختم در عشق چون پروانه^۴ مخفی مرا
 شمع فانوس^۵ محبت نام می‌گیرد هنوز

۳۵۳

رفتی ز پیش دیده من بی‌خبر هنوز دارم خیال روی تو را در نظر هنوز ۲۱۵۵
 با آنکه چشم من ز تمنا سید شد^۶ دارم دو دیده بر ره باد سحر^۷ هنوز
 ای گریه همتی که ز خونابه^۸ جگر دارم هزار دجله^۹ به هر چشم تر هنوز^{۱۰}
 خاک وجود من غم هجران به باد داد من در هوای وصل همان^{۱۱} در به در هنوز^{۱۲}
 مخفی اگرچه خانه خراب هنر شدم^{۱۳}
 دارم هوای صحبت اهل هنر هنوز

۳۵۴

مردم از ضعف خمار و تشنه جام^{۱۴} هنوز مغز شد در استخوانم پخته و خام هنوز ۲۱۶۰
 درنوردیدم بیابان عدم را سربه سر مانده^{۱۵} زیر پرده آغاز و^{۱۶} انجام هنوز

۱. ت و ه: این بیت را ندارد.
۲. ت: گرفتارم به رگم. ه: گرفتار و به رگم.
۳. ت: خلاف.
۴. ه: پروانه و، به نظر بهتر است.
۵. ت: شمع قانون. ه: شمع و فانوس.
۶. ه: سفید شد.
۷. ت: صبا.
۸. ت: خونابه. ه: خونابه.
۹. ت: و حيله.
۱۰. ت: بیت چهارم است.
۱۱. ت: هوای میهمان. ه: وصل توام.
۱۲. ت: بیت سوم است.
۱۳. ه: خراب از هنر شدم.
۱۴. ه: تشنه کامم.
۱۵. ل و ه: ماند، تصحیح از روی نسخه ت است.
۱۶. ل: «و» ندارد.

شهره آفاق گشتم در مصیبت داشتن همچو طفلان رحم در دهر گم نامم هنوز
 ناتوانیها چنانم کرد^۱ کز ضعف بدن داده^۲ صیادم نجات از مهر و^۳ در دامم هنوز
 شد تهی خمخانه و^۴ هنگامه^۵ می بر شکست من در این دور مسلسل زهر آشامم هنوز
 ۲۱۶۵ دل ز دستم رفت و سودای جنونم در سراسر تلخی کامم به کام و طالب کامم هنوز
 آفتاب آمد^۶ برون مخفی من از بیم عسس^۷
 همچو دزد بی جگر^۸ بر گوشه بامم هنوز^۹

۳۵۵

رفته از گلشن بهار و بلبل^{۱۰} گلشن هنوز با صبا در شوق^{۱۱} دارد دست در دامن هنوز
 گشته از باد صبا دست و گریبان در نقاب^{۱۲} جیب گل دارد هزاران چاک تا دامن هنوز
 نیست یعقوبی که یابد^{۱۳} از دم باد صبا ورنه می آید ز مصر آن بوی پیراهن هنوز
 ۲۱۷۰ بزم شادی گرم گشت و صحبت غم بر شکست بیم غم دارد مرا در ناله و شیون هنوز
 نقد جنس من به غارت رفته از بیرون در من درون خانه دارم چشم بر روزن هنوز
 شعله آه دلم^{۱۴} مخفی جهانی را گرفت
 از سیه بختی نشد ویرانه ام روشن هنوز

۳۵۶

شد بهار، از شعله آبی برگیل^{۱۵} میخانه ریز
 آب خون آلود غم در ساغر پیمانه ریز

- | | |
|--|---------------------------|
| ۱. ت: کرده. | ۲. ت و ه: داد. |
| ۳. ت و ه: «و» ندارد. | ۴. ت: «و» ندارد. |
| ۵. ه: پیمانه. | ۶. ه: آفتاب آید. |
| ۷. ت: اسیر. | ۸. ه: همچو دزد آن دل جگر. |
| ۹. ظاهراً به استقبال غزل حافظ رفته است به مطلع: | |
| بر نیامد از تمنای لبث کامم هنوز
(دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و غنی، ص ۱۷۹) | |
| ۱۰. ت: بلبل و. | ۱۱. ه: از شوق. |
| ۱۲. ت: دست گریبان در بغل. | ۱۳. ت: که دارد. |
| ۱۴. ل: مرا. | ۱۵. ه: برگیل و. |

برگشا دست جنون و جیب دانش چاک زن^۱
 بر سر فرزانگی خاک ره دیوانه ریز
 گریه غالب گشت و^۲ دل پر خون و^۳ می فواره وار^۴
 دیده خوناب دل بر سقف^۵ این کاشانه ریز ۲۱۷۵
 درنگیرد شمع بزم ما ز^۶ آتش بعد از این
 بر سر فانوس ما خاکستر پروانه ریز
 در محیط گفت و گو مخفی به غواصی فکر
 در صدف چون ابر نیسان گوهر^۷ یکدانه ریز

۳۵۷

می کشان، هنگامه می گردش جام است و بس
 حاصل می خوردن من تلخی کام است و بس
 صید هر صیاد گردد بلبل از بی طاقتی
 دانه مرغ محبت حلقه دام است و بس
 عشق افروزد چراغ حسن را در شام زلف
 روشنی کفر را از^۸ نور اسلام است و بس ۲۱۸۰
 شاد از آن گردم ز غم کز غم شود نام بلند
 مرد را مقصود زین^۹ مردی همین نام است و بس^{۱۰}
 کی ز بوی پیرهن چشم کسی روشن شود
 روشنی چشم مهجوران ز^{۱۱} پیغام است و بس^{۱۲}

- | | |
|--------------------------------------|-----------------------|
| ۱. ت: برگشا دست جنون جیب آتش چاک زن. | ۲. ت: «و» ندارد. |
| ۳. ت: «و» ندارد. | ۴. ه: فواره داو. |
| ۵. ت: شقف. | ۶. ه: بزم مار. |
| ۷. ت: کویر. | ۸. ت: در. |
| ۹. ت و ه: از. | ۱۰. ت: بیت پنجم است. |
| ۱۱. ت: «ز» ندارد. | ۱۲. ت: بیت چهارم است. |

شکوه از بیگانگان وز آشنایان^۱ چون کنم
 کآنچه آید پیشم از تأثیر ایام است و بس^۲
 مرد ره را اندر این ره زادِ ره در کار نیست
 دوری راه دو عالم حدّ یک گام است و بس
 درد چون غالب شود از ناله مخفی لب ببند
 راز دل اظهار کردن شیوه عام است و بس

۲۱۸۵

۳۵۸

زاد راه عشق مجنون چشم گریان است و بس
 عاشقان را مسکن و مأوا بیابان است و بس
 خواه آب دیده ریز و خواه خوناب جگر
 حاصل این باغ و بلبل آه و افغان است و بس^۳
 سیم، دست افشان چه می جویی^۴ که بهر امتحان
 سیم خالص چهره زرد یتیمان است و بس
 گر وزد باد مرادی^۵ هم نیاید^۶ برکنار
 کشتی ما نامرادان موج توفان است و بس
 می شنیدم حسن را سامان دل^۷ بردن ز توست
 چون بدیدم طره زلف پریشان است و بس
 گه نقاب روی و گاهی دام دلها می شود
 حسن را جمعیت زلف^۸ پریشان است و بس

۱. ه: و آشنایان. ۲. ت: این بیت را ندارد.
 ۳. ه: این بیت را ندارد. ۴. ه: دست افشار می خوانی.
 ۵. ل: مراد و، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. ۶. ه: نیاید.
 ۷. ه: سامان آن دل. ۸. ه: از زلف.

عندلیب از بی‌وفاییهای^۱ گل این شکوه چیست
شاهد گل در وفا چاک گریبان است و بس
ناله و آه و فغان^۲ پوشیده مخفی تا به کی
زینت گل در چمن از عندلیبان است و بس^۳

۳۵۹

ای دل^۴ غمدیده حال دیده پر خون می‌پرس
در درون خانه‌ای از مردم بیرون می‌پرس
هیچ کس در هیچ گه از حال دل^۵ آگاه نیست
ناز لیلی بین و از حال دل مجنون می‌پرس ۲۱۹۵
هر چه پیش من بُود^۶ از قوت طالع بُود
زین پریشانی من از گردش گردون می‌پرس
ریشک دریای محیط است اشک گوهر بار من
دیده از من قصه افزونی جیحون می‌پرس
خان و مانم رفت بر باد از ستم ای چشم تر
چون نمی‌پرسد کسی از من، تو هم اکنون می‌پرس
روزگاری شد که ما دُردی کش میخانه‌ایم^۷
مخفیان در بزم ما از باده گلگون می‌پرس^۸

۳۶۰

در محبت گر نباشد بر مرادت^۹ دسترس
از رگ جان کن رفو چاک گریبان هوس^{۱۰} ۲۲۰۰

۱. ل: بی‌وفاییها، تصحیح از روی نسخه ه به عمل آمد.

۲. ه: ناله و افغان تو. ۳. ت: این غزل را ندارد.

۴. ه: از دل. ۵. ه: حال کس.

۶. ه: هر چه آید پیش من. ۷. ه: میخانه‌ام.

۸. ت: این غزل را ندارد. ۹. ه: بر مرادی.

۱۰. ه: رفو اندر دل خود هر نفس.

انتظام عالم این باشد که از شاه و گدا
هیچ کس را بر مراد خویش نبُود دسترس
ناله تا کی در چمن بلبل ز بیدادی گل^۱
ناله ای گرمی کنی باری بر فریادرس^۲
از تهیدستی به روز محشرم اندیشه نیست
حاصل ایام عمرم حسرت دیدار بس^۳
باغبان یک صبحگاهی^۴ سیر باغم آرزوست
تا به کام دل نشینم با غم او^۵ یک نفس
از پی محمل مرو بیهوده ره با کاروان^۶ ۲۲۰۵
ناله ای کز تو پریشان نیست مانند جرس^۷
لاابالی^۸ می روم مخفی و ساغر می زنم
کافرم گر باشدم اندیشه از بیم عس^۹

۳۶۱

ای به یاد روی تو شمع درخشان در قفس
وی ز هجران تو مرغ روح نالان در قفس
پی به کنهت^{۱۰} چون برم یارب^{۱۱} که از بی دانش
عقل حیران مانده چون طفل دبستان در قفس
گر نبودی این تقید^{۱۲} باعث آزادگی
آشیان هرگز نکردی مرغ رضوان در قفس

- | | |
|-------------------------|--|
| ۱. ه: بلبل زیر بادی. | ۲. ه: کجا فریاد رس. |
| ۳. ه: دیدار کس. | ۴. ه: باغبان هم یک صبحی. |
| ۵. ه: دل نسیم باغ آید. | ۶. ه: بیهوده راه کاروان. |
| ۷. ه: پابند جرس. | ۸. ل: لاوبالی. اصلاح از روی نسخه ه به عمل آمد. |
| ۹. ت: این غزل را ندارد. | ۱۰. ت: نکبت. |
| ۱۱. ت: ریاب. | ۱۲. ت: ره به قید. |

عندلییان در قفس این آه و افغان^۱ بهر چیست

می‌توان بودن^۲ به امید گلستان در قفس ۲۲۱۰

گر نمی‌بودی امید وصل مخفی یک نفس

مشکل ار^۳ یک دم توانستی دل و^۴ جان در قفس^۵

۳۶۲

در بزم ادب راه چو یابی به ادب باش مگشا لب گفتار خود و گوش به لب باش

امشب شب وصل است و به کام دل خویشم ای صبح خدا را نفسی همدم شب باش

تا گرد ملالی به دلت راه نیابد خو کن به غم و محنت^۶ و بیزار طرب باش^۷

۲۲۱۵ پروانه گرت خواهش پر سوختنی هست

چون شمع درین سلسله هنگامه^۸ طلب باش^۹

۳۶۳

نیست گردیدن^{۱۰} میسر طالب دیدار باش

یار اگر یارت نباشد تو به یارت یار باش

ره خطرناک است، منزل^{۱۱} دور و قطاع الطريق

نقد ایمان می‌ریاید گفتمت هشیار باش

تا به کی باشد ز جرم معصیت^{۱۲} بیگانگی

نکته‌ای را بر تراش و محرم اسرار باش^{۱۳}

۱. ت: آه افغان.

۲. ل: ناخواناست.

۳. ل: از.

۴. ت: «و» ندارد.

۵. در این بیت فعل وجود ندارد و جمله نامفهوم است. کذا...

۶. ه: مخفی به غمت خو کن.

۷. ه: این بیت آخر غزل است.

۸. ه: بیگانه.

۹. ه: این غزل را ندارد.

۱۰. ه: دیدن گر.

۱۱. ه: و منزل.

۱۲. ه: باشد از این محرم تو را.

۱۳. ه: یار را در دل مبین و محرم اغیار باش.

بر مرادت گر نگرده چرخ گردون، گو مگرد^۱
 این دو روز زندگانی گو تو را دشوار باش
 رونق گل، عندلیبان، چون دو روزی بیش نیست ۲۲۲۰
 در گلستان تمنا جای گل گو خار باش^۲
 بست اگر مخفی در گلشن به رویت باغبان
 بر امید نشئه بو در پس دیوار باش^۳

۳۶۴

ای ناله^۴ بیا همنفس آه جگر باش رونق ده خوناب دل و دیده تر باش
 تا چند توان غنچه صفت با دل پر خون یک چند چو گل همنفس باد سحر باش
 خواهی که تو را در نظر آید رخ مقصود^۵ با روی نکو آینه سان^۶ پاک نظر باش
 ۲۲۲۵ گر طالب وصلی ز سر شوق چو یعقوب چشمی^۷ به ره و گوش بر آواز خبر باش
 زد طبل رحیل سفت قافله عمر
 مخفی منشین غافل و در^۸ فکر سفر باش

۳۶۵

گر نشاط عمر خواهی با همه یکرنگ باش
 صلح کن با دیگران، با خویشتن در جنگ باش
 ناله افسرده دل را در دلی تأثیر نیست
 مو به مو چون عندلیبان طالب آهنگ باش^۹

۱. ه: گو نگرده.

۲. ت: بار.

۳. ل: آینه سان. ه: آینه و ش.

۴. ت: دور.

۵. ت: این غزل را ندارد.

۶. ه: رخ خوبان.

۷. ت: چشم.

۸. ت: بیت چهارم است.

۹. ت: بیت چهارم است.

نیست چون نام و^۱ نشان ز آئینه اسکندری^۲
 گو نهان آئینه مقصود ما در زنگ^۳ باش^۴
 شیشه می گر^۵ تهی باشد به هنگام بهار
 خواه بر روی گل و خواهی به زیر سنگ باش^۶ ۲۲۳۰
 در هوای نفس، مخفی آبروی خود مریز^۷
 گر سبوی^۸ آرزو بشکسته زیر سنگ باش

۳۶۶

ای دل اسیر دام هوا و هوس مباش
 غافل ز یاد همنفسان یک نفس مباش
 سرگشته روز و شب به تمنای^۹ این جهان
 با ناله های زار به سان جرس مباش
 بر آرزوی باطل خود آستین فشان
 در زیر بار منت هر خار و خس مباش
 مگشا^{۱۰} زبان به گفت و شنود هوای^{۱۱} نفس
 چون مرغ نکته سنج اسیر قفس مباش ۲۲۳۵
 خواهی که آبروی نریزی^{۱۲} به زیر خاک^{۱۳}
 بر سفره زمانه دون چون مگس باش
 مخفی ز نامرادی ایام ناله چیست
 گو^{۱۴} بر مراد خویش مرا^{۱۵} دسترس مباش

۳۶۷

عاشقم عاشق، مرا گر جان نباشد گو مباش
 درد عاشق را اگر درمان نباشد گو مباش

۱. ت: «و» ندارد.
۲. ه: نام و نشان را آئینه اسکندری.
۳. ت: باد زرننگ.
۴. ت: بیت دوم است.
۵. ت: شیشه گرمی. ه: کز می.
۶. بیت سوم است.
۷. ت: بریز.
۸. ت: نبودی.
۹. ت: تمنایی.
۱۰. ت: بگشا.
۱۱. ت و ه: شنود هوای.
۱۲. ل و ت: بریزی، تصحیح از روی نسخه ه به عمل آمده.
۱۳. در همه نسخ «به زیر خاک» است و «به روی خاک» صحیح می نماید.
۱۴. ه: گر.
۱۵. ه: تو را.

هر بهاری را چو آسیب خزانی در پی است
 غنچه دل گر مرا خندان نباشد گو مباش
 ۲۲۴۰ دل چو شد صید محبت در ره امید و بیم
 مرد را مسکن بیابان گر نباشد گو مباش
 من که چون پروانه بر آتش زدم خود را چو شمع
 بر سرم گر محرمی گریان نباشد گو مباش
 کشتی عمرم فنا شد در محیط آرزو
 دیده را گر^۱ موج توفان نباشد گو مباش
 من که دادم دل به سودای پریزادان^۲ هند
 راز پنهانم اگر پنهان نباشد گو مباش
 در فراق دل ز دستم رفت و جان هم می رود
 در بدن کو جان بی جان گر نباشد گو مباش^۳
 ۲۲۴۵ در رهت خون جگر از چشم دل افشاند هام
 گر به خون آغشته ام مژگان نباشد گو مباش
 تا که محکوم سگ نفسیم مخفی این قدر
 گر سگی را قدرت فرمان نباشد گو مباش^۴

۳۶۸

گر سر آسودگی داری به غم همخانه باش از طریق عافیت مجنون صفت بیگانه باش
 نشئه ذوقی^۵ اگر خواهی ز سودای جنون گاه مست و گاه هشیار و گهی دیوانه باش
 هر کجا بزم مصیبت گرم گردد در جهان در تکلم بلبل و در سوختن پروانه باش

۱. ه: دیده ام را.

۲. ه: پری رویان.

۳. ه:

در فراغت دل ز دستم رفت جان هم می رود در تن بی جان و من گر جان نباشد گو مباش

کذا... معنایش چنانکه باید روشن نیست. ۴. ت: این غزل را ندارد.

۵. ل و ت: ذوق، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

لذتی خواهی که یابی زین جهان بی مدار ترک معموری کن و در گوشه ویرانه باش^۱ ۲۲۵۰
 ناله در هنگام محنت غایت^۲ دون همتی ست
 نیست یکسان کار عالم مخفیا مردانه باش^۳

۳۶۹

اگر عاشق شدی دیوانه می باش گهی بلبل گهی پروانه می باش
 اگر در سر تو را سودای عشق است چو مجنون از خرد بیگانه می باش
 گلستان پر گل و مینا پر از می^۴ به رغم بلبلان مستانه می باش
 نه ای بیگانه گر^۵ در آشنایی ز بزم آشنا بیگانه می باش ۲۲۵۵
 مکش^۶ ناز^۷ می و ساقی و مینا پر از خون جگر پیمانه می باش
 به وادی محبت ز آتش عشق گهی عاقل^۸ گهی دیوانه می باش
 گشاید^۹ هر که بندد در به رویت
 مخور مخفی غم و^{۱۰} مردانه می باش

۳۷۰

برآید گر تو را در گریه چون^{۱۱} شمع از جگر آتش
 به جای اشک می ریزد مرا از چشم تر آتش
 بسوزد عندلیبان را به گلشن همچو پروانه
 زندگر برق آهم در دل باد سحر آتش ۲۲۶۰
 به گریه^{۱۲} می کنم خود را تسلی، ورنه کی میرد
 به آب افشاندن چشم چو سر زد از جگر آتش

۱. ه: این بیت را ندارد.

۳. ت: این غزل را ندارد.

۵. ه: به بیگانه اگر.

۷. ت و ه: بار.

۹. ت: نشاید.

۱۱. ه: تو را در گریه ای.

۲. ه: عافیت.

۴. ت: گلستان در گل و میا برآری.

۶. ل: بکش.

۸. ت و ه: غافل.

۱۰. ت: «و» ندارد.

۱۲. ه: زگریه.

به ماهی گر کند الفت، بمیرد تشنه لب آخر
 بُود هر که سمندر را به میراث از پدر آتش^۱
 ز چرک معصیت مخفی ز بس آلوده دامنم
 نگیرد از خجالت دامنم را در سقر آتش^۲

۳۷۱

از آتش غم شد دل ما خانه آتش فانوس ز شمع است شررخانه آتش^۳
 ۲۲۶۵ بر واقعه من جگر سامعه سوزد افسانه من شد مگر افسانه آتش^۴
 هر لحظه زند شعله ز دل^۵ آتش دوری تا چند توان بود چو پروانه آتش^۶
 صحن چمن و باده^۷ گلگون و^۸ حریفان ما و غم تنهایی^۹ و پیمان آتش
 ای دیده حذر از^{۱۰} اثر آه که مخفی^{۱۱}
 بیگانه آب است نه^{۱۲} بیگانه آتش

۳۷۲

فلک آرد از آن گستاخ یوسف را به بازارش
 که دارد چون زلیخایی ز جان و دل خریدارش
 ۲۲۷۰ مه حسن تو روز افزون اگر چندی چنین باشد
 شود هر روز خورشید دگر آینه بردارش
 نبیند دیده مجنون به غیر از صورت^{۱۳} لیلی
 نباشد غیر لیلی هم کسی دیگر طلبکارش

- | | |
|---|-------------------------|
| ۱. ه: این بیت را ندارد. | ۲. ت: این غزل را ندارد. |
| ۳. ه: فانوس سر شمع شررخانه آتش. | ۴. ت: بیت پنجم است. |
| ۵. ه: به دل. | ۶. ت: بیت دوم است. |
| ۷. ل: باده و. | ۸. ت و ه: «و» ندارد. |
| ۹. ت: باد غم پنهانی. | ۱۰. ه: دیده خدا راز. |
| ۱۱. ت: ای دیده خدا را اثر راه که آه هم. | ۱۲. ت: که. |
| ۱۳. ه: دیده. | |

به پیش بَرَهَمَن زادی^۱ گرو کردم دل و دین را
 که باشد طوق مرغان حرم زنجیر زَنارش
 مکن اوقات خود ضایع، طیب وقت درمانم^۲
 که ذوق عافیت در دل^۳ ندارد هیچ بیمارش
 بیا لبریز کن ساقی^۴ چو مستان ساغر می را
 که در بزم طرب زین بیش نتوان دید هشیارش
 نبیند روی آزادی ز قسید خودپرستیها
 نباشد هر که چون مخفی به جان و دل خریدارش^۵

۲۲۷۵

۳۷۳

بیا بیا در حسنت نقاب در^۶ سرکش^۷ ز روی لطف به تقصیر ما قلم در کش
 بر آ^۸ ز خانه فکر و بگیر ملک نشاط نشین به مسند عیش و شکفته ساغر کش
 به دست هر که دهی باده محبت را^۹ بگوی باده بگیر کیمیای^{۱۰} احمر کش^{۱۱}
 به عشوه آتش نمرودیان گلستان کن
 به غمزه ای همه نمرودیان^{۱۲} در آذر^{۱۳} کش

۳۷۴

به چشمم^{۱۴} شد خیالش را گذر^{۱۵} دوش به آب زندگی گشتم هماغوش ۲۲۸۰

-
- | | |
|--|--|
| ۱. ه: برهمن زاده. | ۲. ه: طیب اوقات خود ضایع مکن هرگز به درمانم. |
| ۳. ه: عافیت هرگز. | ۴. ه: ساغر. |
| ۵. ت: این غزل را ندارد. | ۶. ت: بر. |
| ۷. در نسخه ل و ه بدین صورت آمده است «بیا بیا و ز حسنت نقاب از برکش» و در همه صورتهای معنی نارساست. | ۸. ه: گدا. |
| ۹. ت: باده بخت دل. | ۱۰. ل: کیمیا. |
| ۱۱. مصراع اشکال وزنی دارد. | ۱۲. ت: غرور بان. |
| ۱۳. ت: آذر. ه: برآذر. | ۱۴. ت: به چشم. |
| ۱۵. ت: خیالت را گذر. ه: خیالت را نظر، به این شکل با دیگر ابیات غزل مناسبت بیشتری دارد. | |

کشیدم دوش بریاد تو جامی که بر بود از کفم فهم و خرد هوش^۱
 اگر روزی کنی^۲ از رفتگان یاد^۳ من از شادی کنم خود را فراموش^۴
 مرا باید ز غیرت زار میرم^۵
 که شد همراز با زلفت بنا گوش^۶

۳۷۵

پرید مرغ تمنا ز آشیانه خویش که یافت دانه خال تو به ز دانه خویش
 ۲۲۸۵ به دیده روشنی دیده در نمی آید که در فراق تو گم کرد^۷ راه خانه خویش
 گذشت فصل بهار و برفت موسم گل هنوز بلبل طبعم پی فسانه خویش
 رقیب و باده گلنار و یار و صحن چمن من و صراحی چشم و می^۸ شبانه خویش
 چوبوی مهر و وفا از تو در نمی آید نشسته ام به توکل بر آستانه خویش^۹
 ز بس که عرصه میدان عافیت تنگ است زمانه مهر نهد بر در خزانه خویش
 ۲۲۹۰ زمانه دشمن طالع^{۱۰} زبون و مردم دون چه چیزها که ندیدیم^{۱۱} در زمانه خویش
 به نقد جان نفروشم غم محبت را
 به عالمی ندهم آه عاشقانه خویش^{۱۲}

۳۷۶

پر شد ز خون دیده مرا تا سبوی خویش
 دیدم به کام خویش رخ آرزوی خویش
 پنهان ز اهل قافله در سینه چون جرس
 دارم هزار ناله گره در گلوی خویش

۱. ت: که بر بود از کف فهم خود گوش. ۲. ه: اگر مخفی کنم.
۳. ت: باد. ۴. ه: این بیت مقطع غزل است.
۵. ت: مرا باید ز عزت زار میرم. ه: زود میرم. ۶. ل: بنا نوس.
۷. ه: گم کرده. ۸. ه: چشم می.
۹. ه: این بیت را ندارد. ۱۰. ه: دشمن و طالع.
۱۱. ه: که ندیدم. ۱۲. ت: این غزل را ندارد.

مجنون و آه و ناله و فرهاد^۱ و تیشه‌ای

ما^۲ و غم فراق و همین گفت‌وگوی خویش

۲۲۹۵

گشتم چنان ضعیف که من بعد بایدم

مخفی به زیر جامه کنم جست‌وجوی خویش

۳۷۷

اگر مرد رهی مستانه می‌رقص به پیش محرم و بیگانه می‌رقص

مشو از بهر دانه صید صیاد چو مرغان چمن بی‌دانه می‌رقص^۳

محبت هر کجا بزمی کند گرم به سان بلبل و پروانه می‌رقص^۴

لباس عافیت بیرون^۵ کن از بر چو عاقل پیش هر دیوانه می‌رقص^۶

چو مجنون در وفا از جذبه^۷ عشق به هر ویرانه چون دیوانه می‌رقص^۸ ۲۳۰۰

به بزم می‌منه^۹ لب بر لب جام^{۱۰} به یاد ساغر^{۱۱} و پیمانه می‌رقص^{۱۲}

نگردد گرتو را ویرانه معمور هما آسا در این ویرانه می‌رقص

مده مخفی ز کف جام محبت

میان عاشقان مستانه می‌رقص

۳۷۸

هر که را گرم است با زلف پریشان اختلاط

نیست چون بیگانگان آن را به خویشان^{۱۳} اختلاط

۱. ت: «و» ندارد.

۲. ت: یاد.

۳. ت: بیت سوم است.

۴. ت: بیت دوم است.

۵. ت: برون.

۶. ت: بیت ششم است.

۷. ه: در جذبه.

۸. ت و ه: به هر ویرانه دیوانه می‌رقص، بیت چهارم است.

۹. ت: بنه.

۱۰. ه: منه بر لب لب جام.

۱۱. ه: به یاد شیشه.

۱۲. ت: بیت پنجم است.

۱۳. ت: به حیوان.

۲۳۰۵ هر که را در سرفتاد اندیشه سودای^۱ عشق
 نیست آن را جز به آهوی بیابان اختلاط
 ناقه سرگردان مکن لیلی^۲ که مجنون تو را
 نیست در وادی به غیر^۳ چشم گریان اختلاط^۴
 کنجکاو زخم دل از بهر درمان تا به کی^۵
 زخم تیغ ناز^۶ را نبود به درمان اختلاط^۷
 گر در این گلشن سر پرواز داری عندلیب
 بایدت با خار و^۸ گل پیوست یکسان اختلاط^۹
 رهنورد عشق را دوری و نزدیکی یکی است
 نیست مجنون را به وادی جز به جانان اختلاط^{۱۰}
 بی مروت این تغافل چند در دامن وصل
 تا به کی باشد مرا با درد هجران اختلاط^{۱۱}
 گر چه درد آلوده ام درمان نخواهم از کسی
 نیست بیمار محبت را به درمان اختلاط^{۱۲}
 عمر شد صرف فضولی مخفیا بگشای چشم
 تا به کی باشد تو را با بوالفضولان اختلاط^{۱۳}

۳۷۹

بی تو چه^{۱۴} کار آیدم سیر گلستان و^{۱۵} باغ زهر بود جای می^{۱۶} بی تو مرا در ایام^{۱۷}

- | | |
|---|----------------------|
| ۱. ت: «سودای» ندارد. | ۲. ت: «لیلی» ندارد. |
| ۳. ه: به غیر از. | ۴. ت: بیت پنجم است. |
| ۵. ه: تا کجا. | ۶. ه: تیغ یار. |
| ۷. ت: بیت هشتم است. | ۸. ت: «و» ندارد. |
| ۹. ت: بیت چهارم است. | ۱۰. ت: بیت سوم است. |
| ۱۱. ت: بیت ششم است. | ۱۲. ت: بیت هفتم است. |
| ۱۳. ت: تا به کی باشد تو را با بوالفضولان. | ۱۴. ت: بتوجهه. |
| ۱۵. ت: «و» ندارد. | ۱۶. ت: جایی که. |
| ۱۷. ت: دماغ. | |

دین من ایمان من شمع شبستان من^۱ نیست مرا غیر تو مونس و^۲ چشم و^۳ چراغ
 در به در و کوبه کو همچو صبا صبح و شام می‌روم و می‌کنم گلشن جنت سراغ^۴ ۲۳۱۵
 مشک فشانی کنم در ختن و در ختا^۵ بوی سر زلف تو گر خوردم^۶ بر دماغ
 داغ برون و درون گشت^۷ یکی لاله‌سان
 چند توان مخفیا داغ به بالای داغ

۳۸۰

گر چه با بخت سیه دست و گریبانم چو زلف
 از تلاش^۸ خویشتن بر خویش پیچانم چو زلف
 بر رخ از اشک ندامت خط و خالی می‌نهم^۹
 چهره آرای^{۱۰} رخ بخت پریشانم^{۱۱} چو^{۱۲} زلف
 تا نگردد رنگ مه^{۱۳} گلگون حسن از آفتاب
 سایبان چهره خورشید تابانم چو زلف ۲۳۲۰
 تا نگردد^{۱۴} چشم ایما و اشارت آشنا
 پاسبان صورت زیبای خوبانم چو زلف
 بهر پایند دلم دامادی‌ای^{۱۵} در کار نیست
 پای در زنجیر نازِ نوعروسانم چو زلف

۱. ت: من من ایمان من شمع گلستان من. ۲. ل: «و» ندارد.

۳. ت: «و» ندارد. ۴. ه: این بیت را ندارد.

۵. ل و ت: خطا، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. ۶. ت: نخورد.

۷. ت: داغ برون و درون بست. ۸. ت: ملاش.

۹. ت: من هم. ۱۰. ت: ورای.

۱۱. ت: پریشان. ۱۲. ت: همچو.

۱۳. ت: همه. ل: ته، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد.

۱۴. ه: تا بگردد. ۱۵. ت: دانایی.

غم فزاید بر^۱ دل غمدیدگان از صحبت
دام دلهای^۲ غم آلود اسیرانم چو زلف
نیست مخفی خاطر آزرده از^۳ آشفته‌گی
سنبل لب‌تشنه چاه زرخدانم چو زلف

۳۸۱

۲۳۲۵ ای در خم زلف تو پریشان دل عاشق وی پیش گل روی تو حیران دل عاشق
آبی که به صد خون جگر یافت لب خضر دیده‌ست در آن چاه زرخدان دل عاشق
تا زلف تو سر رشته ز نثار بتان است هرگز نشود مایل ایمان دل عاشق
خواهی به سر دار برو^۴ خواه بیاویز از کرده خود نیست پشیمان دل عاشق
تا گشت لب لعل تو همراه تکلم
خون دل خود کرده^۵ به دامن دل عاشق

۳۸۲

۲۳۳۰ آمد بهار و^۶ داد به گلشن ندای عشق
بلبل هزار ناله و^۷ ساز و نوای عشق
بیهوده کاوش تو به نبض طیب چیست
درمان درد ما نکنند جز دوی عشق^۸
نشوونما چو سبزه‌ام از خاک^۹ بردمد
یابد اگر ترشح آب و هوای عشق^{۱۰}

- | | |
|-------------------------------------|---------------------|
| ۱. ت: «بر» ندارد. | ۲. ت: دلها. |
| ۳. ت: را. | ۴. ت: برد. |
| ۵. ه: خود کرد. | ۶. ت: «و» ندارد. |
| ۷. ت: «و» ندارد. ه: بلبل برآر ناله. | ۸. ت: بیت سوم است. |
| ۹. ت و ه: سبزه ز خاشاک. | ۱۰. ت: بیت دوم است. |

محمود و بخت ناز و نیاز تو خود ایاز^۱
 ماییم و توشه‌ای^۲ و همین بوریای عشق
 خواهی به شیر^۳ خوکن و خواهی به آب چشم
 جز خون دیده^۴ هیچ نباشد غذای عشق^۵
 در بیستون ز حسرت^۶ دیدار جان سپرد^۷
 فرهاد نامراد تو از ناله‌های عشق ۲۳۳۵
 مجنون از آن ز دیدن لیلی ز هوش^۸ رفت
 کامد صدای درد^۹ ز بانگ درای عشق
 کشتی اگر شکست نداریم بیم و^{۱۰} غم
 بر سر سلامت است^{۱۱} مرا ناخدای عشق
 یاران و بزم باده و هنگام^{۱۲} عافیت
 مخفی و درد^{۱۳} محنت بی‌انتهای عشق

۳۸۳

سزد مرغ چمن را ماتم اشک که گل خرّم^{۱۴} شود از شبنم اشک
 نبردی ره به وادی محبت اگر مجنون نبودی همدم^{۱۵} اشک ۲۳۴۰
 بریز ای دیده گرداری سرشکی که خندد غنچه گل از نم اشک
 بگیریم^{۱۶} همچو شمع از آتش دل بنالم^{۱۷} همچو بلبل در غم اشک

۱. ه: محمود و بخت و ناز و نیاز خود و ایاز. ت: محمود بخت مار نیاز خود ایاز کذا...
۲. ت: «و» ندارد. ۳. ه: به صبر.
۴. ت: خون در. ۵. ه: دوی عشق.
۶. ه: به حسرت. ۷. ت: سرد.
۸. ت: لیلی نوس. ۹. ت: داد.
۱۰. ت: «و» ندارد. ۱۱. ت: ملامت است.
۱۲. ت و ه: باده بنگاه. ۱۳. ت: داد.
۱۴. ت: خورم. ۱۵. ت: هم.
۱۶. ت: نگریم. ۱۷. ه: نالم.

مشو غماز ای دل، ناله کم کن^۱ که نبود غیر دیده محرم اشک
 ز گریه دیده را هر دم خیالی ست عجایب عالم است این عالم اشک^۲
 ز دیده اشک حسرت ریز مخفی
 که دارم بار دیگر ماتم اشک

۲۳۴۵

۳۸۴

تا ز گریه در درون دیده نگذاریم^۳ اشک
 روز و شب^۴ از دیده همچون ابر می باریم اشک
 این کهن باغ تمنا هرگز آبادان نشد
 خون^۵ دل چندانکه می باریم^۶ می کاریم اشک
 آتش دل از سرشک^۷ دیده تسکینی^۸ نیافت
 تا به کی در دیده گریان نگه داریم اشک
 روز و^۹ شب از گریه در هجر تو چون ابر بهار
 بر سر مژگان ز خون دیده بشماریم اشک
 همتی مخفی که هنگام تماشای چمن
 زاد ره از دیده خونبار برداریم^{۱۰} اشک

۲۳۵۰

۳۸۵

به قتل^{۱۱} عاشقان کردی چو آهنگ جهان از ذوق شد بر^{۱۲} عاشقان تنگ
 کشد^{۱۳} چون غمزه تو تیغ بیداد^{۱۴} برد^{۱۵} از روی صیاد اجل رنگ^{۱۶}

- | | |
|----------------------------------|-------------------------|
| ۱. ت: مشو غمازی ای دل باز کم کن. | ۲. ت: این بیت را ندارد. |
| ۳. ل: بگذاریم. | ۴. ت: روز شب. |
| ۵. ت: چون. | ۶. ت و ه: «و» دارد. |
| ۷. ه: سرشکی. | ۸. ت: تسکین. |
| ۹. ت: «و» ندارد. | ۱۰. ت: بو داریم. |
| ۱۱. ت: به عقل. | ۱۲. ت: «بر» ندارد. |
| ۱۳. ت: نشد. | ۱۴. ت: بیدار. |
| ۱۵. ه: پرد. | ۱۶. ت: تنگ. |

خیالت تا درون سینه جا کرد برفت زآینه مقصود دل زنگ^۱
 منم آن شیشه امید فرهاد که ریزد بر سرم از آسمان سنگ
 به بستان مرادم نشکفد^۲ گل
 بود مخفی در این گلشن صبا لنگ^۳

۲۳۵۵

۳۸۶

دردی که به درمان تو بیرون رود از دل صد حیف که آن درد به افسون رود از دل
 ارباب نظر را به یقین قطع حیات است آن دم که خیال لب میگون رود از دل
 از بس که به دل زخم ستم خوردم و رفتم تا حشر ته خاک مرا خون رود از دل
 گیرم که به مرهم^۴ به هم آید دهن زخم آن لذت پیکان توام^۵ چون رود از دل
 مخفی جگر چرخ شکافد ز سر درد
 هر ناوک آهی که به گردون رود از دل

۲۳۶۰

۳۸۷

تو هم جانی و هم جانانه دل خیالت میهمان^۶ خانه دل
 محبت هر کجا بزمی کند گرم تویی شمع و منم پروانه دل
 زلیخاوار^۷ از تصویر حسنت منقش کرده ام کاشانه دل
 مکن ساقی دلم خون بهر جامی که شد پر^۸ خون دل^۹ پیمانه دل
 چو مجنون عاقبت مخفی به هر کو
 مرا شد بر ملا افسانه دل

۲۳۶۵

۱. ت: برفت از آینه مقصود دل تنگ، مصراع اشکال وزنی دارد.

۲. ت و ه: بشکفد.

۳. ت: مسک.

۴. ت: به مرهم.

۵. ل: بیکان توام.

۶. ت: میهمان.

۷. ت: زلیخا و از.

۸. ه: دل و.

۹. ت: بر.

۳۸۸

در خون نشسته‌ام همه شب ز آرزوی دل
دارم به آب دیده همان شست و شوی دل
از بس ز درد محنت^۱ هجران گریستم
یک قطره خون نمانده^۲ مرا در سبوی دل
گشتم چنان ضعیف که در تن نشان نیافت
چندانکه کرد پیک غمت جست و جوی دل
سوزد هزار خرمن غم را به یک نفس
سر برزند چو شعله آه از گلوی دل
بس مرغ دل^۳ به گریه ز هجر تو خو گرفت ۲۳۷۰
خواهم که روی دیده گذارم^۴ به روی دل^۵
جانان به بزم^۶ باده و هنگامه با رقیب
مخفی و درد عشق و همان گفت و گوی دل^۷

۳۸۹

ای روی زیبای تو را رشک گلستان در بغل
وی قدر عنای تو را سرو خرامان در بغل
هر چشم گریان مرا صد جوی خون در آستین
هر ناوک ناز تو را صد تیر مژگان در بغل
گر یوسف وقت خودی غافل ز اخوانت مشو
زیرا که دارند از حسد صد چاه کنعان در بغل

۱. ه: درد و محنت. ۲. ت و ه: نماند.

۳. ه: مرغ جان. ۴. ه: گزارم.

۵. ت: مخفی و درد عشق و همان گفت و گوی دل. ۶. ه: جانان و بزم.

۷. ت: این بیت را ندارد.

نازم به چشم عاشقی کز گریه در زندان عشق
 دارد ز اشک لاله گون رشک گلستان در بغل ۲۳۷۵
 بلبل تو و^۱ سیر چمن، کز اشک خون آلود من
 دزدیده^۲ دارم از صبا صد باغ و^۳ بستان در بغل
 هر شعله آه مرا صد گونه سوز اندر کمین
 هر ناوک ناز تو را صد نیش پیکان در بغل
 مخفی به زندان جفا از دست بیداد غمت
 چون غنچه دارد جیب گل^۴ صد چاک پنهان^۵ در بغل

۳۹۰

ای پرتو جمالت شمع هزار محفل وی زلف تابدارت حل هزار مشکل
 پروانه وار گردد^۶ برگرد شمع رویت بسیند اگر رخت را آیینه در مقابل^۷ ۲۳۸۰
 مقصد تویی ز کعبه ورنه نکردی هرگز^۸
 حاجی ز بهر خانه قطع این قدر منازل

۳۹۱

گیرم به دست خویش از آن در بهار گل کآید برون بهار ز چوب و ز خار گل
 هنگام گل گذشته و عالم چو گلشن است بس داغ یأس کرده در این روزگار گل
 تاکی در انتظار نسیمی توان نشست تاکی^۹ توان مقیم ره انتظار گل
 خواهی ایاغ پر کن و خواهی سبوز اشک مرغ چمن ندارد خمار گل ۲۳۸۵
 بلبل به کام خویش فغان کن که نقد اشک
 مخفی ز دیده کرد نهانی نثار گل

۱. ل: «و» ندارد. ه: بلبل بود، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.

۲. ه: دزدیده. ۳. ت: «و» ندارد.

۴. ه: جیب دل. ۵. ت: پنها.

۶. ل: گردت. ۷. ه: بیند اگر رخت را هر آیینه مقابل.

۸. مصراع پرش وزنی دارد. ۹. ت: چند.

۳۹۲

گر صبا آرد به گلشن مژده پیغام گل بشکفد دل عندلیبان را چو^۱ گل از نام گل
 ناله زاری^۲ نمی آید به گوش اندر چمن شد مگر بلبل اسیر حلقه های دام گل
 باغبان فرصت غنیمت دان و گل چین از^۳ چمن کاعتمادی نیست بر آغاز و بر انجام گل
 ۲۳۹۰ بشکند گر ساغر ما در چمن ساقی چه باک می توان نوشید می را نیم شب^۴ در جام گل
 غنچه نگشاید^۵ چو بگشاید لب در بوستان در تکلم از تبسم تا دهد انعام گل
 شیشه بزم آرا و گل خندان و بلبل در سخن^۶ نیست هنگام^۷ حریفان بهتر از هنگام گل
 گل به بلبل باد ارزانی و بلبل با چمن
 زانکه ما را نیست مخفی طاقت ابرام گل

۳۹۳

باده پرکن^۸ می رود از دست چون^۹ هنگام گل تازه کن^{۱۰} برعکس بلبل در گلستان کام گل
 ۲۳۹۵ بلبلان را غنچه دل بشکفاند آرزو گر به گلشن آورد باد صبا پیغام گل
 از تمنا در قفس بر تن دزد جیب فغان^{۱۱} بشنود هر جا که بلبل گفت و گوی نام^{۱۲} گل
 تا توانی در گلستان باد را لبریز کن چون ندارد فرصتی ز آغاز تا^{۱۳} انجام گل
 بشکفد مخفی اگر از داغ دل نبود عجب
 باغبان را عید باشد در چمن ایام گل^{۱۴}

۳۹۴

پیر^{۱۵} کنعانم ز گریه چشم تر گم کرده ام روشنی چشم از بهر پسر گم کرده ام

۱. ت: جو.
۲. ه: ناله و زاری.
۳. ت: در.
۴. ت: به تو آن نوشید می را هم شبی. ه: هم شبی.
۵. ت و ه: بگشاید.
۶. ه: بلبل نغمه سنج.
۷. چنین است در هر سه نسخه، ولی تصور می رود «هنگامی» مناسب تر باشد.
۸. ت: باد پرکن. ه: باده بیرون.
۹. ت: خون.
۱۰. ت: کین.
۱۱. ه: بر تن در و جیب و بغل.
۱۲. ه: گوی فام.
۱۳. ل: با ه: فرصت آغاز را.
۱۴. ه: باشد در موسم ایام گل.
۱۵. ت: پر ز.

سوی کنعان می‌برم از مصر بوی پیرهن از هجوم شوق پیغام و خبر گم کرده‌ام ۲۴۰۰
 قطره‌ای خون داشتم در سینه و دل نام او^۱ وان^۲ هم اندر موج توفان نظر گم کرده‌ام
 مرد میدان بلایم^۳ از زیونیهای^۴ بخت همچو نامردان درین میدان جگر گم کرده‌ام
 کی کنم پرواز بهر طعمه‌ای مانند باز من که در اوج قناعت بال و پر گم کرده‌ام
 گرمی هنگامه خورشید را پیشم چه قدر من که از بخت سیه شام و سحر گم کرده‌ام
 جست و جویی حاصل است مخفی درین^۵ گرداب هند^۶ ۲۴۰۵
 گوهر مقصود را جای دگر گم کرده‌ام

۳۹۵

از هجوم گریه آهنگ فغان گم کرده‌ام^۷ مرغ زیر دام هجرم^۸ آشیان گم کرده‌ام
 گشته‌ام سرگشته وادی و از لیلی خویش^۹ همچو مجنون از جنون نام و نشان گم کرده‌ام
 در ره عشقم محبت رهبر و کج می‌روم حیرتی دارم که این ره را چه سان گم کرده‌ام^{۱۰}
 بر تنم شد شعله آهم نشان^{۱۱} آتشین در لباس عافیت گر پرنیان گم کرده‌ام^{۱۲}
 نیستم دیوانه مخفی لیک از سودای عشق ۲۴۱۰
 خویش را در زیر سنگ کودکان گم کرده‌ام

۳۹۶

بس که در هجر تو خون دل به دامان کرده‌ام پس که در هجر تو خون دل به دامان کرده‌ام
 مدعی طعن پریشانی مزین بر من که من همچو ابر از گریه کار خود به سامان کرده‌ام

۱. ه: دل نام بود. ۲. ت: دان.

۳. ه: بلا. ۴. ت: بر بونیهای.

۵. ه: برین. ۶. مصراع اشکال وزنی دارد.

۷. ل: قافیه به جای «کرده‌ام» «کرده‌ایم» است، از روی نسخه ه و ت صحیح‌تر می‌نمود.

۸. ل و ت: هجر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. ۹. ه: از لیلای خویش، به نظر بهتر است.

۱۰. ت: بیت چهارم است. ۱۱. ت و ه: لباس، به نظر بهتر است.

۱۲. ت: بیت سوم است.

۱۳. ل و ت: تا به دامان، تصحیح از روی نسخه ه به عمل آمد.

بر جگر از بس نهادم ز آتش هجر تو داغ خانه دل را به از رشک گلستان کرده‌ام^۱
می‌کنم بلبل صفت فریاد از آن امشب که باز^۲ همچو مستان بیخودانه یاد یاران کرده‌ام
مخفیا چندین منال^۳ از ناوک بیداد غم
کاین دل افسرده را من وقف پیکان کرده‌ام

۲۴۱۵

۳۹۷

رنگ آمیز جنونم خانه رنگین کرده‌ام دُرد^۴ آشام غمم پیمانه رنگین کرده‌ام
پنجه‌ای شاید زنم در پنجه زنجیر زلف دست رنگین، پنجه رنگین، شانه رنگین کرده‌ام
می‌نهد بر دیده پا بهر نثار مقدمش^۵ بزم رنگین، فرش رنگین، خانه رنگین کرده‌ام
می‌کنم^۶ قصد شکارگاه گاهی در چمن باغ رنگین، آب رنگین، دانه رنگین کرده‌ام
بهر طفل آرزو مخفی ز خوناب جگر
بر در هر خانه‌ای افسانه رنگین کرده‌ام

۲۴۲۰

۳۹۸

چشم گریانم پیامی از بهار آورده‌ام^۷ نافهام بوی خوشی از زلف یار آورده‌ام
نشسته بوی گل داغم پریشانی بود تخم این گل را ز باغ روزگار آورده‌ام^۸
از دیار عشق می‌آیم دیار من غم است درد دل^۹ چندانکه خواهی زین^{۱۰} دیار آورده‌ام
داده‌ام دل را به دست کافر بد کیش زلف قطره خون جگر را یادگار آورده‌ام
اعتماد عشق را لازم که بر درگاه او برده‌ام بی اعتباری اعتبار آورده‌ام

۲۴۲۵

۱. کذا....
۲. ت: یار.
۳. ت: مثال.
۴. ت: دردی.
۵. ه: می‌نهد شاید که با بر دیده بهر قدمش.
۶. ه: تا کند.
۷. ت: آورده‌ایم.
۸. ل: تخم این گلزار باغ از روزگار آورده‌ام، تصحیح از روی نسخه ه و ت به عمل آمد.
۹. ت: در دل.
۱۰. ت: این. ه: زان.

قطره خون جگر جای دلم در سینه بود وان هم از راه نظر بهر نثار آورده‌ام
 بعد عمری کرده قصد جان و مهمان من است مرغ دل را صید آن میر شکار آورده‌ام
 سالها خون خورده‌ام کز موجۀ توفان غم کشتی بی طاقتی را بر کنار آورده‌ام
 هر طرف هنگامه‌ای گرم است از غوغای من
 فتنه‌ای مخفی عجب بر روی کار آورده‌ام

۳۹۹

دست در دامن آن سرو خرامان زده‌ام چنگ در حلقه آن زلف پریشان زده‌ام ۲۴۳۰
 از تو^۱ آتشکده عشق برافروخته‌ام آتش عشق بتان در سر و سامان زده‌ام
 زورق^۲ دیده به غرقاب فنا افکندم^۳ دیده بر ابر جگر سوخته^۴ موجۀ توفان زده‌ام^۵
 کرده‌ام دیر^۶ شنو گوش مسلمانی را بس که ناقوس به معبدگه گبران زده‌ام^۷
 در سر کوچه^۸ گبران ز تنک ظرفی عقل سنگ بی حوصلگی بر سر ایمان زده‌ام^۹
 تشنه خون دل آبله^{۱۰} پا^{۱۰} شده‌ام تکیه بر^{۱۱} نیش سرخار مغیلان زده‌ام^{۱۲} ۲۴۳۵
 عزم تسخیر اقالیم جنون کرده دلم خیمه لشکر غم را به بیابان زده‌ام^{۱۳}
 می‌توانم که کشم پای به دامن شکیب من که صد چاک به یک تار گریبان زده‌ام^{۱۴}
 آفرین بر جگر^{۱۵} باد که در کشور هند
 سکه نقد سخن رایج ایران زده‌ام

۱. ه: از نو.

۲. ت: رورق. ل: ذورق، تصحیح ه به عمل آمد.

۳. ت: افکندم.

۴. ت و ه: دیده برابر جگر، صحیح است.

۵. ت: بیت چهارم است.

۶. ت: حیر.

۷. ت: بیت پنجم است.

۸. ت: کونچه.

۹. ت: بیت هفتم است.

۱۰. ه: دل و آبله بایی.

۱۱. ت: بیت هشتم است.

۱۲. ت: بیت نهم است. ه: این بیت را ندارد.

۱۳. ت: بیت ششم است.

۱۴. ت: جگر.

۴۰۰

به رغم بلبلان امشب لب از گفتار می‌بستم
 ز خون دیده در دل نقش صد گلزار می‌بستم
 ۲۴۴۰ ز گریه می‌زدم آبی بر آشتخانه هجران
 به سحر سامری امشب تب^۱ بیمار می‌بستم
 چو مرجان شد خس مزگان مرا از محبت دل امشب^۲
 گل از باغ هوس می‌چیدم و بر^۳ خار می‌بستم
 ز یکدیگر جدا از^۴ عقد دل تسبیح می‌کردم
 کمر یک ره اگر در خدمت زَنار می‌بستم^۵
 به یاد روی تو امشب به گرد شمع می‌گشتم
 نظر چون عندهایان بر گل رخسار می‌بستم^۶
 به تنهایی گرفتم خو چنان در کنج تنهایی
 که در بر روی عکس سایه دیوار می‌بستم
 رخ امید را مخفی اگر ز اول^۷ چنین دیدی
 ۲۴۴۵ ز آه آینه^۸ دل را گل زنگار می‌بستم

۴۰۱

دوش بر خاک درت پهلوی بستر داشتم
 در طواف کعبه بودم حج اکبر داشتم
 شعله می‌زد آتش سودای عشقم از دماغ^۹
 خانه‌ای^{۱۰} در آتش دل چو سمندر داشتم

۱. ل و ه: بیت، تصحیح از نسخه ت است. ۲. مصراع از لحاظ وزن مغشوش است.
 ۳. ت: پر. ۴. ه: جدا شد.
 ۵. ت: بیت پنجم است. ۶. ت: بیت چهارم است.
 ۷. ه: اگر اول. ۸. ت: آینه.
 ۹. ل: «سودای از عشق دماغ». ت: «سوادبی از عشق دماغ»، تصحیح از روی نسخه ه است.
 ۱۰. ه: خانه را.

نیست گر پروانه امشب^۱ قدرت پرواز^۲ عشق
 دل بر آتش نه که من هم پیش از این پرداشتم^۳
 ساقی دُردی کشانم^۴ داد امشب ساغری
 کز خمارش طعنه بر خضر و سکندر داشتم
 مخفیا امشب دماغ جان معطر ساختم
 در سر زلف سخن پیچیده عنبر داشتم

۲۴۵۰

۴۰۲

دوش باگل صحبتی بر یاد بلبل داشتم
 چون صراحی در گلو تا صبح قلقل^۵ داشتم
 بس که خون دیده افشاندم بر اطراف چمن
 هر طرف کردم نگه^۶ صد خرمن گل داشتم^۷
 می درآید^۸ هر نفس بر من غمی از جانبی^۹
 بهر محرومی عیش و^{۱۰} من تغافل داشتم
 لخت دل می شد^{۱۱} مرا بر آتش هجران کباب
 غم انیسم بود و از خون جگر مل داشتم^{۱۲}
 مخفیا رحمی به حال من که در اندوه و^{۱۳} غم
 پیش از این زین^{۱۴} بیشتر صبر و تحمل داشتم

۲۴۵۵

۱. ت: نیستت پروانه امشب. ه: نیست پروانه تو راگر.
۲. ت: پرواز.
۳. ت: دل بر آتش نه که من نامم نیش از این داشتم.
۴. ه: درد کشانم.
۵. ت: بلبل.
۶. ه: هر طرف زیر نگه.
۷. ت: غم انیسم بود از خون جگر مل داشتم.
۸. ت: می درآمد، صحیح است.
۹. ه: بر من غم از جانبی.
۱۰. ه: «و» ندارد.
۱۱. ت: می شود.
۱۲. ت: هر طرف کردم نگه صد حرف.
۱۳. ت: «و» ندارد.
۱۴. ه: ازین من.

۴۰۳

سبک رو نیستم چون بو به^۱ دنبال صبا افتم
 گر انبارم چنان از غم که گر خیزم ز جا، افتم
 سفر کردم که بگشایم^۲ دل از سیر جهان کردن
 چه دانستم که در غربت به دام^۳ اژدها افتم
 نهادم رو در این وادی ز ناکامی، ندانستم^۴
 ز ضعف قوت طالع کجا خیزم کجا افتم^۵
 نجات از غم چه سان یابم که هر سویی روم مخفی
 چو مرغ بی پرو با [الی]^۶ به دام صد بلا افتم

۴۰۴

۲۴۶۰ صد^۷ قافله شوقم چو به بانگ^۸ جرس افتم
 صد مرحله عشقم چو به راه^۹ هوس افتم
 از خون دل و دیده به دامان تمنا
 صد رشک چمن دارم اگر در قفس افتم
 بس داغ ز هجر تو نهادم به رگ و پی^{۱۰}
 ترسم^{۱۱} که شوم آتش و^{۱۲} در مشت خس افتم
 نگذشت^{۱۳} هنوزم به خیال از مدد بخت
 اندیشه مستی که به قید عسس افتم^{۱۴}

۱. ه: که.
۲. ه: بگشاید.
۳. ه: به کام.
۴. ت و ه: «نمی دانم».
۵. ت: بیت چهارم است و بیت سوم این است:
 شد تهی شیشه عمر از می هستی و هنوز بزم می گرم نشد سیخ کبابی نزدیکم
۶. ل و ت و ه: بال، قیاسی اصلاح شد.
۷. ه: در.
۸. ل: چو بانگ.
۹. ل: چون راه.
۱۰. ت: بنهادم برگ و نی.
۱۱. ت: ترسیم.
۱۲. ت: «و» ندارد.
۱۳. ت: نگذشته، بهتر است.
۱۴. ت: بیت ششم است.

تا ناله ز سیل مژه‌ام باز نماید
 در هجر تو چون شعله به جان نفس افتم^۱
 بی روی تو گر جانب گلشن گذر افتد
 چندانکه قدم پیش نهم باز پس افتم^۲ ۲۴۶۵
 مخفی به تمنای هوس^۳ چند در این دام
 در پای^۴ خس و خار چو بانگ جرس^۵ افتم

۴۰۵

تا کی به گرفتاری دام هوس افتم تا چند چو مرغان چمن در قفس افتم
 تنگ است ز بس بر دل من عرصه ایام خواهم که شوم شعله و در مشت خس افتم
 بر کندن بنیاد من ای چرخ چه کار است من کاه ضعیفم که ز باد نفس افتم
 من محتسب و^۶ باده کشان دشمن جانم این^۷ طرفه که برعکس به قید عسس افتم ۲۴۷۰
 مخفی اگر خواهش سودای جنون نیست^۸
 در مجلس عشاق چرا چون مگس افتم

۴۰۶

رو به وادی جنون^۹ با دل پر خون رفتم نا^{۱۰} امید از در امید چو مجنون رفتم
 دیده از اشک تهی گشت و لبم تازه نشد^{۱۱} تشنه لب آخر کار از لب جیحون رفتم
 ناخن سعی^{۱۲} چو نگشاد گره از کارم صد گره در دل از این سلسه بیرون رفتم
 ناله زار دلم چون به اثر کار نساخت همچو فریاد دل آزرده و محزون رفتم ۲۴۷۵

۱. ت: بیت چهارم است. ه: این بیت را ندارد. ۲. ت: بیت پنجم است.

۳. ت: تمنایی هوس. ه: تمنا و هوس. ۴. ه: دریای.

۵. ت: تنک خرس. ۶. ل: «و» ندارد. ۷. ت: ای.

۸. ه: مخفی نه اگر خواهش سودای جنونی ست. ۹. ت: جنونم.

۱۰. ت: تا. ۱۱. ه: و دلم پاره نشد.

۱۲. ت: سمعی.

بر نیاید^۱ ز پس پرده رخ فال مراد سالها بر اثر بخت همایون رفتم^۲
 بر نیایم من از اندیشه این راز برون^۳ کآدم^۴ بهر چه و باز چنین چون رفتم^۵
 باش مخفی تو در این خانه که^۶ از آتش دل
 من چو فانوس دم صبح به بیرون رفتم

۴۰۷

نه تنها سوز دل را من به شمع انجمن بردم
 فغان تازه‌ای از^۷ بهر مرغان چمن بردم
 به مژگان کنده‌ام جویی^۸ به کوه بیستون غم
 به عاشق پیشگی نرد^۹ طلب از کوهکن بردم
 ز ناسازی بخت آخر نهادم روی در^{۱۰} غربت
 دلی^{۱۱} پرداغ هجران یادگاری از وطن^{۱۲} بردم
 به زیر خاک اگر^{۱۳} بینی دل آدم پر از داغ است^{۱۴}
 به دل داغ جدایی را همین تنها نه من بردم
 غنیمت بود ای مخفی^{۱۵} که هنگام سفر کردن
 پر از اشک ندامت دیده‌ای با خویشتن بردم

- | | |
|--|-------------------------------|
| ۱. ه: گه نیامد. | ۲. ت: این بیت را ندارد. |
| ۳. ت: بر نیایم من زاند بشر از این راز برل. | ۴. ت: کاملد. |
| ۵. ظاهراً از این غزل مولوی متأثر بوده: | |
| از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود | به کجا می‌روم آخر، نمایم وطنم |
| ۶. ت: کر. | ۷. ت: تازه هم. ه: «از» ندارد. |
| ۸. ل: جوی. | ۹. ه: زاد. |
| ۱۰. ل: ناخواناست. | ۱۱. ه: دل. |
| ۱۲. ه و ت: یادگاری وطن. | ۱۳. ه: گر. |
| ۱۴. ل: ناخواناست. | ۱۵. ه: غنیمت دان تو ای مخفی. |

۴۰۸

شب به یاد تو گل اشک به دامان کردم
 همچو مرغان چمن ناله پریشان کردم
 جیب دل چاک زدم بس که ز سودای بختون
 دست قدرت همگی صرف گریبان کردم ۲۴۸۵
 برگرفتم دل امید ز بیگانه و خویش
 مشکلات دل خود را همه آسان کردم
 خون دل بس که به رخسار نگه افشاندم
 سیرگاه نظر دیده^۱ گلستان کردم
 کاوش داغ کهن بس که به ناخن کردم
 پنجه دست چو سرپنجه مرجان کردم
 جذبه عشق رساندی به سرم^۲ محمل دوست
 من ز بی صبری خود رو به بیابان کردم
 جان گرانمایه متاعی ست ولیکن مخفی ۲۴۹۰
 نرخ این جنس^۳ به بازار خود ارزان کردم

۴۰۹

ز بس محو نگه گشتم، فراموش از نفس کردم^۴
 دو دست جان چو پروانه در آغوش هوس کردم
 ندارد خواهش گلشن دلم در کنج تنهایی
 تو و گلزار ای بلبل که من خو با^۵ قفس کردم^۶

۱. ه: نظر از دیده.

۲. ت: به سر.

۳. ت: حسن.

۴. ت: گشتم، تا پایان غزل به جای «کردم»، «گشتم»، نوشته شده است.

۵. ت: ما.

۶. ه: نفس کردم.

بیابان غم و محنت طراوت بخش بستان شد
 ز بس خون دل و^۱ دیده به پای خار و خس کردم
 نشد خضری در این وادی به آب زندگی رهبر
 بسی لب تشنه^۲ و حیران فغان مثل جرس کردم
 نبردم چون به مقصد ره ز جست و جو اگر^۳ مخفی
 نشستم با^۴ شکیبایی^۵ و از رفتار بس کردم

۲۴۹۵

۴۱۰

شب از درد جدایی تا سحر فریاد می کردم
 ز روی بیخودی از روز وصلت یاد^۶ می کردم
 به دل نقش خیال دیدن روی تو می بستم
 به امید وصال خاطر خود شاد می کردم
 گهی پروانه سان برگرد شمع آه می گشتم^۷
 گه^۸ از درد جدایی ناله چون فریاد می کردم
 به پیش شمع من امشب به بر پروانه ای داری^۹
 ز بس مرغ تسمنا از قفس آزاد می کردم^{۱۰}
 چو مرغان قفس هردم به یاد گلشن رویت
 فغان تازه ای در دل ز نو بنیاد^{۱۱} می کردم^{۱۲}

۲۵۰۰

- | | |
|---|-----------------------------------|
| ۱. ت: از. | ۲. ت: «و» ندارد. |
| ۳. ت: دگر. | ۴. ت: نا. |
| ۵. ل: شکیبای. | ۶. ت: ناد. |
| ۷. ت: می گشتم. | ۸. ه: که. |
| ۹. ت: امشب نه هر پروانه، دارایی. ه: امشب به یاد شمع رخسارش. | |
| ۱۰. ت: بیت پنجم است. | ۱۱. ت: ز نو مستاد. ه: ز تو بنیاد. |
| ۱۲. ت: بیت ششم است. | |

هجوم غم شد امشب آن چنان بر خاطرم غالب
 که هر دم مرگ نو^۱ برخود مبارکباد^۲ می کردم^۳
 اگر در کشور خوبان^۴ کسی داد^۵ کسی دادی
 ز بیداد پری رویان هزاران داد می کردم
 نبودی شور اگر خوناب^۶ چشم از گریه ای مخفی
 گلستانی به هر ویرانه ای آباد می کردم

۴۱۱

دوش اندیشه بتخانه چین^۷ می کردم
 خون دل تا به سحر نقش جبین^۸ می کردم
 از پی باد صبا^۹ بی سر و پا می رفتم
 هر نفس یاد دم بازپسین^{۱۰} می کردم ۲۵۰۵
 تا اثر از دل من غیر نیابد چیزی^{۱۱}
 چون لب دلشدگان ناله حزن می کردم
 گفت و گوی سخن عشق من امروزی نیست
 عشق سودای جنون وقت جنین^{۱۲} می کردم
 شد سبک^{۱۳} سوز خود هر که مرا مخفی دید
 کاش سودای تو را پرده نشین می کردم

۱. ت: تو.
۲. ت: مبارک یاد.
۳. ت: بیت چهارم است.
۴. ل: چوبان.
۵. ه: دادی.
۶. ه: گر خوناب.
۷. ت: چنین، ه: ز بتخانه چنین.
۸. ت: چنین.
۹. ل: ناخواناست.
۱۰. ت: یاد پسین.
۱۱. تا ز راز دل من غیر نیابد خبری، به نظر بهتر است. ه: با اثر از دل اغیار نیابد خبری.
۱۲. کلمه «جنین» نقطه ندارد. ت: چنین، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد.
۱۳. ت و ه: بیک.

۴۱۲

بسی در آرزو با نفس کافر هم‌رهی کردم
 در اقلیم تمنا عمرها شاهنشهی کردم
 ۲۵۱۰ چو جام سرنگون آخر تهی شد کیسه^۱ عمرم
 ز بس نقد^۲ حیات خویش صرف گم‌رهی^۳ کردم
 بیه یاد دوستان امشب چو مینای^۴ می مستان
 نهادم بر لب ساغر لب و قالب تهی کردم
 دو دست خویش پروانه به حسرت می‌زند بر سر
 به پای شمع افتاده که آخر کوتاهی کردم
 نشد گر دست امیدم^۵ در آغوش طلب مخفی
 بحمدالله که جان در کار^۶ آن سرو سهی کردم

۴۱۳

من آن پروانه عشقم که بر گرد شرر گردم
 مرا گر بال و پر سوزد به غیر بال و پر گردم^۷
 ۲۵۱۵ به گلگشت^۸ گلستانش چو بلبل گر نیابم^۹ ره
 نسیم آسا به گرد کوی او شب تا سحر گردم
 به رفتن آن چنان گرم که وادی محبت را
 اگر از پا فرو مانم به پهلویا به سر گردم

- | | |
|--|----------------------|
| ۱. ه: کاسه. | ۲. ه: پس نقد. |
| ۳. ت: مکرهی. | ۴. ت: مسای. |
| ۵. ت: بقیدم. | ۶. ه: که جان را نذر. |
| ۷. ه: اگر بال و پر سوزد به غیر از بال و پر گردم. | ۸. ت: دلاگشت. |
| ۹. ه: گر بیابم. | |

به هرجا حسن را بینم ز عشقش آتش افروزم
سپند آسا جهم از جا^۱ و برگرد شررگردم
به مقصد چون نبردم ره همان بهتر بود مخفی
کزین^۲ وادی بی پایان به راه رفته برگردم

۴۱۴

تا چند خوش نشستن، بهر دماغ مردم تا کی توان گذشتن بر طرف باغ مردم
صندوق سینه من رشک گل است و گلشن دارم ز بس نهفته در سینه داغ مردم ۲۵۲۰
افسردگی فزاید^۳ ساغر به غیر دلبر زهر^۴ است نزد دانا می در^۵ ایام مردم
بیهوده چند مجنون سرگشته بیابان لب تشنه و برهنه بهر سراغ مردم
بر طبع اهل مجلس مخفی گران^۶ نماید
پروانه جان فشاند گر بر چراغ مردم

۴۱۵

به سیر باغ روم گل ز باغبان دزدم که بوی نشئه زلفت ز گل نهان دزدم
خیال قبله روی تو گر کنم بیخود به طوف کعبه اگر عازم عنان دزدم ۲۵۲۵
به قدر همت دل دیده گر کند یاری بساط محنت و غم را ز انس و جان دزدم
به دستیاری غمها همیشه در فکرم که لذت الم دل در استخوان دزدم
نه گریه و بر چهره آستین دارم^۷ که تا ز دیده نهان اشک خونفشان دزدم
مراچه حاجت شمع که در شب دیجور^۸
چراغ باده ز ساغر در امتحان دزدم^۹

۱. ت: خا. ۲. ت: که زین.

۳. ت: مرآید. ۴. ت: نهر.

۵. ت: از. ۶. ل: ناخواناست.

۷. ل: بهانه گریه بر چهره و آستین دارم. ت: بهانه گریه بر چهره آستین دارم، مصراع اشکال وزنی دارد.

۸. ت: دهجور. ۹. ه: این غزل را ندارد.

۴۱۶

۲۵۳۰ من آن پروانه عشقم که در آتش وطن دارم
 چو فانوس آتش دل را به زیر پیرهن دارم
 دلم بلبل صفت از عشق تا گفت و شنو دارد
 نهان در زیر هر حرفی گلستان سخن دارم
 نپنداری که در هجران^۱ مرا صبر است و آرامی^۲
 ز افغان داغها بر جان مرغان چمن دارم^۳
 به محشر گر پیرسندم چه آوردی همین گویم
 شهید خنجر عشقم گواه اندر کفن دارم^۴
 اگر در گلشن عشرت ندارم راه، ای عشق
 به حمدالله که باری گوشه بیت الحزن دارم^۵

۴۱۷

۲۵۳۵ زخون دیده زندان را به از رشک^۶ چمن دارم
 ز داغ غصه صد گلشن به زیر پیرهن دارم
 چو بلبل در غم گلشن ندارم ناشکیبایی
 غریب و ناتوانم هر کجا اتم وطن دارم^۷
 به سان ابر نیسانی^۸ ز اشک دیده همت
 کشیده در رگ جان صد جهان^۹ در سخن دارم^{۱۰}

۱. ه: در هجرت.
 ۲. ت: به پنداری که در هجرت ندارم راه ای مخفی.
 ۳. ت: بحمداله که باری گوشه بیت الحزن دارم، بیت چهارم و آخرین بیت است.
 ۴. ت: بیت سوم است.
 ۵. ت: این بیت را ندارد.
 ۶. ت: اشک.
 ۷. ت: بیت سوم است.
 ۸. ت: نیسان.
 ۹. ه: جهانی.
 ۱۰. ت: بیت چهارم است.

به سان غنچه گر بستم لب از گفت و شنود^۱ اما
 به خون دیده آغشته سراپای بدن دارم^۲
 ز اشعارم دماغ^۳ جان معطر می شود مخفی
 ز بس پیچیده در معنی نهان^۴ مشک ختن دارم

۴۱۸

برای دیدن رویت هوای زندگی دارم
 وگرنه زین حیات خویش صد شرمندگی دارم ۲۵۴۰
 نگرده^۵ گرم گر^۶ سوزد جهان را شعله آتش
 ز بس از گردش گردون به دل افسردگی دارم
 چه سان آزاد بنشینم ز فکر و غم دمی^۷ دیگر
 به پا زنجیر^۸ و در گردن چو طوق بندگی دارم
 نگرده پاک دامانم به آب کوثر ارشویم^۹
 به چرک معصیت مخفی ز بس آلودگی دارم

۴۱۹

ز اندازه برون بر دل، اندوه غمی^{۱۰} دارم
 در سینه و هر^{۱۱} عضوی پنهان^{۱۲} المی دارم
 تا چند تواند^{۱۳} دوخت جراح نهان زخم
 بر هر سر مواز غم زخم^{۱۴} ستمی^{۱۵} دارم ۲۵۴۵

۲. ت: بیت دوم است.

۴. ه: چو گل چاک گر گریبان در نهان.

۶. ه: اگر.

۸. ل: به بار عمر.

۱۰. ه: اندوه و غمی.

۱۲. ت: نهان.

۱۴. ل: زخم.

۱. ت: شنو.

۳. ت: دماغ.

۵. ت: نگردم.

۷. ه: دم.

۹. ت: از سویم.

۱۱. ت: در سینه هر. ه: در سینه بهر.

۱۳. ت: توان.

۱۵. ت: صنمی.

بس خون جگر آمد^۱ از گریه به چشمانم
 از هر مژه‌ای جاری جویی به غمی^۲ دارم
 امروز اگر کردی بر ما ستمی بگذشت
 اندیشه فردا کن من هم حکمی دارم^۳
 در قید کمند عشق افتادم و^۴ آزادم
 در سایه سروی ام گر پشت خمی دارم^۵
 جان دادم^۶ و مرغ دل در پای تو^۷ افکندم
 بر سفره اخلاص است گریش و^۸ کمی دارم^۹
 از دود کباب دل از^{۱۰} اول شب تا صبح
 ۲۵۵۰
 افراشته بر گردون مخفی علمی دارم

۴۲۰

هر جفایی را به جانی^{۱۱} زان ستمگر می خرم
 می دهم کاسه متاعی^{۱۲} را و گوهر می خرم
 بس که لذت یافتم از گریه شام و^{۱۳} سحر
 می فروشم نقد جان و دیده تر می خرم
 نیست تجاری چومن در کاروان روزگار
 صد جهان اندوه دارم بار دیگر می خرم

۱. ه: آید.

۲. ت: از هر مژه خار می جویی ز لغتی. ه: از هر مژه‌ای خاری جویی ز غمی.

۳. ت: بیت پنجم است. ۴. ت: «و» ندارد.

۵. ت: بیت سوم است. ۶. ه: دارم.

۷. ت: پای او. ۸. ت: «و» ندارد.

۹. ت: بیت چهارم است. ۱۰. ت: ز.

۱۱. ت: به جان. ه: به جای. ۱۲. ه: قماش.

۱۳. ل: «و» ندارد.

بر دل غمدیده من خواه نیش و خواه نوش^۱

در محبت درد و راحت را برابر می خرم

۲۵۵۵

می نهم از آتش غم داغ بر بالای داغ

همنشینان خوش بود^۲ سامان محشر می خرم

۴۲۱

گه چو^۳ مجنون ز جنون دامن صحرا گیرم

گه چو لیلی ز الم طرّه لیلا گیرم

گه ز نم پنجه امید به سر پنجه یأس

گاه دامن تمنا به تمنا گیرم^۴

گه به ناخن جگر حوصله را بشکافم^۵

گه ز بی حوصلگی دست اطمینان گیرم^۶

گاه از آتش دل نور به ظلمت بخشم

گاه از بخت سیه پرتو بیضا گیرم^۷

گاه در بستکده زئار، حمایل سازم

گاه در کعبه دل روی مصلّا گیرم^۸

۲۵۶۰

برخلاف اثر معجز^۹ ناسور کند

مرهم زخم جگر گرز مسیحا گیرم^{۱۰}

از گدایان توأم شاه خراسان، مددی

که چو مرغان حرم در حرمت جا گیرم^{۱۱}

۱. ت و ه: خواه نوش و خواه نیش.

۲. ه: خوش چنین.

۳. ت: چون.

۴. ت: بیت ششم است.

۵. ل: بشکافم.

۶. ت: بیت هفتم است.

۷. ت: بیت چهارم است.

۸. ت: بیت پنجم است.

۹. ت و ه: معجزه به نظر بهتر است.

۱۰. ت: بیت دهم است.

۱۱. ت: بیت یازدهم است.

گه چو فرهاد دل سنگ^۱ به فریاد آرم
 گاه چون تیشه بغل با دل خارا گیرم^۲
 گاه چون شمع ز سر^۳ تابه قدم در گیرم
 گاه از خون جگر ساغر و صها گیرم^۴
 گاه از ناله دل کوه در آرم به فغان ۲۵۶۵
 گاه از گریه قرار از دل خارا گیرم^۵
 چه کنم بخت زیون چرخ جفا پیشه من
 از ضعیفی نتوانم ره عقبا گیرم^۶
 آبرو ریخته ام بس ز مذلت بر خاک
 خواهم آتش شوم و بر همه اعضا گیرم^۷
 بیش^۸ ازین نیست مرا طاقت دوری ز درت
 همتی ده که به راحت سر سودا گیرم
 نیست مخفی چو مرا قوت گفتار آخر^۹
 پا به دامان کشم و دامن مولا گیرم

۴۲۲

من آن چشم غماز را می شناسم ۲۵۷۰
 غمت دوش بامن سر جنگ می داشت^{۱۰}
 رباینده هوش فرزانه کیست^{۱۱} من آهنگ این ساز را می شناسم

۱. ت: سبک. ۲. ت: بیت دوم است.

۳. ت: ز من.

۴. ت: گاه از گریه قرار از دل خارا گیرم، بیت سوم است.

۵. ت: این بیت را ندارد. ۶. ت: بیت هشتم است.

۷. ت: بیت نهم است. ۸. خواه آتش شوم و در همه اعضا گیرم.

۹. ت: بصر. ۱۰. به صبر. ۱۱. ت: پیش.

۱۰. ت: دیر است. ۱۱. جنگ داشت. ۱۲. فرزانی است.

مزن از تسغافل بسر ابرو گره^۱ که من چنگل باز را می شناسم
 به قتل کمربسته ای زود بشتاب که من تیغ اعجاز را می شناسم
 ۲۵۷۵ مده پیش چشم فریب^۲ نیازم که من شیوه ناز را می شناسم
 تواضع مرا بهر اعزاز نیست من آیین اعزاز را می شناسم
 بر اوج دگر می پرد مرغ امید من این طرز پرواز را می شناسم^۳
 مگو پیش من از وجود عدم^۴ که انجلم و آغاز را می شناسم^۵
 ز یکرنگی خویش مخفی ملاف^۶
 که من یار دمساز را می شناسم

۴۲۳

تا به کی^۷ بر در امید چو سایل باشم
 ۲۵۸۰ گه غبار نظر و گه الم دل باشم
 التجا بر در مخلوق ز کوتاه نظری ست
 چند چون اهل صنم بر در^۸ باطل باشم
 من که صد حاتم طی در نظرم مثل گداست
 حیف باشد که گدا طبع و گدا دل باشم
 هر نفس صد ره اگر^۹ آتش عشقم سوزد
 باز پروانه صفت از پی قاتل باشم
 می رود کشتی عمرم چو به موسم مخفی^{۱۰}
 شرط انصاف نباشد که به ساحل باشم

- | | |
|---------------------|----------------------------|
| ۱. ت: گره ها. | ۲. ه: فریبی. |
| ۳. ت: بیت نهم است. | ۴. ه: من از وجود و عدم بس. |
| ۵. ت: بیت هشتم است. | ۶. ه: چه لافی. |
| ۷. ت: تا کی. | ۸. ه: بر ره. |
| ۹. ه: گر. | ۱۰. ه: چوبه موج ای مخفی. |

۴۲۴

۲۵۸۵ منم کز زخم خون^۱ خوردن خروشیدن نمی دانم
 به جز خوناب دل جامی به نوشیدن^۲ نمی دانم^۳
 من آن پروانه عشقم که گر سوزد مرا شمع
 ز استیلای عشق او خروشیدن نمی دانم
 مگوراز دلت با من که من از ساده لوحیها^۴
 چو طفلان راز دل از غیر پوشیدن نمی دانم
 زمانه^۵ جامه محنت دهد زانم که می داند
 لباس عافیت را طرز پوشیدن نمی دانم
 بردم ره به مقصودی در این وادی از آن مخفی
 که در راه طلب آیین کوشیدن نمی دانم

۴۲۵

۲۵۹۰ ز بس افسردگی دارم هوای سرد^۶ را مانم
 چنان کاهیده ام از غم که کاه زرد را مانم
 گهی در دام غم افتم گهی صید بلاگردم
 نبینم روی آزادی اسیر درد را مانم
 مرا هر کس که می بیند زسویم چشم می پوشد
 به چشم مردم از خواری غبار و گرد را مانم
 نشان پای محمل را ندیدم تا نهم چشمی
 من آن سرگشته مجنون بیابانگرد را مانم

۱. ت و ه: غم، و ظاهراً «غم» بهتر است. ۲. ه: جامی نوشیدن.

۳. کذا...

۴. ت: مگو راز دلب تا من که من از پیاده پوچنا. ل: ناخواناست، تصحیح از روی نسخه ه به عمل آمد.

۵. ت: زتابه. ۶. ه: سرو.

گهی از درد دل گویم گه از سوز^۱ جگر نالم
 نیم یک ساعت آسوده دل پردرد را مانم
 به روی تخته هستی در آیین^۲ پریشانی
 زند نقشی^۳ پریشان مهره‌های نرد را مانم ۲۵۹۵
 به بی‌رنگی^۴ و روی‌بویی^۵ در این بستانسرا مخفی
 گل پژمرده گل‌های باد آورد را مانم

۴۲۶

بس که دارم سوز دل خود را بر آذر می‌زنم
 سینه را بر^۶ شعله دل چون سمندر می‌زنم
 شد بهار عمرم و دفع خمار من^۷ نشد
 دوستان معذور اگر مستانه ساغر می‌زنم^۸
 بهر آب زندگانی کی روم همراه^۹ خضر
 من که استغنا بر آب حوض کوثر می‌زنم^{۱۰}
 آفتاب آسمان هم‌تم زیر حجاب^{۱۱}
 بر غلط از مشرق افلاس خود سر می‌زنم^{۱۲} ۲۶۰۰
 در لباس فقر دارم تاج سلطانی^{۱۳} به سر
 تا به چشم آرزوی خویش^{۱۴} نشتر می‌زنم^{۱۵}

۱. ت: آینه.

۱. ه: از درد.

۲. ل: ز نیرنگی.

۳. ت: ز بد نقشی. ه: ز بد نفسی.

۳. ت: هر.

۵. ل: ولی بویی.

۶. ت: بیت سوم است.

۷. ه: ما.

۸. ت: بیت چهارم است.

۹. ت و ه: دنبال.

۱۰. ت: بیت پنجم است.

۱۱. ه: سحاب.

۱۲. ت: «خویش» ندارد.

۱۳. ل: کلمه «سلطانی» محو و ناخواناست.

۱۵. ت: بیت ششم است.

نقد صرافان^۱ معنی را رواج دیگر است
تا در اقلیم سخن من سکه بر زر^۲ می‌زنم^۳
نیست گر بال و پر پرواز در کنج قفس
دست حیرت^۴ چون مگس پیوسته بر سرم می‌زنم^۵
پیش فانوس خیال حسن تو پروانه‌وار
بر امید شعله‌ای شب تا سحر پر می‌زنم^۶
بر نیاید از درون خانه آوازی برون^۷ ۲۶۰۵
عمرها شد من بر این در حلقه بر در می‌زنم
دوستی با دشمن^۸ آل پیمبر چون^۹ کنم
من که لاف دوستی با آل حیدر می‌زنم
بگذری گر یک قدم^{۱۰} مخفی از این دون همتی
در گدایی طعنه‌ای با شاه^{۱۱} قیصر می‌زنم

۴۲۷

باز می‌خواهم که غوغایی^{۱۲} دگر پیدا کنم
از جنون در دل تمنایی^{۱۳} دگر پیدا کنم
رو به وادی می‌نهم باشد که از اعجاز عشق
همچو خود مجنون رسوایی^{۱۴} دگر پیدا کنم
می‌گدازد دیده را سوز درونی^{۱۵} تا به کی ۲۶۱۰
بهر بوی چشم بینایی دگر پیدا کنم

- | | |
|--|------------------------|
| ۱. ت: صرافان. | ۲. ت: سکه زر. |
| ۳. ت: بیت هفتم است. | ۴. ه: حسرت. |
| ۵. ت: بیت هشتم است. | ۶. ت: بیت دوم است. |
| ۷. ت: درون. | ۸. ت: دوستی. |
| ۹. ت: کی، به نظر بهتر است. | ۱۰. ه: بگذری یک سراگر. |
| ۱۱. ت: طعنه با شاهی. ه: طعنه بر شاهی، به نظر بهتر است. | ۱۳. ل: تمنای. |
| ۱۲. غوغای. | ۱۴. ه: و رسوایی. |
| ۱۵. ت: درون. ه: درونم. | |

نقد دانش می فروشم می خرم جنس جنون
تا به هر بازار سودایی دگر پیدا کنم
سیل اشک دیده از بی طاقتی سر می دهم^۱
تا به ملک هند دریایی دگر پیدا کنم
دیده ام ظلم و ستم چندانکه از ظلمات هند
می روم کز بهر خود جایی دگر پیدا کنم
می توانم چند گامی رفت مخفی بعد از این
در ره امید اگر پایی دگر پیدا کنم

۴۲۸

می روم تا بهر خود ویرانه ای پیدا کنم و ندر آن ویرانه از غم خانه ای پیدا کنم ۲۶۱۵
دانه دانه اشک از آن ریزم^۲ که بهر مرغ دل از سرشک دیده آب و دانه ای پیدا کنم
در بیابان جنون از بهر صحبت داشتن نیست گر فرزانه ای^۳ دیوانه ای پیدا کنم
شیشه می گردد تهی و بزم آخر می شود گر من از بهر طرب پیمانه ای پیدا کنم
تا زخم سرپنجه در زلف پریزادان^۴ عشق از سرانگشت محبت^۵ شانه ای پیدا کنم
شد بهار عمر و باغ آرزو خرم نشد می روم تا گریه مستانه ای پیدا کنم ۲۶۲۰
ره نیابم پیش شمعی از برای سوختن
مخفیا بال و پر پروانه ای پیدا کنم

۴۲۹

باز می خواهم ز نو^۶ ماتمسرای^۷ خوش کنم
بهر تسکین جنونم خاک پایی خوش کنم

۱. ل: کلمه «سر می دهم» ناخوانا و محو است. ۲. ت: رهزم.

۳. ت و ل: «و» دارد. اصلاح از روی نسخه ه به عمل آمد.

۴. ت: بریزان. ۵. ت و ه: محنت.

۶. ت و ه: تو. ۷. ت: ماتمسرای.

گر متاع^۱ کاروان مصر بگشاید^۲ صبا
 بیش من بهر فغان بانگ درایی خوش کنم^۳
 گاه در دیر و^۴ گهی در وادی و گه در حرم
 همچو مجنون از جنون هر روز جایی خوش کنم
 تا حنا بندم^۵ ز خون دست طلب از گزلکی ۲۶۲۵
 چون زلیخا دلبر یوسف ادایی^۶ خوش کنم^۷
 بر تن من و موبه مو از سوز دل افکار شد
 بعد از این باید مرا دارالشفایی خوش کنم^۸
 ناخن آشفته^۹ بر رشته جان می زنم
 کز برای مرغ دل ساز و نوایی خوش کنم^۹
 با یزید نفس می خواهم صف آرایی کنم
 بهر آیین شهادت کربلایی خوش کنم
 در ره بیگانگی آیین^{۱۰} دل شد سیاه
 می روم مخفی که طرز آشنایی خوش کنم

۴۳۰

تا کی حدیث باده و جام و سبو کنم ۲۶۳۰
 مستی گذشت از حد و دیوانگی بیا
 تا کی ز بزم باده کشان گفت و گو کنم
 ای دل ز آب دیده^{۱۱} می^{۱۲} در سبو کنم
 آلودگی ز دامن عصمت نمی رود
 صد ره به آب توبه اگر شست و شو کنم

۱. ل: مطاع.
۲. ت: نگشاید. ه: مصر را شاید.
۳. ت: بیت چهارم است.
۴. ت و ه: دیرم.
۵. ت: بستم.
۶. ت: بقایی.
۷. ت: بیت پنجم است. ه: چون زلیخا دلبر یوسف ادایی خوش کنم.
۸. ت: بیت ششم است.
۹. ت: بیت دوم است.
۱۰. ت: آینه.
۱۱. ت و ه: توبه.
۱۲. ت و ل: می، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

بگشا دهان شیشه و می در ایاغ کن تا از دماغ دل گل وصل تو بوکنم
 مخفی به غیر باده چو دل را دماغ نیست
 برخیز تا به گوشه^۱ میخانه روکنم

۴۳۱

تا کی به آه و ناله ز غم گفت وگوکنم تا چند ز آب دیده لبالب سبوکنم ۲۶۳۵
 گردیده شامه جمله اعضا همی روم^۲ شاید گلی^۳ ز گلشن وصل تو بوکنم
 آلودگی ز دامن عصیان^۴ نمی رود صدره به آب زمزم اگر شست و شوکنم
 باید مرا به غیر جمال تو در نظر آینه را اگر به نظر^۵ روبه روکنم
 رو برنیاورد^۶ ز خروش^۷ فغان من چندانکه چاک سینه و دل را^۸ رفوکنم
 دستم نمی رسد چو به دامن وصل یار ۲۶۴۰
 مخفی به^۹ روزگار به^{۱۰} هجر تو خوکنم

۴۳۲

ز جور اهل ستم دوستان چه چاره کنم
 به غیر از آنکه^{۱۱} گریبان صبر پاره کنم
 میان مردم بیگانه راز پنهان را
 چو نیست محرم رازی چه آشکاره کنم
 کجاست جذبه دیوانگی و بیهوشی^{۱۲}
 که از میان جفاپیشگان کناره کنم

- | | |
|---|---------------------------|
| ۱. ل: تا به خانه. | ۲. ه: همه اعضای من ز شوق. |
| ۳. ت: گل. | ۴. ت و ه: دامن پاکم. |
| ۵. ت: نظری. | ۶. ت: می آورد. |
| ۷. ت: خراش. | ۸. ت: چاک سینه من را. |
| ۹. ت: «به» ندارد. | |
| ۱۰. ل: به روزگار. ه: ز روزگار به، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد. | |
| ۱۱. ت: به غیر آنکه. | ۱۲. ه: مدهوشی. |

خمار باده مستی و چشم خواب آلود
 به بزم باده کشان تا به کی نظاره^۱ کنم
 ۲۶۴۵ ز توبه چون غرض ما همان^۲ پشمانی ست
 به عزم تو به چه حاجت که استخاره کنم
 شب فراق تو از بس به خاک ریزم اشک
 تمام روی زمین را پر از ستاره کنم
 زمانه بر سر آزار ماست ای مخفی
 بیا که خانه دل را ز سنگ خاره کنم

۴۳۳

آتشی^۳ کو که به دل سوز دگر تازه کنم زین^۴ کهن داغ جنون را به جگر تازه کنم
 من که سودا زده عشق جنونم چه عجب بر سر داغ، اگر داغ دگر تازه کنم
 ۲۶۵۰ چند بر یاد سر زلف تو از شبنم اشک بر لب جوی نظر سنبیل تر تازه کنم
 هر شب از ناله به گلزار چو مرغان چمن مژده آمدن باد سحر تازه کنم
 باعث گریه شام و سحر این است مرا که ز خوناب جگر باغ نظر تازه کنم^۵
 ترسم از گریه من قیمت گوهر شکند ورنه از خون جگر رنگ گهر تازه کنم^۶
 مخفیا چند ز جور فلک شعبده باز
 همچو یعقوب به دل داغ پسر^۷ تازه کنم

۴۳۴

۲۶۵۵ باز می خواهم که ترک دیر و رهبانی کنم رو به سوی کعبه در^۸ فکر مسلمانی کنم
 چند دست و پا به گیل مانند طفل خاکباز خانه آباد را ویران ز نادانی کنم^۹

- | | |
|--------------------|--------------------------------|
| ۱. ت: کناره. | ۲. ت و ه: نایبان. |
| ۳. ت: آتش. | ۴. ت: این، درست به نظر می رسد. |
| ۵. ت: بیت ششم است. | ۶. ت: بیت پنجم است. |
| ۷. ت: بستر. | ۸. ه و ت: کعبه و. |
| ۹. ت: بیت سوم است. | |

تابه کی در خانه دل نفس سگ باشد مقیم در حریم کعبه پنهان چند سگبانی کنم^۱
 به ز صد سال^۲ عبادت باشد از روی نیاز ناله ای گر^۳ صبحگاهی از پشیمانی کنم
 حیف می آید مرا مخفی که در چشم امید^۴
 نقد عمر خویش را صرف پریشانی کنم

۴۳۵

می نویسم نامه و^۵ از غم شکایت می کنم
 ۲۶۶۰ راز خود با غمگسار^۶ خود حکایت می کنم
 می دهم بر باد هر دم دفتری از عمر خویش^۷
 خانه خود را به دست خویش غارت می کنم
 رو به آبادی نمی آرد دل ویران^۸ ز اشک
 عمرها شد عمر صرف این عمارت می کنم
 بس که چون مجنون جنون عشق بر من غالب است
 در حریم کعبه لیلی را زیارت^۹ می کنم
 ای سلامت رو وزن سنگ ملامت بر سرم
 کز سلامت خوشتن رامن^{۱۰} ملامت می کنم
 رو به خاک آلودگیهایم^{۱۱} ز گرد راه نیست
 ۲۶۶۵ تا جدایم از تو بر سر خاک حسرت^{۱۲} می کنم
 از ندامت اشک حسرت می کنم در دیده جمع
 مخفیا سامان صحرای قیامت می کنم

- | | |
|---|-------------------------------------|
| ۱. ت: بیت دوم است. | ۲. ت: صد ساله. |
| ۳. ت: کز. | ۴. ت: چشم رقیب. ه: در راه امید. |
| ۵. ت: نامه او. | ۶. ت: غمگساران. |
| ۷. ه: عمر خود. | |
| ۸. ت: رو به آبادی نمی آرد دل ویرانه. ه: دل ویرانه من. | |
| ۹. ت: لیلی راز بارب. | ۱۰. ت و ه: کز سلامت خویش را من خود. |
| ۱۱. ت: آلودگیهایم. | ۱۲. ت: حیرت. |

۴۳۶

در وفا چون شمع با غم جانگدازی می‌کنم
 درد بی درمان خود را چاره‌سازی می‌کنم
 صید دام محنت و سیار باغ^۱ و گلشنیم^۲
 با وجود بی‌پریها^۳ شاهبازی می‌کنم
 در حریم کعبه باشد^۴ تا نماز من درست
 جامه خود را به خون دل نمازی می‌کنم
 می‌کنم ویران به دست خود بنای عمر خویش^۵ ۲۶۷۰
 مثل طفلان بر سر ره خاکبازی می‌کنم
 می‌خرم داغ فراق و می‌فروشم نقد جان
 مخفیا وقت سفر شد کارسازی می‌کنم^۶

۴۳۷

گر رسد فوج غمت بر سرم از جا نروم جز در غمکده^۷ جایی به تمنا نروم
 گوشه محنت و غم را به گلستان ندهم همچو مجنون ز جنون جانب صحرانروم^۸
 گر شود هر سر مویی به دلم^۹ نشتر غم عافیت جو^{۱۰} نشوم پیش مسیحا نروم^{۱۱}
 در قیامت اگرم جانب رضوان جویند^{۱۲} به تمنای دل از بهر تماشای نروم ۲۶۷۵
 یوسف طالع اگر جلوه نماید مخفی
 به تماشگاه حسنش چو^{۱۳} زلیخا نروم

- | | |
|---|-------------------------------------|
| ۱. ت: «و» ندارد. | ۲. ت: گلفستم. ه: صیاد باغ کلفتم. |
| ۳. ت: پولها. | ۴. ت: در حریم کعبه تن. |
| ۵. ه: عمر خود. | ۶. ت: دامیکستم. |
| ۷. ه: در میکده. | ۸. ت: بیت سوم است. |
| ۹. ه: بدنم. | |
| ۱۰. ت: «چون» ندارد. ل: عافیت چون، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. | |
| ۱۱. ت: بیت دوم است. | ۱۲. ت و ه: خوانند، به نظر بهتر است. |
| ۱۳. ت: حو. | |

۴۳۸

همتی، ارباب همّت کز پی^۱ غم می‌روم
 گیسوی آه پریشان بهر ماتم می‌روم
 روزگارم گر زند^۲ زخمی به تار هر رگی^۳
 کافرم گریک قدم دنبال مرهم می‌روم
 بر سر راه اجل بنشسته، بیم مرگ چیست
 خلق عالم رفته‌اند زین^۴ راه، من هم می‌روم
 گر چه دنبالم ز همراهان در این ره باک نیست
 می‌روم گر چند گامی بیش یا کم^۵ می‌روم ۲۶۸۰
 در غم و اندوه و محنت چیست این بی‌طاقتی
 مخفیا امروز^۶ فردا چون ز عالم می‌روم

۴۳۹

می‌روم تا راز دل از چشم پر خون بشنوم
 حرفی^۷ از راز درون شاید ز بیرون بشنوم
 جوی خون از دیده می‌آرم به جای جوی شیر
 هر کجا افسانه فرهاد و گلگون^۸ بشنوم
 بس که سودای پریشانی ز عشقم در سراست^۹
 می‌روم مستانه هر جا نام مجنون بشنوم
 در درون سینه من غنچه دل بشکفد^{۱۰}
 از صبا بویی^{۱۱} اگر زان زلف شبگون بشنوم ۲۶۸۵

۱. ت: بی.

۳. ه: بهر تار رگی.

۵. ت: بیش یا کم.

۷. ت: حرمی.

۹. ه: در هواست.

۱۱. ل: بوی.

۲. ت: زند.

۴. ه: رفته‌اند این، صحیح است.

۶. ت و ه: امروز، به نظر بهتر است.

۸. ه: فرهاد و مجنون.

۱۰. ل: نشکفد.

بس گرفتم خوبه محنت مژده^۱ آسودگی
 باورم ناید گر^۲ از بخت همایون بشنوم
 من که دارم بر جگر صد داغ بر بالای داغ
 داغ کی گردم اگر از داغ گردون بشنوم
 می‌کنم سر^۳ دفتر دیوان خود توحیدوار
 از زبان هر که از عشق تو مضمون بشنوم
 دست در آغوش سروم^۴ همچو قمری در چمن
 روز و^۵ شب مخفی که وصف قد موزون بشنوم

۴۴۰

ز سوز سینه و دل آه آشناک می‌خواهم ۲۶۹۰
 در آتش آشیانی از خس و خاشاک می‌خواهم
 نمی‌گردد تسلی خاطر از پیغام و از نامه^۶
 گریبان صبوری همچو گل صد چاک می‌خواهم^۷
 نمی‌روید گیاه خرمی^۸ در باغ امید
 چو ابر نوبهاران دیده نمناک می‌خواهم^۹
 ز درمان اطبّا دفع درد من^{۱۰} نمی‌گردد
 خمارآلوده بزمم ز آب تاک^{۱۱} می‌خواهم
 نمی‌یابد دلم تسکین ز آه و ناله‌ای مخفی
 چو گل جیب و گریبان فغان صد چاک می‌خواهم

۱. ت: فرده. ۲. ه: ناید که.

۳. ت: بر.

۴. ل: بروم. ه: هر دم، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.

۵. ت: «و» ندارد. ۶. ت: ناله.

۷. ت: بیت سوم است. ۸. ت: گیاهی خور می.

۹. ت: بیت دوم است. ۱۰. ت: در دون.

۱۱. ت: آب و تاک.

۴۴۱

جنونم می‌زند بر سر، وطن ویرانه می‌خواهم
 از این ناحق‌شناسان^۱ خویش را بیگانه می‌خواهم ۲۶۹۵
 به رگم^۲ عقل یک چندی سرآشفتگی دارم
 درون سینه چون مجنون دل دیوانه می‌خواهم
 به خون آغشته بال و پر به خاک راه می‌غلطم
 ادای غمزه‌ای زان^۳ نرگس مستانه می‌خواهم
 بر آتش می‌زنم خود را الهی^۴ بال پروازی
 به پیش شمع رویت همت پروانه می‌خواهم
 گرفتم آن چنان الفت به لذت‌های زخم غم
 که گوش عافیت را کر از این افسانه می‌خواهم^۵
 سر بدمستی‌ای^۶ دارم به بدمستان این مجلس
 پر از خون صراحی ساغر و پیمانه می‌خواهم^۷ ۲۷۰۰
 ز ابنای زمان مخفی چنان آزرده^۸ دل گشتم
 که پاک^۹ از مردمان دیده خود خانه می‌خواهم

۴۴۲

همتی ای دل‌کزین پستی^{۱۰} قدم بالا نهم
 یا به کام دل رسم یا سر در این سودا نهم
 آتش عشق تو تا در سینه من برفروخت
 شعله می‌روید به جای سبزه هر جا پا^{۱۱} نهم^{۱۲}

- | | |
|---------------------|---|
| ۱. ت: حق‌ناشناسان. | ۲. ل و ت: او به زعم، اصلاح از نسخه ه است. |
| ۳. ت: ران. | ۴. ت و ه: ندارم. |
| ۵. ت: بیت ششم است. | ۶. ل و ه: بدمستی، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد. |
| ۷. ت: بیت پنجم است. | ۸. ت: آزرده. |
| ۹. ت: پاک. | ۱۰. ت: بستی. |
| ۱۱. ت: تا. | ۱۲. ت: بیت سوم است. |

جذبه^۱ شوق محبت بس که بر من غالب است
 با جنون کردم رفیق و سر در این صحرا نهم^۲
 گلشن اشکم ز دیده آب چون سیراب نیست^۳ ۲۷۰۵
 بعد از این خواهم که پای و دیده بر^۴ دریا نهم
 دشت پیمای محبت تا^۵ شدم در راه عشق
 بایدم مخفی در این ره سر به جای پا نهم

۴۴۳

ما از شراب و^۶ لذت مستی گذشته ایم مجنون صفت ز عالم هستی گذشته ایم^۷
 بر ما غم و نشاط ندارد تفاوتی بسیار از این بلندی و پستی گذشته ایم
 تا برده اختیار محبت فغان ما
 از طوف کعبه^۸ دیر پرستی گذشته ایم^۹

۴۴۴

ما^{۱۰} به عاشق پیشگی تا^{۱۱} نام بیرون کرده ایم ۲۷۱۰
 رونقی^{۱۲} در کار و بار نام^{۱۳} مجنون کرده ایم
 بس که خوناب جگر بر خاک ره افشانده ایم
 دشت صحرای جنون را دجله خون کرده ایم
 قامت سرو چمن دیگر نیاید در نظر
 تا نظر بر قامت آن سرو موزون کرده ایم

- | | |
|---------------------------------|---------------------------------------|
| ۱. ت: حاذبه. | ۲. ت: بیت دوم است. |
| ۳. ه: ز آب دیده چون سیر آب گشت. | ۴. ت: که پای دیده. ه: که پای دیده بر. |
| ۵. ه: محبت چون. | ۶. ه: «و» ندارد. |
| ۷. ت: گذشته ام. | ۸. ه: من مخفیا ز. |
| ۹. ه: گذشته ام، کذا... | ۱۰. ت و ه: تا. |
| ۱۱. ت و ه: ما. | ۱۲. ل: رونق. |
| ۱۳. ت و ه: عشق. | |

انجمن آرای عالم گشته حسن آفتاب
تا لباس چرخ را از آه گلگون کرده‌ایم
مرد کاری مخفیا دیگر نمی‌آید برون
بر سپاه آرزو از بس شیخون^۱ کرده‌ایم^۲

۴۴۵

ما گرفتاران عشقیم از جهان آسوده‌ایم
پای تا^۳ سر لذت دردییم از آن آسوده‌ایم ۲۷۱۵
بزمگاه ما غمستان^۴ است و باده خون دل
مستی‌ای^۵ داریم کز کون و مکان آسوده‌ایم
گلشن ما خرم از خونابه چشم و دل است^۶
از جفای صر صر باد خزان آسوده‌ایم
اضطرابی در پریشانی به ظاهر می‌کنم^۷
ورنه ز استغنائی همت در نهان آسوده‌ایم
گر چه با^۸ زنجیر مخفی روید از^۹ آواز غم^{۱۰}
شکرالله کز جفای همگنان آسوده‌ایم

۴۴۶

ما^{۱۱} امید و یأس را پیچیده در هم دیده‌ایم
صبح شادی را طلوع از شام با هم^{۱۲} دیده‌ایم ۲۷۲۰

-
۱. ه: شیخون. ۲. ت: بر سپاه آرزو وار پس که استخوان کرده‌ایم.
۳. ت: پای در. ۴. ه: ز غمستان.
۵. ل و ه: مستی، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.
۶. ه: خرم از خونابه چشم دل. ۷. ه: می‌کنیم.
۸. ل و ه: پا، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد. ۹. ت: «از» ندارد.
۱۰. ت: غمیم. ۱۱. ت: تا.
۱۲. ه: شام ماتم.

نیست دل آزرده گر شد طالع ما ششدری
 نقش هر دو پای^۱ را در چهره هم دیده‌ایم
 خوبه درد و غم کن ای دل زانکه در آیین عشق
 خویش را محرم به بزم عافیت کم دیده‌ایم
 سبزه ما کی شود سیراب و کی گردد بلند
 ما که در باغ هوس از اشک شبنم دیده‌ایم
 دست و پا بیهوده ای دل بهر آسایش مزین
 کاین مطالب را برون از دور عالم دیده‌ایم
 در به روی خنده مثل غنچه گل بسته‌ایم ۲۷۲۵
 اشک حسرت تا روان بر روی آدم دیده‌ایم^۲
 کی درآید در نظر مخفی لباس عافیت
 ما که نقش بوریای^۳ مسند جم دیده‌ایم

۴۴۷

تا مه^۴ حسن تو را خورشید تابان دیده‌ایم^۵
 وز^۶ لب لعلت لب^۷ لعل بدخشان دیده‌ایم
 بر رخ آیینه‌ات چشم نگه بگشاده‌ایم
 آب حیوان را در آن چاه زنخدان دیده‌ایم
 آرزوها را ز دل یکسر برون افکنده‌ایم
 یوسف مقصود را در چاه کنعان دیده‌ایم^۸

۱. ت: مای. ۲. ت: دیده‌ام.
 ۳. ه: ما که نفس بود یارا. ۴. ت: نامه.
 ۵. ه: دیده‌ام، تا پایان به جای «دیده‌ایم» «دیده‌ام» نوشته شده.
 ۶. ت: در. ۷. ه: در لب لعل لب.
 ۸. ت: بیت پنجم است.

در محبت^۱ دست خود از کفر و ایمان شسته‌ایم
 مرغ دل را صید آن زلف پریشان دیده‌ایم^۲ ۲۷۳۰
 گر نگیرد دست ما را ناخدایی، گو مگیر
 کشتی امید خود را غرق توفان دیده‌ایم^۳
 بر جگر تا ناوک ناز^۴ نگاهت خورده‌ایم
 بر بدن هر موی خود را نیش^۵ پیکان دیده‌ایم^۶
 مخفیا در بند ظلم از مال و جان بگذشته‌ایم^۷
 محنت آباد جهان را جمله ویران دیده‌ایم

۴۴۸

ما اگر مستیم و گر هوشیار و گر دیوانه‌ایم
 هر کجا غوغای عشق است^۸ بلبل و پروانه‌ایم
 نیست جز محراب ابروی تو دل را قبله‌ای
 گر امام کعبه و گر راهب بتخانه‌ایم ۲۷۳۵
 این خمار آلودگیها کی برون آید^۹ ز سر
 تا^{۱۰} که در بزم طرب دُردی کش پیمانه‌ایم
 ما و غم در بطن مادر همره^{۱۱} هم بوده‌ایم^{۱۲}
 از ازل با این رفیق مهربان همخانه‌ایم
 نیست گر معمور این ویرانه ما گو مباش
 مخفیا چون گنج پنهان ما در این ویرانه‌ایم

۱. ت: محب. ۲. ت: بیت سوم است.

۳. ت: بیت ششم است. ۴. ه: تار.

۵. ت: پیش. ۶. ت: بیت چهارم است.

۷. ت: یکدشته‌ایم. ه: مخفیا در بند زلفت مال و جان بگذشته‌ام.

۸. ه: عشقت، «عشق است» پرش وزنی دارد. ۹. ت: آمد.

۱۰. ت و ه: ما. ۱۱. ت: عره.

۱۲. ه: همره و همدم غمت بوده به بطن مادرم.

۴۴۹

ما که چون مجنون ز سودای جنون دیوانه‌ایم
دوست با اهل جنون و^۱ دشمن فرزانه‌ایم
شعله هرجا بر فروزد از^۲ محبت در جهان ۲۷۴۰
از برای سوختن هم شمع و هم پروانه‌ایم
شیشه ما خواه پر باشد ز می خواهی تهی
ما خمار آلوده^۳ جام می جانانه‌ایم
بس که دل آزرده‌ایم از صحبت اهل جهان
روز و شب در فکر ترک این کهن ویرانه‌ایم
ما^۴ خمار مستی شبهای مستان دیده‌ایم
از صمیم قلب بدخواه می و میخانه‌ایم
قدر گوهر نیست^۵ غواصی که در آرد برون
ورنه ما هم اندر این دریا در یکدانه‌ایم
سرف لهر و^۶ لغب شد عمر گرامی^۷ و هنوز ۲۷۴۵
روز و شب مخفی چو طفلان گوش^۸ بر افسانه‌ایم

۴۵۰

ما طریق عاشقی از حسن یار^۹ آموختیم
این پریشانی ز زلف آن نگار^{۱۰} آموختیم
اختیار گریه ما در کف اندیشه نیست
بیخودی در گریه از ابر بهار آموختیم^{۱۱}

۱. ت: «و» ندارد.
۲. ت: شعله هرجا برافروزد.
۳. ه: خمار آورده.
۴. ت: تا.
۵. ت: گوهر نیست و.
۶. ل: «و» ندارد.
۷. ه: عمر گرانمایه.
۸. ت: نوس.
۹. ه: یاز.
۱۰. ل: رو بکار. ت: رونگار، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۱۱. ه: بیخودی از گریه ابر بهار آموختیم.

گر رسد صد فوج غم از جا نجنبید پای ما^۱
 پای در گُل بودن از لوح مزار آموختیم
 بال نگشایم^۲ به صید زیردستی همچو باز
 از همای همت^۳ این طرز شکار آموختیم
 گر خطایی رفت از ما در وفا معذور^۴ دار
 رسم آیین وفا^۵ از روزگار آموختیم ۲۷۵۰
 کی توان مخفی ز دیده راز دل پوشیده داشت
 ماکه اول راز پنهان آشکار آموختیم

۴۵۱

یاد ایامی که دل در کوی یاری داشتیم^۶
 همچو مجنون پیش طفلان اعتباری داشتیم
 جیب ما هم^۷ همچو گل زین بیشتر صد چاک بود
 در میان اهل ماتم افتخاری داشتیم
 آرزو را دیده اعمی^۸ بود در بزم امید^۹
 بر رخ آیینۀ مقصد غباری داشتیم
 تشنه لب بودیم و آتش بود ما را در مذاق
 چون سمندر از بن^{۱۰} هر مو شراری داشتیم ۲۷۵۵
 نقش می بستیم مخفی گلشن وصل امید^{۱۱}
 در درون دیده از خون لاله زاری داشتیم

۱. ت: مانی ما. ۲. ه: بگشایم.

۳. ل: دولت. اوج اوج. ۴. ت: مقدور. ه: از ما دلبرا معذور.

۵. ه: رسم و آیین ادا.

۶. ت: داشتیم، تا پایان به جای «داشتیم»، نوشته شده.

۷. ه: با هم. ۸. ت: اعمای.

۹. ل و ه: بود بزم امید، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.

۱۰. ه: در بن. ۱۱. ه: امید وصل.

۴۵۲

در عشق تو بی قرار گشتیم رفتیم^۱ و^۲ به هر دیار گشتیم
 بس داغ تو بر جگر نهادیم داغ دل روزگار گشتیم
 تا داغ تو بر جبین^۳ نهادیم از زمره اعتبار گشتیم
 بر دامن وصل یار بنشست^۴ هر چند که چون غبار گشتیم
 وادی فراق غرق خون شد بس دیده اشکبار گشتیم
 نگشاده^۵ در مراد مخفی
 عمری پی روزگار گشتیم

۲۷۶۰

۴۵۳

دردا که ز قید ستم آزاد نگشتیم یک لحظه ز غمهای جهان شاد نگشتیم
 تا^۶ بود شکافنده خارا مژه ما محتاج دم تیشه فرهاد نگشتیم
 تا خوی به ویرانه گرفتیم در این دهر نزدیک به نزدیکی آباد نگشتیم
 تا پای طلب در ره عشاق نهادیم سرگشته در این بادیه چون باد نگشتیم
 هر جا که درآمد^۷ سخن از درس محبت شرمنده ز شاگرد و ز^۸ استاد نگشتیم
 تا شیفته سلسله حسن تو گشتیم پابند سر زلف پریزاد نگشتیم
 ما بلبل عشقیم که بی واسطه مخفی
 صید قفس و حیلۀ صیاد^۹ نگشتیم

۲۷۶۵

۴۵۴

۲۷۷۰ ما دل به عبث پیش تمنا نهادیم ما سر به هوس در سر سودا نهادیم

- | | |
|---------------|-------------------|
| ۱. ت: رفتیم. | ۲. ت: «و» ندارد. |
| ۳. ه: بر جگر. | ۴. ه: ننشست. |
| ۵. ه: نگشاده. | ۶. ت: نا. |
| ۷. ت: در آید. | ۸. ت و ه: شاگردی. |
| ۹. ت: عصا. | |

مجنون جنونیم ولی^۱ از ادب عشق گستاخ قدم در ره صحرا نهادیم
 ما تشنه لبانیم درین بادیه اما بی چشم تری روی به دریا نهادیم
 ما جرعه کشان می عشقیم که مخمور مردیم و لبی^۲ بر لب مینا نهادیم
 هر جا که نهادیم قدم، خار ستم بود بی آبله پا به زمین پا نهادیم
 مخفی به فغان کوش درین مرحله کامروز
 زادی ز برای ره فردا نهادیم

۲۷۷۵

۴۵۵

تا نام ز حسن یار بردیم ز آینه^۳ دل غبار بردیم
 از بس که ز دیده خون فشاندیم رونق ز گل و بهار بردیم
 از آتش عشق چون سمندر سر تا به قدم شرار بردیم
 نادیده رخت چو لاله رفتیم داغ تو به هر دیار بردیم
 مخفی به ره وفا چو سیماب
 از آتش دل قرار بردیم

۲۷۸۰

۴۵۶

لب تشنه بمیریم^۴ و پی^۵ آب نگردیم چون خضر پی^۶ آب بهر باب نگردیم
 ما بلبل عشقیم و^۷ ولی لب نگشاییم^۸ سوزیم چو پروانه و^۹ بی تاب نگردیم^{۱۰}
 ما گرم روان ره عشقیم چو منصور از دار نترسیم و ز احباب نگردیم^{۱۱}

۱. ت: ولی ولی.

۲. ل و ت: مردیم لب، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

۳. ت: آینه.

۴. ه: بمردیم.

۵. ت: بی.

۶. ت: بی.

۷. ت و ه: «و» ندارد، و شاید بهتر هم باشد.

۸. ه: نگشادیم.

۹. ت: «و» ندارد.

۱۰. ت: بیت سوم است.

۱۱. ت: بیت چهارم است.

آتشکده سینه ما شعله نشین نیست زان آب نجویم که سیراب^۱ نگردیم^۲
تا قبله ما طاق دو ابروی تو باشد ۲۷۸۵
نزدیک به بتخانه و^۳ محراب نگردیم

۴۵۷

فصل گل رفت حریفان و شرابی نزدیم بر لب تشنه دل قطره آبی نزدیم
شد تهی شیشه عمر از می هستی و هنوز بزم می^۴ گرم نشد هیچ^۵ کبابی نزدیم
حیف، صد حیف که در ضعف ز بی سامانی بر دماغ دل غم^۶ مشت گلابی نزدیم
کشتی عمر تباهی شده^۷ در بحر وجود دست در دامن خاشاک و حبابی نزدیم
عمر شد صرف می و^۸ بتکده^۹ مخفی هیئات ۲۷۹۰
به مراد دل خود باده نابی نزدیم

۴۵۸

از عشق تو در سینه چه غمها که^{۱۰} ندیدیم در راه تو از گریه چه گلها که نچیدیم
از گریه ز دوری تو چون شیشه پر^{۱۱} می سر تا به قدم خون شده از دیده چکیدیم
عمری ست که دل را ز غم سینه خبر نیست هر چند از این واقعه گفتیم^{۱۲} و شنیدیم
هر زهر که در غمکده کردند مهیا مستانه و مردانه گرفتیم و کشیدیم
صد زخم ز هر خار چو^{۱۳} گل خوردم^{۱۴} و آخر ۲۷۹۵
مخفی نگرفتم^{۱۵} به عبث دامن غم را
جان داده^{۱۶} غم دوست ز ایام^{۱۷} خریدیم

۲. ت: بیت دوم است.

۴. ه: بزم ما.

۶. ه: بر دماغ و دل خود.

۸. ل: «و» ندارد.

۱۰. ل: غمهاست.

۱۲. ت: گفتم.

۱۴. ت: خوردم.

۱۶. ت: جان داده ز.

۱. ت: سراب.

۳. ه: «و» ندارد.

۵. ت و ه: سیخ.

۷. ه: تباهی شد و.

۹. ه: میکده.

۱۱. ت: بر.

۱۳. ت: به.

۱۵. ت: بگرفتم.

۱۷. ت: زیو نام.

۴۵۹

رندیدم^۱ و^۲ عشقبازیم، پروای کس نداریم مستیم و^۳ لاابالی^۴ بیم عسس نداریم
رو از ستم نتاییم^۵ از درد غم ننالیم^۶ جز جان به غم^۷ سپردن در دل هوس نداریم
لبریز شد ز ناله قانون سینه اما^۸ فریاد بی تأمل مثل جرس نداریم
بلبل صفت دل ما با ناله خو^۹ گرفته باغی و بوستانی به از قفس نداریم ۲۸۰۰
مخفی به ملک هستی بی یار و^{۱۰} آشناییم
جز صاحب حقیقی فریادرس نداریم

۴۶۰

ای دیده بیا تا به طرب نام برآریم سامان نشاط از قدح و جام برآریم
برزخم دل از غم نمکی^{۱۱} تازه فشانیم دردی^{۱۲} به دل سینه خودکام برآریم
مردانه درآییم^{۱۳} به میدان محبت نامی به جنون در صف ایام برآریم
ماییم که از جذب محبت به^{۱۴} تماشا خویان جهان را به در و بام برآریم ۲۸۰۵
گر شیشه ما گشت^{۱۵} تهی از می گلگون
خوناب دل از دیده به ابرام برآریم

۴۶۱

بیا ای دل که بر حال خراب خویشتن گریم
به سان ابر از چشم پرآب خویشتن گریم

- | | |
|------------------|--|
| ۱. ت: زندیم. | ۲. ت: «و» ندارد. |
| ۳. ت: «و» ندارد. | ۴. ل و ت: لاوبالی، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. |
| ۵. ه: بتاییم. | ۶. ت: ننالم. ه: از درد و غم ننالیم. |
| ۷. ت: جان نعم. | ۸. ه: ز ناله کانون سینه ما. |
| ۹. ت: خون. | ۱۰. ت: «و» ندارد. |
| ۱۱. ه: نمک. | ۱۲. ت: درد. |
| ۱۳. ت: در آیم. | ۱۴. ت: نه. |
| ۱۵. ت: کلشت. | |

به اشک افشاندن چشمی^۱ نگردد سوز دل کمتر
مگر هم خود بر این جان کباب خوشتن گریم
به بزم می ز بدمستی نمی گریم من ای ساقی
بر انجام شب وصل^۲ شراب خوشتن گریم^۳
۲۸۱۰ گهی خود را چو پروانه زنم بر شعله آتش
گهی چون شمع در زیر نقاب خوشتن گریم^۴
نزد صبح مُرادم دم که آمد شام نو میدی^۵
بیا مخفی که بر عمر شباب خوشتن گریم

۴۶۲

تا به غم همدم شدیم از محنت و^۶ غم فارغیم
با مصیبت تا گرفتم خوز^۷ ماتم فارغیم
پیش صبر ما گرفتاری و آزادی^۸ یکی ست
همچو مجنون از بد و نیک دو عالم فارغیم
با پریشانی و^۹ ناداری قناعت کرده ایم^{۱۰}
از جبین^{۱۱} در هم کشیدنهای حاتم^{۱۲} فارغیم^{۱۳}
۲۸۱۵ تا ز نشتر لذت درد جراحات یافتیم
با جراحات خو^{۱۴} گرفتیم^{۱۵} و ز مرهم فارغیم^{۱۶}

- | | |
|-----------------------|---------------------|
| ۱. ت: چشم. ه: چشم. | ۲. ت: وصل و. |
| ۳. ت: بیت چهارم است. | ۴. ه: بیت سوم است. |
| ۵. ت: نامیدی. | ۶. ت: «و» ندارد. |
| ۷. ت: خور. | ۸. ت: دارادی. |
| ۹. ت: «و» ندارد. | ۱۰. ه: کرده ام. |
| ۱۱. ت و ه: چنین. | ۱۲. ه: جانم. |
| ۱۳. ت: بیت چهارم است. | ۱۴. ت: خود. |
| ۱۵. ت: گرفتم. | ۱۶. ت: بیت سوم است. |

بیش و کم گردید قسمت^۱ چون^۱ به دیوان ازل
 با توکل پیشگان از بیش و از کم فارغیم
 گریه و زاری مظلومان^۲ ندارد چون اثر
 مخفیا صد شکر کز اشک دمام فارغیم^۳

۴۶۳

کو^۴ همدمی که نغمه داوود سرکنیم
 آه دلی به^۵ همره باد سحرکنیم
 شبنم ز ابر دیده فشانیم بر چمن
 لبهای غنچه سرخ به خون جگرکنیم
 از آه سرد خویش ندیدیم چون اثر
 ۲۸۲۰ آتش شویم و در دل^۶ شمعی اثر^۷ کنیم
 صد روز هجر شب شد و یک شب که وصل بود
 نگذاشت روزگار که شامی سحرکنیم^۸
 مخفی قطار هفته ایام بگسلد
 در کوی عافیت چو نسیم^۹ ار گذرکنیم

۴۶۴

چند از خون جگر می در ایاغ^{۱۰} دل کنیم^{۱۱}
 سر به زانو تا به کی فکر دماغ دل کنیم

-
۱. ت و ه: بیش و کم گردیده چمن قسمت. ۲. ت: به مظلومان.
 ۳. ت: مخفیا صد شکر کز اینک ما دماغ فارغیم. ۴. ه: گو.
 ۵. ت: «به» ندارد. ۶. ه: شویم در دل.
 ۷. ت: گذر. ۸. ت: شام و سحرکنیم.
 ۹. ت: از. ۱۰. ت: اماغ.
 ۱۱. ت و ه: کنم، تا پایان به جای «کنیم» «کنم» آمده است.

عمر شد صرف جنون و نیست از محمل نشان
چند سرگردان در این وادی سراغ دل کنیم
۲۸۲۵ خون دل می ریزم و ترتیب گلشن می دهم
بر امید آنکه روزی سیر باغ دل کنیم
بس که دارد تیرگی از غم، نگیرد^۱ روشنی
پرتو خورشید را گر در چراغ دل کنیم
سوخت سر تا پا دل و دفع جنون دل^۲ نشد
بعد از این خواهم که مخفی ترک داغ دل کنیم

۴۶۵

بلبل به فغان چند ز دیدار گلستان
ای دل به جفا ساز که در دیده بلبل
۲۸۳۰ بستند حریفان چو به رویم در گلشن
پرواز کند مرغ دلم از^۶ قفس تن
تا کی بود این رونق بازار گلستان^۳
فرقی نبود در گل و در خار گلستان^۴
چون سایه نشینم^۵ پس دیوار گلستان
دایم به هوای گل رخسار^۷ گلستان
خاری^۸ که بود در سر^۹ بازار گلستان
تا چند توان مرغ گرفتار گلستان
مخفی مکن اسرارِ نهان فاش، که افغان
بیگانه بود^{۱۰} محرم اسرار گلستان

۱. ه: نگردد.
۲. ه: جنون ما.
۳. ت: من می نبود در گل در خار گلستان.
۴. ت: این بیت را ندارد.
۵. ت: گشتیم.
۶. ت و ه: در.
۷. ه: گل و رخسار.
۸. ت و ه: خار.
۹. ه: بر سر.
۱۰. ت و ه: کند.

۴۶۶

گر میل سخن داری دم از دم مستی زن
 دردم زده‌ای باری^۱ از بساده پرستی زن ۲۸۳۵
 در صحبت بدمستان چون مست شدی برخیز
 بر شیشه می غافل مستان^۲ شده دستی زن
 مردیم ز مخموری تاکی می انگوری
 یا توبه بکن از می یا جام الستی زن^۳
 داری سر پروازی انداز بلندی کن
 هر جا که فرومانی بر کوچه پستی^۴ زن
 اندیشه مکن مخفی^۵ برخیز سحرگاهی
 بر لشکر اعدایت مردانه شکستی^۶ زن

۴۶۷

کار معشوقان نمک بر زخم پنهان ریختن کار عاشق همچو گل در پایشان جان ریختن^۷ ۲۸۴۰
 نیست آسان پنجه در زلف پری رویان زدن خون دل از دیده می باید^۸ به دامان ریختن
 گر نهادم داغ عشقت بر جگر، معذور دار باغبان را می رسد گل در گریبان ریختن
 صحبت بیگانه زان^۹ دارم عزیز^{۱۰} ای آشنا کآبرو دشوار باشد پیش خویشان ریختن^{۱۱}
 دیده خود برگشا^{۱۲} مخفی^{۱۳} دگر تاکی توان
 نقد عمر خویش را هر سو پریشان ریختن

۱. ه: یاری.
۲. ه: مستی.
۳. ت: یا توبه کن از می دل یا جهام ز مستی زن. ۴. ت: مستی. ه: هر کوچه پستی.
۵. ت: «مخفی» ندارد.
۶. ت: سکستی.
۷. ت: کار عاشق چون گل در پای شانجا نریختن. ه: کار عاشقان خون خود در پای جانان ریختن.
۸. ه: خون دل می باید از دیده. ۹. ت: ران.
۱۰. ه: دارم به تو.
۱۱. ت: خویشا نریختن.
۱۲. ت: سرگشا.
۱۳. ت: «مخفی» ندارد.

۴۶۸

۲۸۴۵ زندگانی چیست با می^۱ در گلستان زیستن
 با پیرویان^۲ به کام خویش مستان زیستن
 دعوی حسن و به روی خویش افکندن نقاب
 آب حیوان خوردن و^۳ چون خضر پنهان زیستن
 نیست کار هر کسی، این شیوه موزون^۴ ماست
 خون دل نوشیدن^۵ و همواره خندان^۶ زیستن
 نوبهار عمر بگذشت و^۷ خزان شد این چمن
 همچو گل تا چند با چاک^۸ گریبان زیستن
 از گلستان داشتن صحبت به ناجنسان^۹ بسی
 نزد دانا بهتر است تنها^{۱۰} به زندان زیستن^{۱۱}
 ۲۸۵۰ بس که آب دیده من ریخت در زندان هجر
 بایدم چون نوح اندر موج توفان زیستن
 مخفیا رسم است ارباب خرد را از قدیم
 با دل پرداغ چون زلف پریشان زیستن

۴۶۹

بی گل رویت ندارم زنده جان خویشتن
 غیر گل بلبل نخواهد آشیان خویشتن
 نیست باد صبح را در گلشن حسن تو راه
 کرد^{۱۲} تا زلفین مشکین پاسبان^{۱۳} خویشتن

- | | |
|----------------------------|------------------------------------|
| ۱. ت: نامی. ه: دریایی. | ۲. ت و ه: پیرویی، به نظر بهتر است. |
| ۳. ل: «و» ندارد. | ۴. ه: موزونی. |
| ۵. ت: پوشیدن. | ۶. ت: حیوان. |
| ۷. ت: نوبهار شب و خزان شد. | ۸. ت: ناچاک و. |
| ۹. ت: نباختن. | ۱۰. ه: پنهان. |
| ۱۱. مصراع پرش وزنی دارد. | ۱۲. ه: کرده. |
| ۱۳. ت: نابیان. | |

برده‌ام گوی اجابت را ز میدان وفا^۱
 ساختم تا نام تو ورد زبان خویشتن
 گر برآید جان ز تن، مهرت نمی‌آید برون
 داده‌ام چون مغز جا^۲ در استخوان خویشتن ۲۸۵۵
 اشک خون ریزد ز^۳ چشمم در کنار آرزو^۴
 گر برون آرم ز دل راز نهان خویشتن
 همچو مخفی هیچ‌کس در عاشقی نردی^۵ نباخت
 باخت اندر داو اوّل^۶ خانمان خویشتن

۴۷۰

چند خونا ب دل از دیده به دامان کردن
 تا به کی ناله ز بیداد پریشان کردن
 نیست اندیشه‌ام از کوتهی عمر، ولی
 بایدم زاد ره هجر تو سامان کردن
 کاوش دیده مکن گریه، که در راه طلب
 نامبارک بود آزار رفیقان کردن ۲۸۶۰
 خون پروانه ز بس ریخته بر سر بینم^۷
 باید ای شمع تو را شمع شهیدان کردن
 کار مخفی شده و تیغ جفایت در کار
 بی‌گنه چند توان قصد اسیران کردن

۴۷۱

نه سوی گلشن حسنت نظر توان کردن
 نه در حریم خیالت گذر توان کردن
 نه با رقیب توان لحظه‌ای به سر بردن
 نه از دیار محبت سفر توان کردن
 نه^۸ بر وفای تو بستن توان دل امید
 نه از جفای تو قطع^۹ نظر توان کردن ۲۸۶۵

۱. ل: به امید وفا. ه: به امید دعا.
 ۲. ت: خون ریز ز. ه: چون ریزد ز.
 ۳. ت: نرد.
 ۴. ت: آرزو.
 ۵. ه: اندر نردبازی.
 ۶. ت: به.
 ۷. ه: خون پروانه ز هم ریخته‌ای بر سر هم.
 ۸. ت: توقع.

نه راز عشق تو بتوان نهفتن اندر دل نه غیر خویش کسی را خبر توان کردن
به^۱ گریه سوزش دل کم نمی شود مخفی^۲
مگر به صبر علاج شرر توان کردن

۴۷۲

چو گل خندد^۳ به گلشن، سیر گلشن می توان کردن
چو بلبل بر سر هر شاخ، شیون می توان کردن
بهار آمد نشستن تا به کی در خانه^۴ بدمستان
به پای گلبنی^۵ یک ره نشیمن می توان کردن
۲۸۷۰ برون^۶ شد گر ز گلشن گل، در آیین وفا بلبل
گل خون جگر را هم به دامن می توان کردن
چو یعقوب از غم هجران در بیت الحزن بستم
به روی خود، که تنها مشق مردن می توان کردن^۷
مکن عییم اگر گشتم بیابانگرد چون^۸ مجنون
وطن در بینواییها به گلخن می توان کردن^۹
ز خاک من مکش^{۱۰} دامن که از بهر خدا یک شب
چراغی بر سر هر خاک روشن می توان کردن^{۱۱}
به امید نگاهی رفت دل از دست من مخفی^{۱۲}
نگاهی از ترخم جانب من می توان کردن

- | | |
|----------------------|--|
| ۱. ه: ز. | ۲. ت: «مخفی» ندارد. |
| ۳. ت: خنده. | ۴. ه: در خانه ای. |
| ۵. ت: کافی. | ۶. ت: روان. |
| ۷. ت: بیت ششم است. | ۸. ت: خون. |
| ۹. ت: بیت چهارم است. | ۱۰. ت: نکش. |
| ۱۱. ت: بیت پنجم است. | ۱۲. ه: به امید نگاهی رفت مخفی دل ز دست من. |

۴۷۳

بهار آمد حریفان، شیشه پر می، می توان کردن
 به رغم بلبلان^۱ جامی پیایی می توان کردن ۲۸۷۵
 امید وصل اگر باشد بیابان محبت را^۲
 به یک انداز گامی سر به سر طی می توان کردن
 چو درد عشق غالب شد ز بهر نغمه پردازی
 به وادی تار^۳ قانون از رگ و^۴ پی می توان کردن
 تو را آه دل مجنون چه دامنگیر شد لیلی
 در این ره محمل خود را شبی پی^۵ می توان کردن
 تمام عمر بی دردان به غفلت صرف غیرت شد
 به رغم^۶ هند یاد^۷ گوشه ری می توان کردن^۸
 چو جام جم نهی بر لب ز روی صدق دل یک ره
 [دعایی]^۹ بر روان خسرو کی^{۱۰} می توان کردن^{۱۱} ۲۸۸۰
 ز حد بگذشت^{۱۲} ای مخفی بسی شبهای بدمستی
 خمارآلوده هم یک صبح هی می توان کردن

۴۷۴

عاشقی باید به کوی یار بیمار آمدن
 داغها چون لاله بر دل، دیده خونبار آمدن

۱. ت: بلبل آن.
۲. ه: اسیران محبت را.
۳. ت: ناز.
۴. ت: «و» ندارد.
۵. ل: می. ت: بی، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۶. ت: برقم.
۷. ت: باد.
۸. ه: این بیت را ندارد. ت: بیت ششم است.
۹. ل و ت و ه: دعای، قیاساً تصحیح شد.
۱۰. ت و ه: خسرو و کی.
۱۱. ت: بیت پنجم است.
۱۲. ت: نگذشت.

در طریق عاشقی بسیار دور است از ادب
 عندلیبان، بی اجازت سوی گلزار آمدن
 عاشقی یعنی که کنج محنت و اندوه و غم
 نی به سیر باغ رفتن نه^۱ به بازار آمدن^۲
 ۲۸۸۵ نیست آسان پنجه در زلف^۳ پری رویان زدن
 در درون کعبه می باید^۴ به زُئار آمدن^۵
 در محبت ترک جان و ترک دین شرط است شرط^۶
 نیست مخفی کار هر کس بر سردار آمدن

۴۷۵

در بهاران همچو بلبل خیمه در گلزار زن^۷ با پری رویان نشین و ساغر سرشار زن
 دفتر دانایی^۸ خود سربه سر بر باد ده آتش نادانی ای^۹ در خرمن پندار زن
 مخفیا تا می توانی برخلاف باغبان
 گل بچین زین گلشن و برگوشه دستار زن

۴۷۶

۲۸۹۰ بیا ای دل دمی یاد^{۱۰} وطن کن چو قمری ناله بر^{۱۱} سرو چمن کن
 چو گل ای عندلیب از دیدن گل هزاران چاک در جیب بدن کن
 خدا را پرده از رخسار بردار ز شمع حسن روشن انجمن کن

۱. ه: نی.
۲. ت: بیت چهارم است.
۳. ه: بر زلف.
۴. ت: من باید.
۵. ت: بیت سوم است.
۶. ل: شرط است و شرط.
۷. ت: گلزارن.
۸. ل: دانای. ت: دایی، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۹. ل و ت: نادانی، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۱۰. ت: یاد.
۱۱. ل: هر.

گرفته چون ز خسرو گام شیرین دعایی^۱ بر روان کوهکن کن
چو گم شد یوسف عمر تو مخفی
وطن در گوشه بیت‌ال‌حزن کن

۴۷۷

بس که شد خون‌جگر در زندگانی قوت من^۲ برنخیزد بعد مردن از زمین تابوت من ۲۸۹۵
اقتباس نور از شمع کند کسب^۳ آفتاب طعنه بر خورشید دارد پرتو یاقوت من
بعد مردن غم مخور مخفی^۴ که در آیین عشق
بلبل و پروانه گیرد^۵ پایه تابوت من

۴۷۸

می‌دهد^۶ هر دم رواج کفر استغفار من
می‌فزاید رونق تسبیح را زُئار من
عکس مینای می من خانه روشن می‌کند
طعنه بر خورشید دارد سایه دیوار من
پیش شمع حسن مه‌رویان من آن پروانه‌ام
کز خجالت شمع گردد آب در دیدار من^۷ ۲۹۰۰
مرغ روحم چون سمندر بس به آتش خوگرفت^۸
از حرارت^۹ شعله گردد دانه در منقار من
چشم من در خواب غفلت هم نبیند روی خواب
دشمن خواب غرور است دیده بیدار من^{۱۰}

۱. ل: دعای. ۲. ت: ف، تا پایان به جای «من»، «ف» نوشته شده.
۳. ت: شب. ۴. ت: «مخفی» ندارد.
۵. ت: گیرند. ۶. ت: می‌دهم.
۷. ت و ه: کز خجالت آب گردد شمع از دیدار من، به نظر بهتر است.
۸. ت: گرفتار. ۹. ت: جرارت.
۱۰. مصراع پرش وزنی دارد.

حسن آزار دل و جان را به نقد جان خرم
شاد می‌گردد دل دشمن چو از آزار^۱ من
دیده‌ام آسودگی بس در تب افسردگی
داروی صحت^۲ نخواهد^۳ این دل بیمار من
بر جبین^۴ زین بیش مخفی داغ رسوایی منه
داغ دل چندانکه خواهی هست در بازار من

۲۹۰۵

۴۷۹

تا گل رخسار آن مه از حجاب آمد برون غنچه در گلشن ز حسرت از نقاب آمد برون
ماه من یک شب برآمد تا ببیند ماه عید هر که آن را دید گفتا آفتاب آمد برون
بی^۵ وجود گریه امشب ز آتش دل تا سحر لخت لخت دل^۶ ز دیده چون^۷ کباب آمد برون
بهر صید مرغ دلهای گرفتاران حسن
طره زلف بتان با پیچ^۸ و تاب آمد برون

۴۸۰

۲۹۱۰ دوش چون ماه جمالت بی حجاب آمد برون
واله و شیدا ز^۹ هر سو آفتاب آمد برون
بوی روح افزا نمی آمد برون^{۱۰} از آب و گل^{۱۱}
بوی خون بلبلان است کز^{۱۲} گلاب آمد^{۱۳} برون^{۱۴}

- | | |
|-------------------------|--------------------------------------|
| ۱. ت: دل چو آزار ار. | ۲. ت: صحبت. |
| ۳. ت: بخوانند. | ۴. ت: چنین. |
| ۵. ت و ه: با، درست است. | ۶. ت: «دل» ندارد. |
| ۷. ت: چون. | ۸. ت: پاسخ. |
| ۹. ل: نه. | ۱۰. ت: همی آمد برون. ه: نمی آید مرا. |
| ۱۱. ت و ه: از آب گل. | ۱۲. ل: کر. |
| ۱۳. ل: آید. | ۱۴. مصراع پرش وزنی دارد. |

بس که کردم گریه در وادی هجران بعد ازین

جای آب از دیده من خون ناب آمد برون^۱
تا به کی زاهد عبث مخفی درون خانقاه
نشئه ایزدپرستی از شراب آمد برون

۴۸۱

گر مرا شعله آهی ز دل آید بیرون لخت لخت جگرم مضمحل آید بیرون
درد چون گشت فزون و^۲ دل غمدیده زبون ناله و آه به هم متصل آید بیرون^۳ ۲۹۱۵
بس که آغشته به خون است دلم تازه بسوز^۴ تربتم^۵ گر بشکافند گل آید بیرون^۶
مهر نایاب چنان گشته که از غایت^۷ یأس اشک از چشم یتیمان^۸ خجل آید بیرون^۹
خواه در انجمن شاه بود خواه گدا بی طلب هرکه رود منفعل آید بیرون^{۱۰}
مخفیا در چمن از گریه بلبل ترسم
جای گل از سر^{۱۱} هر شاخ گل آید بیرون

۴۸۲

بس که نهادم به دل داغ تمنای تو شعله زده از فراق^{۱۲} آتش سودای تو ۲۹۲۰
جام صبحی بیار، وعده به فردا مکن نیست مرا^{۱۳} بیش از این وعده فردای تو^{۱۴}

۱. بیت ذیل نیز در متن آمده است که به سبب تکرار مصراع آخر و ناقص بودن از لحاظ معنی حذف شد، وگرنه لازم بود برخلاف همه نسخ «هردم» را «مردم» و «خون ناب» را «خون آب» یا مطابق نسخه ت «خون به آب» بخوانیم. بیت مذکور این است:

- هردم از درد جدایی بس که چون ابر بهار جای اشک از دیده من خون ناب آید برون
۲. ه: فزون شد. ۳. ت: بیت پنجم است.
۴. ه: دلم تا دم صور. ۵. ت: ترستم.
۶. ت: بیت دوم است. ۷. ت: غایب.
۸. ت: پیشمان. ۹. ت: بیت سوم است.
۱۰. ت: بیت چهارم است. ۱۱. ه: بر سر.
۱۲. ت: شعله زد از فراق. ه: شعله زد سینه ام. ۱۳. ت: مراد.
۱۴. ت: بیت سوم است. ه: بیش از این وعده به فردای تو.

گشت^۱ چمن غرق خون بس که ز تیغ نگه خون اسیران بریخت نرگس شهلای تو^۲
در چمن انتظار داغ محبت به دل صف زده [بس]^۳ لاله‌ها بهر تماشای تو^۴
از نظرت^۵ می‌رود عمر گرامی چو باد^۶
آه چه شد مخفیا دیده بینای تو

۴۸۳

۲۹۲۵ ای ضیا^۷ خورشید تابان را^۸ ز ماه روی تو
وی مه عید^۹ اسیران گوشه ابروی تو
از غم عشق تو یک دل در جهان آزاد نیست
یک جهان دل گشته پابند^{۱۰} سر هر موی تو
دیده معنی و صورت کرد روشن همچو شمع
توتیای دیده هرکس^{۱۱} کرد خاک کوی^{۱۲} تو^{۱۳}
دشت صحرای قیامت بشکفت چون ارغوان^{۱۴}
ریخت از بس خون مردم نرگس جادوی تو^{۱۵}
صبح عیش عاشقان چون شام ماتم شد سیاه
تا نهاده زلف مشکین روی خود^{۱۶} بر روی تو^{۱۷}
۲۹۳۰ بر^{۱۸} شهیدان غمت کار مسیحا می‌کند
می‌وزد هرگه نسیم صبحدم از^{۱۹} کوی تو

۱. ت: کست.
۲. ت: بیت دوم است.
۳. ل: صف زده چشم لاله. ه: صف زده لاله‌ها، چون مخالف وزن بود قیاساً تصحیح شد.
۴. ت: این بیت را ندارد.
۵. ت: به طرب.
۶. ه: گرامی به باد.
۷. ت: «و» دارد.
۸. ت: پابنده. ه: یک جهان سرگشته مانند.
۹. ل: ای مه روی.
۱۰. ه: دیده کس.
۱۱. ت: بیت چهارم است.
۱۲. ت: روی.
۱۳. ت: بیت پنجم است.
۱۴. ه: قیامت کرد مثل نوبهار.
۱۵. ت: رو به خود.
۱۶. ت: بیت سوم است.
۱۷. ه: با.
۱۸. ه: در.
۱۹. ه: در.

۴۸۴

زد شعله آتشی به دل، ای دیده آب کو وی گریه^۱ سیل اشک تو را اضطراب کو
 گر نیست کیف عهد جوانی ز کیمیا^۲ آن نشئه‌های مستی وقت^۳ شباب کو
 خلقی ز ظلم بی حد گردون خراب شد انصاف در سؤال و زبان جواب کو^۴
 گفتم شبی به خواب بینم رخ مراد ای چشم رو سیاه تو را بخت خواب کو^۵
 گفتم که عرض خویش به وقت شکار کن دست گرفت و گیر عنان و رکاب کو^۶ ۲۹۳۵
 هر دم علامتی ز^۷ نشان قیامت است مهری و صبح صادق او^۸ آفتاب کو
 شد نسخه حساب منقح^۹ به بی حساب
 مخفی کجاست^{۱۰} اهل تمیز و حساب کو

۴۸۵

فصل بهار می‌رسد، باده خوشگوار کو
 بر سر ره نشسته گل زمزمه^{۱۱} هزار کو
 گل به چمن گشاده دست^{۱۲} چادر چرخ نیلگون
 ساغر خویش کرده^{۱۳} پر غنچه ز می خمار کو^{۱۴}
 گشته هوای بوستان، توبه شکن ز شب‌نمی
 ساز و^{۱۵} نوای بلبل و ساقی گل‌عذار کو^{۱۶} ۲۹۴۰
 وعده وصل می‌دهد بر سر راه محشرم^{۱۷}
 سهل بُود نشستم، دیده انتظار کو^{۱۸}

۲. ه: عهد کیف جوانی چو کیمیا.

۱. ه: ای دیده.

۴. ت: بیت پنجم است.

۳. ه: مستی عهد.

۶. ت: بیت چهارم است. ه: این بیت را ندارد.

۵. ت: بیت سوم است.

۸. ت: صادق و او.

۷. ه: علامتی و.

۱۰. ت: کی هست.

۹. ت و ه: مفتوح.

۱۲. ت: است. ه: گشاد دست.

۱۱. ت: زمزه.

۱۴. ت: بیت سوم است.

۱۳. ه: ساغر عیش کرد.

۱۶. ت: بیت دوم است.

۱۵. ت: ساقی زد. ه: «و» ندارد.

۱۷. ه: گل به چمن گشاد رو، وعده وصل می‌دهد. ۱۸. ت: بیت ششم است.

بوالهوسان ز عاشقی^۱ بسته حنا بسی به دست^۲
 دست حنانگار هست^۳ دست به خون نگار^۴ کو^۵
 گوشه نشین دل کنم دیده ولی^۶ زمانه را
 بهر نمودن رخت قول کجا قرار کو^۷
 وعده به عشرتم دهی فصل^۸ بهار زندگی
 گردش دور دور پرست این همه اعتبار کو^۹
 ۲۹۴۵ ای که^{۱۰} نوشته می دهی فتوی به اختیار^{۱۱} من
 دست من است و دامن^{۱۲} رشته اختیار کو^{۱۳}
 کشتی چشم عافیت بر سر موج فتنه است
 باد مرادها^{۱۴} کجا روشنی کنار کو^{۱۵}
 مخفی اگر چشیده ای چاشنی شهادتی
 روشنی چراغ کو لوح سر مزار کو

۴۸۶

دارم سری، ولیک به پیش سیو گرو مستانه گریه ای به بر^{۱۶} آبرو گرو
 ماییم و شامه ای^{۱۷} ز متاع جهان و بس وان هم به راه^{۱۸} باد صبا بهر او^{۱۹} گرو^{۲۰}
 ۲۹۵۰ تا کی به آب دیده کنم شست و شوی رو تا چند آبرو ببرد^{۲۱} آب جو گرو^{۲۲}

۱. ه: بوالهوسان عاشقی.
۲. ت: بسته حنا به دست.
۳. ل و ه: نیست، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. ۴. ت: کفار.
۵. ت: بیت نهم است.
۶. ه: دیده دل.
۷. ت: بیت هفتم است.
۸. ت: وعده دهی به عشرتم وصل.
۹. ت: بیت چهارم است.
۱۰. ه: آنکه.
۱۱. ت: فتوی باحترار، کلمه فتوی، پرش وزنی دارد. ۱۲. ت: دامن است.
۱۳. ت: بیت پنجم است.
۱۴. ت: مراد در. ه: مرا دور.
۱۵. ت: بیت هشتم است.
۱۶. ه: مستانه گرسنه به سر.
۱۷. ه: شانه ای.
۱۸. ت: واهم. ه: واهم برای.
۱۹. ه: بهر تو.
۲۰. ت: بیت سوم است.
۲۱. ت: آبرو به بر. ه: تا چند آبرو ببرد.
۲۲. ت: بیت چهارم است.

در سر هوای باده و درد دل خیال زهد دارم دل ضعیف به صد آرزو گرو^۱
 بگشا زبان ناطقه مخفی که یک جهان
 معنی بود نهان به بر^۲ گفت و گو گرو

۴۸۷

تا به گرد^۳ روی تو از خط نشان برخاسته
 دود نومیدی ز جان عاشقان برخاسته
 نکست گلزار حسنت تا صبا^۴ آورده است
 عندلیبان را ز جان آه و فغان برخاسته
 چشم نیکویی مدار ای دل از این دون همتان^۵
 ۲۹۵۵ کآشنایی و مروت^۶ از میان برخاسته
 این چه بیدادست^۷ کز دست جفای روزگار
 هر طرف چون روز محشر الامان برخاسته
 زندگانی را مجو لذت ز گردون زینهار^۸
 مخفیا کاین نشسته^۹ از کون و مکان برخاسته

۴۸۸

ز بس از درد هجرانت غم و دردم فزون گشته
 ز گریه کاسه چشم^{۱۰} لبالب پر ز خون گشته
 نپنداری که در هجرت به پیغامی شدم خرسند
 به رب کعبه سوگندی^{۱۱} که درد من فزون گشته

۲. ه: به سر.

۴. ت: ما صبا.

۶. ل: کآشنای بی مروت.

۸. ت: زینها.

۱۰. ت: چشم.

۱. ت: بیت دوم است.

۳. ت: ما به کردار.

۵. ت: دو همتان.

۷. ه: این خبر پیداست.

۹. ه: نشتر.

۱۱. ت: سوگند است.

۲۹۶۰ چو مجنون اندر این وادی از آن دیوانه می‌گردم
 که قلاب سر زلف تو^۱ زنجیر جنون گشته،
 چنان از درد مهجوری ضعیف و ناتوان گشتم
 که کاه غم مرا بر دل چو کوه بیستون گشته

۴۸۹

سنبل زلف تو را، نسبت مو یعنی چه گل امید مرا نشئه بو یعنی چه
 دفع سوز^۲ جگر از گریه مستانه نشد آتش عشق تو را آب سبو^۳ یعنی چه^۴
 من کجا و هوس بزم مسرت ز کجا شیشه بخت مرا راه گلو یعنی چه^۵
 ۲۹۶۵ نیست گر قصد مه و مهر طواف در تو رفتن شام و سحر کوی به کوی یعنی چه
 کرده تقلید خط و^۶ حسن تو مخفی ورنه
 روز و شب هر دو به هم روی به روی یعنی چه

۴۹۰

دایم از گریه بُود دیده به آب آلوده ترک مستی نکند لب به شراب آلوده
 شیشه من ز می خون جگر لبریز^۷ است من از آن می نکم^۸ لب به شراب آلوده
 می رسد بوی دل از ناله زارم به دماغ بوی خواب^۹ دهد سیخ کباب آلوده
 ۲۹۷۰ سرگرانی نرود از سر او تا دم صور^{۱۰} دیده بخت چو گردید^{۱۱} به خواب آلوده
 مخفی هر لحظه من از بخت سؤالی دارم^{۱۲}
 توبه یک بار کند مست به خواب^{۱۳} آلوده

- | | |
|-----------------------------------|----------------------------|
| ۱. ت: تو زنجیر. | ۲. ت: سوزد. |
| ۳. ت: سر. | ۴. ت: بیت سوم است. |
| ۵. ت: بیت دوم است. | ۶ ه: «و» ندارد. |
| ۷. ت: لب زتر. | ۸. ت: می الان می نکم. |
| ۹. ت و ه: خواب. | ۱۰. ت: عور. |
| ۱۱. ت: گردیده. | ۱۲. مصراع اشکال وزنی دارد. |
| ۱۳. ت: لب به خواب. ه: لب به جواب. | |

۴۹۱

فروغ جلوۀ حسنت چنان^۱ در دیده پیچیده
 کز آن آتش درون سینه غمدیده پیچیده
 شود یاقوت اگر بیند^۲ به چشم تربیت در سنگ
 مگر خورشید را در حسن خود در دیده^۳ پیچیده^۴
 نه با بیگانگان دارم نه با خویشان سر الفت
 ز بس سودای عشقم در سر شوریده پیچیده
 ز^۵ پیچ و تاب نومیدی ز پا منشین^۶ که در گلشن
 گیاهی می رود بر آسمان پیچیده پیچیده^۷ ۲۹۷۵
 نگشته واقف از مضمون از آن بر خویش می نالم^۸
 که مکتوب محبت را بسی سنجیده^۹ پیچیده^{۱۰}
 بین دست زلیخارا که هر سو از غم یوسف
 هزاران دست خود در بیخودی ببریده^{۱۱} پیچیده
 از آن بر خویش می پیچم^{۱۲} ز سوز سینه ای مخفی
 که در آتش نسوزد^{۱۳} چوب تر^{۱۴} پیچیده پیچیده

۴۹۲

کی بی سبب ما را چنین از خاک پیدا^{۱۵} کرده ای
 بهر^{۱۶} شناسایی خود این فتنه بر پا کرده ای

- | | |
|---------------------------------------|--|
| ۱. ل: جان. | ۲. ه: بینم. |
| ۳. ه: دزدیده. | ۴. ت: پیچده، این اشتباه املایی چند جا تکرار شده. |
| ۵. ه: به. | ۶. زی: منش. |
| ۷. ت: بیت پنجم است. | ۸. ت: میایم. |
| ۹. ت: سنجده. | ۱۰. ت: بیت چهارم است. |
| ۱۱. ت: برنده. | ۱۲. ت: می سنجم. |
| ۱۳. ت: بسوزد، مناسب تر به نظر می رسد. | ۱۴. ه: که در آتش چو چوب تر به خود. |
| ۱۵. ت: بدا. | ۱۶. ه: تو. |

هم دین وهم دل برده‌ای هم قصد جانها کرده‌ای ۲۹۸۰
 کس^۱ با کسی هرگز نکرد تو آنچه با ما کرده‌ای^۲
 با آنکه رو^۳ ننموده‌ای از یک فریب وعده‌ای
 در دیده هر دیده‌ای خود را تماشا کرده‌ای^۴
 نی طاقت بنشستن^۵ و نی قوت برخاستن
 با این ضعیفی‌های ما، ما را شکیا کرده‌ای^۶
 با آنکه در^۷ کون و مکان امکان ندارد جای تو
 در چشم هر صاحب دلی چون مردمک جا کرده‌ای^۸
 دیوانگان را ز^۹ ابلهی در قید عقل افکنده‌ای
 فرزنانگان را از جنون سرگرم سودا کرده‌ای^{۱۰}
 از بهر یک بیگانه‌ای بر آشنا در بسته‌ای ۲۹۸۵
 با بت پرستی کافری چندین^{۱۱} مدارا کرده‌ای^{۱۲}
 گاه^{۱۳} پریشان می‌کنی، گه مشق توفان می‌کنی
 ای اشک روزافزون مگر آهنگ صحرا کرده‌ای
 فیض کلامت می‌کند هشیار^{۱۴} هر دیوانه را
 مخفی در اعجاز سخن کار مسیحا کرده‌ای

۴۹۳

دل من ببرد شوخی به نگاه دلفریبی
 نه به دیده ماند اشکی نه به دل مرا شکیبی

- | | |
|---------------|----------------------|
| ۱. ه: کین. | ۲. ت: بیت سوم است. |
| ۳. ت: رخ. | ۴. ت: بیت دوم است. |
| ۵. ت: بنشین. | ۶. ت: بیت هفتم است. |
| ۷. ه: از. | ۸. ت: بیت چهارم است. |
| ۹. ت: از. | ۱۰. ت: بیت پنجم است. |
| ۱۱. ه: چندان. | ۱۲. ت: بیت ششم است. |
| ۱۳. ت: گه نم. | ۱۴. ت: هوشیار. |

به چمن نرسته^۱ هرگز چو قد تو هیچ سروری

نکشیده دشت قدرت چو تو هیچ جامه زیبی^۲

۲۹۹۰

شب مستی وصال ز خمار هجر ترسم^۳

که قرین سرفرازی^۴ به جهان بود نشیبی

۴۹۴

ای که از زلف سیه بررخ نقاب انداختی

آتشی در سینه جان کباب انداختی

بی قرار است موج چون سیماب بر رخسار آب^۵

عکس رخساری^۶ مگر بر روی آب انداختی

پرتو رخساره^۷ خورشید عالمگیر شد

سایه تا مثل هما بر آفتاب انداختی^۸

از نگاهت آب می خاصیت آتش گرفت

خوش نگاهی دلربایی از^۹ شراب انداختی^{۱۰}

تا چراغ گل ز عکس شمع حسن^{۱۱} افروختی

بلیل و پروانه را در اضطراب انداختی^{۱۲} ۲۹۹۵

در دل ویران من تخم محبت کاشتی

چشم معموری بر این ملک خواب انداختی^{۱۳}

۱. ت: نه چمن برسته.

۲. ت: امنی.

۳. ه: ترسی.

۴. ت: هرفرازی. ه: مخفی قرین فرازی.

۵. ه: بی قرار است موج سیماب رخت بر ابروان، مصراع اشکال وزنی دارد.

۶. ه: رخسارت.

۷. ت: رخسار.

۸. ت: بیت ششم است.

۹. ت: پر.

۱۰. ت: بیت هفتم است.

۱۱. ه: شمع رخ.

۱۲. ت: بیت سوم است.

۱۳. ت: بیت چهارم است.

راه خوابم زد خیالت در لباس شب روی
از خیالی^۱ صد خلل در کار خراب انداختی^۲
معصیت دادی ز غفلت خرمن طاعت به باد
در خطایم عاقبت بهر ثواب^۳ انداختی^۴
گشت مخفی عاقبت سیل سرشک موج خیز^۵
کشتی امید را در موج آب انداختی

۴۹۵

۳۰۰۰ چو چمن شکفته گردد ز نوای عندلیبان
من و باده‌های^۶ گلگون، دل و نشئه‌های مستی
می^۷ از آن به روز هرگز^۸ نکشند^۹ [باده نشان]^{۱۰}
که هزار خنده^{۱۱} دارد شبهای مستی
شب و باده و^{۱۲} حریفان به مراد خویش مخفی
تو باده خمارت من و گریه‌های مستی^{۱۳}

۴۹۶

به کوی غم دلا مردانه رفتی به پیش شمع چون پروانه رفتی
سرشک دیده ماندی از دوییدن تو هم آخر از این ویرانه رفتی^{۱۴}
به محشر کی شوی هشیار^{۱۵} ای مست لبی گر^{۱۶} بر لب پیمانه رفتی^{۱۷}

- | | |
|---------------------------------|---|
| ۱. ل: در خیال. | ۲. ت: بیت پنجم است. |
| ۳. ت: در خطایم عاقبت بهر ثواب. | ۴. ت: بیت هشتم است. |
| ۵. ه: سرشک از موجها. | ۶. ه: بادهای. |
| ۷. ل: من. | ۸. ه: هرکه. |
| ۹. ل: نکشید. | ۱۰. ل و ت و ه: می فروشان، اصلاح قیاسی شد. |
| ۱۱. ه: هزار چند. | ۱۲. ه و ل: «و» ندارد، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد. |
| ۱۳. این غزل مسطرح ندارد. | ۱۴. ت: بیت سوم است. |
| ۱۵. ت: هوشیار. ه: کی شود هشیار. | ۱۶. ت: که. |
| ۱۷. ت: بیت دوم است. | |

به کام دل رسیدی^۱ در ره عشق اگر رو بر کف جانانه رفتی
 برو مخفی بحمد الله که آخر
 برهن وار از این بتخانه رفتی

۴۹۷

مرغ دل دارد سر پرواز یاران^۲ همتی
 غیر گل بلبل ندارد با گلستان الفتی
 عندلیب گلشن عشقیم^۳ در گلزار عشق
 نیست بار منت ما را ز ابر رحمتی
 بلبل و گلزار و^۴ ما و^۵ صحبت یاران اهل
 کمتر از^۶ فیض گلستان نیست فیض صحبتی^۷ ۳۰۱۰
 در حقیقت رتبه عاشق کم از معشوق نیست
 عشق را باید چو مجنون مرد عالی همتی
 خنده ای کافی است بلبل غنچه مقصود را
 در گلستان محبت چون ندارد آفتی
 پیش ما طرز گرفتاری و آزادی یکی ست
 همت ما را نباشد با تمنا حاجتی
 دولتی خواهی که باشد پایدار^۸ و برقرار
 نیست این دولت میسر غیر کنج خلوتی^۹
 بهر شادابی گلزار محبت باغبان
 شبنم اشکی نباشد کم ز ابر رحمتی^{۱۰} ۳۰۱۵

۱. ه: رسیده. ۲. ت: سر پروازیان.
 ۳. ت: عشقیم و. ۴. ت: «و» ندارد.
 ۵. ه: گلزار با هم. ۶. ل: کمترین.
 ۷. ه: کمترین فیض گلستان است فیض رحمتی. ۸. ت: باید از.
 ۹. ت: بیت هشتم است. ۱۰. ت: بیت نهم است.

دل که شد سرگشته وادی ز تنهایی چه غم
 باگدای^۱ عشق باشد همچو شاهان شوکتی^۲
 دلبربایی پیشه عشق است و^۳ تعجب هیچ نیست
 گر بود وحشی بیابان را به مجنون الفتی^۴
 جست و جوی آرزوی دل نشان ابلهی ست^۵
 نیست چون اهل هُم را دسترس بر دولتی^۶
 صرف شد عمر گرامی و نکردم حاصلی
 غیر افسوس^۷ پشیمانی و اشک حسرتی^۸
 ناله‌ات را نیست اگر^۹ تأثیر مخفی غم مخور
 عاقبت پیدا کند این جنس^{۱۰} ارزان، قیمتی

۳۰۲۰

۴۹۸

پروانه ز عشق امشب پرواز بسی داری باشم مقابل شوگردستری داری
 تا چند توان افغان در کنج قفس بلبل صد شکر کزین عالم کنج قفسی داری
 آشفته و غمگینی، پژمرده و دلگیری دانسته شد امروزم کاندوه کسی داری
 بیهوده در این گلشن تا چند فغان بلبل آتش به گلستان زن گر خار و خسی داری
 ۳۰۲۵ با باز^{۱۱} هوس تاکی دنبال شکار ای دل^{۱۲} پرواز چه خواهی کرد بال مگسی^{۱۳} داری
 درویشی و تنهایی شرط است به هم بودن سلطان اقالیمی گر همنفسی داری
 مخفی به چمن بلبل شد گرم طرب باگل^{۱۴}
 هنگام بهار آمد خیز ار^{۱۵} هوسی داری

- | | |
|---------------------------|--|
| ۱. ه: باگدایی. | ۲. ت: سوکتی. |
| ۳. ت و ه: «و» ندارد. | ۴. ت: بیت دهم است. |
| ۵. ت: دل کشاهان اہمت است. | ۶. ت: بیت دوازدهم است. |
| ۷. ه: افسوس و. | ۸. ت: بیت یازدهم است. |
| ۹. ه: گر، صحیح است. | ۱۰. ه: چیز. |
| ۱۱. ل: ناز. ه: یار. | ۱۲. ت: ابدل. |
| ۱۳. ت: مگس. | ۱۴. ت: مخفی به چمن بلبل، گرم طرب است باگل. |
| ۱۵. ت: از. | |

۴۹۹

دارد گلستان راه^۱ من از بس گل پژمردگی^۲
 بلبل نیاید در فغان از غایت افسردگی
 دشمن قوی و من زبون، فریادرس ظالم نهاد
 باشد مرا زین زندگی^۳ بسیار بهتر مردگی
 مخفی من و فکر همین^۴ کز چنگ غم آیم برون
 غم را همین اندیشه از دست من دلبردگی
 ۳۰۳۰

۵۰۰

ای صورت زیبای تو آیینه را فرسودگی^۵
 وی ناز و استغنائی تو در غایت افزودگی^۶
 افسرده می سازد مرا طرز تغافل های تو
 ای بی وفا تاکی توان در پله فرسودگی
 مجنونم و دارم نهان صد^۷ داغ لیلی بر جگر
 باشد از آن چشمی مرا اشکی^۸ به خون آلودگی^۹
 هر گل که بینی در چمن دارد نهان داغ دلی
 ای مرغ خوش الحان مجو داغ دل آسودگی^{۱۰}
 مخفی ز عصیان نامه ام گردید پشت و روسیه^{۱۱}
 ای روسیه شرمنده شو دیگر از این آلودگی^{۱۲}
 ۳۰۳۵

- | | |
|---|---|
| ۱. ت: را. | ۲. ت: پرمرده کی. |
| ۳. ت: اندکی. | ۴. ت: فکر همین. ه: مخفی و من فکر همین. |
| ۵. ت: آینه فرسودگی. ه: آینه آسودگی. | ۶. ه: وی ناز استغنائی تو هر روز در بهبودگی. |
| ۷. ت: حد. | ۸. ه: مرا از کی. |
| ۹. ت: ای مرغ خوش الحان مجو داغ دل و آسود. | ۱۰. ت: بیت پنجم و آخرین بیت است. |
| ۱۱. ت: گردید چون روی سیه. | ۱۲. ت: بیت چهارم است. |

۵۰۱

نکردی یاد مهجوران به مکتوبی، شد ایامی
 اگر قاصد نمی آید به دست باد پیغامی
 بیا ای مایه آرام دل، آرام ده دل را
 که نبود بیش^۱ ازین بی تو مرا صبری و آرامی
 اگر از ناتوانیها^۲ نسیم در خورد^۳ الطافی^۴
 نوازش می توان کردن گدایی^۵ را^۶ به دشنامی^۷
 به قصد دیدن مجنون مشو سرگشته ای لیلی
 که نبود در ره وادی از آن بیچاره جز نامی^۸ ۳۰۴۰
 برآید^۹ آفتاب ای مه به قصد^{۱۰} دیدن رویت
 نماید گوشه ابرو اگر حسن تو در شامی
 بیا ساقی لبالب کن ز می ساغر که می خواهم
 لبی^{۱۱} بر لب نهم دل را به یادش بر لب جامی
 نمی دانم من ای مخفی سرانجام^{۱۲} چه خواهد شد
 به کار خود چو می بینم، نمی بینم سرانجامی^{۱۳}

۵۰۲

به سوی خفتگان بگذر^{۱۴} به تمکینی^{۱۵} که می دانی
 که برخیزند^{۱۶} از بوی^{۱۷} ز بالینی که می دانی

- | | |
|----------------------------|--|
| ۱. ت: پیش. | ۲. ت: ناتوانیهای. |
| ۳. ت: خود ر. | ۴. ه: اگر از شفقت و دولت تو الطافی نمی سازی. |
| ۵. ه: گدایان را. | ۶. ت: گدا با برد به دشنامی. |
| ۷. ل: برآمد. | ۸. ه: ای مه برای. |
| ۹. ت: لب. | ۱۰. ت: سربیحام. |
| ۱۱. ت: سربیحامی. | ۱۲. ل: مگذر. |
| ۱۳. ت: نمکتی. ه: به آیینی. | ۱۴. ت: برحیرند. |
| ۱۵. ه: از نوبت. | |

ز سودای سر زلفت گره افتاده^۱ در کارم

سرت گردم گره بگشا از آن چینی^۲ که می دانی

دلی دارم سراسر خون شده در عشق چون مجنون^۳ ۳۰۴۵

خدا را جانب من بین به آیینی^۴ که می دانی

۵۰۳

ای بوالهوس چو^۵ شیوه مجنون هوس کنی باید به راه عشق فغان چون جرس کنی

ای مرغ دل ز شبم اشکم بهار شد تا کی فغان ز ناله به کنج قفس کنی

از جور اهل جور چه^۶ فریاد می کنی باری به پیش عادل^۷ فریادرس کنی

سر^۸ بر خط اطاعت فرمانبری نهد ساقی پیاله ای^۹ چو به کام^{۱۰} عسس کنی

مخفی چو گفت و گوی به جایی نمی رسد ۳۰۵۰

بهرتر کزین حکایت بیهوده بس کنی

۵۰۴

تو و سیر و باغ و گلشن، من و^{۱۱} کوی بینوایی

تو عیش و شادمانی، من و آفت^{۱۲} جدایی

تو حکم و کامرانی، من و محنت^{۱۴} اسیری

تو و طرز خودنمایی، من و در بد گدایی

۱. ه: افتاد. ۲. ت: جنسی.

۳. ت: دلی دارم سراسر چون شدم در عرق چو مجنون. ه: در عشق ای مخفی.

۴. ت: به آیین. ۵. ه: چه.

۶. ت: چو. ۷. ت: سادن.

۸. ت: مر. ۹. ه: پیاله را.

۱۰. ت: بکاری. ۱۱. ت: «و» ندارد.

۱۲. ل: «و» ندارد. ۱۳. ت و ه: آتش، به نظر بهتر است.

۱۴. ت: محتسب.

تو تیغ جان‌ستانی، من و^۱ زخم ناامیدی^۲
 من و دیر و^۳ بت‌پرستی تو و^۴ دعوی خدایی
 چه کنم چه چاره سازم به توای مه ستمگر
 من و داغ آشنایی، تو و رسم بی‌وفایی
 ۳۰۵۵ نکنم شکایت از تو، بکن آنچه می‌توانی
 که ز قید عشق خوبان نبود دگر رهایی
 چو کمان ابروانت شده خم^۵ خدنگ جانم^۶
 به امید آنکه روزی به غلط ز در درآیی^۷
 همه عمر دیده مخفی^۸ به ره امید دارد^۹
 به امید^{۱۰} آنکه شاید به خیال او در آیی^{۱۱}

۱. ل: «و» ندارد.	۲. ت: ناامیدی.
۳. ت: «و» ندارد.	۴. ل: «و» ندارد.
۵. ه: ابروانت که نهد.	۶. ت: حاتم.
۷. ت: بردرایی.	۸. ت: مخفی.
۹. ه: دارم.	۱۰. ت: با امید.
۱۱. ت: دایی.	

قصاید

۱

گر کوکبه حسن به گلزار درآید فریاد ز مرغان گرفتار برآید
 نازم به سرعشق که از جذبه شوقش در صحن چمن سرو به رفتار درآید
 در سینه امید ز بس آتش یأس است از دود دلم بوی کباب جگر آید ۳۰۶۰
 چون عکس یار در آینه نگنجد بگشا بغل ای دل که در آغوش درآید
 فهمیده قدم نه به گلستان که نهانی^۱ تا بوی گلش مایه صد درد سر^۲ آید
 در یوزه دعا دارم و اندیشه توکل تا یار سفر کرده من از سفر آید
 ظلمتکده ظلم وطن کرده نشستم تا پرتو خورشید جهاتتاب برآید
 بردار ز رخ پرده که برگرد تو گردد هر شعله نوری که ز فانوس برآید^۳ ۳۰۶۵
 پروانه صفت گرم کند معرکه عشق دیوانه عشقت چو به بازار درآید^۴
 از پرده درآید^۵ اثر ناله بلبل با پرده اگر آن گل رخسار برآید^۶

۱. ت: بگلستابی که بهالی.
 ۲. ت: بر.
 ۳. ت: ابیات فوق به صورت قطعه‌ای جداگانه نوشته شده است.
 ۴. ت: ابیات فوق به صورت قطعه‌ای جداگانه نوشته شده است.
 ۵. ت: برآید.
 ۶. ت: ابیات فوق به صورت قطعه‌ای جداگانه نوشته شده است.

بس خورده دلم خون جگر نیست تعجب گر در عوض اشک ز چشمم جگر آید^۱
 سر تا به قدم دیده شوم بهر تماشا گر عکس جمال تو مرا در نظر آید^۲
 مخفی به فغان کوش که شرمنده آنیم
 این ناله زار تو ز بس بی اثر آید^۳ ۳۰۷۰

۲

دلم دیوانه عشق است و حیرانی بیابانش
 معلم جذبه عشق است و خاموشی^۴ زبان دانش
 من آن دریای خونخوارم که ماهی^۵ اندر آن دریا
 بود زنجیر در گردن^۶ به روی موج توفانش
 شهید عشقم و دارم ز تیغ ناز او زخمی
 که در محشر بود شاهد^۷ مرا زخم نمایانش
 اساس گردش گردون به این شوکت که می بینی
 به غیر از مفلسی نبود متاع خاص دگانش
 عنان خامه را رفتم بگردانم از این وادی ۳۰۷۵
 که جای دانه آتش می خورد کبک خرامانش

۱. ت: ابیات فوق به صورت قطعه‌ای جداگانه نوشته شده است.

۲. ت: ابیات فوق به صورت قطعه‌ای جداگانه نوشته شده است.

۳. ه: این قصیده را ندارد. ۴. ه: عشق است خاموشی.

۵. ه: که یابی. ۶. ه: زنجیر در گردون.

۷. ه: شاید.

به بر زان در نمی آید نهال تخم امّیدم
 که در وادی نو میدی^۱ زراعت کرده^۲ دهقانش
 دل آشفته مخفی به فنّ خود ارسطویی^۳ است
 به هند افتاده است اما خراسان است یونانش^۴
 در این کشور زبونیهای طالع ناقصی^۵ دارد
 وگرنه در هنرمندی نباشد هیچ نقصانش
 تعالی الله چه بستانی ز خون^۶ دیده پرورم
 که بی حرکت فرو ریزد گل اشکم به دامانش
 منال از گردش گردون بین از دیده عبرت
 که بر یوسف چه ها کردند زور^۷ دست اخوانش^۸
 ۳۰۸۰ ریود^۹ از دیده ام خواب و ببرد آرام^{۱۰} و^{۱۱} صبر از دل
 مسلمانان مسلمانان فغان از درد هجرانش
 بیا ای دیده صبری کن در این بازار بی روتق^{۱۲}
 متاعی^{۱۳} قیمتی داری مده از دست ارزنش^{۱۴}
 سخن درّی ست بی قیمت که از تحسین نادانان^{۱۵}
 شکست قیمتش باشد به بازار لثیمانش^{۱۶}
 زبان خامه بشکستم لب از گفت و شنو بستم
 که این ره بس خطرناک است^{۱۷} پیدا نیست پایانش

۱. ت: نا امید.
۲. ه و ت: کرد.
۳. ت: ارسطون.
۴. ه: قصیده در اینجا به پایان می رسد و بیت بعد مطلع شعر دیگری است.
۵. ت: ناقص. ه: ناقصم.
۶. ه: که خون.
۷. ت: بر در.
۸. ه: این بیت را ندارد.
۹. ت: زبود.
۱۰. ت: آرم. ه: از دیده خوابم را ببرد آرام.
۱۱. ت: «و» ندارد.
۱۲. ه: صبری کن که از تحسین نادانان.
۱۳. ه: متاع.
۱۴. ت: ارزنش.
۱۵. ه: که از معنی آن دانا.
۱۶. ت و ه: پشیمانش.
۱۷. ه: خطرناک است و.

۳

۳۰۸۵ دلم مرغ سحرخیز است و داغ سینه^۱ بستانش
 شرار شعله آه و جگر سرو گلستانش
 بننازم عنذلیبی را که در راه وفاداری
 قفس شد آشیان^۲ آن را و^۳ صبر آمد گلستانش
 وجود بی وجود من به من همواره در جنگ^۴ است
 که مشیت استخوانش را برم سوی خراسانش
 دل غمدیده مخفی چو بلبل زار می نالد
 ز درد داغ تنهایی، کجا رفتند^۵ رفیقانش^۶
 چو نایاب است^۷ در عالم، به هر جا دامن شوقی
 تو را آید به دست ای دل، مده از دست آسانش
 ۳۰۹۰ دل من سخت می نالد ز بس سوز جگر دارد
 ندانم چون کند آخر به من تأثیر^۸ افغانش
 غم تنهایی و درد جدایی برد آرامم^۹
 برآرد^{۱۰} از نهادم دود کلفت داغ هجرانش
 به تهمت کرد در زندان مراد دشمن بحمداله
 به زور صبر بشکستم کلید قفل زندانش
 سر مدّاحی ای دارم دل اندیشه، من رفتم
 که تا صیقل کنم^{۱۱} آینه خورشید تابانش
 بود اندیشه دل را اگر در آستین دستی
 برون آرم من از کان سخن لعل بدخشانش

۲. ت: استان.

۴. ل: چنگ.

۱. ه: پنبه.

۳. ه: آشیان آزاد.

۵. ه: کجا افتد.

۶. ه: در اینجا قصیده به پایان می رسد و بیت بعد مطلع شعر دیگری است، مصراع اشکال وزنی دارد.

۸. ه: به من این سوز.

۱۰. ت و ه: برآور.

۷. ت: نابایب.

۹. ه: بر در آرام.

۱۱. ه: کند.

شدم مالک نصاب و از بلای مفلسی^۱ رستم
 زدم از جان و دل دست توکل تا به دامانش ۳۰۹۵
 حیات جاودان بخشد خدنگ من ز^۲ استغنا
 که باشد چشمه حیوان نهان در زخم^۳ پیکانش
 قبول افتد اگر از من دل غم پرور خود را
 نهم بر سفره همت به سان مرغ بریانش
 به نوح یا نبی الله بگو کشتی نشین تا کی^۴
 در این دریای بی پایان که پیدانیست پایانش
 مکن آشفته‌گی با دل در^۵ ایام گرفتاری
 که از زندان دلگیری برون آید ز نقصانش^۶
 متاعی قیمتی داری و قیمت^۷ را نمی‌دانی
 نمی‌دانی چو قیمت را، مده از دست ارزانش ۳۱۰۰
 در این دریای بی پایان پی عفو گنهکاران
 حباب آسا برآرد سر ز دریا دست مرجانش^۸
 شهنشاه سریر ملک هستی احمد مرسل
 که بر دنیا و مافیها روان است حکم فرمانش^۹
 شهنشاهی که در لوح و قلم از غایت شفقت
 غم دنیا فراموشش، غم امت^{۱۰} فراوانش
 شهنشاهی که دربانان درگاهش به صد منت
 ملائک را نشستن می‌دهند^{۱۱} بر خاک ایوانش

۱. ه: آسمان. ۲. ت و ه: خدنگ ناز.

۳. ه: درون زخم.

۴. ت: نه‌ای نوح نبی الله بگو کشتی نشین تا کی. ه: بگو نوح نبی الله که کشتی تا به کی پستی.

۵. ه: مکن آشفته‌گی کس یاد. ۶. ت: برون آرند ز نقصانش. ه: برون آرد رفیقانش.

۷. ه: متاع قیمتی و عمر قیمت. ۸. ه: احسانش.

۹. مصرع اشکال وزنی دارد. ۱۰. ه: عقبی.

۱۱. ه: می‌دهد، «می‌دهند»، مصرع را دچار اشکال وزنی می‌کند.

- ۳۱۰۵ شهنشاهی که بنویسد برات عاصیان بر عفو^۱
 در آن ساعت که بنویسد برات عفو به دیوانش^۲
 شهنشاهی که پیش از ممکنات عالم و آدم
 فلک دزدیده قرص آفتاب^۳ از سفره نانش
 شهنشاهی که زد^۴ دست قضا مهر نبوت را
 به وقت آفرینش بر سر طغرای فرمانش
 کمال قرب این باشد که در معراج جسمانی
 فروماند چو جبریل^۵ امین در پیش جولانش
 بهارستان عالم را بود از فیض او رونق
 زجنت باج می گیرد نسیم بوی ریحانش
 ۳۱۱۰ کسی^۶ کاندلر ره آتش بریزد^۷ قطره اشکی
 شود خورشید صحرای قیامت ابر نیسانش^۸
 عتاب او بود بادی ز هر جانب که برخیزد
 بقا مثل فنا باشد روان در پیش جولانش
 بود احسان او^۹ ابری که در صحرای ناکامی
 برون آرد گل مقصود را از خار، بارانش
 به سان آفتاب آرد برون از مشرق گردون
 فتد گر بر عطارده سایه خورشید تابانش
 شهنشاهی که از بهر شفاعت روز رستاخیز
 بود خیل ملائک را نظر^{۱۰} بر خوان احسانش

۱. ه: عاصیان را عفو.
 ۲. ت: آفتا.
 ۳. ت: ز جبرئیل. ل: چو جبرئیل، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
 ۴. ه: که از.
 ۵. ت: کلسی.
 ۶. ل: نیزد.
 ۷. ه: ابر بارانش.
 ۸. ت: احسان و.
 ۹. ت: منظر.
 ۱۰. ت: منظر.

از آن ظاهر نشد اعجاز او بر فرقه اول

۳۱۱۵ که در زیر نقاب لطف ایزد داشت پنهانش
 غمت در ملک تن دارد به من طرز سلیمانی
 شد اقلیم بدن ملکش، دلم تخت سلیمانش
 شها بر مخفی بیچاره رحمی کن که می خواهد
 ز بستان عطای خود کنی^۱ یک ره گل افشانش

۴

دل من بلبل عشق است باغ غم^۲ گلستانش
 فنا دیوار آن باغ و بقا حد خیابانش
 دلی کز درد تنهایی ز چشم صبر، خون ریزد^۳
 بیابان را کند رشک گلستان چشم گریانش
 اگر دیوانه عشقی، مگردان روی از این^۴ وادی
 ۳۱۲۰ که این وادی ره عشق است پیدا نیست^۵ پایانش
 بیابانی که در وحشت جگر از شیر بستاند
 نه آن وادی که گل باشد خس و خار مغیلانش
 اگر دیوانه عشقت کشد باری^۶ در این وادی
 که در^۷ سرگستگی همدرد باشد ماه کنعانش
 نهال باغ عاشق پیشگان یا رب چه باز آرد
 که جوی خون دل می آید از دیوار بستانش

۱. ه: خودیده.
 ۲. ه: عشق است و داغ دل.
 ۳. ه: درد تنهایی و چشمی سیل خون گرید.
 ۴. ه: روی زین.
 ۵. ه: ناپیدا است.
 ۶. ه: یاری.
 ۷. ه: که دم.

به دل پوشیده‌ام گر جامه عشق بتان اما
 ز چاک دامن غم کرده‌ام طوق گریانش
 ۳۱۲۵ کلاه فقر را^۱ نازم که دست جم نشان او
 نهد از روی استغنا به فرق تاج خاقانش
 چو طفلان، سینه این زال گردون را منه بر لب
 که بی حد زهر قاتل می چکد از شیر پستانش^۲
 دل غم‌پرور مخفی هوای گلشنی دارد
 که خط استوا باشد مقابل با خیابانش^۳

۵

من و عشق و گرفتاری^۴ دل و اندیشه حسنی
 که زنجیر جنون باشد سر زلف پریشانش
 به افسون بر نمی‌آید مرا سودای عشق او
 به بدرایی نمی‌گیرد^۶ ز راه دین مسلمانش
 ۳۱۳۰ مؤدب^۷ می‌کشد بیهوده رنجی در^۸ سبق دادن
 فلاتون^۹ زمان خود بود چون طفل^{۱۰} دبستانش
 دو طاق است^{۱۱} طاق در عالم^{۱۲}، چه در صورت چه در معنی
 یکی طاق خم ابرو و دیگر طاق ایوانش

۱. ه: کلاه قیصری.
۲. ه: این بیت را ندارد.
۳. ه: بیت بالا در نسخه ت نیست، تنها مقطع این قصیده مطلع شعر دیگری است که بیت دوم آن مطلع قصیده پنجم است که البته بیت نخست قصیده دارای قافیه نیست.
۴. ه: عشق گرفتاری. ت: مشق و گرفتاری. ۵. ت: گر.
۶. ه: به بد راهی نمی‌گردد. ۷. ل: مؤدب.
۸. ه: رنجی از. ۹. ت: فلان آن.
۱۰. ه: خود بود طفل، صحیح است. ۱۱. ت: طاقت.
۱۲. ه: دو طاقی هست در عالم، صحیح است. در نسخه اصلی پرش وزنی وجود دارد.

تعجب نیست گر روشن شود زان چشم نابینا
 که مرهم می‌نهد بر زخم دل^۱ گرد نمکدانش
 عبث باشد به بزم^۲ عشق گر مجمر برافروزی
 که فیض صد گلستان است پنهان زیر دامانش
 شود عاصی کسی کو جامه ماتم سیه سازد^۳
 حیات جاودان دارد شهیدان بیابانش^۴
 گشودن^۵ چشمه معنی میسر نیست، بی فکری
 به جای دُر بود آتش نهان در قعر عمّانش ۳۱۳۵
 از آن در پرده ظلمت نهان شد چشمه حیوان
 که آب از چشمه کوثر خورد خضر بیابانش
 نبود آثار کفر و دین که هفت اقلیم عالم را
 به زور قوّت بازو گرفت از کفر ایمانش
 مدرّس درس از آن^۶ گوید که فیض صحبتش یابد
 ندارد احتیاج گریه زاری ذوق وجدانش^۷
 محبت بر دل غمدیده هر کس که غالب شد
 گاهی بینند خندانش گاهی یابند گریانش
 برفت از دیده بینایی و شد از^۸ دل شکیبایی
 مرا بر خاک رسوایی نشانند این داغ هجرانش^۹ ۳۱۴۰
 عبث این طرز ایمانت^{۱۰} به رسم کفر می‌خندد
 رواج دین اسلام^{۱۱} است کفر کافرستانش

۱. ه: زخم از.

۳. ه: دارد.

۵. ه: گشود.

۷. ت: دندان.

۹. ه: این بیت را ندارد.

۱۱. ل: دین و اسلام.

۲. ل: نیرم.

۴. ه: شهید تیغ برانش.

۶. ه: زان.

۸. ل: ار.

۱۰. ت: انمایت.

شرافت نیست گر لوح مزارم فرش مسجد شد
 زیارتخانه قدس است بر^۱ قبر شهیدانش
 نباشد گر^۲ چراغی بعد مردن بر سر قبرم
 بود قبر مرا کافی چراغ نور^۳ ایمانش
 ز درد ناتوانیها چو شد کار دلت از دست
 تو خواهی درد افشان کن و^۴ خواهی راحت افشانش
 ۳۱۴۵ محبت درس می گوید، خرد سرگرم استاده ست
 چه شد مجنون^۵ سرگردان که تا گیرد گریبانش
 ملامت ز آسمان بارد، ندامت^۶ از زمین روید
 گرفتار محبت را فغان از درد حرمانش^۷
 چه شد آن^۸ پرتو خورشید عالم تاب را یارب
 که پیدا نیست آثاری^۹ ز نام لعل در کانش
 به رغم شادمانی غم، وطن در سینه من کن
 که دارد رونق آبادی دلهای ویرانش^{۱۰}
 کسی را می رسد لاف محبت با غم جانان
 که گوی سر کند اول به جای گوی چو گانش
 ۳۱۵۰ نهانی گریه ای دارم ز دل در دیده دزدیده^{۱۱}
 زمام صبر را داده به دست موج توفانش^{۱۲}
 پریشان ناله ای دارد دل غمدیده در سینه
 که گوش صبر ایوبی ندارد تاب افغانش^{۱۳}

- | | |
|--|--|
| ۱. ل: هر. | ۲. ت: گو. |
| ۳. ه: لوح. | ۴. ه: کن تو، صحیح است. |
| ۵. ه: چو مجنون است. | ۶. ه: بارندامت. |
| ۷. ت: درد جرمانش است. ه: ز افغان درد حرمانش. | ۹. ت: آساری. |
| ۸. ت: ای. | ۱۱. ت: دزدیده در دیده. ه: دزدیده دزدیده. |
| ۱۰. ه: پریشانش. | ۱۲. ه: زمام صبر را تاب ندارد تاب افغانش. |
| ۱۳. ه: زمام صبر را داده به دست موج توفانش. | |

به اوج مسند همت روان شد ناله زارم
 تو صبر آهسته‌تر می‌رو که بر هم می‌خورد شانش^۱
 حریف نفس کافر گرنه‌ای دست و گریبان شو
 به خرگر بر نمی‌آیی بزن دستی^۲ به پالایش^۳
 سمند^۴ همت اندیشه زین کرده‌ست، می‌خواهم
 به رغبت جانفشانیها کنم در پیش جولانش
 به باغ آرزو منشین و مشنو^۵ از گلشنی^۶ بویی
 که بوی خون دل می‌آید از گل‌های ایوانش^۷

۳۱۵۵

۶

بر زده خورشیدوار مه ز گریبان او
 از خطر آرد برون کشتی امید نوح
 هست نهان هر قدم چشمه آب حیات
 فتنه بسی کرده بود کفر به هر گوشه‌ای
 شیوه آشفته‌گی از گل سنبل ببرد^۹
 روز قیامت غم عاصی شرمنده را
 روشنی دیده یافت کشور هفت آسمان
 گرچه به نیروی دین هر دو جهان را گرفت
 ریخته چون آفتاب نور ز دامان^۸ او
 معجز پیغمبری ست موجه توفان او
 در ره اندیشه خضر بیابان او
 داد به باد فنا رونق ایمان او
 سر چو برآرد ز خواب نرگس فتان^{۱۰} او
 هست شفیع گناه^{۱۱} شرم نگهبان او
 تا ز نبوت نهاد پای در ایوان او
 گرد تعلق نیافت راه به دامان او

۱. ل: سانش.
 ۲. ت: دست.
 ۳. ه: این بیت را ندارد.
 ۴. ت: سمندر.
 ۵. ل: شو. ت: مشو.
 ۶. ت: گلشن.
 ۷. ه: این بیت را ندارد.
 ۸. ه: نور به دامان.
 ۹. ه: سنبل برد، بهتر است.
 ۱۰. ه: نرگس مستان.
 ۱۱. ه: گنه.

آه که در جست وجو حوصله را باختم از سر نو می شوم باز پریشان او^۱
 ۳۱۶۵ بر دل مخفی^۲ نگر زخم دگر خورده است خون جگر^۳ می چکد باز ز افغان او
 دایه^۴ من شسته بود سینه به خوناب^۵ دل شیر ز خون خورده ام از سر پستان او^۶
 فیض سخن گوهری ست ریخته ابر کرم
 صیقل دل می کند جوهر پنهان او

۷

در نعت سید المرسلین (ص)

اوست گل این چمن، با همه بستان او قوت دل می دهد بوی گلستان او
 برق درخشندگی پرتو خورشید یافت گشت چو بام فلک عرصه میدان او
 ۳۱۷۰ معجز پیغمبریش مشعل دین بر فروخت ظلمت کفر از جهان رفت به جولان او
 طرفه بنایی^۷ امل در دل من کرده بود شکر که بر باد رفت این سر و سامان او
 عمر تلف کردن است خوردن آب حیات عمر ابد یافته ست خضر بیابان او
 تیر و^۸ کمانهای او گر نخورد بر هدف گشت به خون^۹ جگر سرخ چو پیکان او
 در ره هر^{۱۰} آرزو صد خطر افزون بُود قصد دل و جان کند شیر نیستان او
 ۳۱۷۵ هر که به دریای عفو روی خجالت نهاد سر به فلک می کشد رفعت ایوان او
 هر که بنای عمل بر سر همت نهاد موجه توفان ندید کشتی عصیان او

۱. ه: قصیده به پایان می رسد و بیت:

شعر بود همچو تن، معنی او جان او گرمی بازار او رونق دکان او

و سه بیت بعد در آغاز همین قصیده آمده است.

۲. ت: «مخفی» ندارد.

۳. ه: خون ز دل.

۴. ت: دانه.

۵. ه: خونتاب.

۶. ت: سر خون خورده ام از سر پستان او.

۷. ل و ت: بنای، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

۸. ت: «و» ندارد.

۹. ل: به جون.

۱۰. ت: مر.

عهد جوانی گذشت آتش یاسم^۱ گداخت مغز دماغ دلم در غم هجران او
 طفل صفت تا به کی در پی^۲ این زال پیر^۳ نیست بجز خون دل شیر به پستان^۴ او
 چشم مروّت ز چرخ داشتن از ابلهی^۵ ست قصد دل و جان کند ناوک مژگان او
 بوی کباب جگر می خوردم بر دماغ آه که دل را گرفت آتش هجران او ۳۱۸۰
 گر بهچشد قطره آب از دم تیغش^۶ اجل رقص کنان جان دهند بر سر میدان او
 دم زدن از حسن او عقل خطا می کند دام دل و جان بُود زلف پریشان او
 رنگ خزان و بهار در نظر من یکی ست رونق باغ و گل است فصل زمستان او
 مخفی ظلمت سرشت از پی نعت تورفت
 مطلع خورشید شد مقطع دیوان او^۷

۸

شعر بود همچو تن، معنی آن^۸ جان او
 گرمی بازار او رونق دکّان او^۹ ۳۱۸۵
 رنج بسی دیده اند تا که به نیروی عقل
 پی^{۱۰} به سخن برده اند قافیه سنجان او
 گرچه سخن گوهری ست در صدف^{۱۱} بحر دل
 لیک^{۱۲} به دریا بود یافتن امکان او

۱. ل: ماهم.
۲. ت: بی.
۳. ت: بر.
۴. ت: به سان.
۵. ت: ابلهت.
۶. ت: آب ز تیغ اجل.
۷. شاید مراد شاعر این بوده است که این قصیده در پایان کتاب باشد اما چون با ترتیب کار موافقت نداشت، در اینجا قرار گرفت.
۸. ه: معنی او.
۹. ه: بعد از این بیت، بیت زیر را دارد:
- دایه من شسته بود، سینه به خوناب دل شیر ز خون خورده ام، از سر پستان او
۱۰. ت: بی.
۱۱. ه: از صدف.
۱۲. ه: پس که.

رتبه وحی است بلند از سر اوج سخن
ورنه ز یک دفترند این من و آن او^۱
ابجد عشق مرا گر به سرآید ادیب
روی به صحرا نهد طفل دبستان او
گل که به صحن چمن عطر فروشی کند ۳۱۹۰
سوده به جیب سخن گوشه دامن او
نیست عجب گر شود چهره گل سرخ رنگ
خون جگر خورده است غنچه خندان او
اهل سخن ناخنی^۲ بیهده بر دل زنند^۳
مرهم زخم دل است گرد نمکدان او
ظلم ستم پیشگان زد به دلم آتشی
مغز سخن را بسوخت شعله سوزان او
وسوسه خاطر تفرقه دارد سخن
آه که تاریک شد آینه^۴ جان^۵ او
مدت چل سال^۶ عقل در پی اندیشه بود ۳۱۹۵
تا که برآورد دل گوهری^۷ از کان او
نیست هنر پروری ورنه برون آورم
از جگر خون چکان لعل بدخشان او
دل که در اقلیم تن نوبت شاهی نواخت
مخزن اسرار داشت خانه ویران او
گرچه ستم چاک کرد^۸ جیب شکیم به زور
صبر فروشی کنیم^۹ بر در دگان او

۱. ه: این بیت را ندارد، مصراع اول اشکال وزنی دارد.

۲. ت: ناخنی. ۳. ه: ناخنی بیهده بر دل زنند.

۴. ل و ت: آینه، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد. ۵. ه: رخشان.

۶. ه: چل ساله. ۷. ت: گوهر.

۸. ه: کرد چاک. ۹. ه: کنیم.

- گرچه به مجنون دلی^۱ محض ستم کرده است^۲
 شکر گزاری کنیم^۳ در ته زندان او
 چرخ که از روی کین بسته به خونم کمر
 گوی هنر برده ام از خم چوگان او ۳۲۰۰
 نیست ز تقصیر او دوست اگر دشمن است
 بی ادبی کرده ام با غم پنهان او
 شب همه شب تا سحر از سر مردانگی
 فکر شیخون^۴ کنم بهر شبستان او
 خرمن عمر مرا جز پرکاهی نماند
 رفت به باد فنا آن سرو سامان او
 نیست اگر تشنه لب، باغ مروّت چرا
 خاک به سر می کند سرو خیابان او
 چشمه آب حیات چشمه چشم است و^۵ بس
 آب ز کوثر خورد خضر بیابان او ۳۲۰۵
 دیده چو خونریز شد مرد گرفتار را
 رشک گلستان شود گوشه زندان^۶ او
 تهمت بیهوده چند بر دگران بهر دل
 نیست بجز حرص او رهن و^۷ شیطان او
 خضر عبث می رود از پی^۸ آب حیات
 روی^۹ به ظلمت نهاد چشمه حیوان او^{۱۰}

۲. معنی شعر روشن نیست.

۴. ه: شب خون.

۶. ه: گوشه افغان.

۸. ه: در پی.

۱. ه: صنم. ت: سم.

۳. ه: کنم.

۵. ه: «و» ندارد.

۷. ل: «و» ندارد.

۹. ه: راه.

۱۰. ه: بعد از این بیت، بیت دیگری به شرح زیر دارد:

پای طلب باز کش از در احسان دهر تلخ کند کام جان چاشنی جان او

وہ کہ ز چشم امید نور تمنا برفت
حیف کہ تاریکی شد کلبہ احزان او
۳۲۱۰ رونق گلزار^۱ فکر بادِ ستم برده بود
باز ز نو تازہ کرد دیدہ گریان او^۲
تخم محبت فکند^۳ در دل ما^۴ ذوق تن
نشوو^۵ نما بعد از آن یافت ز باران^۶ او
جذبہ اخلاق ما در رہ دین غالب است
ورنہ نبودی بہ ما خواہش پنهان^۷ او
دم ز سخن می زند فکر ز نو دوختم
پیرهن نعت را بر قد احسان او

۹

راہ مداین کجاست آہ ز حرمان او
۳۲۱۵ مغز سخن آب شد در کف اندیشہ ام
تا بہ سرم گل کند خار مگیلان او
شعلہ آتش بُود ریگ بیابان او
آہ خطا کردہ ام، مدح من و شأن او
شجرہ نشانندن زمن، ثمر دہی زان او^۸
ضامن ابر بہار دیدہ گریان من
نایب باد صبا فیض گلستان او
نور دگر می دہد دیدہ اندیشہ را
سرمہ چشم دل است گرد بیابان او^۹
۳۲۲۰ در ثنّ غنچگی چاک شود جیب گل
از اثر نالہ مرغ گلستان او^{۱۰}

۱. ت: بازار.

۲. ہ: بعد از این بیت، بیت زیر را دارد:

خرمن عمر مرا جز پرکاهی نماند رفت بہ باد فنا آن سر و سامان او

۳. ت: فکن د.

۴. ہ: در دل من.

۵. ت: «و» ندارد.

۶. ہ: یاران.

۷. ہ: احسان.

۸. ہ: نخل نشانندن زمن، ثمرہ دہی زان او.

۹. ہ: این بیت را ندارد.

۱۰. ہ: این بیت را ندارد.

- ریشه فرو می برد در چمنش چوب خشک
از شجر دشمنی بار مروّت^۱ دهد
بی مدد آب تیغ معرکه رستخیز
پای طلب بازکش از در احسان دهر
گلشن امید را یأس خزان کرده بود
حسن و ملاحه به هم عریده جویی کنند
روح نکرد اختیار همدمی مشت خاک
سر ز گریبان شب بر نزد این آفتاب
بر ورق سرنوشت هرچه رقم یافته است
در شب معراج او چشم فلک نور یافت
پای فراتر^۲ نهاد از سر عرش برین
خواست که در بر کند جامه لوح و قلم
تا نشود غیر او محرم راز نهان
کعبه چو بتخانه بود معجزه او شکست
پشت فلک شد دو تا، تا نتواند نشست
مژده احسان او باد^۳ برد گر به مصر
موجه دریای نیل راه طفیل^۴ تو داد
علم لدّنی تو گوهر دریای علم
باغ جهان را اگر فکر مرمت کند
- فیض بهاران دهد شبنم احسان او
تازه کند کام جان میوه بستان او
رشک گلستان کند خون شهیدان او
تلخ کند کام جان چاشنی جان او^۵
۳۲۲۵ باز ز نو^۶ تازه ساخت شبنم احسان او
گر ندهد صلحشان زلف پریشان او
بر گل ما تا نتافت پرتو ایمان او
نور به او تا نداد شمع شبستان او
لوح و^۷ قلم انتخاب، کرده ز دیوان او
۳۲۳۰ داد به خورشید و مه سرمه جولان او^۸
جای نشستن ندید عالم و^۹ ارکان او
بهر شرافت نهاد پا به گریبان او
از عقبش بازگشت سایه دامان او
زد^{۱۰} بت و^{۱۱} بتخانه را بر سر رهبان او
۳۲۳۵ از سر کبر و^{۱۲} منی راست در ایوان او
رو به مداین نهاد یوسف و اخوان او
تا ز خطر بگذرند موسی و^{۱۳} اعوان او
کشتی شرع تو شد موجه توفان او^{۱۴}
چون ورق زر شود برگ درختان او

۱. ه: محبت.
۲. ه: ز تو.
۳. ه: این بیت را ندارد.
۴. ه: «و» ندارد.
۵. ه: «و» ندارد.
۶. ل: زد بت. ه: رویت.
۷. ل و ت: بار، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. ۱۲. ت: صفیل.
۸. ت: «و» ندارد.
۹. ت: این بیت مطلع شعر دیگری است و بقیه ابیات نیز بعد از آن آمده است.

۳۲۴۰ نیست اگر اتفاق اهل نفاق، از چه رو
مفلسی از حد گذشت اهل هنر را دریغ
پی به حقیقت نبرد رو به خجالت نشست^۳
دل که به^۴ تدبیر عقل دم ز جنون می زند
مخفی ز بی طاقتی ناله کند مرغ دل
۳۲۴۵ عزم سفر می کند این دل دیوانه ام
چشم مروّت مدار از نظر روزگار
حوصله آمد^۵ به تنگ وین دل غمدیده ام
در جگر بی جگر قطره خونی^{۱۰} نماند
بر در سلطان عصر حیف ندارم کسی^{۱۲}
۳۲۵۰ نانی صاحبقران پادشه حسن و جان^{۱۳}
بر ره اقلیم او حادثه را راه نیست
قوت^{۱۵} بازوی ظلم، رفت^{۱۶} به ملک عدم
زهرة شیر فلک آب شود از هراس^{۱۷}

کشور دین را گرفت بیعت یاران او^۱
مانده ته آستین^۲ دست زرافشان او
هرکه هدایت نیافت در ره ایمان او
صد چو فلاتون^۵ بُود بنده فرمان او
چند چو طفلان نهی^۶ گوش به دستان او^۷
آه که جز ناله نیست یار بیابان او
خون جگر می چکد از سر مژگان او
عرض تجمل^۹ کند بر سر میدان او
خنجر مژگان هنوز^{۱۱} طالب مرجان او
تا که رساند به عرض مقصد ارکان او
آنکه فلک سرنهد بر خط فرمان او
لطف خداوند هست^{۱۴} بس که نگهبان او
یافته عمر ابد عدل به دوران او
تیز کند گر نگه جانب ایوان او

فتح ز اقبال آن بر سر هرکس رود
پیکر نصرت زده^{۱۸} دست به دامان او

۱. ه: گرفت مفت باذان او.
۲. ت: آستین.
۳. ت: نبرد روی خجالت نهاد. ل: به لست، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۴. ت: دل که. ه: هر که به.
۵. ت: فلان.
۶. ت: طفلان تهی. ه: توفان نهی.
۷. ه: قصیده در اینجا به پایان می رسد و بیت بعد آغاز شعر دیگری است. مصراع اول پرش وزنی دارد.
۸. ت: آید.
۹. ه: تحمل.
۱۰. ت: خون.
۱۱. ه: مژگان او.
۱۲. ه: ندارم دگر.
۱۳. ه: پادشه انس و جان.
۱۴. ه: لطف خداوند آن هست.
۱۵. ه: قوتی.
۱۶. ه: رفته.
۱۷. ت: حراس.
۱۸. ه: نصرت زند.

۱۰

۳۲۵۵	از خوردن این شراب توبه	از شیوه ناصواب توبه
	از بوی گل و گلاب توبه	برعکس فزود قوت دل
	ای ^۱ خشک لبی ز آب توبه	چون چهره زرد می کند سرخ
	از بوی بد ^۲ شراب توبه	هر چند که غمزه دل رباید
	از تنگی ^۳ این رکاب توبه	پایم به رکاب فکر بند است
۳۲۶۰	از کثرت خورد و خواب توبه	چون خواب، برادر ^۴ است با موت ^۵
	زین توبه ^۶ بی حساب توبه	در حالت نزع توبه کردم
	از شدت پیچ و تاب توبه	چون رشته ز غصه تاب خوردم ^۶
	از خوردن این شراب ^۸ توبه	چون ^۷ باعث قوت گناه است
	از آتش این شراب ^{۱۰} توبه ^{۱۱}	خون در جگر حباب ^۹ سوزد
۳۲۶۵	از رخ چو کشد نقاب توبه	صد کوه ^{۱۲} خطا کشد در آغوش
	ز آواز نی و رباب توبه	بر درد فراق می فزاید
	از گرمی آفتاب توبه	در سینه کوه خون کند دل
	از مردم بی حساب توبه	خون خود و خلق را بریزد
	از خوردن خون ناب توبه	ناخورده به کیف می درآید
۳۲۷۰	با ^{۱۳} هر که کند خطاب توبه	از خوردن می، کند فراموش
	در لحظه کند خراب توبه ^{۱۴}	گر خانه فسق سنگ خارا است
	از همّت شیخ و شاب ^{۱۵} توبه	زین پس من و گوشه قناعت

۱. ه: این.
 ۲. ت: مد.
 ۳. ت: نیکی.
 ۴. ه: برابر.
 ۵. ت: چون خواب برآرد ز لب یا موت.
 ۶. ل: خوردیم.
 ۷. ت: چو.
 ۸. ل و ه: کباب. ت: شراب، به نظر مناسب تر می نمود.
 ۹. ل: حیات.
 ۱۰. ل: کباب.
 ۱۱. ه: صد گونه.
 ۱۲. ه: صد گونه.
 ۱۳. ت: یا.
 ۱۴. ت: بیت هجدهم است.
 ۱۵. ت: تاب.

دیوانه صحبت کتابم
 در صحبت غیر نیست فیضی
 از بیم عتاب، جان ز تن^۴ رفت ۳۲۷۵
 ز نهار مشوبه توبه مغرور
 از کشمکش^۵ سؤال آسود
 گر توبه^۶ تو نباشد از دل
 هر کس که ز توبه باز گردد
 شرمندگی گناه کافیست^۹ ۳۲۸۰
 از هر که^{۱۱} به توبه سست عهد است
 شد موی سیه^{۱۲} سفیدت ابلق
 بر عمر چو نیست اعتمادی
 از صحبت این کتاب توبه^۱
 از صحبت ناصواب^۲ توبه^۳
 از سلطنت عتاب توبه
 شاید که شود خراب توبه
 تا^۶ کرد دل از جواب توبه
 بی فردتر از^۷ حساب توبه^۸
 هم توبه شود عذاب توبه
 گیرم که شود ثواب^{۱۰} توبه
 آخر کند اجتناب توبه
 از کردن این خضاب توبه
 باید که کنی شتاب توبه
 مغرور طبیعتی تو مخفی
 کردیم از این جواب توبه

۱۱

۳۲۸۵ نهاد خانه عمرم چو رو به ویرانی دگر چه سود دلا ناله و پریشانی^{۱۳}
 دریغ و درد که نقد حیات را کردم تمام صرف جهالت ز روی نادانی
 تباه کرده عمرم مرا به جای کفن بس است جامه حیرانی^{۱۴} و پشیمانی

- | | |
|--|-------------------------------|
| ۱. ت: بیت بیستم است. | ۲. ت: ناواب. |
| ۳. ت: بیت هفدهم است. | ۴. ت: زین. |
| ۵. ت: کس کس. | ۶. ت: ما. |
| ۷. ه: بی مزد تو از. | ۸. ت: می برد تر از حباب توبه. |
| ۹. ت و ه: باقی است. | ۱۰. ل: صواب. |
| ۱۱. ه: هر کس که. | ۱۲. ت: سیاه. |
| ۱۳. ت: ناله از پریشانی. ه: ناله پشیمانی. | ۱۴. ت: حرانی. |

- فغان که دست مرا قدرت تحرّک نیست
کنون که چهره مقصود دیده‌ام باید^۲
تبارک الله از این دیده جگر ریزم^۳
مقیم گوشه باغی شدم که در چمنش
غبار ظلم چنانم گرفت در آغوش
رسیده کار به جایی که سر زند بیخود
به روی آتش دل می‌کنم کباب جگر
ز بس فسرده و پژمرده‌ام فرو ریزم^۴
دلم ز گردش چرخ آن‌چنان جراحت شد
گرفت^۵ ز آتش دل در دسر مرا، خواهم
گرفت لرزه و^۶ افسردگی مرا چه کنم
تمام محنت و دردم چو ناله بیمار
رسید^۷ کار به جایی مرا ز گردش چرخ
نماند^۸ ناله زاری دل مرا^۹ ورنه
گرفت موجّه توفان غم مرا، دریاب
چو ناله دلت از روی درد برخیزد
ز مهر و شفقت^{۱۰} اسلامیان نماند^{۱۱} نشان
- که جیب عمر کنم پاره از پریشانی^۱
کشم به چشم حیا سرمه صفاهانی
که کرد گوهر اشک مرا بدخشانی^۲
سموم ظلم و ستم می‌کند خیابانی^۳
که نیست در نظرم آفتاب نورانی
به سان ناله ز دل رازهای پنهانی
ز بهر گریه کنم ساز و برگ مهمانی^۴
به سان برگ خزان گر مرا بجنبانی^۵
که حرف تند^۶ کند با دلم نمکدانی^۷
ز خون دیده نهم صندلی به پیشانی
که نیست در بر من جامه زمستانی
تمام شعله آهم چو راز^۸ زندانی
که چاک دامن ماهم^۹ کند گریبانی^{۱۰}
ز تیر ناله کنم زخمهای پیکانی
وگرنه کشتی امید گشت توفانی
خراش ناله کند با دل تو^{۱۱} سوهانی
کجاست ترس خدا و^{۱۲} چه شد مسلمانی

۱. ت: پشیمانی.
۲. ه: دیده خون دل ریزم.
۳. ه: پنهانی.
۴. ت: به مینایی.
۵. ت: نمک نادانی.
۶. ت: «و» ندارد.
۷. ه: رسیده.
۸. ت: بماند.
۹. ت: لو.
۱۰. ت: نمانده.
۱۱. ه: شاید.
۱۲. ه: این بیت را ندارد.
۱۳. ت: فرو ریزی.
۱۴. ل و ه: بند، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.
۱۵. ه و ت: گرفته.
۱۶. ه: راز.
۱۷. ل: باهم.
۱۸. ه: ناله راز دل مرا.
۱۹. ت: شغف.
۲۰. ت: خداها.

۳۳۰۵ حذر ز ناوک آهم، ستمگری تاکی
 به شوق آنکه شوم جبهه‌سای درگه تو
 تو شهسوار^۲ جهانی، تو را زیانی^۳ نیست
 بین به سوی غریبان^۵ بی کس و مظلوم
 بگو به ظالم بی‌رحم این قدر تاکی
 ۳۳۱۰ شکستن دل آزرده‌گان مصافی^۷ نیست
 سپهر منزلتا، صاحباً، به داد آور^۸
 ز روی لطف به تقصیر من قلم درکش
 نوید وعده عدل تو دارم زنده
 کجاست مژده عیدی که همچوپیک^{۱۲} خیال
 ۳۳۱۵ دلم به زور توکل بت هوس^{۱۴} بشکست
 کشید همت من سرمه حیا در چشم
 ز رفتن سر و سامان از آن ملال نیست
 مشو فسرده دل از مشکلی که پیش آید^{۱۶}
 مشو ملول گر^{۱۷} افلاس بر تو غالب شد
 ۳۳۲۰ چو کامرانی ایام را بقایی نیست
 به پیش همت دانا گدایی محض است

- | | |
|---|-------------------------------------|
| ۱. ل: نهاد. | ۲. ت: شهوار. |
| ۳. ت: رهایی. | ۴. ت: نگردانی. |
| ۵. ل و ه: «و» دارد، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد. | |
| ۶. ت: عدل و | ۷. ه: بقایی. |
| ۸. ه: سپهر منزلتان، صاحبان داد آورد. | ۹. ت: دیروز. |
| ۱۰. ت: که هست با تو مرا. | ۱۱. ت: سخن رانی. |
| ۱۲. ت: بیک. | ۱۳. ت: خلوه. |
| ۱۴. ت: موس. | ۱۵. ل: چپ ماست. |
| ۱۶. ت: آمد. | ۱۷. ه: ملول که. |
| ۱۸. ت: بی. | ۱۹. ه: که روز. |
| ۲۰. ه: شکایت سر و سامان. | ۲۱. ت: شکایت سر و سامان در پریشانی. |

محال عقل بُود بردنش به جانب شهر^۱ کسی که از غم ایام شد بیابانی
 به مصر دهر^۲ نمانده ست مشتری، ورنه منم به حسن معانی چو یوسف ثانی
 به باغ فکر چو آیم سبک مرا ننگ است^۳ که عندلیب کند بر سرم^۴ گل افشانی
 گرفت ملک سخن را ز مدعی آخر به عون تیغ زبان، همتم به آسانی ۳۳۲۵
 خراب اسم^۵ عمل گشته ام، ولی^۶ چه کنم که هیچ چاره ندارم ز حکم سلطانی
 برید^۷ دست قضا و بدوخت طالع من به رغم جوهر ذاتم لباس دیوانی
 قلم شکستم و مضمون مختصر کردم^۸ که نیست طرز ادب، گفت و گوی طولانی^۹
 بساط خویش تو^{۱۰} مخفی ازین دکان برچین
 که رفت رونق بازار گوهر افشانی

۱۲

ز مستی گر برون آبی مراد^{۱۱} جسم و جان^{۱۲} بینی
 همان کز درویش صد داغ دل داری همان بینی ۳۳۳۰
 مرا بر^{۱۳} موشکافیها ای دل حیف می آید
 که مس را کیمیا^{۱۴} دانی سخن را ارمغان بینی
 زر ناقص عیارت را در این بازار نفروشی
 که زر را با محک در دستبرد^{۱۵} امتحان بینی

- | | |
|--|---|
| ۱. ل: شهد. | ۲. ه: دیر. |
| ۳. ت: به باغ فکر حوائج سک مرا ننگ است. | ۴. ت: بر سرش. |
| ۵. ل: بیم. | ۶. ت: دلی. |
| ۷. ت: بدید. | ۸. ت: قلم شکسته و مقصود مختصر کردم، بهتر است. |
| ۹. ت: توفانی. | ۱۰. ه: چو. |
| ۱۱. ه: مراد. | ۱۲. ت: چشم جان. |
| ۱۳. ه: مرا از. | ۱۴. ت: کیمیا. |
| ۱۵. ت: دست نرد. | |

چو مردان بر سر میدان^۱ ناکامی تحمل کن
 که^۲ تقدیر الهی دان^۳ چو جور آسمان بینی
 چو کام دل شود حاصل، مشو غافل ز ناکامی
 ز روز غم به یاد آور چو خود را شادمان بینی
 ۳۳۳۵ زبان در کام همت کش، و پای صبر در دامن
 که فتح ملک دل در جوهر تیغ زبان بینی^۴
 حجاب^۵ روشنی در دیده بینای^۶ دل گردد
 سر مویی^۷ ز خود بینی خود گر در میان^۸ بینی
 تو را گر صد جگر باشد خورد^۹ هند جگر خوارت^{۱۰}
 محال است این که می خواهی از آن کافر امان بینی
 برای خاطر این نفس کافر همچو پروانه
 بر آتش می زنی خود را در آتش گر امان بینی
 چنان مشتاق عصیانی که تا سر حدّ نو میدی
 گریزی از سعادت، گر سعادت را زیان بینی^{۱۱}
 ۳۳۴۰ تو کز دون^{۱۲} همتی در اوج محنت بال نگشایی^{۱۳}
 همای اوج راحت را کجا در آشیان بینی
 چه^{۱۴} دانی قدر دست و^{۱۵} تیغ خون آلود مردان را
 تو کز دون همتیها زینت هر کس توان بینی^{۱۶}

- | | |
|--|---|
| ۱. ه: سر مردان. | ۲. ت: ز. |
| ۳. ه: الهی را. | ۴. ت: بیت نهم است. |
| ۵. ه: خجالت. | ۶. ه: مینای. |
| ۷. ه: سر موی. | ۸. ه: گردبتان. |
| ۹. ه: باشد ز خود بند. | ۱۰. ت: تو را اگر صد جگر باشد خواهند جگر خارت. |
| ۱۱. ت: گریزی از سعادت کر شقاوت را ضمان بینی. | |
| ۱۲. ه: تو گردون. | ۱۳. ل: بگشایی. |
| ۱۴. ت: چو. | ۱۵. ت: دامان عصمت هست. |
| ۱۶. ت: همتیها، زیب تن بر کس توان بینی. | |

به خون آلوده‌ای^۱ دامان عصمت را و^۲ می‌خواهی
 به این آلودگی از آتش دوزخ امان بینی
 ز غفلت رو بگردانی و یابی لذت طاعت^۳
 سر اخلاص خود را گر شبی برآستان بینی^۴
 به داروی پشیمانی، علاج چشم کج بین کن
 که شاید بی‌خجالت^۵، دست روی راستان بینی
 ز حال خود مشو غافل که فردا بر^۶ سر میدان
 بقا را در بدن^۷ یابی فنا را ترک جان بینی ۳۳۴۵
 ز دانش گر نشان داری، مکن افشای راز دل
 که چون منصور سر را بر سر دار زبان^۸ بینی
 به زندان خوانمت^۹ نی^{۱۰} بهر صحبت^{۱۱} بهر آن، کانجا
 فضای^{۱۲} کلبه محنت به از باغ جنان بینی
 به عزم نیستی یک دم گر از هستی برون آیی
 دلت را در طواف کعبه روحانیان بینی
 برون آیی اگر از خود چو نور چشم نابینا
 به روی^{۱۳} تخته هستی مکان در لامکان بینی
 خرابی جهان بی‌وفا از آتش نفس است^{۱۴}
 از این آتش جهان اندر جهان بی‌خانمان بینی ۳۳۵۰

۱. ل و ت: به خون آلوده، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

۲. ت: دامان عصمت است. ۳. ه: لذت طاقت.

۴. ل: خود را زیر کرسی راستان. ه: خود را زیر دست آشیان، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.

۵. ت و ه: حجاب. ۶. ه: که مردان.

۷. ت: دربه‌در. ۸. ه: دار زبان.

۹. ت: خانمت. ۱۰. ت: بی.

۱۱. ل و ت: صحت، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

۱۲. ت: فزای. ۱۳. ه: برای.

۱۴. ت: نفست.

وجودم را عدم دانی^۱ ز نادانی خطا کردی
 وجود پشه‌ای را کمتر از فیل دمان بینی^۲
 برون کن پنبه از گوش و به گوش دل سخن بشنو
 به هر مجلس ز واعظ انتعاشی^۳ در میان بینی
 غزل گفתי و دُر سفتی، ولی با من بگو تا کی
 طلوع آفتاب عمر را^۴ بر فرقدان بینی
 هوای وصل تو دارند دایم دوستان تو
 تو روی دشمنانت را به رگم دوستان بینی
 ۳۳۵۵ دلم دیوانه می‌گردد چو می‌بینم تو را غمگین
 چه خواهد شد تو هم گر جانب من مهربان^۵ بینی
 تویی سلطان بیداد و منم^۶ مظلوم سرگردان
 تو خورشید جهان باشی مرا^۷ خفاش جان بینی
 غرض این است^۸ چشمم را ز خوناب جگر خوردن
 که در هر قطره اشکی^۹ بهار ارغوان بینی
 در شیون مزن ای دل^{۱۰} تو از خونریزی گردون^{۱۱}
 به چشم امتحان گر سوی گلزار جهان بینی
 خرد را خاک برسر کن که رسوای جنون گردد
 جنون را تاج برسر نه که کام دل از آن بینی^{۱۲}
 ۳۳۶۰ به درد^{۱۳} مفلسی خوکن مشو شرمنده همت
 ملائک را اگر برخوان حاتم میهمان^{۱۴} بینی^{۱۵}

۱. ه: عدم داری.
۲. ت: وجود پشه را کمتر از فیل دان بینی.
۳. ت و ل: انتعاش، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. ۴. ه: طلوع عمر را.
۵. ه: شد تو را اگر جانب نامهربان.
۶. ت: و قتم.
۷. ت: و در.
۸. ت: آن است.
۹. ت: اشک.
۱۰. ه: مزن هرگز.
۱۱. ت: در شیون مزن ای دل و خونریزی گردون بین. ۱۲. ت: بیت ششم است.
۱۳. ت: بداد.
۱۴. ت: مهمان.
۱۵. ت: بیت هفتم است.

هوای راحت ار^۱ داری برون از دور عالم شو
 محال است آنکه در عالم تو راحتگاه^۲ جان بینی^۳
 به رغم دوست با دشمن شکفته همچو گل بنشین^۴
 غبار خاطری^۵ هرگه ز ابنای زمان^۶ بینی^۷
 عبث سرگشته وادی شد آن^۸ مجنون بیچاره
 طلبکار محبت را مکان در لامکان بینی^۹
 رهایی یافتم از غم به یک اندازه جان دادن
 تو آن همت کجا داری که سود اندر زیان بینی^{۱۰}
 من از دل داغ می خواهم تو دل از داغ می خواهی
 من آتش در دُخان بینم تو در آتش دُخان بینی^{۱۱} ۳۳۶۵
 نه ای واقف تو از راز نهران عالم بالا
 از آن این پرتو خورشید را در آسمان بینی^{۱۲}
 دُر و گوهر^{۱۳} به رغم خویشتن بر یکدگر باشد
 به چشم تربیت روزی اگر در بحر و کان بینی^{۱۴}
 تو از ملک خراسانی به اصطبل وطن سازی^{۱۵}
 به خواب شب اگر رنج و غم^{۱۶} هندوستان بینی^{۱۷}

۱. ت: راحتی. ۲. ه: راحتگه.
 ۳. ت: بیت سی و سوم است. ۴. ت: نشین.
 ۵. ل: غبار خاطر. ت: غباری خاطر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
 ۶. ت: زیان، بیت سی و چهارم است. ۷. ت: بیت هفتم است.
 ۸. ت: «آن» ندارد. ۹. ل: مکان و لامکان بینی، بیت سی و چهارم است.
 ۱۰. ت: بیت سی و پنجم است، ه: این بیت را ندارد.
 ۱۱. ل: من آتش درد جان بینم تو در آتش و جان بینی. ه: من آتش در خان بینم تو در آتش و جان بینی، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
 ۱۲. ت: بیت سی و هفتم است. ۱۳. ت: در کوهر.
 ۱۴. ت: بیت سی و هشتم است. ۱۵. ه: به اصطرخ اوداری.
 ۱۶. ت: اگر درد و غم. ۱۷. ت: بیت چهل و یکم است.

هوای عافیت داری قدم در راه محنت نه
 که هر خاک کف پا را درفش کاویان بینی^۱
 ۳۳۷۰ ز نور دیده ای چشم طلب بگذر اگر خواهی
 رخ آیینۀ مقصود اسرار نهان بینی^۲
 مرو در کشور ظلمت که بس امر محال است این
 که حسن رومیان را در نقاب زنگیان بینی^۳
 میان^۴ موجۀ دریا^۵ تو را جویند غواصان
 تو می خواهی که بی ملّاح خود را بر کران بینی^۶
 پرید از آشیان زندگانی طایر^۷ عمرت
 تو چون صیاد نایبنا به زیر آشیان بینی^۸
 ندارد طاقت دیدار حسن باز^۹ هر دیده
 همان بهتر که این آینه را در عکس آن بینی
 ۳۳۷۵ ز همت گر پرو بالی^{۱۰} گشایی در چمن بلبل
 بهار صد گلستان را نهان در یک فغان بینی
 برو آیینۀ دل را به آب دیده صیقل کن
 که احوال دو عالم را در آن یک یک عیان بینی
 ز تیر غمزۀ جادو مگردان^{۱۱} گوشۀ ابرو
 که عمر جاودانی در خدنگ این کمان بینی
 مکیدن چند چون طفلان سر پستان کلفت را^{۱۲}
 تو شیر عافیت در سینۀ دوشیزگان بینی^{۱۳}

- | | |
|--|---|
| ۱. ت: بیت سی و نهم است. | ۲. ت: بیت چهارم است. |
| ۳. ت: بیت چهل و دوم است. | ۴. ه: نهان در. |
| ۵. ت: میان کوچه درها. | ۶. ت: بیت چهل و سوم است. |
| ۷. ت: ظاهر. | ۸. ت: بیت چهل و چهارم است. |
| ۹. ت: ناز. ه: یار. | ۱۰. ل و ت: بال، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد. |
| ۱۱. ه: بگردان. | ۱۲. ت: مکیدن حر چون طفلان پسر لسان. |
| ۱۳. ه: پایان قصیده است و بیت بعد مطلع قصیده دیگری است. | |

چه دیدی نفع در^۱ شادی که داغش بوستان بینی^۲
 چه نقصان دیده‌ای از غم که بستانش خزان بینی
 چراغ دیده روشن کن در این بستانسرا، ای^۳ دل
 ۳۳۸۰ که خون چشم بلبل را بهار مهرگان بینی
 جرس را بهر او^۴ گردان چو از ناله اثر یابی
 شتر آهسته‌تر^۵ می‌ران که چون محمل گران بینی^۶
 به نفرت آشناگردی به عیب خود شوی بینا^۷
 به چشم دل اگر در روزگار مردمان بینی
 کشی در دیده همت اگر داروی بینایی^۸
 درون پرده وحدت نهان نقش^۹ جهان بینی
 نبینی غیر رسوایی نیابی حرف دانایی
 اگر در صفحه جزوی از^{۱۰} کتاب عالمان بینی
 چو مجنون رو به وادی کن ز درد هجر ای مخفی
 ۳۳۸۵ که با دلبر در آن^{۱۱} وادی عنایت همعنان بینی^{۱۲}
 برآ^{۱۳} از پرده دانش، درآور صورت بیشن
 که در هر گوشه خلوت صد اسرار نهان بینی
 اگر چشم تماشا را نقاب از چهره برداری
 متاع^{۱۴} دنی و عقبی^{۱۵} مهیا بیش از آن بینی

۱. ت: از. ۲. ل: بوستانی دان.

۳. ه: بستان‌سرای. ت: بستان‌سرای. ۴. ت: جرس را سر رد.

۵. ت: آهسته‌تر.

۶. ت: میران چو محمل را گران بینی: به نظر بهتر است.

۷. ت: ناخوانا و محو است. ۸. ت: بنایی.

۹. ت: همه نفس. ه: همه نفس. ۱۰. ه: جزوی.

۱۱. ه: در این.

۱۲. ه: بیت آخر قصیده است و بیت بعد مطلع شعر دیگری است.

۱۳. ه: برد. ۱۴. ل: مطاع.

۱۵. ه: دینی و دنیا.

اگر دانی چه می‌گوید به تو در وقت گفتارش
 زبانش را سراسر دل، دل او را زبان بینی
 لباس فقر پوشیدن تو را وقتی سزاوار است
 که دل‌ق کهنه‌پوشان را نقاب راستان^۱ بینی
 ۳۳۹۰ به رویت گردش گردون در اندۀ چو بگشاید^۲
 اگر دانشوری باید که بهبود اندر آن بینی
 سر صرّافی‌ای^۳ داری به بازار جهان، باید
 رواج این دکان را مختصر^۴ در نقد جان بینی
 بساط مفلسی برچین و پرکن ساغر عشرت^۵
 اگر خواهی که پیران را در این عیش جوان بینی
 به زور سعی پیدا کن در این ره کام ناکامی
 که چون دشمن شوی با خود عدو را مهربان بینی
 ندیده موجّه توفان دریا و نخورده لطمه توفان^۶
 اگر کشتی نشین باشی تو شأن بادبان بینی
 ۳۳۹۵ بیا ای^۷ دیده عبرت تماشای^۸ گلستان کن
 که دست هر بهاری را در آغوش خزان بینی
 شب تاریک و منزل دور و^۹ پای شوق، بی قوّت^{۱۰}
 به این رفتار می‌خواهی که از مقصد نشان بینی

۱. ت: نقاب را بیان. ۲. ت: گردون در اندوده خونگشاد. ه: چو نگشاید.

۳. ت: صراعی. ۴. ت: منحصر.

۵. ت: دولت.

۶. ل: ندیده موج توفانی نخواهد لطمه دریا. ه: ندیده موجّه توفان، نخورده لطمه دریا.

۷. ه: بیا از.

۸. ل و ت: تماشایی، تصحیح از روی نسخه ه به عمل آمد.

۹. ل: شبی تاریک بیم موج. ه: شب تاریک و بیم موج و.

۱۰. ظاهراً از این غزل حافظ متأثر بوده:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل
 کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها
 (دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و غنی، ص ۲۰)

گذشت هنگام شبگیر و برآمد آفتاب اینک^۱
 در این وادی بسی پایان^۲ تو راه کاروان بینی
 به هم برزن تعلق را و چو مجنون به یک سو شو^۳
 ز شور و شر اگر خواهی که خود را در امان بینی
 چه خواهی دید زان^۴ ابرو چه خواهی یافت^۵ زان^۶ چشمان
 که ناز حسن او را حسن ناز ترجمان بینی^۷
 جوانی رفت و پیری رفت و خود هم می‌روی^۸ آخر^۹
 هنوز ای دیده حسرت به سوی این و آن بینی ۳۴۰۰
 برای^{۱۰} دودمان تاکی در این منزل سرآسیمه
 درآیی چون در آن^{۱۱} منزل چراغ دودمان بینی
 سرت گردم چه خواهد شد اگر در طرز استغنا
 ز ابرو گوشه چشمی^{۱۲} به سوی مخلصان بینی
 جوی دانش اگر داری زبان در کام عبرت کش^{۱۳}
 ز دست این زبان^{۱۴} تاکی زبان^{۱۵} مال و جان بینی
 به خلوتخانه جانان تو بی‌منت شوی محرم
 در آن مجلس اگر خود را تو از نامحرمان بینی
 اگر از پرده غفلت برآیی همچو مغز از پوست
 گلستان حقیقت را جهان اندر جهان بینی ۳۴۰۵

۱. ه: آهنک. ۲. ه: وادی بسی.

۳. ه: سو شد. ۴. ت: از.

۵. ت: باخت.

۶. نسخه اصلی: از آن، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

۷. ت: بیت شصت و چهارم است. ۸. ت: مردی.

۹. ت: از پی. ۱۰. ه: هوای.

۱۱. ه و ت: در این. ۱۲. ت: ز زر چشمه گوشه.

۱۳. ه: غیرت کش. ت: عبرت کن. ۱۴. ت: زمان.

۱۵. ت: زمان.

به یاد رفتگان یک ره به گورستان نگاهی کن
 که تا از چشم ایشان آب حسرت را روان بینی
 هوای نفس سگ با خود حیات^۱ بی خبر دارد
 که خطّ مغز را در عکس روی استخوان بینی
 مشو دلشاد ای مخفی ز مرگ دشمنان خود
 به یادآور از آن روزی که خود را در میان بینی

۱. ت: باخود خیانت. ه: را خود حیات.

ترجیع بندها

۱

۳۴۱۰	با صبح خمار شب ^۲ در آغوش تا کی به غم زمانه مدهوش در سینه بود مرا فراموش خون جگرم ز دیده زد جوش دیوانه کیست ^۳ رفته از هوش تا بار سر تو هست بر دوش	ماییم و دلی ز باده ^۱ مدهوش تا چند به قهر و غصه همدم تا کی دل پر ز زخم کاری از بس که حدیث عشق گفتم دوشینه به من به طعنه می گفت در خواب نبینی عافیت را
۳۴۱۵	با ^۵ تفرقه گشته ام هماغوش بر خاطر دوستان فراموش ^۶ وقتی که نباشدت ^۷ بغل دوش ^۸ می زن قدمی به سعی و می کوش	تا از تو ^۴ جدا شدم به ناکام دشوار بُود همیشه بودن همت نبود بغل گشادن تا هست رمق ^۹ ز تو در این راه ^{۱۰}

-
۱. ت و ه: زیاده.
 ۲. ت: دست.
 ۳. ه: کسی است.
 ۴. ه: تا یار.
 ۵. ت: تا.
 ۶. ت: بیت نهم است.
 ۷. ه: نباشدش.
 ۸. ت: بیت هشتم است، کذا...
 ۹. ل و ت: رمقی، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. ۱۰. ت: ره.

این راز محبت است مخفی خاموش ز گفت و گوی و^۱ مخروش
 آب^۲ رخ رنگ زرد ما را زنهار به آب جوی مفروش ۳۴۲۰
 رفتم که به گوشه‌ای^۳ نشینم از گفت و شنود عشق^۴ خاموش
 بنشینم و صبر را کنم یار

تا یار بود مرا^۵ خریدار

ای حسن تو را نیاز ما کم^۶ بر ریش^۷ به غیر نیش مرهم^۸
 سودا زده غمت نخواهد از ناز تو عقل کار درهم^۹
 ما را چه خبر ز ظلمت و نور صبح است مرا چو شام ماتم^{۱۰} ۳۴۲۵
 با گردش چرخ در ستیزم بر من شده جاهلی مسلم
 ای بلبل شوق یک فغانی بیرون^{۱۱} ز بهار^{۱۲} هر دو عالم
 آیینۀ عبرت^{۱۳} زمانه بردار بین تو حال آدم
 زنجیر جنون عقل بشکن^{۱۴} این سلسله را بریز از هم
 چون^{۱۵} سد^{۱۶} سکندر است در دل کو جام جهان نما و کو جم^{۱۷} ۳۴۳۰
 مستانه به دیده^{۱۸} می نهی پا ای^{۱۹} سیل سرشک، خیر^{۲۰} مقدم

بنشینم و صبر را کنم یار

تا یار بود مرا خریدار

۱. ه: «و» ندارد. ۲. ه: آب از.

۳. ت: بکوش و. ۴. ه: عیش.

۵. ه: تا یار مرا شود، تا پایان ترجیع بند به این شکل است.

۶. ه: نیاز نالم. ت: ای حسن بر ز نیاز تا کم. ۷. ت: بسن.

۸. ت: بیت اول بند نهم است و مصراع دوم این بیت با مصراع دوم بیت بعد عوض شده است.

۹. ت: مصرع دوم این بیت مصراع دوم بیت قبل است. ۱۰. ت: کار تا هم.

۱۱. ه: بر زن. ۱۲. ت: زنهار.

۱۳. ل: غیرت. ۱۴. ت: تسکین.

۱۵. ت: چمن. ۱۶. ت: شد.

۱۷. ت: بنیاد محبت تو محکم، و بیت دیگری دارد به شرح ذیل:

کو کشور دولت سکندر کو جام جهان نما و کو جم

۱۸. ت: مستانه ندیدی. ۱۹. ل: این.

۲۰. ت: «و» دارد.

	از جیب ^۱ نمونه‌ای ست با من	وان هم شده چاک تا به دامن ^۲
	زان پیش که چهره برفروزی	بودم به غم تو آشنا من
۳۴۳۵	وارستگی‌ام محال عقل است	از عشق کجا شوم جدا من
	می‌رفت غم و محبت از پیش	چون باده و ^۳ آتش از قفا من
	صد تیر غمت به امتحان زد ^۴	ز آنها همه بود مدّعا من
	تا گفت دعا اثر ندارد	شرمنده نگشتم از دعا من
	از جذبه عشق گشتم آخر	سرگشته و زار و بینوا من
۳۴۴۰	در راه عدم چو انتها نیست	برگشته روم ^۵ به ابتدا من
	من قوّت طالعی ندارم	بیهوده روم ره وفا من

بنشینم و صبر را کنم یار

تا یار بود مرا خریدار

	آورد صبا ز دوست پیغام	کاسیاب نشاط کن سرانجام
	می‌رفت غم و ^۶ بلند می‌گفت	کاین درد تو را ^۷ نباشد انجام
۳۴۴۵	من رفته‌ام و ز من اثر نیست	از هستی من نمانده ^۸ جز نام ^۹
	از گریه من جهان به یک رو ^{۱۰}	وین ناله من برآورد نام
	پر کن قدح و به دست من ده	بدمست نمی‌شوم به یک ^{۱۱} جام
	جانم به لب آمد و ^{۱۲} ندیدم	کام دل خویش از لب جام ^{۱۳}
	بلبل که ^{۱۴} فغان کند به گلشن	اندیشه کند ز حلقه دام
۳۴۵۰	گل گل دل من شکفته گردد	گریاد کنی مرا به دشنام
	بی‌حوصلگی اگر نمی‌کرد	دل در ره عشق بی‌سرانجام

- | | |
|-------------------------|---|
| ۱. ت: جست. | ۲. ت: بیت اول ترجیع‌بند دوم است. |
| ۳. ت: باودو. | ۴. ت: زدن. |
| ۵. ت و ه: زدم. | ۶. ه: «و» ندارد. |
| ۷. ت: مرا. | ۸. ت: نماند. |
| ۹. ه: این بیت را ندارد. | ۱۰. ه: جهان بگیرد. ت: این گریه من جهان نیز بگیرد. |
| ۱۱. ت: به من. | ۱۲. ه: آمده. |
| ۱۳. ت: خام. | ۱۴. ه: بلبل به. |

می دید به یک نگاه کردن صد پرتو صبح در دل شام
 یک ناله دردمند مخفی از هم گسلد قطار ایام^۱
 بی فایده جست و جو چه داری چون در ره عشق نیست انجام
 غم کرده دل مرا گران بار من مانده ز بار بر سر کام^۲
 مقصد ز حیات نیکنامی است مرگ است حیات مرد بدنام^۳

بنشینم و صبر را کنم یار

تا یار شود مرا خریدار

جز عشق، مرا غم دگر نی جز عشق، مرا غم دگر نی
 ای مایه ناز چون نگه را هر سو نظر و به من نظر نی
 بر^۵ شجره بوستان عشقت صد گونه گل است یک ثمر نی
 بیدادگری چنین ندیدم صد تلخی کام یک شکر نی
 حیرت زده ام که از لب دوست ریزد گهر و مرا گهر نی
 در میکده دوش بر سر خم صد شیشه شکست و شیشه گری^۶
 از آتش^۷ دل به سینه دارم آتشکده ای و^۸ چشم تر نی
 دشمن به^۹ قفا و آن ز ما پیش در تیر دعای ما اثر نی^{۱۰}
 رفتم ز میان خلق و با من^{۱۱} غیر از غم دل کسی دگر نی
 این طرز محبت است دایم^{۱۲} با^{۱۳} همدگر و^{۱۴} زیگدگری^{۱۵}

بنشینم و صبر را کنم یار

تا یار شود مرا خریدار

۱. ت: آهام.
۲. ه: این بیت را ندارد.
۳. ل: حیات گر زند نام.
۴. ت: بیت اول بند هفتم است.
۵. ت: هر.
۶. ت: بیت هفتم است.
۷. ت: آرایش.
۸. ه: آتشکده ور.
۹. ت: «به» ندارد.
۱۰. ه: این بیت را ندارد.
۱۱. ه: و ما را.
۱۲. نسخه اصلی: که دایم، تصحیح از نسخه دبه عمل آمد.
۱۳. ت: ما.
۱۴. ل: «و» ندارد.
۱۵. ت: بیت ششم است.

- دردا که غم ز حد برون شد فریاد که درد من فزون شد^۱
 دیوانه عشق رفته رفته در مکتب عشق ذو فنون شد
 در خرم عمر من زد آتش هر آه که از دلم برون شد
 در سینه دلی نبود جز نام و آنهم ز جفای چرخ دون شد
 از گمشدگان عشق بودم آمد غم عشق و رهنمون شد
 سودای جنون ز عقل پوشید این کاسه سر که سرنگون شد
 از کوشش و سعی حاصلی نیست چون کوکب طالع زبون شد^۲
 مُردم ز غم و نگفت،^۳ حالت^۴ در محنت انتظار چون شد
 بگرفت غم تو ملک^۵ دل را دل بردن من برت^۶ شگون شد^۷
 رسوایی من به وادی عشق قانون ضوابط جنون شد
 بنشینم و صبر را کنم یار
 تا یار شود مرا خریدار
 شد عمر عزیز در تک و دو تا چند توان فتاد در کو
 خورشید ز ماه نور گیرد ابروی تو دیده تا مه نو^۸
 مغرور مشو به حسن و پیکر^۹ شیرین چه شد و کجاست خسرو
 چون مرغ که در^{۱۰} قفس به^{۱۱} تنگ است تنگم^{۱۲} من از این جهان کج رو
 از ظلمت ظلم^{۱۳} گردش چرخ بر بام فلک نمانده یک ضو^{۱۴}
 از مادر^{۱۵} پیر این زمانه افسانه روزگار بشنو^{۱۶}

۱. ت: بیت اول بند چهارم است.

۳. ت: بگفت.

۵. ه: مرغ.

۷. ت: بیت هفتم است.

۹. ه: مغرور به حسن خویش بنگر.

۱۱. ت: «به» ندارد.

۱۳. ت: ظلم و.

۱۴. ه: نماند یک جو. ت: نمانده است ضو، بیت هشتم است.

۱۵. ه: نادر.

۲. ت: بیت نهم است.

۴. ه: نگفتم از حال.

۶. ت: ترت.

۸. ت: دیده تا مه لو. ه: دید تا مه نو.

۱۰. ت: از.

۱۲. ت: منکم.

۱۶. ت: مسبو.

از گردش روزگار مخفی می بین و می پرس^۱ تند می رو
بر^۲ کشور حسن ماه و خورشید افتاد ز سایه تو پرتو^۳
حیف است^۴ زود به غفلت این عمر^۵ چون هست حساب عمر جوجو
نادیده بهار عمر بگذشت^۶ فریاد ز دست این سبک رو

بنشینم و صبر را کنم یار
تا یار شود مرا خریدار

۳۴۹۰

چون مایه خرمی غم اوست هر نیک و بدی که هست نیکوست
طاق در کعبه محبت قائم به بنای طاق ابروست
هر مرغ دلی که در بدن نیست در حلقه دام زلف بدخوست
هر شور و شری که در جهان هست^۷ از فتنه گری و زور بازوست^۸
استاده پیاده^۹ سرو قدت هر سرو که تازه بر لب جوست
اول به نگاه بایدت ساخت در عشق که فتنه آخر اوست^{۱۰}
تا حسن ملاحه تو سنجد ابروی تو در میان تو رازوست
پژمرده شود ز^{۱۱} آفتابی گلزار هوس گیاه خودروست
چون در دل ما بدی کس^{۱۲} نیست هم دشمن ما به ما^{۱۳} شود^{۱۴} دوست
در روز حساب یاد اغیار شادی من است^{۱۵} ماتم اوست^{۱۶}
با هر بد و نیک صلح کردیم^{۱۷} ما را نه کمان^{۱۸} نه زور بازوست

۳۴۹۵

۳۵۰۰

۱. ه: مترس. ت: مزس.
۲. ت: بیت پنجم است.
۳. ل: رود این عمر.
۴. ه: نسخه اصلی: نادیده گذشت بهار این عمر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۵. ه: در جهان است.
۶. ت: از فتنه گری روز یار دست.
۷. ه: افتاده به پای.
۸. ت: چشم جادوست.
۹. ه: شود در. ت: شود مر.
۱۰. ت: دل ما به دعا کسی.
۱۱. ه: چو خود.
۱۲. ه: این بیت را ندارد.
۱۳. ت: ما را به کسی.
۱۴. ه: مترس. ت: مزس.
۱۵. ت: بیت پنجم است.
۱۶. ل: رود این عمر.
۱۷. ه: نسخه اصلی: نادیده گذشت بهار این عمر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۱۸. ه: در جهان است.
۱۹. ت: از فتنه گری روز یار دست.
۲۰. ه: افتاده به پای.
۲۱. ت: چشم جادوست.
۲۲. ه: شود در. ت: شود مر.
۲۳. ت: دل ما به دعا کسی.
۲۴. ه: چو خود.
۲۵. ه: این بیت را ندارد.
۲۶. ت: ما را به کسی.
۲۷. ه: مترس. ت: مزس.
۲۸. ت: بیت پنجم است.
۲۹. ل: رود این عمر.
۳۰. ه: نسخه اصلی: نادیده گذشت بهار این عمر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۳۱. ه: در جهان است.
۳۲. ت: از فتنه گری روز یار دست.
۳۳. ه: افتاده به پای.
۳۴. ت: چشم جادوست.
۳۵. ه: شود در. ت: شود مر.
۳۶. ت: دل ما به دعا کسی.
۳۷. ه: چو خود.
۳۸. ه: این بیت را ندارد.
۳۹. ت: ما را به کسی.
۴۰. ه: مترس. ت: مزس.
۴۱. ت: بیت پنجم است.
۴۲. ل: رود این عمر.
۴۳. ه: نسخه اصلی: نادیده گذشت بهار این عمر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۴۴. ه: در جهان است.
۴۵. ت: از فتنه گری روز یار دست.
۴۶. ه: افتاده به پای.
۴۷. ت: چشم جادوست.
۴۸. ه: شود در. ت: شود مر.
۴۹. ت: دل ما به دعا کسی.
۵۰. ه: چو خود.
۵۱. ه: این بیت را ندارد.
۵۲. ت: ما را به کسی.
۵۳. ه: مترس. ت: مزس.
۵۴. ت: بیت پنجم است.
۵۵. ل: رود این عمر.
۵۶. ه: نسخه اصلی: نادیده گذشت بهار این عمر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۵۷. ه: در جهان است.
۵۸. ت: از فتنه گری روز یار دست.
۵۹. ه: افتاده به پای.
۶۰. ت: چشم جادوست.
۶۱. ه: شود در. ت: شود مر.
۶۲. ت: دل ما به دعا کسی.
۶۳. ه: چو خود.
۶۴. ه: این بیت را ندارد.
۶۵. ت: ما را به کسی.
۶۶. ه: مترس. ت: مزس.
۶۷. ت: بیت پنجم است.
۶۸. ل: رود این عمر.
۶۹. ه: نسخه اصلی: نادیده گذشت بهار این عمر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۷۰. ه: در جهان است.
۷۱. ت: از فتنه گری روز یار دست.
۷۲. ه: افتاده به پای.
۷۳. ت: چشم جادوست.
۷۴. ه: شود در. ت: شود مر.
۷۵. ت: دل ما به دعا کسی.
۷۶. ه: چو خود.
۷۷. ه: این بیت را ندارد.
۷۸. ت: ما را به کسی.
۷۹. ه: مترس. ت: مزس.
۸۰. ت: بیت پنجم است.
۸۱. ل: رود این عمر.
۸۲. ه: نسخه اصلی: نادیده گذشت بهار این عمر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۸۳. ه: در جهان است.
۸۴. ت: از فتنه گری روز یار دست.
۸۵. ه: افتاده به پای.
۸۶. ت: چشم جادوست.
۸۷. ه: شود در. ت: شود مر.
۸۸. ت: دل ما به دعا کسی.
۸۹. ه: چو خود.
۹۰. ه: این بیت را ندارد.
۹۱. ت: ما را به کسی.
۹۲. ه: مترس. ت: مزس.
۹۳. ت: بیت پنجم است.
۹۴. ل: رود این عمر.
۹۵. ه: نسخه اصلی: نادیده گذشت بهار این عمر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۹۶. ه: در جهان است.
۹۷. ت: از فتنه گری روز یار دست.
۹۸. ه: افتاده به پای.
۹۹. ت: چشم جادوست.
۱۰۰. ه: شود در. ت: شود مر.
۱۰۱. ت: دل ما به دعا کسی.
۱۰۲. ه: چو خود.
۱۰۳. ه: این بیت را ندارد.
۱۰۴. ت: ما را به کسی.
۱۰۵. ه: مترس. ت: مزس.
۱۰۶. ت: بیت پنجم است.
۱۰۷. ل: رود این عمر.
۱۰۸. ه: نسخه اصلی: نادیده گذشت بهار این عمر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۱۰۹. ه: در جهان است.
۱۱۰. ت: از فتنه گری روز یار دست.
۱۱۱. ه: افتاده به پای.
۱۱۲. ت: چشم جادوست.
۱۱۳. ه: شود در. ت: شود مر.
۱۱۴. ت: دل ما به دعا کسی.
۱۱۵. ه: چو خود.
۱۱۶. ه: این بیت را ندارد.
۱۱۷. ت: ما را به کسی.
۱۱۸. ه: مترس. ت: مزس.
۱۱۹. ت: بیت پنجم است.
۱۲۰. ل: رود این عمر.
۱۲۱. ه: نسخه اصلی: نادیده گذشت بهار این عمر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۱۲۲. ه: در جهان است.
۱۲۳. ت: از فتنه گری روز یار دست.
۱۲۴. ه: افتاده به پای.
۱۲۵. ت: چشم جادوست.
۱۲۶. ه: شود در. ت: شود مر.
۱۲۷. ت: دل ما به دعا کسی.
۱۲۸. ه: چو خود.
۱۲۹. ه: این بیت را ندارد.
۱۳۰. ت: ما را به کسی.
۱۳۱. ه: مترس. ت: مزس.
۱۳۲. ت: بیت پنجم است.
۱۳۳. ل: رود این عمر.
۱۳۴. ه: نسخه اصلی: نادیده گذشت بهار این عمر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۱۳۵. ه: در جهان است.
۱۳۶. ت: از فتنه گری روز یار دست.
۱۳۷. ه: افتاده به پای.
۱۳۸. ت: چشم جادوست.
۱۳۹. ه: شود در. ت: شود مر.
۱۴۰. ت: دل ما به دعا کسی.
۱۴۱. ه: چو خود.
۱۴۲. ه: این بیت را ندارد.
۱۴۳. ت: ما را به کسی.
۱۴۴. ه: مترس. ت: مزس.
۱۴۵. ت: بیت پنجم است.
۱۴۶. ل: رود این عمر.
۱۴۷. ه: نسخه اصلی: نادیده گذشت بهار این عمر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۱۴۸. ه: در جهان است.
۱۴۹. ت: از فتنه گری روز یار دست.
۱۵۰. ه: افتاده به پای.
۱۵۱. ت: چشم جادوست.
۱۵۲. ه: شود در. ت: شود مر.
۱۵۳. ت: دل ما به دعا کسی.
۱۵۴. ه: چو خود.
۱۵۵. ه: این بیت را ندارد.
۱۵۶. ت: ما را به کسی.
۱۵۷. ه: مترس. ت: مزس.
۱۵۸. ت: بیت پنجم است.
۱۵۹. ل: رود این عمر.
۱۶۰. ه: نسخه اصلی: نادیده گذشت بهار این عمر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۱۶۱. ه: در جهان است.
۱۶۲. ت: از فتنه گری روز یار دست.
۱۶۳. ه: افتاده به پای.
۱۶۴. ت: چشم جادوست.
۱۶۵. ه: شود در. ت: شود مر.
۱۶۶. ت: دل ما به دعا کسی.
۱۶۷. ه: چو خود.
۱۶۸. ه: این بیت را ندارد.
۱۶۹. ت: ما را به کسی.
۱۷۰. ه: مترس. ت: مزس.
۱۷۱. ت: بیت پنجم است.
۱۷۲. ل: رود این عمر.
۱۷۳. ه: نسخه اصلی: نادیده گذشت بهار این عمر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۱۷۴. ه: در جهان است.
۱۷۵. ت: از فتنه گری روز یار دست.
۱۷۶. ه: افتاده به پای.
۱۷۷. ت: چشم جادوست.
۱۷۸. ه: شود در. ت: شود مر.
۱۷۹. ت: دل ما به دعا کسی.
۱۸۰. ه: چو خود.
۱۸۱. ه: این بیت را ندارد.
۱۸۲. ت: ما را به کسی.
۱۸۳. ه: مترس. ت: مزس.
۱۸۴. ت: بیت پنجم است.
۱۸۵. ل: رود این عمر.
۱۸۶. ه: نسخه اصلی: نادیده گذشت بهار این عمر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۱۸۷. ه: در جهان است.
۱۸۸. ت: از فتنه گری روز یار دست.
۱۸۹. ه: افتاده به پای.
۱۹۰. ت: چشم جادوست.
۱۹۱. ه: شود در. ت: شود مر.
۱۹۲. ت: دل ما به دعا کسی.
۱۹۳. ه: چو خود.
۱۹۴. ه: این بیت را ندارد.
۱۹۵. ت: ما را به کسی.
۱۹۶. ه: مترس. ت: مزس.
۱۹۷. ت: بیت پنجم است.
۱۹۸. ل: رود این عمر.
۱۹۹. ه: نسخه اصلی: نادیده گذشت بهار این عمر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۲۰۰. ه: در جهان است.

رفتم که به گوشه‌ای نشینم بادیده چوکار گریه یک روست
بنشینم و صبر را کنم یار
تا یار شود مرا خریدار

رفتیم و تو یار ما نکردی با رفته هنوز پی^۱ نبردی^۲
بر فرق تو آزه گر نهد یار^۳ ز نهار ز یار بر نگریدی^۴
از باد کشان چو باد بگریز گرمی چو نهاده رو به سردی^۵
فریاد که نیست همچو مجنون در وادی عشق رهنوردی
یک نقیض مراد، کس ندیده‌ست بر تخته نرد لاجوردی
شاید که دست بر نیاید^۶ بر سنگ مزین عیار مردی^۷
باشد که ز روی مهربانی طومار فراق در نوردی
گلدسته آخر بهارم گلزار نهاده رو به زردی
از مطلب خود نشان ندیدی هر چند که جست و جوی کردی
چون کام دلم نشد میسر ناکام روم به پایمردی
بنشینم و صبر را کنم یار

تا یار شود مرا خریدار
ما یوسف و نیست کس خریدار سرد است ز ما رواج بازار^۸
از مصر زمانه مشتری رفت بر مالک چرخ، تنگ شد کار
در گلشن آرزو زلیخا شکفته گل مراد جز خار^۹
جایی که قلم به رفتن آید^{۱۰} شمشیر خجل شود ز رفتار^{۱۱}

۱. ت: هنوز ورنه.
۲. ت: بیت اول بند هشتم است.
۳. ه: نهد پای.
۴. ت: بعد از این بیت مصراع دیگری به این شرح دارد: «با گردش چرخ در ستیزم».
۵. ه: این بیت را ندارد. ت: بیت چهارم است.
۶. ه: شاید که درست بر نیارد، در این صورت اشکال وزنی ندارد، ولی در صورت بالا اشکال دارد.
۷. ت: ددی.
۸. ت: بیت اول بند دهم است.
۹. ت: گلی مراد از خار.
۱۰. ه: رفتن آمد.
۱۱. ت: این بیت را ندارد.

خجلت بشکست سر^۱ قلم را
 بر صفحه آرزوی گفتار
 جایی که سخن اثر ندارد
 خاموش نشین چو نقش دیوار
 دل طاقت رنگ و بو ندارد
 ورنه دهمش^۲ هزار گلزار
 بوی سر زلفت^۳ ای دل آشوب
 دل برد ز دست مشک تاتار
 در باغ مراد دل رهم^۴ نیست
 چون سایه فتم به پای دیوار^۵
 آوخ که به کوی نیکنامی
 بدنام شدیم^۶ آخر کار^۷
 بنشینم و صبر را کنم یار
 تا یار شود مرا خریدار

۳۵۲۰

۳۵۲۵

آنجا که حکایت از تمناست
 اظهار ز شکر و شکوه بیجاست
 بیماری دل علاج دارد
 گر کار به داروی^۸ مسیحا است
 پروانه بیا که هیچ غم نیست
 تا پرتو شمع مجلس آراست^۹
 خوش باش بهر غم دشمن ای دوست^{۱۰}
 امروز که وقت کار سوداست^{۱۱}
 معشوق به^{۱۲} بندگی فتادن
 از قوت طالع زلیخاست
 آینه خُلق هر^{۱۳} نکوروی
 از زنگ^{۱۴} نفاق دل مبراست^{۱۵}
 لایق نبُود شکایت از بخت^{۱۶}
 سرمایه مفلسی چو برخاست^{۱۷}
 از دهر به رغم تلخکامی
 طوطی طبعتم شکرخواست^{۱۸}
 تأثیر نکرد ناله من
 گویا که دلت ز سنگ خارا است
 از کشور عمر مشتری رفت
 حرص تو هنوز گرم سوداست

۳۵۳۰

۳۵۳۵

۱. ت: بر.
۲. ت: دهنش.
۳. ه: سر زلف.
۴. ه: دل رسم.
۵. ت: بیت نهم است.
۶. ل: شدم.
۷. ت: بیت هشتم است.
۸. ه: به دارو.
۹. ت: اکاست.
۱۰. ه: از دوست.
۱۱. ه و ت: امروز که کار وقت فرداست.
۱۲. ت: نه.
۱۳. ت: بر.
۱۴. ت: رنگ.
۱۵. ت: مراست.
۱۶. ه: از دوست.
۱۷. ه: چو هر خاست.
۱۸. ل: خواست.

رفتم که به گوشهٔ قناعت از حوصله خانه‌ای کنم راست
 بنشینم و صبر را کنم یار
 تا یار شود مرا خریدار

۲

	خواهم که به رغم بخت، چندی	در گردن غم فتد کمندی ^۱
	صد لشگر جم دهد هزیمت	یک تیر دعای مستمندی
۳۵۴۰	صد خرمن سلطنت بسوزد	یک شعلهٔ آه دردمندی
	ای مرهم زخم هرگزندی	وی بندگانای هر کمندی
	هر دم ز تغافلت ^۲ ندیدم	یک ره ^۳ ز لب تو زهرخندی
	از گریه دو دیده گشته ^۴ لبریز	بردار ز پای اشک، بندی
	باشد که ز رشتهٔ محبت	در گردن دل کنم کمندی
۳۵۴۵	تو مست غرور ^۵ ناز سرکش	چون در تو رسد نیازمندی
	بی نطق تو چاشنی ندارد	در کشور هند هیچ قندی ^۶
	از خال ^۷ سیاه چشم حاسد	بر آتش سینه نه ^۸ سپندی
	روشن نکنند چراغ دولت	جز کوکب بخت ارجمندی
	اقلیم مراد کس نگیرد ^۹	بی یاری ^{۱۰} دولت ^{۱۱} بلندی
۳۵۵۰	تا دفع غبار دیده سازم	گر در ره ^{۱۲} جلوهٔ سمندی

- | | |
|---------------------------|---|
| ۱. ه: این بند را ندارد. | ۲. ت و ه: مردم ز تغافل و، به نظر مناسب‌تر می‌آید. |
| ۳. ه: یک رو. | ۴. ت و ه: گشت. |
| ۵. ه: غرور و. | ۶. ت: فندی. |
| ۷. ت و ه: حال. | ۸. ت: به. |
| ۹. ت: اقلیم مراد کش بکرد. | ۱۰. ت: بی یاری. |
| ۱۱. ت: طالع. | ۱۲. ت: کرده. |

از گردش چرخ شعله‌پرور تنگ آمده‌ام نهفته چندی
 بنشینم و خون دل کنم نوش
 غمهای جهان کنم فراموش^۱

از من رخ روزگار برگشت	برگشت ز من چو یار برگشت	
بس گریه که در گلو گره شد	خوناب دل از کنار برگشت	
گفتم رخ آرزو ببینم	آیینۀ اختیار برگشت	۳۵۵۵
صد ره به نصیحتم غم دل	باز آمد و شرمسار برگشت	
از دیده خیال دوست امشب	نا ^۲ دیده مرا ز ^۳ عار برگشت	
از آتش دیده دانه اشک ^۴	از دیده اشکبار برگشت	
هم دیو گریزد از ^۵ تو هم دد	هرگاه که روزگار برگشت	
هشدار ^۶ که خون دل بریزد	صیاد که از شکار برگشت	۳۵۶۰
کی غنچه دل شکفته ^۷ گردد	هر که که ز ما بهار برگشت ^۸	
در کوچه عشق خار می‌زد	آن کس که ز کوی یار برگشت	
صد شکر که دردمند عشقم	گر از دل من قرار برگشت	

بنشینم و خون دل کنم نوش

غمهای جهان کنم فراموش

یک حسن نقاب برنینداخت ^۹	کان تاج شهی ^{۱۰} ز سر نینداخت ^{۱۱}	۳۵۶۵
یک ناله نشد ^{۱۲} شبی پریشان	کآتش به دل سحر نینداخت	
برکشته تیغ غمزه ناز	کس تیغ ستم دگر نینداخت	

۱. ه: بند برگردان تا آخر این طور است:

بنشینم و صبر را کنم یار تا یار شود مرا خریدار

۳. ت: مزار.

۲. ت و ه: تا.

۴. ت: از آتش اشک بسته دانه.

۵. ت: هم دیو گریزد از.

۶. ه: پندار.

۷. ت: غنچه شکفته.

۸. ت: بهار گشت.

۹. ت: بنداخت، تا پایان به جای «نینداخت» «بنداخت» نوشته شده است.

۱۰. ت: تهی.

۱۱. ه: این بند از ترجیع بند را ندارد.

۱۲. ت: نشئه.

- بگریز چو باد از در دوست
بر حال تو گر نظر نینداخت
پروانه به پای شمع چون سوخت
کس از لگنش به در نینداخت
بگذر ز جفای دل که دانا
ره بر ره پرخطر نینداخت
از سوز جگر به وادی هجر
کو مرغ^۱ دلی که پر^۲ نینداخت
جز نقش خیال روی جانان
آه دلم از اثر نینداخت
بیهوده به کوه تیشه می‌زد
عاشق که دل از کمر نینداخت
یک ره چو نظر به حال زارم
این بخت ستیزه‌گر نینداخت
بنشینم و خون دل کنم نوش
غمهای جهان کنم فراموش
آوخ که غم^۳ از دلم برون نیست
فریاد که غم مرا شگون نیست^۴
بس زار و ضعیف و ناتوانم
گویی به دلم نشان خون نیست
دشوار بُود ز هم^۵ بریدن
این^۶ رشته چو طالع زیون نیست
مجنون که به پا نهاده زنجیر
از رشته زلف، از جنون نیست
ما روی فراغتی ندیدیم^۷
آیینۀ ما چو واژگون نیست
هادی^۸ ره طلب جنون است
این چاره عقل ذوفنون نیست
چون پی به حقیقتی نبردیم
بردار قدم که در ره دوست
گر کاسه عقل سرنگون نیست
در بزم نشاط ره نیابد^۹
چون دوست به دوست رهنمون نیست
هر دل که ز غنچه پر ز خون نیست
رفتم که به کنج غم نشینم
اکنون که مرا ره برون نیست^۹
بنشینم و خون دل کن نوش
غمهای جهان کنم فراموش

۱. ت: زغ.

۲. ت: المنه نه.

۳. ت: وهم.

۴. ت: ندیدم.

۵. ت: پرو نیست.

۶. ت: بر.

۷. ه: این بند را ندارد.

۸. ت: دین.

۹. ت: نیاید.

از بس ز حیات خود به جانم
 نوشم همه از زمانه نیش است
 پرکرده اجل خدنگ عمرم
 از شعله آه من حذر کن
 ۳۵۹۰
 با هیچ کسم^۳ نماند الفت
 از تلخی باده جوانی
 در ناله زار من اثر نیست
 راز دل من به من نگوید
 ۳۵۹۵
 می گردم و گریه می کنم زار
 من بعد کسی مرا نبیند
 بر دیده زندگی گرانم^۱
 بر [سفره]^۲ عمر میهمانم
 پیچیده قضا ره گمانم
 با آتش یأس تو امانم
 با گردش چرخ همعنانم
 تلخ است ز ناف تا دهانم
 برگشته سرایت از فغانم
 بگرفت مگر سر زبانم
 گم کرده راه کاروانم
 گر پیک اجل دهد امانم

بنشینم و خون دل کنم نوش

غمهای جهان کنم فراموش

باز آمده ام در^۴ اشتیاق
 رنجیده ای آنچنان که ترسم^۵
 ۳۶۰۰
 هشدار^۷ که تلخی زمانه
 بنشین نفسی که مرغ روحم
 باشد که شبی به خدمت تو
 با بخت سیاه من بگویند
 از اختر نحس چرخ گم شد
 بنموده^۹ هلال صد شب عید
 ۳۶۰۵
 تاکی جگر مرا خورد هند^{۱۰}
 بگداخته آتش فراغت
 میرم^۶ به هوای اتفاقت
 شیرین نکند لب مذاقت
 مُرد از غم چشم پر نفاقت
 اظهار کنم غم فراق
 که آن همه شأن و^۸ طمطراقت
 صد اختر سعد در محافت
 از هر خم ابروان طاقت
 کو جذبه معجز عراق^{۱۱}

۲. ل: سفره، قیاساً تصحیح شد.

۴. ه: مرا ز.

۶. ت: مبرم.

۸. ه: «و» ندارد.

۱۰. ه: جور دهند.

۱. ت و ه: این بند را ندارند.

۳. ه و ت: هیچ کس.

۵. ه: ترسیم.

۷. ه: پندار.

۹. ه: پیموده.

۱۱. ت: کو حذیه معجز فراق.

بر عمر چو نیست اعتمادی تا چند در آتش فراق^۱

بنشیم و خون دل کنم نوش

غمهای جهان کنم فراموش

- ۳۶۱۰ گرچه غم خویش با تو گفتم از دست مرا مده^۲ که مفتم
در راه امید گوهر اشک از مشقبه^۳ نگاه^۴ ستم^۵
گوش من و روزگار کر شد افسانه خویش بس که گفتم
مستحسن نعت تو فتادم از گفته خود جو گل شکفتم
مُردم ز غم فراق، اما راز دل خود به کس نگفتم
فریاد که یک شب غریبی بر بستر عافیت نخفتم^۶
۳۶۱۵ عمری به امید حال پرسی^۷ خاک ره توبه دیده رُفتم
شاید که نگردد آشکارا راز دل خویش را نهفتم
در گفت و شنود من اثر نیست از گفته خویش در شگفتم

بنشینم و خون دل کنم نوش

غمهای جهان کنم فراموش

- ۳۶۲۰ ای در ره تو سرِ سران خاک در معرفت تو عاجز اداری
در شأن تو جبرئیل آورد لولای لما خلقت الافلاک
بیدادی کفر و^۸ ظلم از دهر بی تیغ نبوت نشد پاک
کو دست جنون که جیب دانش تا دامن آرزو زند^۹ چاک
از شـبروی رهِ نترسم هر چند که هست ره خطرناک
تا حال نبسته هیچ معشوق چندین سر عاشقان^{۱۰} به فتراک
۳۶۲۵ بگذار غبار کینه از^{۱۱} دل حیف است بر آفتاب، خاشاک

۱. ه: حراقت.

۲. ه: بده.

۳. ت: شقیفه.

۴. ت: کنه.

۵. ه: از شعله نگاه شستم.

۶. ت: بخفتم.

۷. ه: پیری.

۸. ه: «و» ندارد.

۹. ت: آرزو و زند.

۱۰. ت: چندی سره سفان.

۱۱. ت: کینه بر.

از حاصل زندگانی خویش ما ییم و^۱ همین دو چشم غمناک
یاران چه کنم که ظلم [و]^۲ بیداد از ما بگرفت نقد افلاک^۳
بنشینم و خون دل کنم نوش
غمهای جهان کنم فراموش

فریاد که یار یار ما نیست آن را سر و برگ کار ما نیست
آن نشئه که غم ز دل رباید در باده روزگار ما نیست
در حقه سینه خون فشان^۴ باد^۵ هر دل که امیدوار ما نیست
ما بی گنه و گناهکاریم انصاف در این دیار ما نیست
تا هست زمانه خون چکان باد آن داغ که یادگار ما نیست^۶
سر رشته کار ما نطلبید^۷ چون کار به اختیار ما نیست
یک قطره نماند ز اشک فریاد زین گریه که شرمسار ما نیست
با مردم بی ادب نشستن این لایق اعتبار^۸ ما نیست
ما رستم وقت روزگاریم در بیشه هند شکار ما نیست^۹
با صبر نمی کنیم^{۱۰} یک رو بی حوصلگی چو کار ما نیست^{۱۱}

بنشینم و خون دل کنم نوش
غمهای جهان کنم فراموش

هر چند که پیشت آبرو نیست کس را به تو حد گفت و گو نیست
بادا به تو آرزو مسلم ما را سر و برگ آرزو نیست
عاشق نبود که در کنارش از خون جگر سبو سبو نیست^{۱۲}
مرغ دل از این قفس به تنگ است فریاد که ناله را گلو نیست^{۱۳}

۱. ه: «و» ندارد.
۲. در همه نسخ ظلم بیداد، «و» قیاساً افزوده شد.
۳. ت: نقد و املاک.
۴. ت: چون فشان.
۵. ه: او.
۶. ه: آن داغ جنون که یار ما نیست.
۷. ه: بطلبید. ت: می طلبید.
۸. ت: اختیار.
۹. مصراع پرش وزنی دارد.
۱۰. ت: نمی کنم.
۱۱. ه: این بیت را ندارد.
۱۲. ت: بیت چهارم است.
۱۳. ت: بیت سوم است.

- پرکن ز شراب ارغوانی این کاسه سر به از کدو نیست
 زخمی که ز تیغ یار^۱ باشد در مذهب ما کم از رفو نیست
 در کعبه عشق چون درآیی خوش باش که حاجت وضو نیست
 رفتیم به کوی بینوایی کانجا ز هجوم غم غلو^۲ نیست
 بنشینم و خون دل کنم نوش
 غمهای جهان کنم فراموش
- از محنت دهر ناخردمند^۳ بیزار شده^۴ ز خویش و پیوند
 دل از بد و نیک می‌توان کند اما ز^۵ غمت نمی‌توان کند
 با^۶ این همه محنت فراق کفار^۷ به مذهب محبت
 بسته‌ست به پیش همت من تا^۸ شرع بود برای سوگند^۹
 من بنده بنده تو معلوم از جذبه عشق کوه الوند
 بسته‌ست میان به عزم خدمت قدردم چه بود، و قیمتم^{۱۰} چند
 از^{۱۱} دل به فسون نمی‌رود غم پیش شکر لبت نی‌قند
 دیوانه عشق گلرخان را نه پند بود نکونه پیوند^{۱۲}
 دست من و دامن جنونی کز گریه برآورد شکرخند
 در کوچه غم ز بینوایی خواهم که شوم نهفته یک چند
 بنشینم و خون دل کنم نوش
 غمهای جهان کنم فراموش

۳۶۴۵

۳۶۵۰

۳۶۵۵

۳۶۶۰

۱. ت: ناز.
 ۲. ه: خلو.
 ۳. ه: از محنت و دهر خویش و پیوند.
 ۴. ت: شدم.
 ۵. ت: آثار.
 ۶. ه: جز.
 ۷. ه: گفتار. ت: کفاره.
 ۸. ه: یا.
 ۹. کذا...
 ۱۰. ت: و قسیم.
 ۱۱. ت: در.
 ۱۲. ت: نی خویشی بود بگو نه پیوند. ت: نکو رنه بندد.

ترکیب‌بندها

۱

آن^۱ حسن که در پرده به خود راز نهان داشت
برداشت ز رخ پرده چو رازی^۲ به از آن داشت
دُری به صدف داد که در گریه^۳ ابر است
رنگی به گهر^۴ ریخت که در سینه کان داشت
زان پیش^۵ که به^۶ گلزار جهان غنچه گشاید
اندیشه بهار از غم آسیب خزان داشت
این آتش شوق است که در سینه نگنجد
وین جذبه عشق است که پنهان نتوان داشت
بی‌پرده از آن بر سر بازار برآمد^۷
کاین فتنه عیان در دل اسرار نهان داشت ۳۶۶۵
مستانه برآورد سر از پرده وحدت
از بس که سرگرمی بازار جهان^۸ داشت
آن روز که با نشئه، می‌از شوق سخن گفت
اول سخن اندر شب ماه رمضان داشت^۹

۱. ه: ای. ۲. ت: برداشت ز رخ پرده خواری.

۳. ه: از گریه. ۴. ت: به کهری.

۵. ه و ت: پس.

۶. کلمه «به» در هر سه نسخه هست و زاید به نظر می‌رسد.

۷. ه: برآید. ۸. ت و ه: نهان.

۹. ه: این بیت را ندارد.

جاروب کش صحن چمن ساخت صبا را
 زان پیش که گل را به چمن عطرشان^۱ داشت
 امروز پریشان زده گل بر سر دستار
 آن غنچه که دی بر سرخود تاج کیان^۲ داشت
 ۳۶۷۰ تا هست جهان، گردش دور قمری هست
 دل بسته این طرز مکرر نتوان^۳ داشت
 وقت است که آه از دل پردرد برآریم^۴
 دود از دل خورشید جهانگرد برآریم^۵

فریاد که این ناله من پرده^۶ در آمد
 تا چند توان بود مقیم در و دیوار
 عشق است که شادی و غم ما به کف اوست
 ۳۶۷۵ روزی که به ما کرد عطا روشنی^۹ چشم
 تا چند توان بر در امید نشست
 تا آفت چشمی نشود باعث هجران
 سودازده عشق تو را حوصله ننگ است^{۱۳}
 هر کس به غمت محرم اسرار نهان شد
 شد تشنه خون خود و بر سر بازار برآمد
 ۳۶۸۰ ای عشق بیا^{۱۴} آتش غیرت به دلم^{۱۵} زن
 کز آتش غیرت شود این غمکده روشن

۱. ت: عطر فتان. ه: اشک فشان.
۲. ه: جهان.
۳. ه: بتوان.
۴. ه و ت: برآرم.
۵. ه و ت: برآرم.
۶. ت: پرده.
۷. ت: بیت سوم است.
۸. ت: بیت دوم است.
۹. ه: روی که عطا کرد به ما روشنی. ت: روزی که عطار روشنی.
۱۰. ت: پرده.
۱۱. ت و ه: در دیده.
۱۲. در همه نسخ «برآمد» قید شده، با توجه به تکرار قافیه و معنی قیاساً «درآمد» تصحیح شد.
۱۳. ت: حوصله شد ننگ، به نظر فصیحتر است. ۱۴. ه: از عشق بتان.
۱۵. ت: بدیم.

رفتیم که نوشیم می از ساغر مستان
 گردیم به رسوایی آشوب‌پرستان
 نوشیم ز میخانه وحدت می گلگون^۱
 اسرار می و^۲ میکده گویم به مستان
 قفل در میخانه به اندیشه گشایم
 راز دل پیمانه بگویم به مستان
 چون موسم گل دست در آغوش خزان است
 کافی ست مرا دیدن دیوار گلستان
 افسردگی‌ای بود^۳ از آن هم اثری نیست
 بشکست^۴ مگر گرمی بازار ز مستان ۳۶۸۵
 تاریک شد از ظلمت غم خانه عشرت
 روشن کنم از آتش^۵ می شمع شبستان
 هنگامه می^۶ مجلس فرزانه نشین نیست
 دیوانه بُود هر که شود همدم مستان
 مغرور نگردی که در توبه فراز است
 هشیار که این راه بسی دور و دراز است

آن راز که از روز ازل در دل ما بود راز دل گنجینه اسرار خدا بود
 از گل نه اثر بود و^۷ نه از ناله بلبل کاین زمزمه عشق پی باد صبا بود ۳۶۹۰
 زان پیش که فرهاد شکافد سرخارا از تیشه او در جگر کوه صدا بود
 آن روز که پر خون جگر شد دل مینا این نشئه جهان در اثر ساز و نوا بود
 روزی که بنای^۸ حرم کعبه نهادند این گرمی هنگامه بتخانه کجا بود

۱. ت: نوشیم ز میخانه می حضرت کلکون. ۲. ل: «و» ندارد.
 ۳. ت و ه: افسردگی بود. ل: افسردگی بودن، کلمه «افسردگی‌ای» قیاساً تصحیح شد.
 ۴. ه: بگذشت. ۵. ت: روشن کنم آرایش.
 ۶. ه: می و. ۷. ه: «و» ندارد.
 ۸. ت: بنا بر.

آن روز که در پرده خود جلوه‌گری کرد^۱ ۳۶۹۵ میخانه تهی گشت، نشد گرم دماغم
 بی نشئه مستی سر مینا بشکستند
 این جلوه همان است^۵ که در پرده نهان شد
 در کعبه همین رسم طواف حرمی هست
 بر زخم جگر مرهم^۶ بیهوده نبندم^۷
 ۳۷۰۰ من غافل و ایام مرا کرده پریشان
 غم نیست اگر چرخ نگردد به مرادم
 آن نیست^{۱۰} که پوشیده شکایت کنم از کس
 آشفته‌گی‌ام باعث خوشحالی من شد
 مخمور می عشق تو را از می همت^{۱۱}
 ۳۷۰۵ ای بی خبر این مستی هستی تو تا کی^{۱۳}
 جز^{۱۵} جام محبت که پر از نشئه ذوق است
 نظارگی جلوه او دیده ما بود
 کو^۲ نشئه آن باده که بی روی و ریا بود^۳
 این فتنه همه در سر آن چون و چرا بود^۴
 نوری شد و در قالب خورشید جهان شد
 نازم به خرابات که آنجا صنمی هست
 تا حوصله را طاقت درد و^۸ المی هست
 مظلوم و آگه نه که بر من ستمی^۹ هست
 پیشانی امید مرا هم رقی هست
 تا دست مرا نیزه ز تار قلمی هست
 بر دوش دلم باد به هر جا که غمی هست
 کافی ست اگر در قدح و جام نمی^{۱۲} هست
 هشیار که دنبال وجودت^{۱۴} عدمی هست
 پیمانۀ خون است اگر جام^{۱۶} جمی^{۱۷} هست

ما تشنه‌لبان، زمزم و کوثر شناسیم

در راه طلب پای خود از سر شناسیم

از بی هنرهای همه محتاج و گداییم از بسته^{۱۸} این سلسله چون و چراییم
 عمری ست که در پرده پندار خرابیم

۱. ه: در پرده به خود جلوه‌گری بود. ه: جلوه‌گری را.

۲. ه: تو. ۳. ت: کونشا، او باده که بی رویی ریا بود.

۴. ه: همه در سر هر پیر و جوان بود. ۵. ه: جانان است.

۶. ت: مرجم. ۷. ل: ببندم.

۸. ت: «و» ندارد. ۹. ت: ستمی.

۱۰. ت: این هست. ۱۱. ه: می‌دهمت.

۱۲. ل: می. ۱۳. ت: تو کی.

۱۴. ل: وجود. ه: وجودی، تصحیح از روی نسخه ت است.

۱۵. ل: بر. ۱۶. ت: جانه.

۱۷. ه: خمی. ۱۸. ه: وابسته.

چون سبزه نوحاسته در^۱ دامن صحرا
 پروانه عشقیم که گر^۲ ما و دل ما
 ماییم^۵ که در پرده ایما و اشارت^۶
 با آنکه نداریم پر و بال^۸ پریدن^۹
 تا در دل از^{۱۱} اسباب تعلق هوسی هست
 خون شد جگر^{۱۳} ناله اگر در دل مخفی
 چون فصل خزان است در آغوش بهار است
 ما را به پریشانی ایام چه کار است

نشگفت^{۱۵} به جز داغ گلی گلبن با غم
 این آب شرریشه خُم^{۱۶} نشسته ندارد
 هر روز ز نو^{۱۹} آتش افسرده گلزار
 در خانه تاریک دلم نور نبخشد^{۲۱}
 هنگامه غوغای جنون گرم کند باز^{۲۲}
 در کوچه^{۲۴} مقصود ز من نام و نشان نیست
 خون در جگر لاله کند پنبه داغم
 لبریز کن از خون جگر^{۱۷} جام و ایام^{۱۸}
 صد داغ نهد بر جگر بلبل و باغم^{۲۰}
 گر پرتو خورشید شود شمع و چراغم^{۲۲۰}
 آشفتگی تازه سودای^{۲۳} دماغ
 این^{۲۵} به که در این کوی نگیرد^{۲۶} سراغم

۱. ه: نوحاسته بر. ت: از خواسته در.
۲. ت و ل: بر، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۳. ت: دی.
۴. ل: نشینم. ه: «و» دارد.
۵. ت: آیم.
۶. ت: ایما اشارت.
۷. ه: قفل در.
۸. ه: با آنکه پر و بال نداریم.
۹. ت: پریدن.
۱۰. ل: شما. ه: هما، تصحیح از روی نسخه ت است.
۱۱. ه: «از» ندارد.
۱۲. ل: کز.
۱۳. ه: خون جگر.
۱۴. ه: در.
۱۵. ت: بشگفت.
۱۶. ه: پیشه من.
۱۷. ت: خون دلم. ل: خون لب. ه: خون و جگر، قیاساً «خون جگر» تصحیح شد.
۱۸. ه: جام ایام. ت: جام اماغم.
۱۹. ل: ز تو.
۲۰. ت: بلبل باغم. ه: این بیت را ندارد.
۲۱. ل: ببخشد.
۲۲. ت: یار.
۲۳. ل: تازه ز سودای.
۲۴. ت: کونچه.
۲۵. ت: که این.
۲۶. ت: نگیرند.

شد پنبه صفت عاقبت^۱ این موی سیاهم^۲ خاصیت بیضاست مگر در پر زاغم
آتش به چمن زد شرر فصل تموزم
خورشید فرو رفت به تاریکی روزم

۳۷۲۵ این درد غم عشق تو، خون در جگرم کرد
چون حسن ملاحظت دهنم را نمکی^۳ ساخت
روزی که محبت به سرم داغ جنون سوخت
بی حوصلگی باعث بیماری^۵ من شد
عشق تو برآورد ز خلوتگه قدسم^۷
۳۷۳۰ یک شب به مرادم نرسانید به آخر
آخر به شراری جگر تشنه لبی رفت
راهی به مراد دل تدبیر نرفتم^{۱۰}
افتاد مرا راز دل آخر به زیانها^{۱۱} تأثیر^{۱۲} مناجات چنین در به درم کرد
فریاد که زین^{۱۳} پرده مرا عشق برآورد
خوناب جگر از دل ریشم به در آورد

۳۷۳۵ صد شکر که زخمم^{۱۴} سر بهبود^{۱۵} ندارد
درمان کسی درد مرا سود ندارد
عمری ست که این پای نحوست به میان است
ایسن بام فلک کوکب مسعود ندارد

- | | |
|-----------------------|----------------------|
| ۱. ت: عاقبت. | ۲. ت: شناسم. |
| ۳. ه: نمکین. ت: بمکی. | ۴. ت: اشرم. |
| ۵. ت: بیمار. | ۶. ت و ه: بیمار سرم. |
| ۷. ه: خلوتگه غم. | ۸. ت: در کوچه و. |
| ۹. ه: نیاز. | ۱۰. ه: نرفتم. |
| ۱۱. ت: نریاتها. | ۱۲. ت: تاثیر. |
| ۱۳. ه: کزین. | ۱۴. ت: زخم. |
| ۱۵. ل: بیهوده. | |

خواهی به حرم باشی و خواهی به خرابات
 بی خواهش دل بودن تو سود ندارد
 یک کس به در^۱ می‌کده منظور چو^۲ نشست
 نیازم به سر عشق که مردود ندارد
 بی‌نور بُود دیده آن چشم که از دل
 پنهان نظری جانب مقصود ندارد
 در خانه ما بوی کباب جگر آید^۳
 گنجایش بوی شکر و عود ندارد ۳۷۴۰
 سر تا به قدم سوختم و غیر ندانست
 این آتش اندیشه من دود ندارد
 در ذائقه^۴ باده‌کشان تلخ بُود می^۵
 بزمی^۶ که کباب نمک‌آلود^۷ ندارد
 گرگوش دلت طاقت تأثیر صبا شد^۸
 حظی^۹ دلت از نغمه داوود ندارد
 امشب شب عید است، مه من به محاق است
 مخفی نظرم بر سر ایوان عراق است^{۱۰}
 زان روز که دل با تو گرفتار نیاز است
 رسوایی عشق تو به او بر سر ناز^{۱۱} است ۳۷۴۵
 تا هست در این مدرسه عشق کتابی
 مضمون خطش قصه محمود و ایاز است

- | | |
|---|------------------------------------|
| ۱. ت: بدره. | ۲. ه: منظور به. |
| ۳. ت و ه: جگری هست. | ۴. ت: ضایقه. |
| ۵. ه: تلخ نمی‌بود. | ۶. ه: هرمی. ت: نرمی. |
| ۷. ت: نمک‌آلوده. | |
| ۸. ه: دلت طالب تأثیر نباشد. ت: طاقت تأثیر صبا شد. | |
| ۹. ه: خط. | ۱۰. ه: نظرم سوی خراسان و عراق است. |
| ۱۱. ت: توبه او بر سر تار. | |

- از حسرت دیدار تو هر روز بر ایام
چون روز نشور است که بر خلق دراز است^۱
سرگوشی حسن تو و^۲ زلفت نشد آخر
در پرده این کار ندانم^۳ که چه راز است
برخیز برآور به دعا دست که امشب
بر روی تو درهای اجابت همه باز است^۴
گرفت خطایی ز خجالت نگریم ۳۷۵۰
چون عضو خداوند جهان بنده نواز است
تا چند توان بود^۵ در این خانه تاریک
شمعی ست حیات تو که در سوز و گداز است^۶
بر مرکب دولت نستوان رفت به تندی
این راه سراسر چو نشیب است و فراز است
بی رخصت بلبل نروم جانب گلشن
هر چند در گلشن مقصود فراز است^۷
دردی^۸ که غم وصل تو ما را نگران کرد
شمرنده بینایی صاحب نظران کرد
۳۷۵۵ چون داغ نهم بر سر هم محنت و غم را
وقت است که از شعله آهی جگر ریش
آتش زخم اندیشه این خیل و حشم را^{۱۰}
-
۱. ت: دلا است. ه: این بیت را ندارد. ۲. ه: تو ز.
۳. ه: نداند.
۴. در نسخه ه بیت این طور است:
برخیز برآور به دعا دست مناجات بر روی اجابت همه درهای تو باز است
۵. ه: توان دید. ۶. ت: در سنور کدار است.
۷. ه: مصراع این طور است: «هر چند ره گلشن مقصود دراز است».
۸. ه: روزی.
۹. ه: محنت و. ل: محنت، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.
۱۰. ه: بیت این طور است:
وقتی ست که از شعله آه جگر خویش آتش زخم این خیل نعم را و حشم را

ابتر کنم این دفتر مجموعه دانش
دارم سر دیوانگی و بر سر بازار
حسن از پی محبوبی و دل گرم محبت
همت مددی کن که به دستیاری^۲ غفلت
روزی که قضا قسمت اشیای جهان کرد
مخفی مشو افسرده که از صیقل تدبیر
بر آب زخم نقش سیه کار قلم را
زین باده کنم مست عرب را و عجم را
تا چند توان داد^۱ گره زلف دژم را
بر دیده حاسد زخم این نشتر غم را ۳۷۶۰
بر درد دل افزود فلک بارالم را
از خاطر آشفته برم داغ ستم را

اعجاز مسیح است در اسرار نهانم
گویا شده آب حیات است زبانم

بینایی چشم دلم از نور^۳ یقین است
فردا^۵ ز پس پرده چو^۶ خورشید برآید^۷
این دست^۸ مرا محور افلاک شد انگشت
در دیده ایام شود^{۱۰} نور تجلی
بی قوت طالع نتوان دید مَه حُسن
ای خاک بر آن مهر که از روی وفا نیست^{۱۵}
مغرور نگریدی که درین دور مسلسل
ایمن نتوان بود به راهی، که به هر گام
آتشکده سینه من کعبه^۴ دین است
امروز اگر طالع من پرده نشین است ۳۷۶۵
وین مهر مرا پرتو خورشید نگین است^۹
گردی^{۱۱} که مرا از ره همت به جبین^{۱۲} است
این نادره تصویر^{۱۳} نگارنده چین^{۱۴} است
ای وای بر آن کس که دل آلوده کین است
هر نوش که بینی به دم نیش قرین^{۱۶} است ۳۷۷۰
دشمن پی تاراج متاعت^{۱۷} به کمین است
گوفتنه ایام دلت را به قفا^{۱۸} باش
بنشین به مراد^{۱۹} دل و در حفظ خدا باش

- | | |
|-------------------------|--|
| ۱. ه: توان کرد. | ۲. ه: کن به مددگاری، کلمه «دستیاری» پرش وزنی دارد. |
| ۳. ه: از روی. | ۴. ه: کیسه. |
| ۵. ه: در راز. | ۶. ل: «و» ندارد. |
| ۷. ه: بر آمد. | ۸. ت: دشت. |
| ۹. ه: این بیت را ندارد. | ۱۰. ت: کشد. |
| ۱۱. ت: گرد. | ۱۲. ه: بغیبین: ت: بچنین. |
| ۱۳. ت: «و» دارد. | ۱۴. ت: چنین. |
| ۱۵. ت: وفا بست. | ۱۶. ت: فرین. |
| ۱۷. ت: مساعت. | ۱۸. ه: بقا. |
| ۱۹. ه: مرام. | |

۲

خواجه آخر شتر به بار^۱ گذاشت
 پایم اندیشه از میان برداشت
 قلم^۲ فکر من به صفحه دهر ۳۷۷۵
 می معنی^۳ ز فکر در خُم کرد
 دل ز آشوب این جهان بگریخت
 چشم گریان من مرا هر دم
 درد دوری و داغ مهجوری
 آتش یأس روزگار مرا ۳۷۸۰
 ای دریغا که دستبرد اجل
 ابر و^۴ باران به رغم باد خزان
 لوح من بر سر مزار گذاشت
 تریبیت کردن بهار گذاشت

یأس آخر به کام دل بنشست
 پشت امید را به زور^۵ شکست

ابر بر رونق چمن گرید^۶
 دل ز درد^۷ فراق ناله کند ۳۷۸۵
 وصل شیرین نصیب خسرو شد
 غم ز حرمان^۸ کوهکن گرید
 رفت حسن گل و چمن بر باد
 سرو بر یاد یاسمن^۹ گرید
 سوخت پروانه بر هوای وصال
 شمع بر صبح انجمن گرید
 روز این عمر^{۱۰} کوتاه آخر شد
 شب ز تاریکی وطن گرید
 بی وفایی عمر تو مخفی^{۱۱} ۳۷۹۰
 بر شکاف دل کفن گرید

۱. ه: آخر سپر بیار.
۲. ه: و ت: چو قلم.
۳. ت: مغنی.
۴. ه: «و» ندارد.
۵. ه: بروز.
۶. ت: گردید.
۷. ه: ز دست.
۸. ه: غم هجران.
۹. ت: شهین.
۱۰. ه: عمر ای مخفی. ت: مخفی ندارد.
۱۱. ت: عجز.

بس که غفلت ریبوده^۱ مردم را چرخ بر حال مرد و زن گرید
 آوخ آوخ که کار شد از دست
 نقش ما خوب^۲ در جهان ننشست^۳

عشق هر جا که بار^۴ بگشاید گره از زلف یار بگشاید
 رگ امید را به نشتر غم فتنه روزگار بگشاید
 از جگر خون دل برون آرد گریه هر جا که بار^۵ بگشاید
 جان نثارش^۶ کنم اگر چشمم دیده بر روی یار بگشاید
 حسن هر جا که چهره^۷ بنماید عشق دندان یار^۸ بگشاید
 قوت طالعم اگر باشد در به رویم نگار بگشاید
 پای ساقی گر از میان^۹ برود^{۱۰} سر خم را خمار بگشاید
 در بیابان چو عشق جلوه کند رگ اندیشه خار بگشاید
 چند در باغ بهر فیض سحاب^{۱۱} پنجه خود چنار بگشاید

۳۷۹۵

۳۸۰۰

بعد از این فکر کار چون باشد
 که دل روزگار خون^{۱۲} باشد

خواجه چتر مراد بر سرکش نو عروس زمانه در برکش
 از درون حرم به بیرون آی^{۱۳} رخت این گنده پیر بر درکش
 گرم کن بزمگاه^{۱۴} افسرده به مرادت^{۱۵} نشین و ساغرکش
 سنگ از بام چرخ می بارد رخت از این خانه جای دیگرکش

۳۸۰۵

۱. ه: ربود.
۲. ه: ناخوب.
۳. ه: بنشست.
۴. ه: کار.
۵. ت: یار.
۶. ت: کنارش.
۷. ل: بهره. ت: هیره، اصلاح از نسخه ه به عمل آمد.
۸. ظاهراً «مار» صحیح است.
۹. ت: اگر زیان.
۱۰. ه: بر بود.
۱۱. ه: چند در باغ فیض بهر سحاب.
۱۲. ت و ه: چون.
۱۳. ل و ه: برون آیی تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.
۱۴. ت: برمکاه.
۱۵. ت: مراد.

پای اندوه از میان بردار عَلم شادمانی بر سر^۱ کش
 به ادای نگه^۲ کمان^۳ بردار تیر^۴ بهر شکار لاغر کش^۵
 پای خود در رکاب همت نه از سر روزگار افسر کش^۶
 دیده شایسته نگاه تو نیست چشم را^۷ سرمه ای ز نشتر کش^۸
 عمر این زندگی چو کوتاه است باده جاودانه ای در کش^۹
 آتش غم گرفت عالم را میل^{۱۰} در چشم این ستمگر کش
 تربیت چند از این^{۱۱} تظلم را
 تیره^{۱۲} سازد سپهر انجم را

گریه را در دلم اگر اثر است چون دل از حال^{۱۳} دیده بی خبر است
 چند در خواب بیخودی، برخیز^{۱۴} کاؤل^{۱۵} شام، آخر سحر است
 چشم بگشاکه پرتو خورشید بر دل و^{۱۶} دیده تو نیست^{۱۷} است
 در^{۱۸} غم و شادی جهان خراب مهر، رقاص و ماه^{۱۹} نوحه گر است
 عقل سرگشته آخرش^{۲۰} تا کی دشمن دولت^{۲۱} همین هنر است
 مست این باده زمان^{۲۲} تا چند این زمان^{۲۳} را زمانه^{۲۴} دگر است
 خُم تهی گشت و دور آخر شد ای دریغا که عمر بی خبر است

۱. ت: بربر، کلمه «شادمانی» پرش وزنی دارد. ۲. ت: بادایی فکنه.

۳. ه: گمان.

۴. ت: تبر.

۵. ت: بیت هفتم است.

۶. ت: بیت هشتم است.

۷. ت: «را» ندارد.

۸. ت: بیت ششم است، ه: این بیت را ندارد.

۹. ل: بر در کش، ه: جاودانه را در کش.

۱۰. ه: سیل.

۱۱. ه: چنداین.

۱۲. ه: تازه.

۱۳. ل: جان و.

۱۴. ه: بیخودی امروز.

۱۵. ل: کام دل. ت: کادل، تصحیح از روی نسخه ه به عمل آمد.

۱۶. ت و ه: «و» ندارد.

۱۷. ه: بیشتر.

۱۸. ه: از.

۱۹. ل: رقاص ماه و.

۲۰. ه: آخر این.

۲۱. ه: دشمن دین و دل.

۲۲. ه: زیان.

۲۳. ه: زیان.

۲۴. ت: را با نه.

خَرمن عمر باد غفلت برد کشت امید ما هنوز تر است
بید را تربیت ندارد سود بر درختی دهد که بارور است
غم به کنجی نشین که نوبت ماست
این قدر صبر از مروّت ماست

هست تا آسمان، بقای تو باد چرخ، دربان کبریای تو باد
دور چرخ^۱ که آسمان دارد حلقه‌ای بر در سرای تو باد
تا بُود با قلم سرگفتار معنی لفظ از برای تو باد
تا که هنگامه را سماعی هست ذکر تسبیح در ثنای تو باد
گر تو را مشکلی به پیش آید دست قدرت گره‌گشای تو باد
تا ز دل راز^۲ بر زبان آید کار عالم به مدعای تو باد^۳
تا بُود از حیات من رمقی ورد من روز و شب دعای تو باد
اختر نحس^۴ بهر دشمن تو
طالع سعد از برای تو باد

۳

چشم روحم را ز نور کعبه بینا کرده‌اند
کعبه را بهر مناجتم مهیا کرده‌اند
بر امید سجده‌ای یافتند قبول درگهش^۵
قدسیان بال و پر^۶ خود را مصلّا^۷ کرده‌اند
خانه را گر نیست صاحبخانه خواهان طواف
چون نقاب کعبه را از غیب بالا^۸ کرده‌اند^۹

۱. همه نسخ «چرخ» است، قیاسی اصلاح شد. ۲. ت: راز.
۳. ه: این بیت را ندارد. ۴. ت: اخترش.
۵. ت: در کهس. ۶. ت: پری.
۷. ت: مصلد. ۸. ت: نالد.
۹. ت: بیت چهارم است. ه: این بیت را ندارد.

- ۳۸۳۵ در گلولی سبجه دارد^۱ رشته زَنار را
کفر و دین را در نقاب حسن یک جا کرده اند^۲
تا دهم گل اعجاز ابراهیم را
آتش نمرودیان^۳ را بر سر ما کرده اند^۴
سایبان بارگاه پادشاه^۵ کعبه است
این سپهر^۶ لاجوردی را که بر پا کرده اند
مهوشان از طرز ناز حسن^۷ رمزی گفته اند
عاشقان را بر سر بازار رسوا کرده اند
عاشق و معشوق با هم بوالفضول اندر حسد^۸
رسم و آیین را^۹ به رغم عشق^{۱۰} پیدا کرده اند
۳۸۴۰ یوسف مقصود را از چه برون آورده اند
تهمت بی عصمتی را بر زلیخا کرده اند
خلق عالم را^{۱۱} به محراب دعا آورده اند
کعبه را^{۱۲} تا قبله گاه دین و دنیا کرده اند
زاهد و فاسق به پیش رحمت ایزد یکی ست
بی تمیزان راه حق را نیک^{۱۳} بر پا کرده اند
من سبواز خون دل دزدیده پر می کرده ام^{۱۴}
عقل سرگردان این راه است و^{۱۵} من طی کرده ام^{۱۶}

- | | |
|--|---|
| ۱. ت: دارند. | ۲. ت: بیت پنجم است. |
| ۳. ت: نمرودیان. | ۴. ت: بیت سوم است. |
| ۵. ه: پاده شاه. | ۶. ت: سیر. |
| ۷. ت: طرز رخس. | ۸. ت: بوالفضولان از. ه: بوالفضول انداز خدا. |
| ۹. ت: «را» ندارد. | ۱۰. ه: بر غم خویش. |
| ۱۱. ت: رو. | ۱۲. ت: پا. |
| ۱۳. ه: ریک. | ۱۴. ت: من ز خون دل سبوی دیده پر می کرده ام. |
| ۱۵. ل: «و» ندارد. | |
| ۱۶. ت: عقل این سرکرد این راه است که من طی کرده ام. | |

من نمی‌دانم که نور این^۱ تجلی از کجاست
 این قدر دانم که چشمم با خیالش^۲ آشناست
 شد ز عکس رویت اجزای^۳ وجودم آفتاب
 ۳۸۴۵ کیمیا باشد وجود من اگر با کیمیا^۴ ست
 سیل اشکم آمد و کشتی چشمم را ربود
 روشنی دیده‌ام بر^۵ موج بحر^۶ فناست
 نیست گر با تیشه‌ام نرمی دل در بیستون^۷
 از سرشک دیده من^۸ سنگ در نشوونماست
 سالها شد پیر کنعان بر در بیت‌الحنن
 سربه زانوی تفکر چشم بر راه صبا^۹ ست
 باز راه کعبه را گم کرده‌ام بی نور چشم
 ای صبا گردی از آن وادی که رشک تو تیا^{۱۰} ست
 درس عشقت اینکه^{۱۱} نادانی بُود دانشوری
 ۳۸۵۰ ترک گفت و گوی کن کاینجا سخن^{۱۲} محض خطاست
 محرمی^{۱۳} پیوسته باشد در کمین محرمی
 هر که شد بیگانه از^{۱۴} مجلس درین بزم آشناست^{۱۵}
 از سر اخلاص پا^{۱۶} بردار و دست خود بر آر
 کاندرا این ره هر که را بینی تو مقصودش دعاست

۱. ه: این نور. ۲. ت: با چشم خیالش.

۳. ت: افزای. ۴. ت: کیمیا.

۵. ت: پر. ۶. ت: بهر.

۷. ت: امست کرما تیشه‌ام برقی دل کا در بیستون.

۸. ه: دیده این. ۹. ل: ضیا.

۱۰. ت: کو تیا. ۱۱. ه: عشق است اینکه. ه: عشقت اینک.

۱۲. ت: کاینجا بجز. ه: کاینجا سخن. ۱۳. ل: مجرمی.

۱۴. ه: در. ۱۵. ت: دری بزم اسناسب.

۱۶. ت: ما.

اکثری از بهر نام و ننگ حاجی می‌شوند^۱
 حج گزاران^۲ را نظر نی بر حرم نی بر صفاست
 پنبه غفلت نهادم باز داغ کعبه را
 خیر بادی گفتم این چشم و چراغ کعبه را

بازگشتم چون درین راهم سر و سامان نبود ۳۸۵۵
 لنگر کشتی من جز^۳ موج توفان نبود
 فطرت دون همت من قوت رفتن نداشت
 خنگ^۴ فکرم را درین ره قوت^۵ جولان نبود
 جستم از دکان بر بازار^۶ و^۷ پرسیدم بسی^۸
 درد دل را جز شکیبایی، دگر^۹ درمان نبود
 مدتی سرگشته بودم در پی آب حیات
 خضر را دیدم ولیکن چشمه حیوان نبود
 پیش ازین هم اهل عرفان^{۱۰} صحبتی می‌داشتند^{۱۱}

هیچ بانگ انقلابی بر سر این خوان نبود
 در جداییهای یوسف، دیده یعقوب را ۳۸۶۰
 غیر گریه همدمی در کلبه احزان نبود
 با وجود^{۱۲} آنکه دارم جان به درد داغ عشق
 داغ این دردم که چون این عمر جاویدان نبود^{۱۳}
 خون ما در گردن این دیده غماز ما
 راز ما در پرده و در دیده^{۱۴} گریان نبود

- | | |
|--|--|
| ۱. ت: حاجی هنوز. | ۲. ل و ت: گزاران، اصلاح روی نسخه هاست. |
| ۳. ه: من در. | ۴. ت: جنگ. |
| ۵. ت: قدرت. | ۶. ت: چشم از دکان بر بازار. |
| ۷. ل: «و» ندارد. | ۸. ه: جنس از دکان هر بازار پرسیدم بسی. |
| ۹. ت: اگر. | ۱۰. ت: حرفان. |
| ۱۱. ه: می‌داشتم. | ۱۲. ل: با وجودی. |
| ۱۳. ت: این عمر جانداران نبود. ه: این خاندان آن بود. ۱۴. ت: در پرده بود و دیده. ه: در پرده با دیده. | |

باعث این فتنه طالع شد و گرنه^۱ این قدر
 در پی ما نامرادان، چرخ^۲ سرگردان نبود
 ابر احسانش جهان خشک^۳ را سرسبز ساخت
 طالع ناقابل ما قابل احسان^۴ نبود
 آخر از بی طاقتی این صبر درمان خواه شد
 ۳۸۶۵ ورنه این درد دلم^۵ را خواهش درمان نبود
 احمد مرسل که عالم از طفیل ذات اوست
 کل موجودات عالم جزو^۶ کلیات اوست

تا که آمد^۷ خواجه دنیا و عقبی بر زمین
 صد شرف دارد زمین در رتبه بر عرش برین^۸
 این جهان در علم او چون کوکبی بر آسمان
 وان جهان با نطق او باشد چو موم انگبین^۹
 طور^{۱۰} موسی را نسوزد^{۱۱} در^{۱۲} اشارت دست او
 پرتو نور تجلی دارد اندر آستین
 هستی او با وجود نیستی در جلوه بود
 ۳۸۷۰ فخر آدم بود آن روزی که آدم بود طین
 زلف را مشاطه بود و حسن را آینه^{۱۳} دار
 کرد اندر پشت آدم بهر حوا این جنین^{۱۴}

- | | |
|--|--|
| ۱. ت: کر به. | ۲. ت: در بی ما تا مرادان خرج. |
| ۳. ت: فهان خک. | ۴. ت: طالع ما قابل ناقابل احسان. |
| ۵. ت: در دو دلم. | ۶. ت: چزد. |
| ۷. ه: آید. | ۸. ت: در رتبه عرش برین. ه: از رتبه عرش برین. |
| ۹. ه: وان جهان در نطق او گردید مور انگبین. ت: وان جهان با نطق او چون مور انگبین. | |
| ۱۰. ت: طور. | ۱۱. ت: بسوزد. |
| ۱۲. ت و ه: از. | ۱۳. ت: آینه. |
| ۱۴. ل: پرده اندر پشت آدم بحر حوا این جنین. | |

گر نبودی ذات پاکش پرده پوش عاصیان
تازه بودی تا قیامت داغ عصیان بر جبین
صورت او را ز معنی^۱ روز اول نقش بست^۲
آفرین بر آفرینشهای^۳ صورت آفرین
پیش از آن روزی که گردد راز پنهان آشکار
در پس آن پرده مجلس داشت^۴ با روح الامین^۵
معجز شق قمر^۶ از بهر آن کافر نبود
خاتم مه را شکست^۷ انگشت اعجازش نگین^۸
دیده^۹ در خواب عدم یکبار روی زلف او
مشک می ریزد هنوز از نافه آهوی چین^{۱۰}
گرچه پیش از^{۱۱} خلقت آدم کس^{۱۲} دیگر نبود
بود در ملک رسالت پیش از آن مسند نشین
دیده آن را ز نور^{۱۳} ذات روشن کرده اند
منزلش^{۱۴} در پرده وحدت معین کرده اند

۳۸۷۵

بوعلی روزگارم از خراسان آمده
از پی اعزاز بر درگاه^{۱۵} سلطان آمده
بس که در یاد وطن با دیده^{۱۶} ماتم داشتم
تا به دامن دلم چاک گریبان آمده

۳۸۸۰

- | | |
|--------------------------------|--|
| ۱. ت: منی. | ۲. ل: بشت. |
| ۳. ت: آفرین نیش هابی. | ۴. ت: داست. |
| ۵. ه: روح امین. | ۶. ت: معجزش قمر. ه: معجز شق القمر. |
| ۷. ه: خاتم بدر از شکست. | ۸. ت: خاتم نه را شکست انگشت اعجازش مکین. |
| ۹. ه: دید. | ۱۰. ت: هنوز از نافه انبوی چبین. |
| ۱۱. ت: اگرچه پیش. ه: گرچه پیش. | ۱۲. ت و ه: کسی. |
| ۱۳. ه: به نور. | ۱۴. ت: تربتش. |
| ۱۵. ه: از پی اغراض در درگاه. | ۱۶. ه: نادیده. |

- حیرتی دارم که یارب چون در این ظلمات هند^۱
 طوطی فکرم پی شکر ز رضوان آمده
 گرچه از ظلمات می‌آیم به ماتم^۲ ذوق نیست
 طبع من پرآبتر از آب حیوان آمده^۳
 دُر فشانی می‌کند دامان من بر خاک راه^۴
 بس که اشک از دیده‌ام غلطان به دامان آمده
 تا در ایام خراباتی مناجاتی شدم^۵
 خانه ما قبله گبر و^۶ مسلمان آمده
 بعد از آن دیگر نیابم^۷ بر در دیر و حرم
 مقصد من بهر طوف^۸ کعبه جان آمده ۳۸۸۵
 وادی اندیشه را در^۹ یک قدم طی کرده‌ام
 با وجود آنکه فکر لنگ^{۱۰} لنگان آمده
 کوششم بی‌حاصل است و سعی من^{۱۱} بی‌فایده
 ساعت صبح وصال شام هجران آمده
 طبع من خارا است در نعت^{۱۲} شکفته همچو گل
 نظم من داغ است^{۱۳} رشک صد گلستان آمده
 نکته‌سنجیهای من^{۱۴} مخفی ز بیم روزگار
 همچو گنج شایگان از خلق پنهان آمده^{۱۵}
 گاه از گرمی چو نارم^{۱۶} گاه از سردی چو آب^{۱۷}
 طالع‌م در سایه^{۱۸} خورشید تابان آمده ۳۸۹۰

۱. ت: بند.
۲. ه: همانم.
۳. ت: طبع من بر آب کشته آب حیوان آمده.
۴. ت: ره.
۵. ت: شدیم.
۶. ت: تا قبله گیرد.
۷. ت: بعد از این دیگر نه آیم.
۸. ه: بر طواف.
۹. ل و ه: از، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.
۱۰. ل: فکر کنک. ه: فکرم ننگ.
۱۱. ت: سعی کا.
۱۲. ه: داغ است و.
۱۳. ت: نکته‌سنجای من.
۱۴. ه: این بیت مقطع این بند است.
۱۵. ه: گرمی بنازم.
۱۶. ه: سایه و.
۱۷. ت: گاه از گرمی چو نارم گاه از روی جواب.
۱۸. ه: سایه و.

در شر^۱ و شور زمین و آسمان افتاده‌ام^۲
 بهر یک زخم دل من صد نمکدان آمده
 خضر و اسکندر اگرچه آب حیوان خورده‌اند^۳
 عمر جاویدان من فهم سخندان آمده
 بلبل عشقم^۴ نوای بی قرار آورده‌ام
 گفت‌وگوی تازهای بر روی کار آورده‌ام^۵
 روزگاری^۶ شد که دامن از جهان افشاند^۷
 آستین بر هستی کون و مکان افشاند^۸
 ۳۸۹۵ تا گلستان محبت را تماشا کرده‌ام
 گل ز خون دل به فرق بلبلان افشاند^۹
 خون دل از دیده‌گریان خود دزدیده‌ام^{۱۰}
 گوهر مغز سخن بر بحر و کان افشاند^{۱۱}
 این^{۱۲} سر پر شور عشقت را به دوش آورده‌ام
 وین^{۱۳} دل پر داغ را دستی^{۱۴} ز جان افشاند^{۱۵}
 در مذاقم داروی بیهودگی^{۱۶} لذت دهد
 من که بر الماس، مغز استخوان^{۱۷} افشاند^{۱۸}
 از تغافل کی کشم^{۱۹} پای طلب از^{۲۰} کوی دوست
 من که نقد جان خود بر آستان افشاند^{۲۱}
 ۳۹۰۰ بر سپهر لاجوردی کوکب رخشنده است
 نکته‌ای کز خامه زرین زبان افشاند^{۲۲}

۱. ت: در شر.
۲. ه: در سر سور زمین از آسمان افتاده‌ام.
۳. ت: خضر و اسکندر اگرچه خورده آمد آب حیات. ه: اگرچه خورده‌اند آب حیات.
۴. ت: عقم.
۵. ه: این بیت مطلع بند بعد است.
۶. ت: روزگار.
۷. ل: افشاند^۷ ایم.
۸. ه: ورزیده‌ام.
۹. ت: ای.
۱۰. ه: این.
۱۱. ل: پر داغ دستی را.
۱۲. ل: بیهودگی. ه: بیهوده کی، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.
۱۳. ل: مغز از استخوان.
۱۴. ت: کنم.
۱۵. ل: ای.
۱۶. ت: این بیت را ندارد.

من همان ساقی بدمستم که در هنگامه‌ها
 باده از خون جگر بر مردمان افشانده‌ام
 تا چه گلها بشکفد آخر^۱ در این بستان غم^۲
 شبنم خوناب دل بر ارغوان افشانده‌ام
 رنگ و بوی گلشن مقصود را پیشم^۳ چه قدر
 من که گلهای بهاری در خزان افشانده‌ام
 گر چه با مشق جنون کوتاه عنانی کرده‌ام
 همچو گل جان را بر آن دست و عنان^۴ افشانده‌ام
 همتی در کار و بار شعله^۵ دل کرده‌ام
 آتشی بر چهره پیر مغان افشانده‌ام ۳۹۰۵
 باوجود ناتوانیهای ضعف دوستی^۶
 اشک خونین^۷ همچو گل بر دشمنان افشانده‌ام
 هر که در راه محبت با جنون همراه نیست
 خضر این ره گر بود از رهروی^۸ آگاه نیست

۴

روزگاری ست که من جرعه کش^۹ عصیانم
 گر به زمزم^{۱۱} فکنم پاک نگردد هرگز
 روز و شب در نظر فطرت من یکسان است
 خانه دین من از ظلم عمل^{۱۲} تاریک است
 ۳۹۱۰ بس که در کار فرو بسته خود حیرانم
 در [حجاب است]^{۱۳} ز من روشنی ایمانم
 تا به راحت^{۱۴} نرود خون دل از مژگانم
 رگ گمراهی چشمم نتوان پاک برید

۱. ت: تا چه کلهای بشکفد تازه.
۲. ه: بستانها.
۳. ه: در پیشم.
۴. ه: را بر این دست عنان. ت: عنان.
۵. ت: مسئله.
۶. ه: ناتوانیها ز ضعف دوستی.
۷. ل: خوبی. ت: خونی، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. ه: رهبری.
۸. ه: رهبری.
۹. ت: جرعه کس.
۱۰. ل: توبه دل.
۱۱. ت: نربزم.
۱۲. ل: امل.
۱۳. ل و ه: خجالت. ت: خحاست، قیاساً تصحیح شد.
۱۴. ت: به رعت.

بسته‌ام از دل و جان نیت طوف حرمت^۱ گر^۲ دهد پیک اجل فرصت از این توفانم
خورد^۳ تأثیر غم عشق تو بر سینه و دل^۴ مو به مو، رقص کنان در طلب پیکانم
۳۹۱۵ یا رسول عربی جذبه شوقی^۵ که چو ابر نیست ممکن که به مقصود رسم پی کشت^۶
مفلس و عاجز و درمانده^۷ بی سامانم

نیست گر^۸ زاد رهی صبر و تحمل دارم

تکیه بر لطف تو و فیض^۹ توکل دارم

همتی کعبه کزین^{۱۰} راه به جایی برسم می‌توانم^{۱۱} ز طوافی^{۱۲} به نوایی برسم
آن‌چنان^{۱۳} زار و ضعیف که چو کاهم ببرد^{۱۴} گر به پیش نظر کاهربایی برسم^{۱۵}
۳۹۲۰ گر به منزل برسم، آبله گردم همه تن طالب شوق^{۱۸} شوم از پی دردی بروم
از غم مفلسی‌ام رنجش خاطر نبود سربه‌سر درد شوم گر به دوایی برسم
کوشش و^{۱۹} سعی به پا^{۲۰} پای شتابی بردار بکشم جام فنا تا به بقایی برسم
دست در دامن صبرم به توکل همره شاید از^{۲۱} تنگی این ره به فضایی برسم^{۲۲}
۳۹۲۵ زاد راهم شده آخر شه بطحا، مددی تا درین راه به آواز درایی برسم
که ز الطاف تو برخوان صلابی برسم

مددی چشمه زمزم که بسی حیرانم

در ره شوق تو لب‌تشنه و سرگردانم

۱. ت: جان نیست طواف حرمت.
۲. ت: که.
۳. ت: خورده، به نظر بهتر است.
۴. ل و ت: سینه دل، تصحیح از روی نسخه هاست.
۵. ت: شوق.
۶. ل و ت: کشت، از روی نسخه ه درست شد.
۷. ت: درمانده و.
۸. ت: اگر.
۹. ه: از فیض.
۱۰. ل: درین. ه: که زین، تصحیح از نسخه ت به عمل آمد.
۱۱. ت: بینوایم.
۱۲. ل و ت: طواف. ه: به طوافی، کلمه «طوافی» از روی نسخه ه درست شد.
۱۳. ل: همچنان.
۱۴. ه: نبرد.
۱۵. ت: بیت سوم است.
۱۶. ت: تن.
۱۷. ت: بیت دوم است.
۱۸. ه: عشق.
۱۹. ل و ت: «و» ندارد، از روی نسخه ه افروده شد. ۲۰. ت: بنا. ه: مرا.
۲۱. ت: این.
۲۲. ه: تنگی ره من به.

کو حریفی که به اندازه^۱ دل از ما ببرد
 حسن را جلوه دهد بی مدد زلف گره
 چند دزدیده^۲ ز دل ناله محبت^۳ زدهام
 جان دهم در عوض تحفه به همراه صبا
 چند گرمی^۵ بیابان ندامت مخفی
 تیرگیهای دل بی خبران ره عشق
 رنج و غم باد به محنت طلبان ارزانی
 ای خدا، شعله برقی جگر آه مرا
 تیشه عشق مرا همت فرهاد^۸ کجاست
 گر شود کشتی این ناله زارم سفری
 تا دل از رفتن این راه بیابان زدهام
 آتش شوق به جان سر و سامان زدهام

بازم از سوی حرم راهبری می‌آید
 مرغ دل در قفس سینه ندارد آرام
 بنده همت پروانه پر سوخته‌ام^{۱۱}
 غنچه، از کار فرو بسته دل آزرده مباش
 خانه صبر مرا کرد به یکبار خراب
 گر نهان شد ز^{۱۲} پس پرده مراد^{۱۳} چه عجب
 خانه زادان حرم، کعبه مقصود کجاست
 رهبری^{۱۰} از بر صاحب نظری می‌آید
 مگر از زلف پریشان خبری می‌آید
 که به امید نگاهی شرری می‌آید^{۳۹۴۰}
 تا به گلزار، نسیم سحری می‌آید
 این قدر آب هم از چشم تری می‌آید!
 از پس پرده برون پرده‌دري می‌آید
 که پی عفو گنه^{۱۴} در به دری می‌آید

۱. ت و ه: به انداز.

۳. ت: محیب.

۵. ه: چند گردی به.

۷. ت: بیرم.

۹. ت و ه: رنگ.

۱۱. ه: دل سوخته‌ام.

۱۳. ت: مرا تو.

۲. ل: دردیده.

۴. ت: شریا.

۶. ل: آبله بر پا.

۸. ت: فریاد.

۱۰. ل و ت: رهبر، از روی نسخه ه درست شد.

۱۲. ه: به.

۱۴. ت: کهنه.

۳۹۴۵ یا رسول‌اله ز اعجاز مسلمانش کن^۱ کز ره دور، خدا بی خبری می آید
خواجه یثرب و بطحا به توجه بگشا در مفتوح که بی پا و^۲ سری می آید
ای مقیمان حرم بهر خدا یک نظری خانه تالان^۳ شده‌ای از سفری می آید
مفلس و عاجزم و از تو بضاعت خواهم
عاصی و منفعلم از تو شفاعت خواهم

ای که از معجز انگشت تو شق گشته^۴ قمر گرد نعلین تو بر تاج کیانی مغفر^۵
۳۹۵۰ گشت مقصود ز باران عطایت شاداب باغ امید ز ابر کرم تاز و تر^۶
بی حجابانه نهاده به سر کرسی پا برگزشته ز فلک، کرد^۷ ملک را رهبر
دور اول به نهانخانه وحدت رفته خورده از جام می ساقی وحدت ساغر
خواجه کون و مکان احمد مرسل که به علم بر سر چرخ^۸ زده در شب معراج افسر
رفته^۹ جایی به سبق خواندن دانش کانجا^{۱۰} چار^{۱۱} ارکان عناصر شده دربان بر در
۳۹۵۵ مادر دهر شرف یافته از زادن تو زانکه مثل تو ندیده ست به عالم دیگر
گر نبودی غرض از خطبه نامت دیگر از زمین برنگرفتی سر خود را منبر
گر تو قسام نبودی و نگشتی مقسوم حوض آتشکده می بود نبودی کوثر
از در حجرة تو تا به در روضه خلد صف زده خیل ملائک^{۱۲} بهر شفاعت بنگر
مخفی عاجز و عاصی به تو دارد امید نیست جز درگه تو پشت و^{۱۳} پناهی دیگر
۳۹۶۰ این سیه رو که پی لطف و^{۱۴} عطا آمده است
به امیدت ز کجا تا به کجا آمده است

۱. مصراع اشکال وزنی دارد.
۲. ل: باد.
۳. ت و ه: نالان، ظاهراً کلمه «تالان» به معنی درهم پاشیده اراده شده است، کلمه «تال و مال» به همین معنی در برهان قاطع، به تصحیح دکتر معین، ج ۱، ص ۴۶۲ ذکر شده است.
۴. ه: گشت.
۵. ت: کرد نعلین تو بر ناخ کبانی مقفر.
۶. ت: بر.
۷. ت: کرده، به نظر بهتر است.
۸. ت: حرخ.
۹. ه: وقت.
۱۰. ت: که آنجا.
۱۱. ه: چند.
۱۲. ه: ملک، صحیح است.
۱۳. ل: «و» ندارد.
۱۴. ه: که به امید.

وقت آن است سر از خواب بقا^۱ برداری پرده از پیش نظر بهر خدا برداری
 دهر را فتنه آشوب فنا کرد خراب^۲ از میان فتنه و قانون^۳ فنا برداری
 یا دهی رونق بازار^۴ وفاداری را یا ازین سلسله آیین وفا برداری
 عالم از روی و^۵ ریاکهنه رباطی شده است از جهان قاعده روی و^۶ ریا برداری
 از سمک تا به سما کرده تصرف بیداد رسم بیداد از این ارض و سما برداری ۳۹۶۵
 ظلم را عدل نهاده چو گله بر سر ما این کله را به کرم^۷ از سرما برداری
 سرمه لطف کشی دیده بینایی را نور بی شرمی^۸ از این چشم حیا برداری
 همچو یعقوب نبی^۹ بر سر راهم نگران تا کی این سلسله از پای صبا برداری
 مخفیا باش به آداب که این نعت رسول
 هست صد بیم و خطر در ره امید و قبول^{۱۰}

مسدس

به سنان نگه یار قسم به سر طره دلدار قسم
 به کمانخانه ابرو سوگند به سر نرگس جادو سوگند ۳۹۷۰
 که شدم کشته چشم سیهت^{۱۱}
 خاک ره گشته طرز نگهت^{۱۲}

۱. ت: لقا.

۲. ت: کرده خراب.

۳. ه: دفتر قانون. ت: فتنه دفتر قانون.

۴. ه: «و» ندارد.

۵. ه: «و» ندارد.

۶. ه: «و» ندارد.

۷. ه: زکرم.

۸. ه: نور بی سرمه.

۹. ل: یعقوب نه، ت: یعقوب بی، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

۱۰. ت و ه: بیت این طور است و به نظر رساتر می رسد:

مخفی به ادب باش که این نعت رسول

است

۱۱. ه: نگهت.

۱۲. ه: ستمت.

صد بیم و خطر در ره امید و قبول است

- ۳۹۷۵ به صفای گل روی تو قسم به سواد شب موی تو قسم
به کمرگیری زلفت سوگند به دلاویزی الفت سوگند
خاک ره کرد مرا حیرانم
غیر مردن نبود درمانم
به سر چشم سیاه تو قسم به غضب کرد^۱ نگاه تو قسم
به سر^۲ هندوی خالت سوگند به لب لعل مثال سوگند
سوختم سوختم از بیدادت
چند فریاد کنم از دادت
به صفای دُر گوش تو قسم به ادا^۳ فهمی هوش تو قسم
به سر ناوک مژگان سوگند به خم زلف پریشان سوگند
۳۹۸۰ که چون من نیست دگر بنده تو
بنده لعل شکر خنده تو
به شکر ریزی گفتار قسم به خرام قد دلدار قسم
به عقیق لب شکر سوگند به زلال سر کوثر سوگند
شب هجران خبر از خویشم نیست
جز خیال تو کسی پیشم نیست
باز گفتم به دهان تو قسم به سر موی میان تو قسم
۳۹۸۵ به بر و دوش تو زیبا سوگند به بناگوش مصفا سوگند
مهر و مه را نبود پیش تو قدر
پیش تو جمله هلالند تو بدر
به صفای بدن یار قسم به سر چه، ذقین یار قسم
به لباس گل سوری سوگند به فراق و غم دوری سوگند^۴
عاجزم عاجزم از هجرانت
۳۹۹۰ لطف فرما که شوم قربانت

۲. ل: ناخوانا بود، از روی نسخه ه تصحیح شد.

۱. ه: گیرد.

۴. ه: به غریق غم دوری سوگند.

۳. ه: با دل.

به عبیر بدن^۱ دوست قسم دیگری نیست، همه اوست قسم
به نمکهای تکلم سوگند به اداهای تبسم سوگند

نمکی بر سر داغم بفشان

نوگلی^۲ بر سر باغم بفشان

به سر نرگس مخمور قسم به دل عاشق رنجور قسم

۳۹۹۵

به بر و گردن و غبغب سوگند به سر سنبل اشهب سوگند^۳

که دل از دست شده بیمارم

مده ای دوست دگر آرام

به حنای کف پای تو قسم باز گفتم به ادای تو قسم

به گل عارض رعنا سوگند به خم زلف چلیپا سوگند

عاشقم عاشق گفتار توام

عاشق قامت و رفتار توام

۴۰۰۰

به دم تیغ سیه تاب قسم به صفای شب^۴ مهتاب قسم

به صف خنجر مژگان سوگند به دل خون شهیدان سوگند

بسندهام بسنده دیرینه تو

محو مهر و غضب و کینه تو

به رخ عارض گلغام قسم به بناگوش دلارام قسم

به سر جعد معطر سوگند به جفاهای تو دلبر سوگند

۴۰۰۵

نیست غیر از تو مرا غمازی

تند خو، سنگدلی، شهبازی

به سر گونه رخسار قسم به سر آن مه دلدار قسم

به شهیدان محبت سوگند به اسیران مودت سوگند

رنجه فرما قدم و شادم کن

از همه رنج و غم آزادم کن

۱. ه: به سر عریده.

۲. ه: بوی گل.

۳. ه: به سر و سنبل و اشهب.

۴. ه: به صفای دل.

به صفای بر و دوش تو قسم به جهانگیری هوش تو قسم
 به صفای گل نسرين سوگند به سر ساق بلورين سوگند
 نگاهی جانب ما باز بکن
 شاهبازی پر^۱ پرواز بکن

به اسیر نظر یار قسم به ادای خم دلدار قسم
 به نسیم سرگیسو سوگند^۲ به ادای قد دلجو سوگند^۳
 گویی از لطف که من یار توام
 به خدا خسته بیمار توام

به شکنج شکن یار قسم به سر نافه تاتار قسم
 به دلاویزی گیسو سوگند به کج اندازی ابرو سوگند
 هر دم از شوق وصال مُردم
 به تمنای دو لعلت مُردم

به صفای ملک العرش قسم از سما تا به سر فرش^۴ قسم
 به خدا و به حقیقت سوگند به سر شمع نبوت سوگند
 مدعا خاک ره جانان است
 نظر لطف پی درمان است^۵

مخمس

ظاهر نشد که مطلب ازین^۶ گیرودار چیست رعنائی گل و چمن و^۷ لاله زار چیست
 پرکن قدح ز می^۸ که ندانیم کار چیست خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست
 ساقی کجاست گو سبب انتظار چیست

۱. ه: سر. ۲. ه: به ادای قد دلجو سوگند.

۳. ه: به نسیم سرگیسو سوگند. ۴. ه: عرش.

۵. ت: مسدس ندارد. ۶. ه: مطلب این.

۷. ه: «و» ندارد. ۸. ه: ز قدح می

ساقی چهار فصل جهان است روزگار^۱ فصل دی و تموز و خزان است و نوبهار
با هر چهار فصل بوده باده خوشگوار هروقت خوش که دست دهد مفتنم شمار ۴۰۲۵
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

باشد چه ابتدا ازل و انتها عدم موجود درمیانه کریم است ذوالکرم^۲
ساقی ییا که گفت معنی به این نغم^۳ معنی آب زندگی و روضه ارم^۴
جز طرف جویبار و می خوشگوار چیست

نه اختیار کارو نه^۵ صبر است و اختیار زاهد بگو^۶ برای خدا چیست کار و بار ۴۰۳۰
ترک شراب و عشق خطا است^۷ در بهار سهو و خطای بنده گرت نیست اعتبار^۸
معنی عفو و رحمت پرودگار چیست

دنیا و آخرت چو دو بکر^۹ جمیله‌اند آبادی و خرابی ما را^{۱۰} وسیله‌اند
گویی در این میان همه در مکر و حيله‌اند مستور^{۱۱} و مست هردو چو از یک قبیله‌اند
ما^{۱۲} دل به عشوه که دهیم^{۱۳} اختیار چیست ۴۰۳۵

او را که جام و می نتواند کسی خموش حرفی^{۱۴} ازین تورانه نخواند^{۱۵} کسی خموش
صوفی به این نوا برساند کسی خموش زاهد درون پرده چه داند^{۱۶} کسی خموش
ای مدعی نزاع تو با پرده‌دار چیست

عاشق نشان داغ خود از داغ لاله خواست مخمور نشسته از می صاف دوساله^{۱۷} خواست

۱. ل: جهان روزگار، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

۲. ل: است و الکرم، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

۳. ه: ساقی بیار باده گلگون جام جم. ۴. ه: این موسم بهار و گل روضه ارم.

۵. ه: بی اختیار کار نه. ۶. ه: زاهد جوی.

۷. ه: هست. ۸. ه: اختیار.

۹. ه: خود و دیگر. ۱۰. ه: خرابی و ما را.

۱۱. ه: مشهور.

۱۲. ه: تا. ل: با تصحیح از دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و غنی، ص ۴۶.

۱۳. ل و ه: دهم، تصحیح از دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و غنی، ص ۴۶.

۱۴. ل: حرف، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد. ۱۵. ل: بخواند، تصحیح از نسخه ه به عمل آمد.

۱۶. ه: ندانم. ۱۷. ه: صاف پیاله.

۴۰۴۰ مخفی مراد خویشتن از آه و ناله خواست زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست^۱
تا در میانه^۲ خواسته کردگار چیست^۳

ابیات پراکنده

من ز دل تنگ و دل زن تنگ است صحبت ما چو شیشه و سنگ است
مخفیا کی رسی^۴ به منزل دوست راه تاریک و مرکبم لنگ است

بلبل نیم که ناله کنم دردسر برم قمری نیم که طوق به گردن بیاورم^۵
پروانه نیستم که به یک دم عدم شوم شمعم که جان گدازم و دم برنیاورم^۶ ۴۰۴۵

بلبل از گل بگذرد گر در چمن بیند مرا بت پرستی کی کند گر برهمین بیند مرا
در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل میل دیدن هر که دارد^۷ در سخن بیند مرا

دل به صورت ندهم ناشده سیرت معلوم بنده عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم
واعظا هول قیامت به دل ما مفکن هول هجران گذراندیم^۸ قیامت معلوم^۹

۱. مصراع دوم در نسخه ل محو و ناخوانا بود، از روی نسخه ه تصحیح شد.

۲. ه: میانه.

۳. ت: مخمس ندارد، در این مخمس غزل مشهور حافظ با مطلع:

خوشرز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست ساقی کجاست، گو سبب انتظار چیست

را تضمین کرده است. (دیوان حافظ، تصحیح قزوینی و غنی، ص ۴۵)

۴. ه: رسم.

۵. ه: این بیت را ندارد.

۶. ه: فقط همین بیت را دارد.

۷. ه: هر که دیدن میل دارد.

۸. ت: ابیات پراکنده ندارد.

۹. ه: گذراندیم و.

حواشی و تعلیقات

- اشهب: آنکه سفیدش به سیاهی آمیخته باشد.^۱
 به بر و گردن و غبغب سوگند به سر سنبل اشهب سوگند^۲
 انداز: بر وزن پرواز به معنی قصد و میل و نیز حمله کردن است. به معنی اندازه و
 مقیاس و مقدار چیزی هم آمده است.^۳
 غمت دوش با من سر جنگ می داشت من انداز آواز را می شناسم^۴
 قُتق: سرآورده.^۵
 در تتق غنچگی چاک شود جیب گل از ائر ناله مرغ گلستان او^۶
 ترطیب: نمدار کردن.^۷
 شد دماغم در سر سودا و ترطیب دماغ در گلستان روغن بادام می گیرد هنوز^۸
 تعلیق: خط تعلیق یک قسم از خطوط است و به معنی چیزی بر کتاب یا نامه نوشتن نیز

۱. فرهنگ خلیلی، ص ۴۰۹.
 ۲. مسدس .
 ۳. برهان قاطع، ص ۱۶۹.
 ۴. غزل ۴۲۲.
 ۵. فرهنگ عمید.
 ۶. قصیده ۹.
 ۷. فرهنگ عمید.
 ۸. غزل ۳۵۲.

هست.^۱

چون پنجه زند شانه بران زلف که از ناز

بس گشته مسلسل خط تعلیق و رقاع است^۲

داو: بر وزن گاو، به معنی نوبت بازی شطرنج و نرد و غیره باشد.^۳

همچو مخفی هیچ کس در عاشقی نردی نباخت

باخت اندر داو اول خانمان خویشتن^۴

دت: دیه، خون بها.^۵

بر خون شهیدان تو در حشر دیت نیست

لب تشنه نهان تا به کی این تیغ ستم را^۶

رقاع: نوشته های مختصر، نامه ها، نام یک خط از شش خطی که ابن مقله ابداع کرده

است.^۷

چون پنجه زند شانه در آن زلف که از ناز

بس گشته مسلسل خط تعلیق و رقاع است^۸

سبق: پیشی، گرو، و نیز به معنی درس و آن مقدار از کتاب که در یک نشست، درس

داده شود.^۹

نخواهد هر که از عشقت سبق در مکتب معنی

امام عصر اگر باشد امامت را نمی شاید^{۱۰}

سقر: جهنم.^{۱۱}

ز چرک معصیت مخفی ز بس آلوده دامانم

نگیرد از خجالت دامنم را در سقر آتش^{۱۲}

۲. شماره ۱۰۳.

۴. غزل ۴۶۹.

۶. غزل ۱۹.

۸. غزل ۱۰۲.

۱۰. غزل ۳۲۳.

۱۲. غزل ۳۷۰.

۱. فرهنگ خلیلی، ص ۵۶۶.

۳. برهان قاطع، ص ۸۲۱.

۵. فرهنگ عمید.

۷. فرهنگ عمید.

۹. فرهنگ عمید.

۱۱. فرهنگ عمید.

سلسبیل: آب روان و گوارا، می خوشگوار، و نام چشمه‌ای در بهشت.^۱
 چگونه پای به دریا نهم که وقت عبور ز سوز سینه شود شعله سلسبیل مرا^۲
 سمک: ماهی، جمع: سماک.^۳
 گر خون جگر در رخت از دیده بریزد بی حسن قبولت ز سمک تا به سما هیچ^۴
 سونش: به کسر نون و بر وزن سوزش، ریزه‌های فلزات را گویند که از دم سوهان ریزد.^۵
 گریه را داروی غم گویند، حرفی بیش نیست
 بر جراحات سونش الماس درمان کی شود^۶
 ششدر: اصطلاحی است در بازی نرد و عبارت از آن است که یکی از بازیکنان شش
 خانه جلو مهره‌هایش گرفته شده باشد و او با آوردن طاس شش بتواند مهره‌های خود را
 حرکت بدهد. کنایه از سرگشتگی و حیرت.^۷
 پس از عمری به بازی مهره بخت برون می آورم از ششدر امروز^۸
 ششعه: به آب آمیختن شیر یا شراب، پراکنده شدن نور و روشنایی آفتاب.^۹
 باده بردار ز مجلس که ز بسیاری ناز بزم را گرم کند ششعه ناز امشب^{۱۰}
 شنیدن: بر وزن رمیدن و به معنی بویدن.^{۱۱}
 از باد صبا بسوی وصالت نشنیدم
 آن نکبت جان‌بخش به همراه سحر نیست^{۱۲}
 ضو: روشنی و نور، جمع: اضواء.^{۱۳}
 از ظلمت ظلم گردش چرخ بر بام فلک نمانده یک ضو^{۱۴}
 طغوا: به ضم اول بر وزن بُغرا، القابی که بر سر فرمان پادشاهان می‌نویسند و در قدیم

- | | |
|-------------------------|----------------|
| ۱. فرهنگ عمید. | ۲. غزل ۲۱. |
| ۳. فرهنگ خلیلی، ص ۳۵۷. | ۴. غزل ۲۰۰. |
| ۵. برهان قاطع، ص ۱۱۹۳. | ۶. غزل ۳۱۳. |
| ۷. فرهنگ عمید. | ۸. غزل ۳۵۱. |
| ۹. فرهنگ عمید. | ۱۰. غزل ۵۵. |
| ۱۱. برهان قاطع، ص ۱۲۹۷. | ۱۲. غزل ۱۵۷. |
| ۱۳. فرهنگ خلیلی، ص ۴۶۹. | ۱۴. ترجیع‌بند. |

خطی بوده است منحنی که بر احکام ملوک می کشیده اند.^۱
 شهنشاهی که زد دست قضا مهر نبوت را به وقت آفرینش بر سر طغرای فرمانش^۲
 طنطنه: با طای خطی بر وزن زنگنه، آواز رباب و بربط و رود و امثال آنها را گویند.^۳
 در عدم روز ازل طنطنه حسن تو بود که به میدان جهان این همه غوغا سر زد^۴
 طین: گِل، خاک.^۵
 هستی او با وجود نیستی در جلوه بود
 فخر آدم بود آن روزی که آدم بود طین^۶
 قران: نزدیک شدن دو چیز به یکدیگر.^۷
 اختر اخترشناسان تو را
 با فلک هر دم قران دیگر است^۸
 کزوری: بر وزن ضروری، به معنی بازگشتن و واگردیدن مراد از گردش افلاک.^۹
 دشمنی با ما ندارد چرخ و بخت روزگار
 مخفیا با ما همین رسم کزوری دشمن است^{۱۰}
 کلال: به ضم اول، کوزه گر و کاسه گر را گویند و به عربی فخار است.^{۱۱}
 دست من و دامان کلالان به قیامت
 گر خاک مرا ساغر و پیمانه نسازند^{۱۲}
 مزلک: کارد کوچک دسته دراز.^{۱۳}
 تا حنا بندم زخون، دست طلب از گزلکی
 چون زلیخا دلبر یوسف، ادایی خوش کنم^{۱۴}

- | | |
|------------------------------------|-----------------|
| ۱. برهان قاطع، ص ۱۳۵۵. | ۲. قصیده ۳. |
| ۳. برهان قاطع، ص ۳۵۹. | ۴. غزل ۲۵۰. |
| ۵. فرهنگ عمید. | ۶. ترکیب بند ۳. |
| ۷. فرهنگ عمید. | ۸. غزل ۹۳. |
| ۹. دیوان مخفی، چاپ هندوستان. ص ۴۶. | ۱۰. غزل ۱۲۰. |
| ۱۱. برهان قاطع، ص ۱۶۷۰. | ۱۲. غزل ۲۸۷. |
| ۱۳. فرهنگ معین، ج ۳. | ۱۴. غزل ۴۲۹. |

گلگون: نام اسب شیرین، معشوقه فرهاد.^۱

جوی خون از دیده می آرم به جای خون شیر

هرکجا افسانه فرهاد و گلگون بشنوم^۲

موس: به فتح اول و ثانی، در عربی به معنی طناب و ریسمان است.^۳

در راه وفا ما سگ عشقیم کز اول

کردند ز زنجیر محبت مرس ما^۴

مشقبه:

در راه امید گوهر اشک

از مشقبه نگاه سفتم^۵

مله: قسمی پارچه خاکی رنگ.^۶

مکن مخفی طمع در اطلس شاه

تو را تا کهنه دلق مله ای هست^۷

نشاپورک: نام شعبه ای از مقام نوا.^۸

در دل اهل دلی شاید کند مخفی اثر

در نشاپورک نوای راست را آهنگ ساز^۹

نشور: زنده شدن مردگان در قیامت.^{۱۰}

از حسرت دیدار تو هر روز بر ایام

چون روز نشور است که بر خلق دراز است^{۱۱}

۱. برهان قاطع، ص ۱۸۳۰.

۲. غزل ۴۳۹.

۳. غزل ۴۰.

۴. برهان قاطع، ص ۱۹۸۹.

۵. فرهنگ معین، ج ۴.

۶. ترجیع بند ۲.

۷. برهان قاطع، ص ۲۱۴۲.

۸. غزل ۶۷.

۹. فرهنگ عمید.

۱۰. غزل ۳۴۸.

۱۱. ترکیب بند ۱.